

خلاصہ عبقات الانوار

« حدیث نور »

تألیف: علامہ میر حامد حسین ہندی

تلخیص و تعریب از:

حجت الاسلام و المسلمین سید علی میلانی

ترجمہ: دکتر سید حسن افتخارزادہ

ویرایش: عبدالحسین طالعی



انتشارات نبأ

سرشناسه: کتوری، میر حامد حسین، ۱۸۳۰-۱۸۸۸ م.
عنوان و پدیدآور: خلاصه عیقات الانوار: حدیث نور / تألیف میرحامد حسین هندی:
تلخیص و تعریب علی میلانی؛ ترجمه دکتر سید حسن افتخارزاده؛ ویرایش: عبدالحمید طالعی
مشخصات نشر: تهران: نیا، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری: (ج ۱) بدون شماره گذاری
شابک: ۹-۶۸-۸۳۲۳-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: قیبا
یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.
عنوان قراردادی: فارسی برگزیده. عیقات الانوار فی الامامه الائمه الاطهار.
عنوان دیگر: حدیث نور.
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. اثبات خلافت.
موضوع: امامت.
موضوع: احادیث خاص (نور).
شناسه افزوده: افتخارزاده، حسن، ۱۳۱۵.
شناسه افزوده: مترجم - میلانی، علی، ۱۳۲۹.
شناسه افزوده: ویراستار - طالعی، عبدالحمید، ۱۳۴۰.
رده بندی کنگره: ک ۹ع ۱۷۴۲۰۴۲۱۷/۱۳۷۸۲۰۴۲۱۷ B P
رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۵
شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۱۸۱۳۹

خلاصه عیقات الانوار (حدیث نور)

مؤلف: علامه میر حامد حسین هندی

تلخیص و تعریب: حجّت الاسلام والمسلمین سید علی میلانی
ترجمه: دکتر سید حسن افتخارزاده / ویرایش: عبدالحمید طالعی
حروفچینی: انتشارات نیا / لیتوگرافی: نور / چاپ: الوان
چاپ اول: ۱۳۸۷ / کد کتاب: ۱۲۵ / ۲۰۱ / شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۵۵۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نیا / تهران، خیابان شریعتی، روبروی ملک، خیابان
شبستری، خیابان ادیبی شماره ۶۲ تلفکس: ۷۷۵۰۶۶۰۲-۷۷۵۰۴۶۸۳
شابک: ۹-۶۸-۸۳۲۳-۹۶۴-۹۷۸-۹-۶۸-۸۳۲۳-۹۶۴-۹۷۸ ISBN : 964 - 964 - 8323 - 68 - 9

فهرست اجمالی مطالب

سخن مؤلف.....	۵
اعتراض دهلوی به حدیث نور.....	۹
پاسخ اجمالی به کلام دهلوی.....	۱۰
سند حدیث نور.....	۱۳
الف - صحابه.....	۱۳
ب - اسامی راویان حدیث «نور» از تابعین.....	۱۴
ج - راویان حدیث نور از دانشمندان، حافظان و ائمه حدیث.....	۱۴
شواهد و مؤیدات حدیث نور.....	۱۰۵
حدیث نور در نزد شیعیان.....	۱۲۱
پاسخ به اشکالها در مورد سند حدیث نور.....	۱۴۱
دلالت حدیث نور.....	۱۸۱
پاسخ به دیگر سخنان دهلوی در مورد دلالت حدیث نور بر امامت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	۳۰۳
وجوه صحت استدلال به خویشاوندی نسبی بر امامت بلافصل.....	۳۰۷
عبّاس شایسته تر از علی و نزدیک تر از او به پیامبر نیست.....	۳۳۳
شبهه‌ی اولویت حسنین <small>علیهما السلام</small> برای امامت.....	۳۴۵
ملحقات سند حدیث نور.....	۳۵۱
فهرست تفصیلی مطالب.....	۳۶۱

سخن مؤلف

امام علی بن ابی طالب هیچ‌گاه از رسول خدا ﷺ جدا نبوده، نه پیش از آفرینش این جهان و نه در این عالم و نه بعد از رفتن از این جهان.

اما پیش از این عالم... چون حضرتش از نور خلق شده است... همان نوری که پیامبر ذاتاً از آن آفریده شده بود، هر دو بزرگوار از یک نور خلق شده‌اند. آن نور در پیشگاه پروردگار به پرستش و سجود و رکوع و تسبیح و تقدیس ذات خداوندی مشغول بود و فرشتگان با تسبیح او خدای را می‌ستودند و می‌پرستیدند.

آن نور هزاران سال پیش از آفرینش حضرت آدم و دیگر آفریده‌ها وجود داشت. خداوند، آدم را آفرید تا آن نور را در او قرار دهد، از مسیر او در اصلاّب و ارحام بگذراند و بدین جهت به فرشتگان دستور داد تا بر آدم سجده کنند.

نام علی در هیچ‌جای آن عالم، از نام پیامبر جدا نبود. بر عرش نوشته بود: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، آیدتّه بعلی». بر در بهشت نوشته شده بود: «محمد رسول الله، علی بن ابی طالب اخو رسول الله» و هم چنین...

و اما در این عالم... همگان می‌دانند که او با آن حضرت بود. بعد از آن که به همراه آن حضرت در پشت پدران بزرگوار و رَحِمِ مادران پاک‌دامن بود، از آن زمان که دیده به جهان گشود و در دامن آن حضرت تربیت یافت و همه‌چیز را از او فرا گرفت. با او در همه جا بود و شب و روز، در سفر و حضر، در دشت و کوهساران از او جدا نشد و همراه او بود، بلکه جان او بود.

بعد از این جهان نیز، در جایگاه و درجه‌ی او با او است. نزدیکترین مردم به او

است، لواء و پرچم او را به دست دارد و ساقی حوضِ کوثرِ او است، و افراد وارد بر او را سیراب می‌سازد.

این‌ها همه حقایقی است که پیامبر راستگوی امین از آن‌ها خبر داده است، همان بزرگ‌مردی که از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید و هر چه بگوید، از سوی پروردگار جهانیان به او وحی شده است.

آیا می‌شود با آن حضرت کسانی را مقایسه کرد و سنجید که در تاریکی شرک آفریده شده، بسیاری از عمر خود را در بت‌پرستی گذرانیده، در تاریکستانِ کفر و نادانی مُرده، به نیاکان خود برگشته، در آخرت از کنار حوض به دور رانده شده و به دوزخ کشانده می‌شوند؟

این کتاب

این کتاب پنجمین بخش از کتاب ما است تحت عنوان «خلاصه‌ی عبققات الانوار» که موضوع آن، «حدیث نور» است. شهرت این حدیث نسبت به دیگر احادیث مربوط به مسأله‌ی امامت کمتر است و چندان مورد استدلال قرار نگرفته؛ لکن دلالت و موقعیتش کمتر از آن‌ها نیست، بلکه هم از جهت دلالت صریح و هم دلالت التزامی بر امامت حضرت علی علیه السلام از دیگر احادیث امتیاز بیشتری دارد.

۱ - دلالت بر امامت به نصّ

در بعضی از اسناد حدیث نور، برخلافت و جانشینی حضرت علی نسبت به رسول خدا و امامت بعد از آن حضرت تصریح شده است... به طوری که در بعضی از آن‌ها نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرمود: «نبوّت در من و خلافت در علی است.»

و در برخی از اسناد دیگر فرمود: «مرا به صورت پیامبر و علی را به عنوان جانشین بیرون آورد.»

۲ - دلالت التزامی حدیث بر امامت

حدیث نور بر اعلمیّت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دلالت دارد؛ زیرا فرشتگان تقدیس و تحمید و تسبیح و تهلیل خداوند را از آن دو فرا گرفتند (چنان که در بخشی از الفاظ و کلمات حدیث آمده است) و پیامبران نیز همگی از همین نوری دانش آموخته که آن دو بزرگوار از آن آفریده شده‌اند چنان که برخی از شارحان قصیده‌ی برده‌ی «بوصیری» در شرح این بیت او:

و کَلَّهْمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مَلْتَمَسٌ عُرْفًا مِنَ الْبَحْرِ أَوْ رَشْفًا مِنَ الدِّيمِ^۱

بر این مطلب تصریح کرده‌اند.

حدیث نور می‌رساند که حضرت علی بعد از پیامبر اسلام، بر حضرت آدم و دیگر پیامبران برتری دارد؛ زیرا آن کسی که هدف آفرینش آنان و مصدر علوم و انوار و کرامات آنان است، افضل از آنان و مقدّم بر آنها خواهد بود.

حدیث نور دلیل بر عصمت آن حضرت است؛ چون در برخی از الفاظ و عباراتش چنین آمده است:

«سَرِّكَ سَرِّيَّ وَ عَلَانِيَتِكَ عَلَانِيَتِي وَ سِرِّيْرَةَ صَدْرِكَ كَسِرِّيْرَةَ صَدْرِي»

«سَرِّ تو سَرِّ من و آشکار تو آشکارای من و راز درون سینه‌ات بسان راز

نهفته در سینه‌ی من است.»

در بعضی از اسناد بدین عبارات آمده است:

«فَعَلِيٌّ مَنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، لَحْمُهُ لَحْمِي وَ دَمُهُ دَمِي، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَبِحَبِّي

أَحَبَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَبِبْغَضِي أَبْغَضَهُ»

«علی از من است و من از اویم، گوشت او گوشت من و خون او خون من

است. هر کس او را دوست داشته باشد به دوستی من، او را دوست داشته و هر

کس او را دشمن بدارد به دشمنی با من، او را دشمن داشته است.»

۱. همگی آنان از حضرت رسول، خواهان جرعه‌ای از دریا و یا نمی از باران وجود اویند.

۳ - سند حدیث

این حدیث از قول عده‌ای از صحابه نقل شده که در رأس همه‌ی آن‌ها، مولای ما حضرت علی علیه السلام است که عده‌ای از بزرگان اهل سنت آن را نقل کرده‌اند.. مهمترین آن‌ها عبارتند از: عبدالرزاق بن همام صنعانی، احمد بن حنبل، ابوحاتم رازی، ابن مردویه، ابو نعیم، خطیب بغدادی، ابن عساکر، ابن حجر عسقلانی.... با اسناد گوناگون و طرق معتبر. این گفتاری مختصر درباره‌ی موضوع این بخش از کتاب است. خواننده‌ی گرامی تفصیل این مطلب را در این کتاب خواهد دید، و «حدیث نور» را روشن‌ترین دلائل از سنت حضرت رسول و قوی‌ترین حدیث و محکم‌ترین سند در باب فضائل و مناقب خاندان پیامبر خواهد یافت. بدین وسیله، انسان منصف می‌تواند حق را بیابد و از آن پیروی کند و اعتراف نماید به آن چه که طرفداران حق و راست‌باوران یعنی شیعیان می‌گویند و نیز بر مبنای حدیث نور بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال می‌کنند، و به دنبالش همان سخنی را گویند که می‌بایست درباره‌ی مکذبان و منکران این حدیث گفته شود.

این است موضوع این قسمت از کتاب که در شاخه‌ها و اطرافش مباحثی علمی و تحقیقاتی گرانقدر و ارزشمند نیز نهاده شده است. از خداوند متعال می‌خواهم که ما را برای شناخت حق و پیروی از آن موفق بدارد، و به راه راست هدایت فرماید و اعمال ما را خالصانه برای خود قرار دهد، که او شنوا و اجابت‌کننده است.

علی حسینی میلانی

اعتراض دهلوی به حدیث نور

دهلوی در باب هفتم کتاب تحفه‌ی اثنا عشریه در مورد حدیث نور گوید:
 حدیث هشتم: روایتی است که از رسول خدا نقل کرده‌اند که فرموده است:
 «كنت أنا و عليّ بن ابي طالب نوراً بين يدي الله، قبل أن يخلق آدم
 باربعة آلاف سنة. فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين: فجزء أنا و
 جزء عليّ بن ابي طالب.»

به اجماع اهل سنت، این حدیث جعلی و ساختگی است. در اسناد این حدیث
 «محمد بن خلف مروزی» است که یحیی بن معین در باره‌ی او گفته: او کذاب است. و
 دارقطنی گوید که او متروک است و کسی درباره‌ی دروغ بودن او اختلاف ندارد.
 این حدیث، از طریق دیگری نیز روایت شده است که در آن طریق،
 جعفر بن احمد وجود دارد. وی رافضی، غلوکننده، دروغ‌گو و جاعل حدیث است.
 بیشترین روایتی که جعل کرده، در نکوهش و ناسزاگویی نسبت به صحابه است.
 بر فرض که این حدیث صحیح باشد، با روایتی که در مجموع از آن صحیح‌تر
 است، تعارض دارد. در اسناد آن حدیث، فرد متهم به دروغ‌گفتن وجود ندارد. آن
 روایت چنین است: شافعی با اسنادش روایت کرده است که حضرت رسول
 خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من و ابوبکر و عمر و عثمان و علی در پیشگاه خداوند، هزار سال پیش
 از آفرینش حضرت آدم بودیم. بعد از آن که آدم را آفرید، ما را در صلب او جای داد. ما
 پیوسته در اصلاک پاک جا به جا می‌شدیم تا این که خداوند، مرا به صلب عبدالله، ابوبکر
 را به صلب ابوقحافه، عمر را به صلب خطاب، عثمان را به صلب عفان و علی را به صلب
 ابوطالب منتقل کرد.

مؤید روایت اخیر، حدیث مشهوری است که فرمود: ارواح، لشکریان آماده‌ای
 هستند. هر کدام که با یک دیگر قبلاً آشنا بوده‌اند، در این جا با هم الفت می‌گیرند و هر
 کدام که با یک دیگر آشنایی نداشته‌اند، اختلاف می‌یابند.

به هر حال این حدیث دلالتی بر ادعای شیعه ندارد و نمی‌تواند خلافت بلافصل

علی را اثبات کند؛ زیرا شریک بودن آقای ما حضرت علی با نور رسول خدا مستلزم امامت بلافصل آن حضرت نیست. کسی که مدعی این دلالت است، می‌بایست تلازم بین شرکت در خلقت نوری با امامت بلافصل را اثبات کند که اثبات چنین ملازمه‌ای کاری ناشدنی و دشوار است.

در این که حضرت امیر با رسول خدا خویشاوندی و قرابت داشته، بحثی نیست. اشکال در این است که خویشاوندی نزدیک، بر امامت بلافصل دلالت ندارد. و اگر صرف خویشاوندی مستلزم امامت می‌بود، عباس عموی آن حضرت از او شایسته‌تر و مقدم بود؛ زیرا عموی او و همتای پدرش بود و عمو شرعاً و عرفاً از پسر عمو نزدیک‌تر است.

ممکن است کسی بگوید: علت محروم بودن عباس از مقام امامت، آن بوده که چیزی از نور عبدالمطلب به او نرسیده است؛ زیرا از او به عبدالله و ابوطالب منتقل شده و به دیگر فرزندان او نرسیده است.

در جواب می‌گوییم: اگر امامت به شدت و کثرت نور وابسته است، می‌بایست حسین، از علی به امامت بعد از پیامبر، اولی و اقدم باشند؛ زیرا نور عبدالله و ابوطالب در آن‌ها جمع شده است، در صورتی که نور دیگری به علی غیر از نور پدرش منتقل نشده است، چنان‌که بدیهی است که نور پیامبر، از نور علی قوی‌تر است و آن دو نور، در حسین جمع است.^۱

پاسخ اجمالی به کلام دهلوی

نویسنده می‌گوید: دهلوی روایت حدیث نور را فقط به امامیه نسبت داده و ادعا کرده که اهل سنت بر ساختگی بودن آن اجماع دارند. ما از این ادعاهای دروغین و تعصب چنین مدعیانی پرده برداشته و عناد و لجاجت آنان را با حق اثبات می‌کنیم، چنان‌که همین روش را در دیگر مطالب این کتاب نیز داشته‌ایم و به زودی برای هر

۱. تحفة اثنا عشریة: ۲۱۵-۲۱۶.

انسان منصفی که بر گفته‌های دهلوی آگاه شده باشد، این حقیقت آشکار خواهد شد. ابتدا به طور مختصر به اشکالات گفتار دهلوی اشاره کرده و می‌گوییم:

۱. نسبت دادن نقل حدیث «نور» فقط به امامیه چنان‌که ظاهر گفتار او بود:

این حدیث را از دانشمندان مشهور و سرشناس و مورد وثوق اهل سنت و شخصیت‌های برجسته و مورد اعتماد اهل حدیث در نزد آنان روایت می‌کنیم تا پژوهشگران و دانشمندان بدانند که در بین اهل سنت، افراد متعصبی پیدا می‌شود که حتی میل ندارند اقرار کنند به آن‌چه که دانشمندان خودشان درباره‌ی فضائل اهل البیت نقل کرده‌اند. ما برای آن‌که استدلال به این حدیث برایمان تمام باشد و بهتر بتوانیم مخالفان خود را قانع کنیم، حدیث را از قول آنان می‌آوریم؛ وگرنه در کتب شیعه امامیه این حدیث در حدّ تواتر و از طرق معتبره هم چون دیگر احادیث وارده در شأن خاندان پاک پیامبر نقل شده است.

۲. مناقشه و اشکال در سند این حدیث و عقیده به جعلی بودن آن بر اساس اجماع اهل سنت، متوقف بر آن است که ادّعای انحصار روایت به دو طریقی که ذکر کرده، تمام باشد. آن‌گاه آن دو طریق را بدان‌گونه که پنداشته بود، ضعیف بدانیم. ولی، این ادّعای انحصار و آن تضعیفی را که دهلوی پنداشته، باطل خواهیم ساخت و اثبات خواهیم کرد که نقل روایت، منحصر به آن دو طریق نیست.

۳. معارض بودن حدیث با روایت شافعی: با اثبات بطلان آن خبر از نظر روایت و درایت، آن معارضه از بین می‌رود. بلکه متن خود آن حدیث، ساختگی بودن آن را نشان می‌دهد. کسانی که در حالت کفر از دنیا رفته و یا بیشتر عمر خود و یا بخشی از دوران زندگی خود را با کفر به سر برده‌اند، چه تناسبی دارند با عالم نور و نوری که پیامبر اکرم از آن آفریده شده است؟!

۴. دلالت حدیث... در دلالت آن بر خلافت و امامت بلافصل آن حضرت کسی شک و تردید به خود راه نمی‌دهد، جز افرادی که دلی بیمار و یا دیده‌ای نابینا داشته باشند؛ زیرا حدیث صراحت دارد در این مطلب که پیامبر از نور آفریده شده و خداوند، او را به صورت پیامبر خلق کرده و علی نیز از همان نور آفریده شده و خداوند او را به

صورت وصی و جانشین از آن نور خلق کرده است. پس همان گونه که نبوت پیامبر متفرع بر خلقت نوری او است، وصایت و خلافت علی علیه السلام نیز متفرع بر خلقت نوری او است. و هم چنین صریح است در افضلیت و برتری علی علیه السلام بر تمام آفریدگان بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، از پیامبران و فرشتگان گرفته تا دیگران...

و کیست که شک کند در این که فرد افضل و برتر برای امامت و خلافت بعد از پیامبر، متعین است؟!

آری... به زودی از پندارهای دروغین «دهلوی» پرده برمی داریم و یکی بعد از دیگری بطلان آن ها را ثابت خواهیم کرد. آن گاه برای خوانندگان محترم به خوبی ظاهر و آشکار خواهد شد که این مرد، اساس کار خود را بر پرتگاهی لرزان بنا نهاده که او را به آتش دوزخ فرو خواهد افکند... و یاری را، تنها از خدا می خواهیم.

سند حدیث نور

پژوهش ما، در باره‌ی سند حدیث نور، برای اثبات تواتر این حدیث شریف است تا چه رسد به صحت آن، از این طریق که در هر طبقه‌ای از طبقات، تعداد راویان به اندازه‌ای است که قطع و یقین به صدور این حدیث از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌رساند. در آغاز، اسامی راویان این حدیث را به ترتیب، از صحابه، تابعین و دانشمندانی که این حدیث را نقل کرده‌اند، می‌آوریم:

الف - صحابه :

۱ - امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام.

حدیث آن حضرت را دانشمندان ذیل نقل کرده‌اند:

صالحانی، کلاعی، محمد بن جعفر، وصابی، واعظ هروی، محمد صدر عالم.

۲ - حضرت ابو عبدالله حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام.

حدیث آن حضرت را، این عدّه نقل کرده‌اند:

عاصمی، خوارزمی، مطرزی، شهاب الدین احمد.

۳ - جناب سلمان رضوان الله علیه.

حدیث آن بزرگوار را اینان آورده‌اند:

احمد بن حنبل، عبدالله بن احمد، ابن مغزلی، شیرویه دیلمی، نطنزی، شهردار

دیلمی، خطیب خوارزمی، ابن عساکر، حموینی، طالبی، همدانی، گنجی، طبری، وصابی،

هر وی، محمد صدر عالم.

۴- ابوذر غفاری، حدیث او را ابن مغزلی نقل کرده است.

۵- جابر بن عبدالله انصاری، حدیثش را ابن مغزلی آورده است.

۶- عبدالله بن عباس، حدیث او را دانشمندان ذیل نقل کرده اند:

ابن حبیب بغدادی، نظنزی، گنجی، حموینی، زرنندی، شهاب الدین احمد، جمال

محدث.

۷- ابوهریره. حدیثش را حموینی آورده است.

۸- انس بن مالک. حدیث او را عاصمی نقل کرده است.

ب - اسامی راویان حدیث «نور» از تابعین

۱. حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام

بر طبق اصطلاح اهل سنت، اسم حضرت را جزء تابعین آوردیم.

۲. زادن، ابو عمر کنندی، متوفای سال ۸۲.

۳. ابو عثمان نهدی.

۴. سالم بن ابن الجعد اشجعی، متوفای سال ۹۷ یا ۹۸ یا ۱۰۰.

۵. ابوالزبیر، محمد بن مسلم بن تدرس اسدی مکی، متوفای سال ۱۲۶.

۶. عکرمه بن عبدالله بربری مولای ابن عباس متوفای سال ۱۰۷.

۷. عبدالرحمان بن یعقوب جهنی مدنی.

۸. ابو عبید، حمید بن ابی حمید طویل بصری متوفای سال ۲۴ یا ۴۳.

ج - راویان حدیث نور از دانشمندان، حافظان و ائمه حدیث:

۱. احمد بن حنبل شیبانی (۲۴۱).

۲. ابو حاتم محمد بن ادريس رازی (۲۷۷).

۳. عبدالله بن احمد بن حنبل (۲۹۰).

۴. ابن مردویه ابوبکر احمد بن موسی اصفهانی (۲۹۰).

۵. ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (۴۳۰).^۱
۶. ابن عبدالبرّ یوسف بن عبدالله بن نمری قرطبی (۴۶۳).
۷. خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت (۴۶۳).
۸. ابن مغزلی، ابوالحسن علی بن معمر بن طیب جلابی (۴۸۳).
۹. ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی (۵۰۹).
۱۰. ابو محمد عاصمی صاحب کتاب «زین الفتی فی تفسیر سورة هل اتی».
۱۱. ابو الفتح محمد بن علی نطنزی (حدود سال ۵۵۰).
۱۲. ابو منصور شهردار بن شیرویه دیلمی (۵۵۸).
۱۳. خطیب خوارزمی، ابوالموید موفق بن احمد مکی (۵۶۸).
۱۴. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن دمشقی (۵۷۱).
۱۵. صالحانی، نورالدین ابو حامد محمود بن محمد.
۱۶. مطرزی، ابو الفتح ناصر بن عبدالسید (۶۱۰).
۱۷. ابو محمد قاسم بن حسین خوارزمی (۶۱۷).
۱۸. عبدالکریم رافعی قزوینی (۶۲۴).
۱۹. کلاعی، ابوالربیع سلیمان بن موسی بلنسی، معروف به ابن السبع (۶۳۴).
۲۰. گنجی، محمد بن یوسف شافعی (۶۵۸).
۲۱. محبّ طبری، ابوالعبّاس احمد بن عبدالله (۶۹۶).
۲۲. حموی، ابوالموید، ابراهیم بن محمد (۷۲۲).
۲۳. شرف الدین درگزینی طالبی قرشی (۷۴۳).
۲۴. زرنندی، محمد بن یوسف (حدود ۷۵۰).
۲۵. محمد بن یوسف حسینی معروف به گیسودراز (۸۲۵).
۲۶. سید محمد بن جعفر مکی.

۱. روایت او از کتاب خصائص العلویه تألیف نطنزی دانسته می شود، چنانکه به زودی در جای خود خواهد آمد.

۲۷. جلال بخاری (۷۸۵).
۲۸. سیدعلی همدانی.
۲۹. جلال الدین احمد خجندی.
۳۰. سیدشهاب الدین احمد، صاحب توضیح الدلائل.
۳۱. شهاب دولت آبادی ملقب به ملک العلماء (۸۴۹).
۳۲. شهاب الدین احمد بن علی بن محمد معروف به ابن حجر عسقلانی (۸۵۲).
۳۳. احمد بن محمد حافی حسینی.
۳۴. وصابی، ابراهیم بن عبدالله یمنی شافعی.
۳۵. جمال الدین، عطاء الله بن فضل الله شیرازی (۱۰۰۰).^۱
۳۶. شیخ بن علی علوی جفری.
۳۷. واعظ هروی، شیخ محمد.
۳۸. احمد بن ابراهیم.
۳۹. سید محمد ماه عالم.
۴۰. محمد صدر عالم.
۴۱. حسان الهند غلام علی آزاد (۱۱۵۴).

حدیث نور متواتر است

به این نکته باید توجه داشته باشیم که روایت حضرت علی علیه السلام به تنهایی خود بهترین دلیل بر صحت این حدیث و ثبوت آن است؛ زیرا آن حضرت - همان گونه که «دهلوی» و پدرش بدان تصریح کرده‌اند - معصوم است (نه دروغ می‌گوید و نه اشتباه می‌کند). لذا در مقام بحث و استدلال می‌توان به همان یک حدیث اکتفا کرد. افزون بر آن، حدیث نور متواتر است؛ زیرا غیر از آن حضرت، هفت نفر دیگر از صحابه آن را نقل کرده‌اند.

۱. در نسخه‌ی اصل بدین صورت آمده، ولی صحیحش (۹۲۶) است (مؤلف).

ابن حجر درباره‌ی حدیث منسوب به رسول خدا که حضرت فرموده است: «به ابوبکر دستور دهید بر مردم نماز بخواند» چنین می‌گوید:

بدان که این حدیث متواتر است؛ زیرا از قول عایشه و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبدالله بن زمعه و ابوسعید و علی بن ابی طالب و حفصه نقل شده است.^۱ بلکه ابن حزم در مسأله‌ی عدم جواز فروش آب «با نقل چهار نفر از صحابه» مدعی تواتر شده و چنین می‌گوید: اینان چهار نفر از صحابه رضی الله عنهم می‌باشند و این نقل تواتر است که مخالفت با آن جایز نیست.^۲

دهلوی به هنگام پاسخ از مطاعن ابوبکر گوید: «و آن چه گفته شده است که وی در جواب به فاطمه رضی الله عنها حدیثی را نقل کرد که غیر از او کسی آن را روایت نکرده است، کذب محض است؛ زیرا این حدیث در کتب اهل سنت به صورت حدیث صحیح از قول حذیفه بن الیمان، زبیر بن العوام، ابودرداء، ابوهریره، عباس، علی، عثمان، عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی الوقاص نقل شده است. اینان از بزرگان صحابه بوده و در بین آنان افرادی هستند که بشارت به آنان داده شده است. ملا عبدالله مشهدی در کتاب «اظهار الحق» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره‌ی حذیفه نقل کرده است که حضرت رسول فرموده است: «هر آن چه را که حذیفه برایتان حدیث کرد، او را تصدیق کنید.» و در بین آنان مرتضی علی رضی الله عنه است که به اجماع شیعه معصوم و به اجماع اهل سنت ثقه است و در این مقام، به حدیث عایشه و ابوبکر و عمر نمی‌توان تکیه کرد و اعتباری در این جا ندارد.

بخاری از مالک بن اوس بن حدثان نصری روایت می‌کند که عمر بن خطاب در حضور عده‌ای از صحابه - که در بین آنان علی، عباس، عثمان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر بن عوام و سعد بن ابی الوقاص بودند - چنین گفت: شما را به خداوندی سوگند می‌دهم که به اجازه او آسمان و زمین پا برجاست: آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (و

۱. الصواعق المحرقة، فصل سوم از باب اول / ۱۳.

۲. المحلی، کتاب البیوع.

آله) وسلم فرموده است که: «ما ارث نمی‌گذاریم، هرچه که از ما به جای ماند، صدقه است.»؟ گفتند: خدا را، بلی. بعد روی به علی و عباس کرد و گفت: شما را به خداوند سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول خدا چنین فرموده است؟ گفت: بار پروردگارا! آری.

پس ثابت شد که این حدیث هم چون آیه‌ی قرآن قطعی الصدور است؛ زیرا روایت یکی از این چند نفری که اسامی آنان را ذکر کردم، یقین آور است تا چه رسد به این جمع، مخصوصاً علی مرتضی که در نزد شیعه معصوم است و روایت معصوم در نزد آنان در افاده‌ی یقین بسان قرآن مجید است.^۱

ما می‌توانیم به همین عباراتی که از دهلوی نقل کردیم (و پاسخ مفصل آن در کتاب «تشیید المطاعن»^۲ بیان شده است) از چندین جهت بر صحت حدیث نور استدلال کنیم:

۱ - دهلوی در این عبارات تصریح کرده که روایت یکی از این صحابه که نام برده - مانند ابوهریره - هم چون آیه‌ی قرآن، یقین را می‌رساند. و از آن جهت که ابوهریره نیز از راویان این حدیث شریف است، در این صورت حدیث نور - بسان آیه‌ی قرآن - یقین را می‌رساند.

۲ - تمام وجوهی که دهلوی برای روایت افرادی هم چون زبیر و عبدالرحمان و سعد و ابودرداء و امثال آنها ذکر کرده که یقین آور می‌باشند، همگی بلکه قوی‌تر از آنها در حدیث نور موجود است؛ لذا به خاطر نقل این عدّه از صحابه، حدیث شریف نور مسلم الصدور است.

۳ - حدیث نور را حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده و از عبارات دهلوی چنین استفاده می‌شد که هر حدیثی را که آن حضرت نقل کند، صحیح و مسلم و مساوی با قرآن مجید

۱. تحفه اثنا عشریه، باب دهم.

۲. کتاب «تشیید المطاعن»، از آثار گران قدر علامه سید محمد قلی لکهنوی پدر بزرگوار مرحوم سید حامد حسین است که به چاپ سنگی رسیده است. (ویراستار)

است. بنابر این حدیث نور مساوی با قرآن مجید است.

۴- عبارات دهلوی صراحت داشت در این که امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر دیگر صحابه مزیت و برتری دارد و روایتش قطع و یقین می آورد. از سوی دیگر، سخن دهلوی که می گوید: «آن حضرت در نزد شیعیان معصوم است» چندان درست نیست؛ زیرا عده‌ی زیادی از اهل سنت به عصمت آن حضرت تصریح کرده‌اند که از آن جمله پدر خود دهلوی است، چنان که این مطلب از کتاب «تحفة اثنی عشریه» و «تفسیر» او ثابت می شود. بنابر این اعتقاد به معصوم بودن آن حضرت، نزد هر دو گروه (شیعه و سنی) ثابت و مسلم است.

۵- ظاهر کلام او این بود که روایت این عده از صحابه - که در بین آنان علی و ابوهریره بودند - از روایت ابوبکر و عمر و عایشه قوی تر است. بنابراین حدیث نور را - که آن عده، که در بینشان علی و ابوهریره بودند، نقل کرده‌اند - قوی تر است از آن چه که آن‌ها روایت کرده‌اند.

نص روایات حافظان حدیث و دانشمندان اهل سنت

در این جا به تفصیل، عین عبارات حافظان حدیث و دانشمندان اهل سنت را درباره‌ی حدیث نور می آوریم.

۱- روایت احمد بن حنبل

در کتاب «تذکره الخواص» این عبارت آمده است:

حدیثی است در مورد آن چه که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن آفریده شده است. احمد در فضائل گوید: حدیث کرد ما را عبدالرزاق از معمر از زهری از خالد بن معدان از زاذان از سلمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی بن ابی طالب نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهار هزار سال پیش از آن که حضرت آدم را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را به دو بخش تقسیم کرد، بخشی من و بخشی علی شد.»

و در روایتی دیگر آمده است که:

«من و علی از یک نور آفریده شدیم»^۱

رجال و ناقلان این حدیث

تمامی رجال این حدیث، ثقه و از رجال صحاح می باشند. ایراد در مورد یکی از آنان، مساوی با ایراد بر کتب صحاح به ویژه صحیحین است. مگر این که کسی بگوید روایات این افراد، در همه جا اعتبار دارد به جز در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام که در این صورت، مدائح و تعریفات تبدیل به نکوهش ها و عیب گیری ها شده و توثیق ها خلاف توثیق می گردد. و لا حول و لا قوّة إلا بالله. (اکنون در مورد یک یک این راویان سخن می گوئیم).

عبدالرزاق صنعانی

در جلد مربوط به حدیث «تشبیه»، شرح حال او و موقعیت و عظمت شخصیت او را در نزد اهل سنت و نویسندگان کتب صحاح آوردیم.^۲ وی همان شخصیتی است که در حق او گفته شده: «بعد از رسول خدا، مردم نزد هیچ کس کوچ نکردند، بدان گونه که به سوی عبدالرزاق صنعانی کوچ کردند»^۳

مقدّسی از یحیی بن معین نقل می کند که وی گفته است: اگر عبدالرزاق از اسلام برگردد، باز هم ما حدیث او را ترک نخواهیم کرد.

مقدّسی گوید: «و احمد بن صالح گفت: به احمد بن حنبل گفتم: آیا کسی را که به حدیثش بهتر از عبدالرزاق باشد دیده ای؟ گفت: نه. ابوزرعه گوید: عبدالرزاق یکی از کسانی است که حدیثش ثابت و مسلّم است»^۴.

۱. تذکرة خواص الامّة: ۴۶.

۲. بنگرید، مجلد حدیث تشبیه، ترجمه فارسی، ص ۳۱-۳۷. (ویراستار)

۳. این مطلب در «مرآة الجنان حوادث سال ۲۱۱» و الانساب - الصناعی و الکمال مخطوط آمده است.

۴. الکمال مخطوط.

سبکی هنگامی که می‌خواهد «موسی بن هلال» را توثیق کند و گفتار ابن تیمیّه را در این مورد پاسخ گوید، در ضمن بحثی طولانی چنین گوید: احمد رحمه الله جز از افراد ثقه روایت نمی‌کند. به این مطلب، خود ابن تیمیّه در کتابی که بر ردّ بکری نوشته، در بخش‌های بعد از فصل دهم تصریح کرده و گوید: دانشمندان نقّاد و جرح و تعدیل‌کننده راویان دو گروهند: برخی جز از افرادی که در نزد آنان ثقه باشند روایت نمی‌کنند، هم‌چون مالک و شعبه و یحیی بن سعید و عبدالرحمان بن مهدی و احمد بن حنبل که بخاری و امثال او این‌گونه‌اند. برای ما در مقام پاسخ به اشکالات ابن تیمیّه، همین مقدار کفایت می‌کند که احمد جز از افراد ثقه روایت نمی‌کند. بدین سان دیگر ابن تیمیّه نمی‌تواند ایرادی بر ابن حنبل بگیرد.^۱

معمر بن راشد

شرح حال او را نیز در همان جلد مربوط به حدیث تشبیه آورده‌ایم.^۲ در این جا به گفتار «ذهبی» درباره‌ی او اکتفا می‌کنیم: معمر بن راشد، ابوعروة ازدی، هم‌پیمان قبیلہ‌ی ازد، از زهری و همام نقل شده که وی عالم و دانشمند یمن است. غندر و ابن مبارک و عبدالرزاق از او حدیث نقل کرده‌اند. معمر گوید: در چهارده سالگی یعنی در سال فوت حسن بصری به دنبال تحصیل علم رفتم. احمد درباره‌ی او گوید: معمر را به هیچ‌کس ضمیمه نمی‌کنی مگر این که او را بر آن کس مقدم و جلوتر می‌یابی. وی نسبت به تمام افراد هم‌زمان خود، از همه بیشتر طالب علم بود، عبدالرزاق گوید: ده هزار حدیث از او شنیدم. وی در ماه رمضان سال یک صد و پنجاه و سه در یمن از دنیا رفت.^۳

۱. شفاء الأسماء فی زیارة خیر الأنام: ۱۰-۱۱.

۲. بنگرید: مجلد حدیث تشبیه، ترجمه‌ی فارسی، ص ۳۷-۳۹. (ویراستار)

۳. الکاشف ۳: ۱۶۴ بنگرید: تهذیب التهذیب ۱۰: ۲۴۳-۲۴۶، ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابوداود حدیث او را نیز نقل کرده‌اند.

زهری

زهری را نیز در همان کتاب اسم بردیم و شرح حال او را در آن جا نوشتیم،^۱ ابن حجر درباره‌ی او گفته است: «محمد بن مسلم بن عبیدالله... زهری، کنیه اش ابوبکر، فقیه حافظ. جلالت و متقن بودن او در حدیث مورد اتفاق است. وی از سران و رؤسای طبقه‌ی چهارم است. وفات او سال [یکصد و] بیست و پنج است. یک سال یا دو سال جلوتر از آن نیز گفته شده است. ع»^۲

خالد بن معدان

به برخی از عباراتی که در شأن خالد بن معدان گفته شده، اشاره می‌کنیم:

۱- ابن حبان: «وی از ابوامامه و مقدم بن معدی کرب روایت می‌کند، و هفتاد نفر از صحابه‌ی رسول خدا ﷺ را ملاقات کرده است. کنیه اش ابو عبدالله است و از بهترین بندگان خداوند متعال می‌باشد... در سال ۱۰۴ وفات کرده است. سال فوت او را سال ۱۰۸ و سال ۱۰۳ نیز گفته‌اند.»^۳

۲- ذهبی: «فقیهی بزرگ، ثبت (نویسنده و تثبیت‌کننده‌ی حدیث)، با هیبت و با اخلاص است، گفته‌اند که وی در هر روزی چهل هزار مرتبه تسبیح خداوند می‌گفته است، در سال ۱۰۴ در گذشته و از بزرگان به طور مرسل حدیث نقل می‌کرده است.»^۴

۳- ابن حجر: «وی از طبقه سوم از فقهای شام بعد از صحابه به حساب می‌آید. عجللی گفته است: وی اهل شام و تابعی ثقه است. یعقوب بن شیبیه و محمد بن سعد و ابن جریر و نسائی او را ثقه می‌دانند. ابومسهر از اسماعیل بن عیاش نقل کند که وی از عبده دختر خالد بن معدان و ام الضحاک دختر راشد نقل کند که خالد بن معدان گفته است که من هفتاد نفر از صحابه‌ی پیامبر را دیده‌ام.»^۵

۱. بنگرید: مجلد حدیث تشبیه، ترجمه‌ی فارسی، ص ۴۰-۴۲. (ویراستار)

۲. تقریب التّهذیب ۲: ۲۰۷. «ع» رمزی است برای روایت اصحاب صحاح از او.

۳. النقات ۵: ۳۴۹. ۴. الکاشف ۱: ۲۴۷.

۵. تقریب التّهذیب ۱: ۲۱۸، تهذیب التّهذیب ۳: ۱۱۸.

زاذان کندی

زاذان، از مشاهیر تابعین است. مسلم، ابوداؤد، ترمذی، نسائی و ابن ماجه در صحاح خود از او حدیث نقل کرده‌اند.

ذهبی در «الکاشف» گوید: «ع - زاذان، ابو عمرو کندی (هم پیمان با قبیله‌ی کند) بزاز نابینا بود. وی از علی و ابن مسعود و ابن عمر روایت کرده است و گفته‌اند که از عمر نیز حدیث شنیده است. عمر بن مرّة و منهال بن عمرو از او حدیث نقل کرده‌اند. وی ثقه است و در سال ۱۰۸ وفات یافت.»

ابن قیسرانی مقدّسی در «اسماء رجال الصحیحین» خود، نام او را چند بار در ضمن رجال صحیح مسلم آورده است. وی در مقدّمه‌ی همان کتابش اتفاق حافظان حدیث مانند ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم و دیگر از گذشتگان و پیوستگان به آن‌ها از متأخّرین را یاد کرده که گفته‌اند: هر کس که از او در صحیحین روایت نقل شده باشد، ثقه و حجّت است. بنابراین «زاذان» ثقه و حجّت است در نزد حقاظ و پیشوایان حدیث و غیر آنان.

سلمان فارسی

و اما سلمان، این صحابی بزرگوار، بی‌نیاز از معرفّی و نوشتن شرح حال است. در تمامی کتب مربوط به شرح حال صحابه، زندگی‌نامه و حالات او آمده است... به «اسدالغابه» و «الاستیعاب» و دیگر کتب مربوطه مراجعه کنید.

شمّه‌ای از آنچه را که ابن عبدالبرّ درباره‌ی آن جناب گفته است، برایتان باز می‌گوییم: «سلمان فارسی، ابو عبدالله، گفته‌اند که وی غلام رسول خدا ﷺ بوده و به سلمان الخیر معروف است... وی فردی نیکوکار، بافضیلت، اندیشمند، عادل، پارسا و پای‌بند به امور دینی و دستورات الهی بود. هشام بن حسان از حسن نقل می‌کند که وی گفته است: سهمیه‌ی سلمان پنج هزار بود. هرگاه سهمیه‌اش مشخص می‌شد و به او می‌دادند، او تمام آن را در راه خدا به فقیران می‌داد و از دست‌رنج خود زندگی‌اش را می‌گذرانید، عباّی داشت که قسمتی از آن را بستر خود قرار داده بود و قسمتی

دیگر را می پوشید.

ابن وهب بن نافع از مالک نقل می کند که سلمان با دست خود از برگ خرما حصیر می بافت و از آن راه زندگی را می گذرانید و از هیچ کس چیزی نمی پذیرفت. خانه ای نداشت و روی زمین می خوابید و از سایه ی درختان استفاده می کرد. شخصی به او گفت: آیا خانه ای برایت نسازم که در آن سکونت کنی؟ گفت: من نیازی به خانه ندارم. آن شخص اصرار زیادی کرده و گفت: من می دانم چه گونه خانه ای برایت بسازم. گفت: چه خانه ای؟ خصوصیاتش را بگو. گفت: خانه ای برایت می سازم که هرگاه از جا حرکت کنی، سرت به سقفش بخورد و اگر پاهایت را دراز کنی به دیوارهایش برخورد کند. گفت: آری باید همین گونه باشد. بعد آن شخص به همین گونه خانه ای برایش ساخت.

از طرق مختلف و به اسناد گوناگون از رسول خدا ﷺ روایت شده است که آن حضرت فرمود: «اگر دین در ستاره ی ثریا باشد، سلمان به آن دسترسی خواهد داشت.» و در روایتی دیگر آمده است که: مردانی از فارس به آن خواهند رسید. از عایشه روایت شده است که گفت: سلمان فارسی مجالسی اختصاصی با رسول خدا ﷺ داشت که بیشتر شبها با آن حضرت به سر می برد، به طوری که می توانستیم گفت که بیش تر از ما در خدمت آن حضرت باشد.

پسر «بُریده» از پدرش نقل می کند که پیامبر فرمود:

«پروردگارم به من دستور داد چهار نفر را دوست داشته باشم و به من

فرمود که او خود آنان را دوست می دارد: علی و ابوذر غفاری و مقداد و سلمان.»

قتاده از خثیمه از ابوهریره روایت کند که گفت: سلمان دارای دو کتاب است.

قتاده گوید: یعنی قرآن و انجیل. خلف بن قاسم از ابن المفسر از احمد بن علی بن سعید از عثمان بن ابی شیبه از جریر از اعمش از عمرو بن مرّة از ابوالبختری روایت کنند که از علی رضی الله عنه درباره ی سلمان پرسیده شد. پاسخ داد: «او علم اوّل و آخر را می دانست، او دریای بی پایان و از ما اهل بیت است.» این روایت ابوالبختری از علی رضی الله عنه بود. در روایت زاذان از آن حضرت آمده است که فرمود: «سلمان فارسی مثل لقمان حکیم است.»

سپس مانند سخن ابوالبختری را روایت می‌کند. کعب‌الاحبار گوید: سلمان از علم و حکمت پر است.

مسلم گوید: حدیث کرد ما را بهز، از حماد بن سلمه، از ثابت، از معاویه بن قرّة از عائذ بن عمرو که ابوسفیان را به همراه عده‌ای نزد سلمان و صهیب و بلال آوردند. آنان گفتند: شمشیرهای خداوند از گردن دشمن خدا برداشته نشد. ابوبکر گفت: این بزرگ و رئیس قریش است. خبر به رسول خدا رسید، حضرت به ابوبکر روی کرده و فرمود: «گویا این که تو آنان را ناراحت کرده و به خشم درآورده‌ای و اگر آنان را ناراحت کرده باشی خداوند را به خشم در آورده‌ای؛» ابوبکر نزد آنان رفت و گفت: ای برادران، آیا من شما را به خشم درآورده‌ام؟ گفتند: نه، ای ابوبکر! خداوند تو را بیامرزد.^۱

او را داستان‌های نیکو، روایات حسنه و فضائل فراوانی است. رضوان‌الله‌علیه سلمان در اواخر دوران خلافت عثمان در سال سی و پنج وفات کرد، بلکه در اوایل سال سی و شش نیز گفته‌اند. قولی دیگر نقل شده که در دوران خلافت عمر بوده است. قول اول بیشتر گفته شده است و الله اعلم، شعبی گوید: سلمان در بالاخانه ابی قرّة کندی در مدائن، دیده از جهان فرو بست.

افرادی از صحابه هم چون ابن عمر، ابن عباس، انس بن مالک و ابوالطفیل، از او روایت کرده‌اند.

(پس از بررسی رجال و راویان حدیث نور می‌گوییم): سپاس خداوند را بر آشکارشدن بطلان یاوه‌سرایان و ثبوت صحت حدیث شریف نور، که به سان نور

۱. پوشیده نباشد که در اصل صحیح مسلم در باب فضائل سلمان و بلال، این فراز عبارت بدین‌گونه نقل شده است که گفتند: «لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أَخِي». ابن‌عبدالبر مصلحت دیده است که لفظ «یا ابوبکر» را در بعد کلمه‌ی «لا» اضافه کند تا این که کلمه‌ی «لا» به «يَغْفِرُ» مربوط نشود و کلمه‌ی «یا أَخِي» را حذف کرده تا تکراری نامتناسب لازم نیاید. حال چرا این تحریف از او صادر شده است؟! آیا به خاطر این بوده که این حدیث صراحت دارد در این که ابوبکر با ناراحت کردن سلمان، خداوند را به خشم در آورده است؟!... بنگرید به همین کتاب (نفحات الازهار) ۷: ۱۷۳.

درخشان بر فراز قلّه‌ی طور روشن است، لکن کسی را که خداوند نوری برایش قرار نداده نوری نخواهد بود تا حدیث نور را تصدیق کند، و این خداوند است که به راستی و درستی فرموده است که: «دیدگان کور نمی‌شوند، لکن دیده‌قلب‌هایی که در سینه‌هاست، نابینا می‌گردند.»^۱

شرح حال احمدبن حنبل

و اما احمدبن حنبل، او امام بزرگ و رکن استوار در نزد اهل سنت، یکی از بزرگان اسلام و شیوخ حدیث است. بخشی از کلمات و عبارات بزرگان آنان را درباره‌ی وی قبلاً آورده و در حدیث «تشبیه» پاره‌ای از آن‌ها را از مدارک مهم و تألیفات مشهور آنان مانند کتب ذیل ذکر کرده‌ایم.^۲

الثَّقَاتُ تَأَلِيفُ ابْنِ حَبَّانٍ، حَلِيَّةُ الْأَوْلِيَاءِ مِنْ ابْنِ أَبِي نَعِيمٍ أَصْفَهَانِيٍّ، أَكْمَالُ مِنْ امِيرِ ابْنِ مَكُولَا، الْأَنْسَابُ مِنْ أَبِي سَعْدٍ سَمْعَانِيٍّ، وَفِيَّاتُ الْأَعْيَانِ مِنْ ابْنِ خُلِّكَانٍ، تَهْذِيبُ الْأَسْمَاءِ وَاللُّغَاتِ مِنْ نُوَيْ، الْمَخْتَصَرُ فِي أَخْبَارِ الْبَشَرِ مِنْ ابْنِ أَبِي الْفَدَاءِ الْيُوبِيِّ، تَذَكُّرَةُ الْحِفَافِ، الْعَبْرُ فِي خَيْرِ مَنْ غَبَرَ مِنْ ذَهَبِيٍّ، مِرْآةُ الْجَنَانِ مِنْ يَافَعِيِّ، تَتِمَّةُ الْمَخْتَصَرِ فِي أَخْبَارِ الْبَشَرِ مِنْ ابْنِ الْوَرْدِيِّ، رِجَالُ الْمَشْكَاةِ مِنْ خَطِيبِ تَبْرِيْزِيِّ، تَهْذِيبُ التَّهْذِيبِ وَتَقْرِيْبُ التَّهْذِيبِ مِنْ ابْنِ حَجْرٍ عَسْقَلَانِيٍّ، طَبَقَاتُ الشَّافِعِيَّةِ مِنْ سَبْكِيِّ، طَبَقَاتُ الْحِفَافِ مِنْ جَلَالِ الدِّينِ سَيُوطِيِّ، شَرْحُ الْمَوَاهِبِ اللَّدْنِيَّةِ مِنْ زُرْقَانِيٍّ وَدِيْغَرِ مَعَاجِمِ رِجَالٍ وَكُتُبٍ مَعْتَبَرَةٍ مِنْ حَدِيثِ دَرْنَزْدَاهِلِ سُنَّتِ.

شاید آشکارترین مدح وی، عبارت نووی و عبدالحق دهلوی باشد. نووی از ابراهیم بن حارث - که از اولاد عبادة بن صامت است - نقل می‌کند که به بشرحافی گفته شد: چه خوب بود تو هم مانند احمد قیام می‌کردی و هم چون او سخن می‌گفتی؟ بشر پاسخ داد: من توان این کار را ندارم، احمد بر جایگاه پیامبران ایستاده است.^۳

۱. حج (۲۲): ۴۶.

۲. بنگرید: مجلد حدیث تشبیه، ترجمه‌ی فارسی، ص ۷۰-۸۲. (ویراستار)

۳. تهذیب الاسماء و اللغات ۱: ۱۱۰.

عبدالحق دهلوی از میمونی نقل کند که ابن‌الدینی در بصره بعد از رویداد «محنة» به من گفت: ای میمونی در اسلام هیچ کس به مانند احمد قیام نکرد. من از این گفته‌ی او به شگفت آمدم، زیرا ابوبکر در مقابل اهل رده قیام کرده بود. گفتم: به چه دلیل و در چه مورد؟ گفت: ابوبکر یارانی داشت، ولی احمد یار و یآوری نداشت. در عین حال قیام کرد.^۱

آیا از این عبارات، برتری او را نسبت به ابوبکر نمی‌توانیم به دست آوریم؟! و اینک نمونه‌ای از آن چه که در کتاب «سیر اعلام النبلاء» درباره‌ی او آمده است: امام احمد بن حنبل، او بحق، امام است و به راستی شیخ الاسلام... یکی از پیشوایان بزرگ... عبدالله بن احمد خبر داده است که سفیان بن وکیع به او می‌گفت: از پدرت حدود چهل سال قبل مسأله‌ای را درباره‌ی طلاق پیش از ازدواج به یاد دارم که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و از علی و ابن عباس و بیش از بیست نفر از تابعین روایت شده است که این کار اشکالی ندارد. من از پدرم این مطلب را سؤال کردم. گفت: درست است. آری من این چنین گفته‌ام.

نیز گوید که به یاد دارم که از ابوبکر بن حماد شنیدم که می‌گفت: از ابوبکر بن شیبه شنیدم که می‌گفت: نباید به احمد بن حنبل گفته شود که از کجا می‌گویی؟ از ابواسماعیل ترمذی شنیدم که از ابن نمیر یاد می‌کرد که می‌گفت: در نزد وکیع بودم. مردی یا گروهی از شاگردان و طرفداران ابوحنیفه نزد او آمده و گفتند: در شهر ما مردی از بغداد آمده و درباره‌ی برخی از کوفیین سخنانی می‌گوید. وکیع او را شناخت. در این هنگام احمد از راه رسید، گفتند: این همان مرد بغدادی است. وکیع روی به احمد کرده و گفت: یا ابا عبدالله شما کجا و این جا؟ بعد روی به حاضران کرده و گفت: جای دهید و راه بگشایید. شروع کردند به استفاده علمی و پرسش‌های مختلف از همان کسی که قبلاً او را نمی‌شناختند و او هم به احادیثی از رسول خدا استدلال می‌کرد، به وکیع گفتند: این شخص در حضور تو جرأت می‌کند این مطالب را بگوید!! گفت: مردی که از

۱. رجال المشکاة - شرح حال او.

قول رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حدیث نقل می کند، من چه بگویم؟ بعد به او گفت: سخن، جز همان چه که تو می گویی نیست. آنان به وکیع گفتند: به خدا سوگند این بغدادی تو را هم فریب داده است.

ابراهیم حربی گوید: ابو عبدالله احمد بن حنبل را دیدم به گونه ای که گویا خداوند، علم اوّلین و آخرین را در او جمع کرده بود. از دیگری نقل شده است که گفت: من کسی را آگاه تر از احمد به فقه و معانی حدیث ندیدم.

احمد بن سلمه گوید: از ابن راهویه شنیدم که می گفت: من با احمد و ابن معین جلساتی داشتم و با هم دیگر مباحثه و مذاکره علمی می کردیم. من درباره ی فقه و تفسیر سخن می گفتم. همگی ساکت می شدند غیر از احمد. ابوبکر خلال گوید: احمد کتاب های مربوط به آرای دیگران را می نوشت و آنان را حفظ می کرد و بعد به آنها توجهی نمی نمود.

ابراهیم بن شماس گوید: از وکیع درباره ی خارجه بن مصعب پرسیدیم، گفت: احمد مرا نهی کرده از این که از او حدیثی نقل کنم. عبّاس بن محمّد خلال گوید: ابراهیم بن شماس گوید: از وکیع و حفص بن غیاث شنیدم که می گفتند: کسی به سان این جوان وارد کوفه نشده است. و مقصودشان احمد بن حنبل بود.

گفته اند که احمد نزد حسین جعفی به همراه نامه ای بلند بالا آمد تا درباره ی او شفاعت کند. حسین به احمد گفت: ای ابو عبدالله! بین من و خودت واسطه ای قرار مده، زیرا هیچ کس که از خود تو بزرگ تر باشد، وجود ندارد.

خلال، از مروزی نقل کند که در طرسوس به خضر مروزی گفت که از ابن راهویه شنیدم که از یحیی بن آدم نقل می کرد که می گفت: احمد بن حنبل امام ما است. خلال، از محمّد بن علی، از اثرم نقل می کند که برخی کسانی که به همراه ابو عبدالله نزد یحیی بن آدم جمع شده و شاهد مناظره احمد با او بودند، می دیدند که چگونه سرو صدای آنان بلند می شود با این که یحیی یکی از افراد کم نظیر زمان خودش در فقه بود.

خلال، از مروزی، از محمد بن یحیی قطان روایت کند که دیدم پدرم را که احمد بن حنبل را خیلی احترام می‌کرد. کتاب‌هایش را به او بخشید، (و یا گفت که حدیثش را به او داد).

قواریری از یحیی قطان نقل کند که گفت: بر ما کسی هم چون این دو نفر - احمد بن حنبل و یحیی بن معین - وارد نشد. و به بغداد کسی نیامد که نزد من محبوب تر از احمد بن حنبل باشد.

عبدالله بن احمد گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت: روزی که من از بصره بیرون آمدم، بر یحیی بن سعید خیلی سخت گذشت و خروج من برای او دشوار بود.

عمر بن عباس گوید: از عبدالرحمان بن مهدی شنیدم که اصحاب حدیث را یاد می‌کرد و می‌گفت: اعلم آنان به حدیث ثوری، احمد بن حنبل است. و می‌گفت: روزی که احمد وارد شد، ابن اسدی گفت: هر کس می‌خواهد به ما بین دو شانه ثوری بنگرد، به این شخص نگاه کند.

مروزی گوید: احمد گفت: من به حدیث سفیان توجه کردم تا این که آن را از قول دو نفر نوشتم تا وقتی که یحیی بن آدم و بعد از او اشجعی بر ایمان سخن گفت و نوشته‌ها نزد ما می‌آمد و ما بدون این که بشنویم حدیث را می‌نوشتیم. از ابن مهدی نقل شده است که گفت: به احمد نظر نیفکندم مگر این که به یاد سفیان افتادم.

عبدالله بن احمد گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت: وکیع با ابن مهدی در مورد در حدود شصت حدیث از احادیث سفیان مخالفت کرده است. من این مطلب را به وکیع گفتم و او از من پنهان می‌داشت.

عباس دوری گوید: از ابو عاصم شنیدم که می‌گفت: شما چه کسی را از اصحاب حدیث می‌دانید؟ این مرد بغدادی است. گفت: در نزد ما احمد بن حنبل و یحیی بن معین و ابو خثیمه و عیسی و سویدی هستند تا این که جماعتی را نیز در کوفه و بصره برای او شمرد. ابو عاصم گفت: من همه‌ی کسانی را که اسم بردی دیده‌ام و نزد من آمده‌اند، ولی هیچ یک را به مانند همین جوان ندیدم، مقصودش احمد بن حنبل بود.

از سلیمان بن حرب نقل شده که به شخصی گفت: از احمد بن حنبل در باره ی فلان مسأله بپرس که او در نزد ما امام است.

عبدالرزاق گوید: کسی را فقیه تر و پرهیزکارتر از احمد بن حنبل ندیدم. ذهبی گوید: من می گویم: این سخن را عبدالرزاق در حالی می گوید که افرادی هم چون ثوری و مالک و ابن جریح را دیده است.

حفص بن غیاث گوید: کسی مانند احمد وارد کوفه نشده است. هیثم بن جمیل حافظ گوید: اگر احمد زنده می ماند، براهل زمان خود حجّت می شد. قتیبه گوید: بهترین اشخاص زمان ما این مبارک است و بعد این جوان، یعنی احمد بن حنبل. هرگاه کسی را می بینم که احمد را دوست دارد، می دانم که او طرفدار و صاحب سنت است. و اگر زمان ثوری و اوزاعی و لیث را درک می کرد، بر آنان مقدم بود. به قتیبه گفته شد: تو احمد را به تابعین ضمیمه می کنی و در کنار آنها می گذاری؟ پاسخ داد: در کنار بزرگان تابعین.

مزنی گوید: شافعی به من گفت: در بغداد جوانی را دیدم که هرگاه می گفت «خبر داد»، همه ی مردم می گفتند: راست می گوید. گفتم: او که بود؟ گفت: احمد بن حنبل. حرمله گوید: از شافعی شنیدم که می گفت: از بغداد خارج شدم درحالی که شخصی را برتر و داناتر و فقیه تر و پرهیزکارتر از احمد بن حنبل به جانشینی نگذاشتم. زعفرانی گوید: شافعی به من گفت: عاقل تر از احمد و سلیمان داود هاشمی ندیدم.

محمد بن اسحاق بن راهویه گوید: پدرم به من گفت که احمد به من گفت: بیا تا به تو بنمایانم چیزی را که مثلش را ندیده باشی. مرا نزد شافعی برد. پدرم به من گفت: شافعی کسی هم چون احمد بن حنبل ندیده بود و اگر احمد و جان فشانی او نبود، اسلام از بین رفته بود. مقصودش رویداد محنت بود.^۱

۱. طبری گوید: در سال ۲۱۸ مأمون به اسحاق بن ابراهیم نامه ای نوشته و دستور داد از همه ی قضاة و محدّثین امتحان به عمل آورد و کسانی که به عقاید خود در مورد قدیم بودن و غیرمخلوق بودن قرآن پای بند

از اسحاق بن راهویه روایت شده که وی گفته است: احمد بین خدا و خلقش حجت است.

محمد بن عبدویه گوید: از علی بن مدینی شنیدم که می‌گفت: احمد در نزد من، از سعید بن جبیر در زمان خودش افضل است؛ زیرا سعید افرادی هم چون خود داشت.

از ابن مدینی نقل شده است که گفت: خداوند دین را به ابوبکر در جنگ با مرتدین و به احمد در سال محنت، عزت بخشید.

ابوعبید گوید: علم به چهار نفر پایان یافت: یکی از آنها احمد بن حنبل که فقیه ترین آنان بود. و بعد داستان را ذکر می‌کند.

نیز او گوید: من با یادآوری از احمد بن حنبل خود را می‌آرایم، و کسی را داناتر از او به سنت ندیدم.

حسن بن ربیع گوید: احمد بن حنبل را جز به ابن مبارک در شخصیت و تقوایش تشبیه نکردم.

طبرانی، از محمد بن حسن انماطی نقل کند که در مجلسی بودیم که یحیی بن معین و ابوخیثمه نیز در آنجا بودند. شروع کردند به تعریف و ستایش از احمد بن حنبل. شخصی در آنجا گفت: بعضی از این ویژگی‌ها در او هست. یحیی در پاسخ او گفت: تو ستایش بسیار بر احمد را خوش نمی‌داری. اگر برای ستایش از او بنشینیم و مجلسی تشکیل دهیم، نمی‌توانیم تمامی فضایل او را بازگوییم. عباس از ابن معین روایت کرده است که گوید: من کسی را به مانند احمد بن حنبل ندیده‌ام.

نفیلی گوید: احمد بن حنبل از بزرگان دین است. مروزی گوید: نزد ابوثور بودم، مسأله‌ای از او پرسیدند. در پاسخ گفت: ابو عبدالله احمد بن حنبل - که شیخ و امام ما است - در این مسأله چنین گفته است.

می‌باشند، گرفته و زندان و تبعید کند. از جمله محدثانی که تا آخرین لحظه مقاومت کردند، احمد بن حنبل بود که دست و پایش را به زنجیر بسته و بعد او را به طرسوس و رقه تبعید کردند. این سال را سال محنة گفتند. (مترجم)

ابن معین گوید: ندیدم کسی را که به خاطر خدا حدیث گوید مگر سه نفر را: یعلی بن عبید و عینی و احمد بن حنبل.

ابن معین گوید: مردم می خواهند من مثل احمد باشم. به خدا سوگند من هیچ گاه مثل او نمی توانم باشم.

ابو خيثمه گوید: مانند احمد کسی را ندیدم و استوار دل تر از او کسی را نمی شناسم.

علی بن خشرم گوید: از بشر بن حارث شنیدم که می گفت: از من درباره ی احمد بن حنبل می پرسند. او به کوره ی گداخته وارد شد و طلای سرخ بیرون آمد.

عبدالله بن احمد گوید: به هنگامی که پدرم کتک می خورد، اصحاب بشر حافی به او گفتند: خوب است تو بیرون روی و بگویی من با احمد بن حنبل هم عقیده ام. پاسخ داد: آیا می خواهید من در جای پیامبران قرار گیرم؟

قاسم بن محمد صائغ گوید: از مروزی شنیدم که می گفت: به دیدن ذوالنون به زندان رفتم و ما در محله ی نظامیان بودیم. گفت: حال آقای ما چه طور است؟ مقصودش احمد بن حنبل بود.

محمد بن حماد طهرانی گوید: از ابو ثور فقیه شنیدم که می گفت: احمد بن حنبل از ثوری اعلم و افقه است.

نصر بن علی جهضمی گوید: احمد افضل اهل زمان خودش بود.

صالح بن علی حلبی گوید: از ابوهمام سکونی شنیدم که می گفت: کسی را به مانند احمد بن حنبل ندیدم و او خود کسی را هم چون خود ندیده است. از حجاج بن شاعر نقل شده است که گوید: من کسی را افضل از احمد بن حنبل ندیدم و دوست ندارم پیش از آن که به احمد برسم در راه خدا کشته شوم. به خدا سوگند وی در امامت به مقامی رسیده بود که سفیان و مالک نرسیده بودند.

عمر و ناقد گوید: هر گاه احمد بن حنبل در حدیثی با من موافقت می کرد، از مخالفت دیگران با کی نداشتم.

ابن ابی حاتم گوید: از پدرم درباره ی علی بن مدینی و احمد بن حنبل پرسیدم که

کدام یک از آن دو حافظ ترند؟ گفت: هر دو در حفظ حدیث به هم نزدیکند، ولی احمد افقه از او است. هرگاه کسی را دیدی که احمد را دوست می‌دارد، بدان که او صاحب سنت است.

ابوزرعه گوید: احمد بن حنبل از اسحاق بزرگ تر و فقیه تر است، کسی را کامل تر از احمد ندیدم.

محمد بن یحیی ذهلی گوید: احمد را بین خود و خداوند متعال، امام و پیشوا قرار دادم.

محمد بن مهران حمال گوید: غیر از احمد کسی باقی نمانده است.

امام الأئمه ابن خزیمه گوید: از محمد بن سحنویه شنیدم که می‌گفت: از ابو عمیر بن نحاس رملی شنیدم که سخن از احمد بن حنبل به میان آمد. گفت: خداوند او را رحمت کند. چه قدر در دنیا صابر و پایدار بود. چه قدر شبیه و همانند گذشتگان بود و به صالحان چه قدر وابسته بود. دنیا بر او عرضه شد که از پذیرش آن خودداری کرد و بدعت‌ها بر او عرضه شد که آن‌ها را نفی کرد و نادیده گرفت.

ابوحاتم گوید: ابو عمیر که از مسلمانان عابد بود، به من گفت: از احمد بن حنبل چیزی برایم املا کن.

از ابو عبدالله بوشنجی روایت شده است که گفت: جامع تر در همه چیز و عاقل تر از احمد بن حنبل ندیدم.

ابن واره گوید که احمد صاحب فقه، صاحب حفظ و صاحب معرفت بود.

نسائی گوید: احمد بن حنبل معرفت و آشنایی به حدیث و فقه را با پرهیزکاری و زهد و صبر جمع کرده بود.

از عبدالوهاب وراق روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «(مطلب را) به عالم و دانای آن برگردانید.» ما به احمد بن حنبل برگردانیدیم که اعلم اهل زمان خودش بود.

ابوداود گوید: مجالس احمد مجالس آخرت بود، از امور دنیا سخنی به میان نمی‌آمد، هیچ‌گاه ندیدم که سخنی از دنیا به میان آورد.

صالح بن محمد جزرة گوید: فقیه ترین کسی را که در حدیث درک کردم احمد بن حنبل بود.

علی بن خلف گوید: از حمیدی شنیدم که می گفت: تا وقتی که من در حجاز بودم و احمد در عراق و ابن راهویه در خراسان، هیچ کس بر ما غلبه نکرد.

خلال گوید: محمد بن یاسین بلدی به ما گفت که وقتی به ابن ابی ادریس گفته شد اصحاب حدیث از بین رفته اند، گفت: تا وقتی که خداوند احمد بن حنبل را نگه داشته است، اصحاب حدیث از بین نرفته اند.

از ابن المدینی نقل شده است که گفت: آقا ام احمد بن حنبل به من دستور داد که جز از کتاب حسین بن حسن روایت نکنم.

ابو معین رازی گوید: از ابن المدینی شنیدم که می گفت: در بین اصحاب ما کسی حافظ تر از احمد نیست و به من رسیده است که او جز از روی کتابی حدیث نمی گفت و او برای من سر مشق است.

و از او نقل شده است که گوید: احمد، امروز حجّت خداوند بر آفریدگان اوست. عمر بن عبدالمنعم از ابی الیمین کندی از عبدالملک بن ابی القاسم از ابواسماعیل انصاری از ابو یعقوب قراب از محمد بن عبدالله جوزقی از ابو حامد شرقی از احمد بن سلمة از احمد بن عاصم از ابو عبید قاسم بن سلام نقل کند که گفت: علم به چهار نفر پایان یافت: احمد بن حنبل که افقه آنان است، ابن ابی شیبه که حافظ ترین آنها است، علی بن مدینی که عامل ترین آنان به آن است و یحیی بن معین که نویسنده ترین آنان است.

اسحاق منجیقی از قاسم بن محمد مودب از محمد بن ابی بشر روایت کند که گفت: در مسأله ای به احمد بن حنبل رجوع کردم. گفت: نزد عبید برو، او بیانی دارد که از دیگران مثل آن را نخواهی شنید. نزد او رفتم. پاسخ او مرا قانع کرد. سخن احمد را به او گفتم: گفت: او مردی از کارگزاران الهی است که خداوند، جامه ی علم او را گسترده و مقامی عالی نزد خود برایش ذخیره نموده، نمی بینی که مورد محبت و الفت دیگران است؟ دیدگان من در عراق مردی را ندیده است که هم چون او خصلت های نیکویی را

جمع کرده باشد. خداوند به حلم و علم و فهمی که در او قرار داده است برکت دهد. و به اسناد من به ابی اسماعیل انصاری از اسماعیل بن ابراهیم از نصر بن ابی نصر طوسی از علی بن احمد بن حشیش از ابوالحدیث صوفی در مصر از پدرش از مزنی که می‌گفت: احمد بن حنبل در روز محنت، ابوبکر در روز رده، عمر در روز سقیفه، عثمان در یوم الدار و علی در روز صفین.

احمد بن محمد رشدینی از احمد بن صالح مصری روایت کند که می‌گفت: در عراق فردی جامع هم چون این دو نفر ندیدم: احمد بن حنبل و محمد بن عبدالله بن نمیر. احمد بن سلمة نیشابوری از ابن واره روایت کند که گفت: احمد بن حنبل در بغداد، احمد بن صالح در مصر، ابوجعفر نفیلی در حران و ابن نمیر در کوفه، اینان استوانه‌های دین‌اند.

علی بن جنید رازی گوید: از ابوجعفر نفیلی شنیدم که می‌گفت: احمد بن حنبل از بزرگان دین است.

از محمد بن مصعب عابد نقل شده است که گفت: یک تازیانه که در راه خدا بر احمد بن حنبل وارد شد، از روزهای بشر بن حارث حافی بزرگ تر است. ابوعبدالرحمان نهاوندی گوید: از یعقوب فسوی شنیدم که می‌گفت: از هزار استاد حدیث نوشتیم که می‌گفتند: حجّت در بین من و خدا، احمد بن حنبل و احمد بن صالح می‌باشد.

و به اسنادی که به انصاری شیخ الاسلام می‌رسد از ابویعقوب، از منصور بن عبدالله ذهلی، از محمد بن حسن بن علی بخاری، از محمد بن ابراهیم بوشنجی نقل کند که از احمد بن حنبل یاد کرده و گفت: او در نزد من از سفیان ثوری افضل و افقه است، زیرا سفیان بدان گونه که احمد آزموده شد، امتحان نگردید و او و فقیهان دیگر شهرها دانش احمد بن حنبل را نداشتند، زیرا وی دانش همگان را گرد آورده بود و به اشتباهات و راستگو و دروغگوی آنان آگاهی کامل داشت.

گوید: از بشر بن حارث به من خبر رسیده که گفت: احمد بر جایگاه پیامبران ایستاده است. احمد در نزد ما به سختی و آسانی، نعمت و ناراحتی هر دو آزمایش شد و

در هر دو حالت به خداوند متعال چنگ زده بود.

ابویحیی ناقد گوید: در نزد ابراهیم بن عرعرة بودیم، از علی بن عاصم یاد شد، شخصی گفت که احمد بن حنبل او را ضعیف می‌داند. دیگری گفت: اگر ثقه باشد تضعیف احمد بن حنبل به او ضرری نمی‌رساند. ابن عرعرة گفت: به خدا سوگند اگر احمد درباره‌ی علقمه و اسود سخن گوید، آن دو را تغییر می‌دهد. خشنی گوید: از اسماعیل بن خلیل شنیدم که می‌گفت: اگر احمد بن حنبل در بنی اسرائیل می‌بود آیتی بود.^۱

روایت احمد دلیل بر صحّت حدیث است

در نزد محققان و اندیشمندان اهل سنت، وقتی احمد حدیثی از احادیث را روایت کند، به خودی خود دلیل بر صحّت آن حدیث است. خواریزمی مکی به هنگام سخن از فضایل علی علیه السلام و این که آن حضرت دارای فضایل بی‌شمار است، بعد از آن که احادیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند، به سخنی که از احمد بن حنبل روایت می‌کند استشهاد کرده و چنین می‌گوید:

آن چه که از امام حافظ احمد بن حنبل روایت شده بر این مطلب، دلالت می‌کند. وی بدان گونه که اصحاب حدیث می‌دانند، یکتایی در بین هم‌ردیفان و امام زمان خود و یگانه‌سواری است که سوارگان از حفاظ را در میدان حفظ به زانو درآورده است، و روایت او درباره‌ی آن حضرت پذیرفته شده و مورد تصدیق و پذیرش قرار می‌گیرد؛ زیرا معلوم است که امام احمد بن حنبل و امثال او به برتری شیخین عقیده دارند. از این رو روایت او درباره‌ی فضایل علی بن ابی طالب به سان ستون سپیده صبح است که نمی‌توان با کف دست آن را پوشانید. و آن روایت این است:

روایتی است که شیخ امام زاهد فخر الأئمة ابو الفضل بن عبدالرحمان حفر بندی خواریزمی رحمه الله تعالی به صورت اجازه از شیخ امام ابو محمد حسن بن احمد سمرقندی، از

۱. سیر اعلام النبلاء ۱۱: ۱۷۷ به بعد.

ابوالقاسم عبدالرحمان بن احمد بن محمد بن عبدان عطار و اسماعیل بن ابی نصر عبدالرحمان صابونی و احمد بن حسین بیهقی، همگی از ابو عبدالله حافظ، از قاضی امام ابوالحسن علی بن الحسین و ابوالحسن محمد بن مظفر حافظ روایت می‌کند که این دو می‌گویند:

شنیدیم از ابو حامد محمد بن هارون حضر می از محمد بن منصور طوسی که گفت: شنیدم از احمد بن حنبل که می‌گفت: هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را چندان فضائل نرسیده بدان گونه که برای علی بن ابی طالب فضایل وارد شده است.^۱ بنابراین هر آن چه که احمد درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند، مقبول و مورد تصدیق است.

حافظ گنجی شافعی نیز به همین مطلب تصریح کرده است. گوید: ذکر فضایل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را از آیات قرآن نمی‌توان یاد کرد مگر این که کتابی مخصوص در این باره قرار داده شود و شمارش همه‌ی فضایل آن حضرت در حدّ توان ما نیست. بدان دلیل که نویسنده‌ی این کتاب محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی - که خداوند، از او درگذرد - روایت کرده که شیخ مقرئ ابواسحاق ابراهیم بن برکة کتبی در موصل... از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لو أن الغياض أقلام و البحر مداد و الجن حُساب و الإنس كُتّاب

ما أحصوا فضائل علی بن ابی طالب.»

«اگر درختان جنگل‌ها قلم و دریاها مرکب، جن حساب‌کننده و انسان

نویسنده باشند، فضایل علی بن ابی طالب را شماره نخواهند کرد.»

نیز بر این مطلب دلالت می‌کند روایتی که از امام اهل حدیث احمد بن حنبل به ما رسیده است که آشنا ترین اصحاب حدیث است در علم حدیث، و یکتای هم ردیفان و امام زمان خویش است.^۲

سبط ابن جوزی گوید: در این باب، احمد مرجع همگان است. هر گاه حدیثی نقل

۲. کفایة الطالب: ۲۵۳.

۱. مناقب امیرالمؤمنین: ۳.

کند، می‌بایست به سوی روایت او رفت؛ زیرا وی امام زمان خود و دانشمند دوره‌ی خویش است و در علوم نقلی بر هم‌ردیفان خود ترجیح دارد، یگانه‌سواری است که در میدان تاخت کسی هم‌پای او نیست. و این است آن پاسخ درست به تمام ایراداتی که در این باب در احادیث کتاب آورده‌اند.^۱

پاسخ سبط‌ابن جوزی به تضعیف حدیث نور

سبط‌ابن جوزی حدیث را- به همان‌گونه که گذشت- روایت می‌کند. سپس چنین می‌گوید:

اگر گفته شود: برخی این حدیث را تضعیف کرده‌اند، پاسخ آن است که حدیثی را که تضعیف کرده‌اند، با الفاظی دیگر و اسنادی غیر از این اسناد است، اما لفظ حدیث این است: «من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب از یک طینت آفریده شدیم.» و در روایتی آمده است که من و علی از یک نور آفریده شدیم، دو هزار سال پیش از خلقت حضرت آدم در طرف راست عرش بودیم و در صلب مردان در حرکت و جابه‌جایی بودیم تا این‌که به عبدالمطلب رسیدیم.

درباره‌ی اسناد گفته‌اند: در اسناد این حدیث محمد بن خلف مروزی است که فردی فراموش شده است. نیز در سند حدیث، جعفر بن احمد بن بیان وجود دارد که شیعی است.

اما حدیثی را که روایت کردم، با این لفظ و اسناد مخالف است؛ زیرا رجال آن همگی ثقه هستند. اگر گفته شود: عبدالرزاق تمایل به تشیع دارد، می‌گوییم: او بزرگترین استاد احمد بن حنبل است. احمد برای شنیدن حدیث از او، از بغداد تا صنعارفت و گفت: من کسی را هم چون عبدالرزاق ندیدم و اگر او بدعتی می‌داشت، ابن حنبل از او حدیث نقل نمی‌کرد، در حالی که تا دم مرگ از او روایت می‌کرد. عمده‌ی احادیثی که در کتاب «المسند» آورده، از طریق او روایت کرده است و در صحیحین نیز از او روایت شده است.^۲

۱. تذكرة الخواص: ۲۲.

۲. تذكرة خواص الامة: ۴۶-۴۷.

شرح حال سبط ابن جوزی

سبط بن جوزی از بزرگان دانشمندان اهل سنت و محدثان مورد اعتماد آنان است. برخی از دانشمندان شرح حال او را آورده‌اند، که کلام دوازده تن را نقل می‌کنیم:

۱- ابوالمؤید خوارزمی: اما مسند اوّل، که مسند استاد ابو محمد حارثی بخاری است، خبر دادند مرا به آن پیشوایان و ائمه حدیث که نزد آنان بر آن‌ها قرائت کردم که عبارتند از: امام و بزرگترین قاضی مردم و خطیب ترین خطیبان شام، جمال الدین ابوالفضائل عبدالکریم بن عبدالصمد بن محمد بن ابی الفضل انصاری حرستانی و شیخ ثقه تقی الدین اسماعیل بن ابراهیم بن یحیی... و شیخ امام شمس الدین یوسف بن عبدالله سبط امام ابوالفرج ابن جوزی به نحوه‌ی قرائت کردنم نزد او...^۱

و در مقام پاسخ به اشکالی که بر ابوحنیفه گرفته بود، گوید:

جواب دوم آن است که امام حافظ سبط ابن جوزی گفته است که این تهمت است بر ابوحنیفه. و آن چه که از او نقل شده، «ابی قبیس» است، ثقات از اهل نقل آن را بدین گونه گفته‌اند.^۲

می‌بینید که وی از او گاهی با عبارت «شیخ الامام» و در جای دیگر با کلمه «امام حافظ» یاد می‌کند.

۲- ابن خلّکان: واعظ مشهور، حنفی‌المذهب، در مجالس وعظ خود شهرتی به سزا داشت و در نزد پادشاهان و دیگران مورد قبول بود. ابن خلّکان در شرح حال حلاج بر تاریخ او به نام «مرآة الزّمان» اعتماد کرده است.^۳

شرح حال ابن خلّکان

ابن خلّکان متوفای سال ۶۸۱ از شخصیت‌های مشهور اهل سنت است. ذهبی در شرح حال او گوید:

۱. جامع مسانید ابی حنیفه ۱: ۷۰. ۲. همان: ۵۴.

۳. وفيات الاعیان ۳: ۱۴۲ و ۲: ۱۵۳.

«ابن خلّکان، قاضی القضاة... بزرگان و دانشمندان را ملاقات کرده و در فضایل و آداب برتری یافته است... بزرگوار، سخاوتمند، ثروتمند، هوشمند، اخباری و آگاه به تاریخ و اخبار مردم بود.»^۱

ابوالفداء گوید: «قاضی بافضیلت و محقق، شمس‌الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلّکان برمکی. مردی فاضل و عالم بوده، منصب قضاوت را در مصر و شام بر عهده گرفت. وی دارای آثار و تصنیفات ارزشمندی مانند: «وفیات الاعیان» و چند کتاب دیگر در تاریخ است.»^۲

ابن الوردی نیز به همین گونه گوید.^۳

صفدی می‌گوید: «... وی فاضل، ارزشمند، متفقه، عارف و آشنای به مذاهب، خوش قریحه و دارای فتاوی نیکو، آشنا به زبان و ادبیات عرب، علامه در شعر و ادب و تاریخ و سرگذشت مردم، پراطلاع، شیرین‌گفتار، با حرمت فراوان، شایسته‌ی ریاست و آقایی بود. کتاب «وفیات الاعیان» که شهرتی به سزا دارد، از اوست.»^۴

سبکی گوید: او در دوران خود از نظر بردباری احنف، در علم شافعی و در بخشش حاتم بود؛ ولی حاتم را نمی‌توان با او مقایسه کرد...»^۵

قطب‌الدین در تاریخ مصر گوید: «وی پیشوا، ادیب برجسته، قاضی عادل، تاریخ‌نویس جامع بود. سهم به‌سزایی در فقه و نحو و ادب داشت. در علوم نقلی مهارت داشت و در عقلیات کامل بود...»^۶

اسدی در «طبقات الشافعیة»، اسنوی در «طبقات الشافعیة»، یافعی در «مرآة الجنان»، ابن تغری بردی در «النجوم الزّاهرة»، سیوطی در «حسن المحاضر» و دیگران شرح حال او را نوشته و از او ستایش و تمجید کرده‌اند.

۱. العبر، حوادث سال ۶۸۱.

۲. المختصر، حوادث سال ۶۸۱.

۳. تنمة المختصر، حوادث سال ۶۸۱.

۴. الوافی بالوفیات ۷: ۳۰۸.

۵. طبقات الشافعیة الوسطی. - مخطوط.

۶. طبقات الشافعیة تألیف ابن قاضی شهبه اسدی. - مخطوط.

- ۳ - یوسف بن احمد بن محمد، وی در ترجمه کتاب «وفیات الاعیان» به فارسی، شرح حال ابن خلکان را آورده است.^۱
- ۴ - قطب یونینی بعلبکی گوید: وی در نزد خاص و عام، از اهل دنیا و آخرت مورد قبول بود.^۲

آشنایی با یونینی

یونینی متوفای سال ۷۲۶ از دانشمندان بزرگ اهل سنت است. ذهبی در شرح حال او گوید: «موسی بن محمد بن ابی الحسین، امام مورخ قطب الدین، فرزند شیخ فقیه، از پدرش و در دمشق از ابن عبدالدائم و شیخ الشیوخ و در مصر از ابن صارم حدیث شنیده است، کتاب «مرآة الزمان» را مختصر کرده و تعلیقات خوبی بر آن نوشته و در بعلبک روایات فراوانی نقل کرده است. در سال ۶۴۰ زاده شده و در شوال سال ۷۲۶ در گذشته و دوران زندگی را با احترام و ریاست گذرانیده است.»^۳

یافعی گوید: «در بعلبک، شیخ و استاد بزرگ آن شهر، قطب الدین... صاحب تاریخ از دنیا رفت.»^۴ حواشی او بر کتاب «مرآة الزمان» را چلبی اسم برده و ذهبی و دیگران آن را نیکو شمرده اند.

۵ - ابوالفداء، گوید: در این سال شیخ شمس الدین درگذشت... وی از وعاظ فاضل بود. تاریخ جامعی تألیف کرد و اسمش را «مرآة الزمان» گذاشت.^۵

شرح حال ابوالفداء

ابوالفداء، متوفای سال ۷۳۲ از دانشمندان بزرگ است. ابن الوردی در شرح حال او گوید: «... او مردی سخاوتمند، دوستدار علم و عالمان، صاحب فنون و عارف به علوم

۱. منظر انسان، ترجمه وفیات الاعیان.

۲. ذیل مرآة الزمان.

۳. المعجم المختص - مخطوط.

۴. مرآة الجنان، حوادث سال ۷۲۶.

۵. المختصر، حوادث سال ۶۵۴.

مختلف بود. گروهی از فضلا و دانشمندان را دیدم که گمان می‌کردند در بین پادشاهان، بعد از مأمون افضل از او نیست. رحمه الله علیه»^۱

ابن شحنة گوید: «... وی دانشمندی ادیب بود و در ریاضیات و هندسه و هیأت تخصصی وافر داشت...»^۲

کتبی گوید: «پادشاه مؤید و دارای طرفداران فراوان، اسماعیل بن علی امام دانشمند فاضل سلطان... در او صفاتی ارزنده و فضائل تامه از فقه و طب و حکمت و غیر آن‌ها بود...»^۳

اسدی گوید: «... عالم علامه، صاحب فنون و نویسنده، سلطان مؤید عمادالدین... به علوم اشتغال داشت و فنونی از آن را می‌دانست. کتاب‌های مشهوری نگاشته است که از آن جمله است: کتاب تاریخ...»^۴

ابن حجر عسقلانی و ابن تغری نیز شرح حال او را نوشته‌اند.

۶- ابن الوردی، درباره‌ی سبط ابن جوزی گوید: «در این سال، شیخ شمس‌الدین یوسف نواده‌ی جمال‌الدین ابن الجوزی درگذشت. وی واعظی فاضل بود. کتاب مرآة الزمان - که تاریخ جامعی است - از او می‌باشد. من می‌گویم: کتاب «تذکره الخواص من الامة في ذکر مناقب الأئمة» از او است. والله اعلم.»^۵

شرح حال ابن الوردی

ابن الوردی از بزرگان فقیهان مشهور است. ابن حجر عسقلانی در شرح حال او گوید: «زین‌الدین، ابن الوردی، فقیه شافعی، شاعر مشهور، در حلب رشد یافت و در همان جا به فقاہت رسید و بر هم‌ردیفان خود برتری یافت.»^۶

ابن قاضی شهبه، نیز، از او به عنوان «امام علامه ادیب تاریخ‌نویس... فقیه حلب»

۱. تتمه المختصر، حوادث سال ۷۳۲.

۲. روضة المناظر، حوادث سال ۷۳۲.

۳. فوات الوفيات ۱: ۱۸۳.

۴. طبقات الشافعية ۳: ۱۰۹.

۵. تتمه المختصر، حوادث سال ۶۵۶.

۶. الدرر الكامنة ۳: ۲۷۲.

یاد می‌کند. و شبیه آن عبارات را می‌گوید.^۱

۷- ذهبی، گوید: «... ابن جوزی علامه واعظ مورّخ شمس‌الدین... از جدّش و ابن‌کلیب و جماعتی استماع حدیث نموده است و در حدود سال‌های بعد از [ششصد و] شصت به دمشق رفته و در آن‌جا به وعظ پرداخت. به خاطر چهره‌ی نمکین و گفتار شیرینی که داشت، مورد قبول همگان قرار گرفت. وی تفسیری در بیست و نه جلد دارد و «الجامع الکبیر» را شرح داده و یک جلد در مناقب و فضایل ابوحنیفه گرد آورده، تدریس کرده و فتوی داده، در آغاز جوانی طرفدار مذهب حنبلی بود. در بیست و پنجم ذی‌الحجّه وفات یافت و نزد پادشاهان احترام فراوانی داشت.»^۲

۸- داوودی: «یوسف بن قزغلی،^۳ واعظ مورّخ شمس‌الدین، ابوالمظفر سبط حافظ ابوالفرج از جدّش و گروهی دیگر روایت کرده و کتاب «مرآة الزّمان» را نگاشت. تفسیری بر قرآن مجید در بیست و هفت جلد نوشته و «جامع الکبیر» را شرح داده است. در آغاز جوانی حنبلی بوده و بعد حنفی شده است. در وعظ برجسته و در نزد خاصّ و عامّ از اهل دنیا و آخرت، مورد قبول بود. در سال ۶۵۴ در دمشق دیده از جهان فرو بست.»^۴

۹- کفوی: «... وی امامی عالم، فقیه و واعظی بسیار خوب و با هیبت و شکوه بود...»^۵

۱۰- یافعی: «علامه واعظ مورّخ... درس و فتوی داد.»^۶

۱۱- فیروزآبادی: «... یگانه‌ی زمانش در وعظ بود.»^۷

۱۲- قاری: «نزد شیخ محمود حصری به فقاہت رسید و مورد پذیرش

۱. طبقات الشافعیه- مخطوط. ۲. العبر، حوادث سال ۶۵۴.

۳. قزغلی کلمه‌ای ترکی به معنی «پسر دختر» (معادل سبط در عربی) است. سبط ابن جوزی، نوه‌ی عبدالرحمان جوزی بود. از این‌رو به عنوان سبط و قزغلی مشهور شد. (ویراستار)

۴. طبقات المفسرین ۲: ۳۸۳. ۵. کتابت اعلام الأخیار- مخطوط.

۶. مرآة الجنان، حوادث سال ۶۵۴.

۷. مختصر الجواهر المزیئه فی طبقات الحنفیّه- مخطوط.

پادشاهان، امیران، اساتید حدیث و دانشمندان و عظم و دیگر افراد قرار گرفت.^۱ غیر از این دوازده نفری که اسم بردیم افرادی دیگر او را ستوده و ثنا و ستایش فراوان بر او کرده و به مدح عظیم و گسترده او را ستوده‌اند.

اشکال ذهبی و صفدی در مورد سبط ابن جوزی

ذهبی و صفدی طبق معمول خود که در جرح و طعن بر اشخاص خیلی شتابانه عمل می‌کنند، سبط ابن جوزی را مورد انتقاد خود قرار داده و او را جرح کرده و حدیثش را بی اعتبار دانسته‌اند. کفوی در این باره گوید: شیخ صلاح الدین صفدی بعد از آن که از ابوالمظفر یوسف بن قزغلی ستایش و تمجید کرده، گفته است: او صاحب کتاب مرآة الزمان است و من از کسانی هستم که به او در مورد این نام‌گذاری حسادت ورزیده‌ام؛ زیرا این اسم تناسب با تاریخ دارد و گویا کسی که به تاریخ می‌نگرد و اسامی کسانی را که در آن اسم برده شده در آینه می‌بیند، مگر این که در چندین جای آینه، فریاد گزاف‌گویی او به گوش می‌رسد.

ذهبی در کتابش «المیزان» گوید: یوسف بن قزغلی کتاب «مرآة الزمان» را نگاشته، می‌بینی که حکایات نادرست و ناروایی را آورده است و وی را ثقه و مورد اطمینان نمی‌دانم، بلکه ناروا و زیاده‌روی داشته، به علاوه که تمایل به رافضی‌گری نیز دارد.

هم‌چنین گوید: ابتدا حنبلی بود و برای دنیای خود، حنفی شد.

دفاع از سبط

کفوی بعد از نقل این عبارات می‌گوید: «باید دانست که صاحب کتاب «مرآة الزمان»، از گذشتگان و پیشینیان خود در تاریخ نقل می‌کند و وظیفه‌اش روایت کردن است و مسؤولیت و تعهد به گردن راوی است. نسبت گزاف‌گویی به او ستم

۱. الاثمار الجنیة فی طبقات الحنفیة - مخطوط.

بر او است. در بیشتر مطالب تاریخی، داشتن اسناد معتبری که نتوان بر او ایرادی گرفت، شرط نیست. به علاوه صلاح الدین صفدی و شیخ حافظ شمس الدین ذهبی و افرادی که بعد از آن‌ها آمده‌اند، کودک رشد یافته بر دامان تاریخ اویند و از کتاب «مرآة الزمان» مطالب فراوانی نقل کرده‌اند. اگر او ثقة نباشد اینان نیز ثقة نخواهند بود.^۱

«قاری» نیز ادعای ذهبی را بعید شمرده و بعد از نقل عبارات او گفته است: «و این خیلی بعید است، چنان‌که پنهان نیست.»^۲

چلبی این عبارت را در پاورقی می‌گوید: «و این از حسادت است؛ زیرا کتاب او در نهایت درستی و تحریر است. کسانی که بعد از او تاریخ نوشته‌اند، از کتاب او بهره برده‌اند، به ویژه ذهبی و صفدی که در تاریخ خود، از کتاب او نقل کرده‌اند.»^۳

اهل سنت به گفتار سبط ابن جوزی در مسائل مورد اختلاف استناد می‌کنند

علاوه بر تمام این‌ها، ما جلالت و شخصیت والای سبط ابن جوزی را از کلمات بزرگان اهل سنت مانند: خواجه‌ی کابلی صاحب کتاب «الصواعق» که دهلوی در بیشتر مطالبش از او پیروی کرده و قاضی ثناء الله و رشید الدین خان و صاحب کتاب «ازالة الغین» و از کلمات و سخنان خود دهلوی اثبات می‌کنیم.

کابلی به هنگام پاسخ به ایرادی که بر عدم انجام حدّ بر مغیره بن شعبه وارد شده است، می‌گوید:

«ادعای اهل بصره بر مغیره - بدان گونه که ابن جریر طبری، امام بخاری، حافظ عماد الدین ابن کثیر، حافظ جلال الدین ابوالفرج ابن جوزی و شیخ شمس الدین ابوالمظفر سبط ابن جوزی در تواریخ خود آورده‌اند - از آن است که مغیره امیر بصره بود...»

بنابر این کابلی بر سبط اعتماد کرده و او را در ردیف بخاری و ابن جریر و ابن جوزی آورده است. قاضی و دهلوی، نیز هم چون کابلی به هنگام پاسخ به همان ایراد

۲. الاثمار الجنیه - مخطوط.

۱. کتائب اعلام الاخیار - مخطوط.

۳. کشف الظنون ۲: ۱۶۴۸.

بر مغیره، استناد به گفته‌ی سبط‌ابن جوزی کرده و دهلوی به وثاقت این مورّخان نیز تصریح کرده است.

رشیدالدین خان چنین گوید: «حافظ ابوالمؤید خوارزمی - در اوایل کتاب مسند امام اعظم به هنگام پاسخ به اشکالات خطیب بغدادی - گوید: و اما قول او که ابوحنیفه در «القتل بالقتل» گفته است: هرچند او را به اباقبیس افکنده باشد، اشتباه است، به این ایراد چندین جواب داده می‌شود: اول آن که امام حافظ سبط‌ابن جوزی گفته است که این مطلب، تهمت و افترا بر ابوحنیفه است.^۱

همان گونه که او سبط‌ابن جوزی را از پیشوایان دین و مورد اعتماد هم چون احمد و ابن جوزی و دیگران دانسته است.^۲

صاحب «ازالة الغین» نیز کلام «سبط‌ابن جوزی» را در دفاع از ابوحنیفه نقل کرده و از او به امام حافظ تعبیر کرده است.^۳

تألیفات و آثار سبط‌ابن جوزی

سبط‌ابن جوزی تألیفات مشهوری دارد. چلبی از جمله آثار او، کتب ذیل را اسم برده است:

الانتصار لامام أئمة الابصار، اللوامع في احاديث المختصر و الجامع، التفسير، منتهی السؤل في سيرة الرسول، ايتار الانصاف.

چلبی یادآور شده که وی کتابی درباره‌ی ترجیح مذهب ابوحنیفه بر دیگر مذاهب نوشته غیر از کتاب «الانتصار» که درباره‌ی همین موضوع نوشته است، و شرحی نیز بر کتاب «جامع الکبیر» ابو عبدالله شیبانی دارد.

سندی «مرآة الزمان» را در کتاب «حصر الشارد» خود در ضمن روایات خویش نام برده و چنین گوید: «مرآة الزمان، تألیف سبط‌ابن جوزی را با همان سندی که گذشت

۱. شوکت عمریه: ۱۲۰.

۲. ایضاح لطافة المقال: ۲۷۹.

۳. ازالة الغین، در مبحث جواب از طعن بر ابوحنیفه.

تا حافظ ابن حجر، از طریق احمد بن ابی بکر مقدّسی از سلیمان از یوسف بن قزغلی سبط ابن جوزی روایت می‌کنم.»

اعتماد دانشمندان بر کتاب‌های سبط ابن جوزی

بزرگان دانشمندان بر کتاب‌های او اعتماد کرده و از آن نقل کرده‌اند، مانند: ابن خلّکان در «تاریخ»، صفدی در «الوافی بالوفیات» در شرح حال محمد بن کرام سجستانی، بدخشی در «مفتاح التّجاء»، سمهودی در چندین موضع از کتاب «جواهر العقدين»^۱، حلبی در «سیره»، حصکفی در «الدّر المختار»، ابن عابدین در «ردّ المختار

۱. یکی از آن موارد، مطلبی است که در روایات و آثاری آورده که دلالت می‌کند بر این که هر کس اهل البیت را یاری کند و به آنان نیکی نماید، پاداش نیکی به او داده می‌شود. وی گوید: «یکی از این موارد را سبط ابن جوزی به سند خود به عبدالله بن مبارک روایت کرده است. وی یک سال به حج می‌رفت و یک سال به جنگ. در آن سالی که می‌خواست به حج برود، می‌گوید: در آن سال با پانصد دینار به بازار شتر فروش‌ها رفته بودم که شتری خریداری کنم، زنی را بر روی مزبله‌ای دیدم که دارد پرهای یک مرغابی مرده را می‌کند. نزد او رفتم و گفتم: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: ای ابو عبدالله از چیزی که فایده‌ای برای تو ندارد می‌پرس. از گفتار او حساس شده و در سؤال اصرار کردم. گفت: مرا مجبور کردی که پرده از سر خود بردارم. من زنی علویّه هستم و چهار دختر یتیم دارم که به تازگی پدرشان فوت کرده و الآن چهار روز است که چیزی نخورده‌ایم و خوردن مردار برای ما حلال گشته، این مرغابی را می‌گیرم و پوست می‌کنم که بپزم و نزد دخترانم ببرم تا بخورند. با خود گفتم: وای بر تو ای پسر مبارک، تو چه می‌کنی و این‌ها در چه حالی هستند؟! گفتم: دامت را بگشای، دامنش را گشود، پول‌ها را در دامان او ریختم. او سرش پایین بود و متوجه نشد. من به خانه رفتم و خداوند تمایل به رفتن مکه را در آن سال از دل من بیرون کرد. از آن‌جا به شهر و دیار خود برگشتم تا بعد از موسم حج که حجّاج از سفر برگشتند، به دیدار آشنایان و همسایگان خود رفتم. به هر کس که می‌گفتم: خداوند حجّ تو را قبول و سعی تو را مشکور گرداند، می‌گفت: خداوند حجّ تو را مقبول و سعی تو را مشکور دارد. ما در فلان‌جا با تو بودیم. این سخن را بسیاری از حجّاج آن سال به من می‌گفتند. من آن شب را با این فکر به خواب رفتم. حضرت رسول ﷺ را در خواب دیدم که می‌فرمود: «ای عبدالله، تعجّب نکن. تو یک فرد بینوا و درمانده از فرزندان مرا یاری کردی. من از خداوند درخواست

في شرح الدر المختار... و دیگران.

۲ - روایت ابی حاتم رازی

او حدیث نور را در کتاب «زین الفتی فی تفسیر سورة هل أتى» بدین عبارت آمده روایت کرده است: حسین بن محمد از عبدالله بن ابی منصور، از محمد بن بشر، از محمد بن ادریس رازی، از محمد بن عبدالله بن المثنی، از حمید طویل، از انس بن مالک، روایت کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

«خلقت أنا و علی بن ابی طالب من نور واحد نُسِخَ اللهُ عزَّوجلَّ في يمنية العرش قبل خلق الدنيا. و لقد سكن آدم الجنة و نحن في صلبه. و لقد ركب نوح السفينة و نحن في صلبه. و لقد قذف ابراهيم في النار و نحن في صلبه. فلم نزل يقلبنا الله عزَّوجلَّ من اصلااب طاهرة إلى ارحام طاهرة، حتى انتهى بنا إلى عبدالمطلب، فجعل ذلك النور بنصفين: فجعلني في صلب عبدالله و جعل علياً في صلب ابی طالب. و جعل في النبوة و الرسالة و جعل في علي الفروسيّة و الفصاحة. و اشتق لنا اسمين من أسمائه، فربُّ العرش محمود و أنا محمد، و هو الأعلى و هذا علي»^۱

«من و علی بن ابی طالب از یک نور آفریده شدیم. خداوند عزوجل را در طرف راست عرش - پیش از آن که دنیا را بیافریند - تسبیح و تقدیس می کردیم. آدم که ساکن بهشت شد، ما در صلب او بودیم. نوح که به کشتی نشست، ما در صلب او بودیم. ابراهیم که به آتش افکنده شد، ما در صلب او بودیم. و همین طور پیوسته خداوند ما را از صلب های پاک به رحم های پاک منتقل می کرد تا این که ما را در صلب عبدالمطلب قرار داد. بعد آن نور را دو نیمه کرد: مرا در صلب عبدالله و علی را در صلب ابوطالب نهاد. نبوت و رسالت را در من و هوشیاری و فصاحت را در علی قرار داد و دو اسم از اسامی خود را برای ما جدا کرد.

کردم که فرشته ای را به صورت تو درآورد و تا روز قیامت هر ساله برای تو حج گزارد. حال تو می خواهی حج گزار و می خواهی، نه.»^۱ زین الفتی فی تفسیر سورة هل أتى - مخطوط.

پروردگار عرش محمود است و من محمدم، و او اعلی است و این علی است.»

شرح حال او

ابوحاتم محمد بن ادريس رازی متوفای سال ۲۷۷ از تعریف بی نیاز است و نیازی به شرح و بسط پیرامون معرفتی او و ذکر فضائلش و نقل کلمات بزرگان درباره‌ی او نیست. فقط اندکی از آن‌ها را می‌آوریم:

۱- سمعانی: «امام عصرش و کسی که در مشکلات حدیث به او مراجعه می‌شد. از دانشمندان مشهوری است که از او به فضل و حفظ و کوچ کردن برای استماع و نقل حدیث یاد می‌شود.»^۱

۲- ابن اثیر: «او از هم‌ردیف‌های بخاری و مسلم است.»^۲

۳- ذهبی: «حافظ مشرق‌زمین... حفظی نیکو داشت، برای فراگیری حدیث سفرهای فراوان رفت، و از جایگاه‌های گسترده‌ی علم و دانش است، هم‌ردیف بخاری و ابوزرعه رازی است.»^۳

۳- روایت عبدالله بن احمد

وی این حدیث را در کتاب «زوائد مناقب امیرالمؤمنین» روایت کرده و گوید: «حسن از احمد بن مقدم عجلی از فضیل بن عیاض، از ثور بن یزید، از خالد بن معدان، از زادن، از سلمان روایت کند که از حبیب رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «كنت أنا و عليٌّ نوراً بين يدي الله عزّ وجلّ قبل أن يخلق الله آدم بأربعة عشر عامٍ، فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين، فجزء أنا و جزء علي.»

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند عزّوجلّ، چهارده سال پیش

۲. الکامل ۶: ۷۶.

۱. الأنساب - حنظلی.

۳. العبر، حوادث سال ۲۷۷.

از آن که خداوند آدم عليه السلام را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را دو جزء کرد: یک پاره منم و پاره‌ی دیگر، علی است.»

شرح حال او

عبدالله بن احمد متوفای سال ۲۹۰ از بزرگان محدثان اهل سنت است. فضایل آشکار او در تمام معجم‌های رجالی اهل سنت آمده است. و اینک برخی از تعابیر آنان درباره‌ی وی:

۱- مقدسی: از پدرش، یحیی بن معین، ابوبکر و عثمان پسران ابی شیبه و ابوخیثمه حدیث شنیده است. ابوبکر خطیب گوید: او ثقه، ثبت و فهمیده و دانا بود. بدرین ابی بدر بغدادی گوید: عبدالله بن احمد، هوشمند پسر هوشمند است. ابوالحسین بن منادی گوید: در دنیا روایت‌کننده‌تر از او جز پدرش کسی نبود؛ زیرا او مسند را استماع کرده بود که دارای سی هزار حدیث است و تفسیر را که دارای یک صد و بیست هزار حدیث است، سی هزار حدیث آن را استماع کرده و بقیه را به صورت «وجاده»^۱ دریافته است و هم چنین الناسخ و المنسوخ، التاریخ، حدیث شعبه، المقدم و الموحّر فی کتاب الله تعالی، الجوابات فی القرآن، المناسک الکبیر و الصغیر، حدیث الشیوخ و دیگر کتاب‌ها را شنیده است. ما پیوسته می‌دیدیم که بزرگان شیوخ و اساتید، به آشنایی او نسبت به رجال، علل حدیث، اسما و کنیه‌ها و پی‌گیری و دقت در جست‌وجوی حدیث در عراق و دیگر بلاد گواهی می‌دادند و از پیشینیان خود نیز این گواهی و اقرار را نقل می‌کردند. حتی برخی از آنان در این امر زیاده‌روی و مبالغه نموده و او را به معرفت حدیث و زیادتی سماع حدیث بر پدرش ترجیح می‌دادند.^۲

۱. استماع حدیث و وجاده حدیث، دو اصطلاح است در علم الحدیث که در کیفیت فراگیری حدیث به کار می‌رود. استماع آن است که حدیث را خودش از مشیخه حدیث شنیده باشد و وجاده عبارت است از آن که شخص کتابی یا حدیثی را با خط راوی آن می‌بیند، بدون آن که راوی را دیده باشد. (مترجم)

۲. الکمال - مخطوط.

۲ - ذهبی: «عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل، امام حافظ حجّت، ابو عبدالله، محدث عراق و فرزند امام العلما...»^۱

نیز گوید: «حافظ ابو عبدالرحمان... امامی خبیر به حدیث و علل آن بود و در آن علم، پیشوا و مقدم بود و پیش تر از همه ی مردم از پدرش روایت کرده است.»^۲

۳ - ابن حجر: ... عباس دوری گوید: از احمد شنیدم که می گفت: عبدالله دانشی بسیار فرا گرفته است. خطیمی گوید: ابوزرعه از احمد نقل کرده که گفت: فرزندم عبدالله حدیث بسیاری از دانشمندان حدیث، حفظ کرده است و پیوسته از اسماعیل بن علی بیش از آن چه که من حفظ دارم او حفظ دارد. ابوعلی صواف گوید: عبدالله بن احمد بن حنبل گفته است: هر آن چه را که من می گویم پدرم گفته است و من آن را از او، دو یا سه بار شنیده ام. ابن ابی حاتم گوید: وی مسائل پدرش و علل حدیث را برایم نوشت. ابوالحسین ابن منادی گوید: در دنیا هیچ کس از احمد بن حنبل بیش تر از پسرش عبدالله روایت نکرده است؛ زیرا او سی هزار حدیث مسند و تفسیر را از پدرش شنیده بود... و گوید: ما همیشه بزرگان شیوخ خود را می دیدیم که گواهی می دادند که او به رجال و علل حدیث و اسما و کنیه ها آگاهی و معرفت دارد و همیشه در جست و جوی حدیث است، تا جایی که برخی از مشایخ و بزرگان در ستایش و تمجید از او زیاده روی می کنند و می گویند او از پدرش آشناتر است و بیش از او استماع حدیث کرده است. سنایی گوید: عبدالله بن احمد ثقه است. سلمی گوید: از دارقطنی درباره ی عبدالله بن احمد و حنبل بن اسحاق پرسیدم. گفت: هر دو نغز و شریفند. ابوبکر خلال گوید: عبدالله مردی درستکار، راستگو، مودب و با حیا بود...^۳

۴ - یافعی گوید: «... حافظ ابو عبدالرحمان عبدالله بن احمد بن حنبل شیبانی، امام و پیشوای آشنا و آگاه به حدیث و علل آن و پیشگام در آن بود.»^۴

۱. تذکرة الحفاظ ۲: ۶۶۵.

۲. العبر، حوادث سال ۲۹۰.

۳. تهذیب التّهذیب ۵: ۱۴۱.

۴. مرآة الجنان حوادث سال: ۲۹۰.

۴ - روایت ابن مردویه

خطیب خوارزمی بدین عبارت گفته است: خبر داد به ما شهردار، به صورت اجازه حدیث، از عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی، به صورت کتابت، از شریف ابوطالب جعفری، از ابن مردویه حافظ، از اسحاق بن محمد بن علی بن خالد، از احمد بن زکریا، از ابوظهمنان، از محمد بن خالد هاشمی، از حسین بن اسماعیل بن حماد از پدرش، از زیاد بن منذر، از محمد بن علی بن حسین، از جدش از رسول ﷺ که فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خدای تعالی، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید آن نور را در صلب او قرار داد و از او بیوسته در حال انتقال از صلبی به صلب دیگر بود تا آن که در صلب عبدالمطلب مستقر شد، آن رابه دو نیم تقسیم کرد، نیمی در صلب عبدالله و بخش دیگر در صلب ابوطالب قرار گرفت. بنابراین علی از من است و من از اویم. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر کس او را دوست بدارد، به دوستی خود دوستش می‌دارم و هر کس او را دشمن بدارد به دشمنی ام دشمن او خواهم بود.»^۱

شرح حال او

ابوبکر ابن مردویه حافظ متوفای سال ۴۱۰ از بزرگان محدثان اهل سنت و (نزد آن‌ها) موصوف به حفظ و وثاقت است، ذهبی در «تذکره الحفاظ»، سیوطی در «طبقات الحفاظ» و دیگران در کتب رجال و حدیث، شرح حال او را با تمجید آورده و او را ستوده‌اند.

۵ - روایت ابن عبدالبر

وی این حدیث را در ردیف دیگر احادیث در فضایل حضرت علی عنه السلام مانند «حدیث طبر» آورده است و گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم در سمت راست عرش، خداوند

را تسبیح می‌کردیم، هزار سال پیش از آن‌که آدم را بیافریند. هنگامی که نور به عبدالمطلب رسید، او را دو نیم کرد، نیمی در عبدالله و نیمی در صلب ابوطالب قرار گرفت. و از اسم خود برای اسمی جدا کرد: خداوند محمود است و من محمد، و خداوند اعلی است و این علی.^۱

شرح حال او

در بخش مربوط به «حدیث ثقلین» شرح حال ابن‌عبدالبرّ قرطبی از قول ذهبی نقل شد که گفته بود: وی پیشوایی دین‌دار، ثقه، متقن، علامه، متبحر و دارای سنت و روش و پیروانی است. در همان موضع، چندین مدرک از منابع شرح حال او را نگاشتیم.^۲

۶- روایت خطیب بغدادی

گنجی روایت خطیب را بدین عبارت آورده است:

باب هشتاد و هفت: در این‌که علی از نور پیامبر آفریده شده است: ابراهیم بن برکات خشوعی در مسجد ربوه در غوطه از نواحی دمشق از حافظ علی بن حسن، از ابوالقاسم هبة الله، از حافظ ابوبکر خطیب، از علی بن محمد بن عبدالله عدل، از ابوعلی حسن بن صفوان، از محمد بن سهل عطار، از ابو ذکوان، از حرب بن بیان ضریر که از اهالی قیساریه است، از احمد بن عمرو، از احمد بن عبدالله، از عبیدالله بن عمرو، از عبدالکریم جزری، از عکرمه، از ابن عباس روایت کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

«خداوند چهل هزار سال پیش از آن‌که دنیا را بیافریند، شاخه‌ای از نور

آفرید و آن را در جلو عرش قرار داد تا این‌که آغاز بعثت من فرا رسید، نیمی از آن

را جدا کرد و پیامبرتان را آفرید و نیم دیگر علی بن ابی طالب است.»

گنجی می‌افزاید: پیشوای اهل شام [ابن عساکر] از پیشوا و امام اهل عراق

۱. بهجة المجالس و انس المجالس، حاجی خلیفه چلبی آن را در كشف الظنون آورده و گوید: از کتاب‌های معتبر در محاضرات است.

۲. بنگرید: مجلد حدیث ثقلین، ترجمه‌ی فارسی، ص ۲۹۳. (ویراستار)

[خطیب] بدین گونه که نقل کردیم آورده است، و این در دو کتاب آن دو است.^۱

سخنی درباره‌ی کتاب تاریخ بغداد

ابن جزله درباره‌ی کتاب تاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی گوید:
از آن جا که توجّه و اهمّیت دادن به حدیث و شناختن رجال آن، یکی از ارزشمندترین علوم است، کسانی که عمر خود را صرف آن کرده و دشواری‌های آن را تحمّل می‌کنند، شایان ستایش و تمجیدند و برای پیشینیان آن‌ها باید طلب مغفرت و رحمت کرد. عدّه‌ای از دانشمندان در این باره زحمت بسیار کشیده و در شناختن و شناساندن ضعیف از قوی و معتبر از نامعتبر آن تلاش فراوانی کرده‌اند. این کار، بسیار فایده و جایگاه دارد، از این جهت که بی‌دینان و طالبان دنیا در آن دست‌کاری کرده، احادیث زشت و ناروایی را جعل کردند که با شنیدن آن‌ها گروهی از مردم، فاسد و تباه شده‌اند. از سویی جوانان و بی‌خبران به هنگام شنیدن می‌پنداشتند که سخنان صاحب شریعت همین‌ها است و لذا نابود شده و به زودی تکذیب کرده و دست از دین برمی‌داشتند. از این بدبختی و آشفتگی به خدا پناه می‌بریم. و این است کتابی که شیخ ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب حافظ بغدادی نگاشته و آن را تاریخ بغداد نامیده؛ کتاب ارزنده‌ای در این علم والا که زحمت فراوانی کشیده، بیدار خوابی هادر آن متحمّل شده و مدّتی از عمر خود را در راه آن صرف کرده، خداوند او را پاداش دهد و به او نیکی فرماید^۲

شرح حال او

نمونه‌ای از سخنان بزرگان و دانشمندان را درباره‌ی او می‌آوریم:

- ۱ - سمعانی: «... وی حدود صد جلد کتاب نوشته که برای اصحاب حدیث تکیه‌گاهی گشته است، از آن جمله کتاب «تاریخ کبیر دارالسلام بغداد» است...»^۳
- ۲ - ابن خلّکان: «... صاحب تاریخ بغداد و دیگر کتاب‌ها از تألیفات مفیده، وی

۲. المختصر المختار من تاریخ بغداد، مقدّمه‌ی مؤلف.

۱. کفایة الطالب: ۳۱۴.

۳. الأنساب: البغدادی.

از حفاظ متقن و دانشمندان ماهر بود. و اگر جز کتاب تاریخ، کتاب دیگری نمی‌داشت همین یک کتاب او را کفایت می‌کرد؛ زیرا دلالت می‌کند بر آگاهی عظیم و کامل او...»^۱

۳- ذهبی: «... ابن عساکر گوید: از حسین بن محمد شنیدم که از ابن خیرون یا غیر او نقل می‌کرد که خطیب گفته است که در سفر مکه بعد از زیارت خانه‌ی خدا سه جرعه از آب زمزم نوشیده و از خداوند، سه حاجت خواسته است: تاریخ بغداد را در بغداد بنویسد و حدیث را در مسجد جامع منصور املا کند و در کنار بشر حافی دفن شود. و هر سه حاجت او برآورده شد.»^۲

از جمله کسانی که شرح حال او را نوشته‌اند، «سبکی» و «دهلوی» در «بستان المحدثین» است.

۷- روایت ابن مغزلی

وی این حدیث را به چند طریق نقل کرده است در آن جا که گوید:

قوله عليه السلام: كنت أنا و عليّ نوراً بين يدي الله

خبر داد به ما ابو غالب محمد بن احمد بن سهل نحوی از ابوالحسن علی بن منصور حلبی اخباری از علی بن محمد عدوی شمشاطی از حسن بن علی بن زکریا از احمد بن مقدم عجلی از فضیل بن عیاض از ثور بن یزید از خالد بن معدان از زاذان از سلمان فارسی که گوید: شنیدم از حبیب رسول خدا ﷺ که می‌فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال. آن نور، خدا را تسبیح و تقدیس می‌کرد، هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. بعد از آن که خداوند آدم را آفرید، آن را بر صلب او سوار کرد و پیوسته در یک مسیر حرکت می‌کرد تا این که در صلب عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم. پس نبوت در من است و خلافت در علی.»

و خبر داد به ما ابوطالب محمد بن احمد بن عثمان از محمد بن حسن ابن سلیمان از عبدالله بن محمد بکری از عبدالله بن محمد بن حسان هروی از جابر بن سهل بن عمر بن

۲. سیر اعلام النبلاء ۱۸: ۲۷۰.

۱. وفيات الاعیان ۱: ۹۲.

جعفر، از پدرش، از اعمش، از سالم بن ابی الجعد از ابوذر که گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود:

من و علی نوری بودیم در طرف راست عرش. آن نور، خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند، پیوسته من و علی در یک جایگاه قرار داشتیم تا این که در صلب عبدالمطلب، از یک دیگر جدا شدیم.»

و خبر داد به ما ابو غالب محمد بن احمد بن سهل نحوی، از ابو عبدالله محمد بن علی بن مهدی سقطی واسطی، از احمد بن علی قواریری واسطی، از محمد بن عبدالله بن ثابت از محمد بن مصفا از بقیة بن ولید، از سعید بن عبدالعزیز، از جابر بن عبدالله از حضرت رسول ﷺ که فرمود:

«خداوند عز و جلّ قطعه ای از نور را فرود آورده و در صلب حضرت آدم جای داد و آن را همین سان حرکت داد تا این که به دو بخش تقسیم کرد. بخشی را در صلب عبدالله و بخشی را در صلب ابوطالب، مرا به صورت پیامبر و علی را به عنوان جانشین بیرون آورد.»^۱

نکته ای مفید

در صفحه ی آخر نسخه ای از این کتاب که نزد ما است، چنین آمده است: در نسخه ای که من این را از آن نقل می کنم گوید: در نسخه ی اصل گفته است: بهاء الدین علی بن احمد اکوع در نسخه فقیه گوید که ابوالحسن علی بن محمد بن حسن بن ابی نزار ابن شرفیه در واسط عراق در دوازدهم ماه شوال سال پانصد و هشتاد و پنج از نوشتن آن فراغت حاصل کرد و خدا صاحب توفیق است.

سپس گوید در نسخه ی أم الام چنین است: و فارغ شدم از نوشتن آن در جمادی الآخر سال شش صد و بیست و سه. و چنین نوشت عمر بن حسن بن ناصر بن یعقوب، خداوند عاقبت او را ختم به خیر کند.

۱. مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب: ۸۷-۸۹. چاپ تهران، اسلامیه.

در نسخه اصل گوید: از این نسخه روز نوزدهم محرّم الحرام سال نهصد و نود و یک در شهر «ثلا» فارغ شدم، خداوند آن جا را به بندگان شایسته‌ی خود نگاه دارد و مالک آن را مملوک خاندان حضرت محمد ﷺ قرار دهد، چنین نگاشت سعید بن عبدالله بن صالح، خداوند از او درگذرد و در زمره‌ی آنان محشورش فرماید.

و فارغ شدم من از تحصیل این نسخه‌ی شریف، بنده‌ای که نیازمند بخشش و کرم خداوند و پناهنده از عذاب دردناک و کیفر اوست، حسین بن عبدالهادی بن احمد صلاح، خداوند او را به گفتار استوار در دنیا و آخرت پایدار بدارد. پایان روز پنج‌شنبه پانزدهم جمادی‌الآخر سال هزار و سیصد و هفت در شهر «ثلا» که خداوند آن جا را به بندگان شایسته‌اش حراست فرماید و الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرین. و من از کسی که بر این کتاب آگاهی یابد، خواهانم و به او سفارش می‌کنم که هر چه می‌تواند مرا دعا کند، مخصوصاً برای عاقبت به خیری من. و توفیق و یاری به وسیله‌ی خداوند است و او مرا کفایت می‌کند و بهترین وکیل است.

و در آخر نسخه نیز آمده است: در آخر نسخه‌ای که از آن نقل می‌کنم، این عبارت آمده است:

داستانی نیکو از فضایل و مناقبی که درباره‌ی اهل البیت شنیده شده است: ابوالحسن علی بن محمد بن شرفیه گوید: در مغازه‌ام در بازار کتاب‌فروش‌ها (ورّاقان) در شهر واسط (از شهرهای عراق) در روز جمعه پنجم ذی‌القعدة سال پانصد و هشتاد، قاضی عادل جمال‌الدین نعمه‌الله بن علی بن احمد عطار و امیر شرف‌الدین ابوشجاع بن عبری شاعر حاضر شدند. شرف‌الدین از قاضی جمال‌الدین خواست که مقداری از مناقب اهل البیت را به او بگوید. وی از روی نسخه‌ای که در آن روز در مغازه‌ی من بود، شروع کرد به خواندن و آن را از جدّش علامه معمر محمد بن علی مغازلی از پدرش نویسنده‌ی آن کتاب روایت می‌کرد. آن دو مشغول خواندن کتاب بودند که عده‌ای از مردم جلو مغازه جمع شدند. در این هنگام ابومصر قاضی عراق و ابوالعبّاس ربیع که مشهور به عدالت بودند، از آن جا گذشتند. وقتی جمعیت را و قرائت مناقب را دیدند، ایستادند و سروصدا راه انداختند و قرائت مناقب را انکار نمودند،

مخصوصاً قاضی عراق که بیشتر استهزا می‌کرد. از جمله سخنانی که به حالت استهزا گفت، این بود که به قاضی گفت: پس بنابراین بر ما واجب کن که هر روز جمعه، بعد از نماز بخشی از این مناقب را در مسجد جامع بخوانیم. قاضی نعمه‌الله بن عطار به آن‌ها گفت: شما شایستگی این کار را ندارید. شما در محضر خطیب گفته‌اید که علی حتی یک سوره از کتاب خدا را حفظ نداشته است، در حالی که کتاب مناقب می‌رساند که هیچ یک از صحابه‌ی پیامبر ﷺ در قرائت (علوم قرآنی) به رتبه‌ی علی نمی‌رسد. لذا شما شایسته‌ی این کار نیستید. سر و صدا و استهزا بیشتر شد. قاضی نعمه‌الله بن عطار سخت ناخوشنود شده و در مقابل جماعتی که آن‌جا ایستاده بودند فریاد برآورد: خداوندا اگر خاندان پیامبرت در نزد تو مقام و منزلتی دارند، خانه‌ی این شخص را ویران کن و در عذاب و کیفر او شتاب فرما. در همان شب در حالی که در خانه‌اش خوابیده بود، خانه‌اش فرو رفت و او به همراه پل‌ها و بندهایی که بر روی دجله بسته شده بود، با همه‌ی اموال و اثاثیه‌اش غرق شد. این منقبت از جمله مناقب و کراماتی بود که در آن روز از خاندان پیامبر مشاهده شد.

در همان ایام، علی بن محمد شرفیه در این باره این اشعار را سرود:

يا أَيُّهَا الْعَدْلُ الذِّي هُوَ عَنْ طَرِيقِ الْحَقِّ عَادِلٌ

متجنباً سبیل الهدی و إلی سبیل الغی مائل

- ای (قاضی) عادل‌لی که از راه حقیقت عدول کردی و از راه‌های هدایت دوری گزیده و به کثری و گمراهی تمایل داری.

ابمثل اهل البیت یا مغرور و یحک أنت هازل؟

دع عنك اسباب الخلاعة و استمع منّي الدلائل

- وای بر تو! آیا به مانند خاندان پیامبر- ای فریب‌خورده- استهزا می‌نمایی؟ ابزار و وسایل فریب را رهاکن و دلایل و براهین را از من بشنو.

بالامس حین جحدت من افضالهم بعض الفضائل

و جریت فی سنن السخر و لست تسمع عدل عاذل

- دیروز به هنگامی که برخی فضایل آنان را انکار می‌کردی و راه استهزا پیمودی و سرزنش ملامت‌کنندگان را ناشنیده گرفتی.

نزل القضاء علی ديارك في صباحك شرّ نازل

أضحت ديارك سابحات في الثرى خشف الزلازل

- به بدترین وجه بر خانه و کاشانه‌ات صبحگاهان بلا نازل شد. خانه‌ات در خاک شناور شد و در پی زلزله‌ها فرو رفت.

و بقیة یا مغرور فی الدارین لم تحظ بطائل

هذا الجزاء بهذه الدنيا فعد لهم غداً ما أنت قائل

- و تو ای فریب‌خورده! در دنیا و آخرت بی‌بهره و بی‌نصیب باقی ماندی. این است کیفر این دنیای تو، اینک فردای قیامت آن‌چه را که گفتی تکرار کن.

علی بن محمد شرفیه گوید: کتاب مناقب ابن مغزلی را در مسجد جامع شهر واسط که حجّاج بن یوسف ثقفی لعنة الله علیه آن را بنا کرده است، در شش جلسه از روز یکشنبه چهارم تادهم ماه صفر سال پانصد و هشتاد و سه، آن را برای جمعیت بی‌شماری خواندم. این مطلب را خواننده‌ی آن کتاب در مسجد جامع، علی بن محمد شرفیه نوشته است.

شرح حال او

ابوالحسن علی بن محمد معروف به ابن مغزلی، از بزرگان فقها و محدثان اهل سنت است. سمعانی گوید: وی مردی فاضل و آشنای به رجال و شخصیت‌های حدیثی شهر واسط و حدیث آنان بود. حدیث و استماع آن را با حرص تمام، جست‌وجو می‌کرد کتاب «ذیل التاریخ» او را در واسط دیدم و خواندم و مطالبی از آن برگزیدم... فرزندش در واسط، آن را برایمان روایت کرد.

۸ - روایت شیرویه دیلمی

وی این حدیث را در کتاب «فردوس الأخبار» از سلمان روایت کرده است. (که پیامبر فرمود):

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند، مطیع و فرمان‌بردار او، تسبیح و تقدیس خدا می‌کردیم، چهارده هزار سال پیش از آن‌که آدم را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور را در صلب او قرار داد و پیوسته یک حقیقت بودیم تا این‌که در صلب عبدالمطلب از یک‌دیگر جدا شدیم: نبوت در من و خلافت در علی قرار گرفت.»

نیز سلمان گوید که رسول خدا ﷺ فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم، چهار هزار سال پیش از آن‌که آدم را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور را در صلب او قرار داد و پیوسته در یک جایگاه بودیم تا این‌که در صلب عبدالمطلب، از یک‌دیگر جدا شدیم: نبوت در من و خلافت در علی قرار گرفت.»

شرح حال او

تمام شرح حال‌نگاران هم‌چون ذهبی در «تذکره الحفاظ»، رافعی در «التدوین»، یافعی در «مرآة الجنان»، اسنوی در «طبقات الشافعیه» و دیگر بزرگان اهل سنت و صاحبان سیره و تاریخ، شرح حال او را با تعریف و ستایش از او آورده‌اند و به زودی در بخش «حدیث تشبیه» عین عبارات آن‌ها را ان شاء الله خواهیم آورد.^۱

۹- روایت عاصمی

وی این حدیث را از طرق متعدده نقل کرده، آن را برای شباهت داشتن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت آدم در خلقت دلیل آورده و سپس با آوردن چندین حدیث دیگر، آن را تأیید کرده است، در آن‌جا که گوید:

یادآوری شباهت علی با حضرت آدم علیه السلام. مشابَهت بین حضرت مرتضی و بین حضرت آدم در ده چیز است: اول: خلقت و طینت، دوم: مکث و مدّت، سوم: همسری و همدمی، چهارم: تزویج و خلعت، پنجم: علم و حکمت، ششم: ذهن و زیرکی، هفتم:

۱. بنگرید: مجلد حدیث تشبیه، ترجمه‌ی فارسی، ص ۱۴۰-۱۴۶. (ویراستار)

زامداری و خلافت، هشتم: دشمنان و مخالفت، نهم: دوستان و وصیت، دهم: فرزندان و خاندان.

اما خلقت و طینت: زمانی که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ از آب و خاک (گل) آفریده شد، طینت او به نور ثقلین آمیخته شد و لذا طینتی دینی شد. مرتضی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز از طینت پاک و خاک پاکیزه و تابناک خلق شد. لذا حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من از پاک ترین قسمت گل آفریده شدم و دوستدار من از بخش پایین تر آن خلق شد، سپس قسمت بالا با قسمت پایین مخلوط شد. و اگر نبوت و رسالت نبود، من در مرحله ی یکی از افراد امتم بودم.»

مؤید گفتار، روایتی است که محمد بن ابی زکریای ثقه از محمد بن عبدالله حافظ از اسحاق بن محمد بن علی بن خالد هاشمی در کوفه از احمد بن زکریا بن طهمان از محمد بن خالد هاشمی، از حسن بن اسماعیل بن عماد بن ابی خلیفه از پدرش از زیاد بن منذر از محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب از پدرش از جدش روایت کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند عز و جل، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را از صلب او منتقل کرده و پیوسته از صلبی به صلب دیگر جابه جا نمود، تا این که در صلب عبدالمطلب جای داد. آن گاه به دو بخش تقسیم کرد: بخشی که مربوط به من بود در صلب عبدالله و بخش دیگر را که علی بود در صلب ابوطالب نهاد. بنابراین علی از من است و من از علی. گوشت او گوشت من و خون او از خون من است. هر کس او را دوست بدارد با دوستی ام او را دوست می دارم و هر کس او را دشمن بدارد با دشمنی ام او را دشمن می دارم.»

وی بعد از نقل این روایت، چهار حدیث دیگر به همین مضامین نقل می کند که عبارات سه تای آن ها از این قرار است:

۱- از ابوالحر، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، به سمت راست عرش نگریدم. دیدم بر آن نوشته شده است: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيَّدْتَهُ بَعْلِي وَنَصَرْتَهُ بِهِ. یعنی: جز الله خدایی نیست، محمد فرستاده ی خداست، او را به وسیله ی علی

پشتیبانی و یاری کردم.»

۲- نافع، از پسر عمر روایت کند که گوید: روزی رسول خدا ﷺ در بطحاء مکه نشسته بود، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت:

«ای محمد! خدای صاحب عرش به خدمتت سلام می‌رساند و می‌فرماید: هنگامی که میثاق پیامبران گرفته شد، میثاق را برای تو، در صلب آدم گرفتند. تو را آقا و سرور پیامبران و وصی تو را آقای اوصیاء قرار داد. و می‌فرمود: ای محمد به عزتم سوگند، اگر از من بخواهی که آسمان‌ها و زمین را نابود کنم، به خاطر مقام و ارزشی که نزد من داری، آن‌ها را نابود خواهم کرد.»

۳- انس بن مالک از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود:

«هر نوزادی که زاده می‌شود، در اندرون او مقداری از همان خاکی که از آن آفریده شده، موجود است. من و علی از یک خاک آفریده شده‌ایم.»

عبارت چهارمین حدیث او با اسنادش چنین است: خبر داد به ما حسین بن محمد از عبدالله بن ابی منصور، از محمد بن بشر، از محمد بن عبدالله بن مثنی، از حمید طویل، از انس بن مالک، که رسول خدا ﷺ فرمود:

«من و علی بن ابی طالب از یک نور آفریده شدیم که در سمت راست عرش، خداوند عزوجل را تسبیح می‌کرد، پیش از آفرینش دنیا. آدم در بهشت ساکن شد در حالی که ما در صلب او بودیم. نوح در کشتی نشست و ما در صلب او بودیم. ابراهیم به آتش افکنده شد و ما در صلب او بودیم. پیوسته خداوند عزوجل ما را از اصلاّب پاک به رحم‌های پاک می‌گردانید. وقتی به عبدالمطلب رسیدیم، آن نور را دو قسمت کرد، مرا در صلب عبدالله و علی را در صلب ابوطالب نهاد. در من رسالت و نبوت را و در علی تیزهوشی و فصاحت را قرار داد. برای ما دو اسم از اسمی خود جدا ساخت. پروردگار عرش «محمود» است و منم «محمد». او «علی» است و این «علی».

عاصمی گوید: این احادیث دلالت می‌کند بر صحت و درستی آنچه که ما به آن اشاره کردیم و مطلب ما را ترجیح می‌دهد.^۱

۱. زین الفتی فی تفسیر سورة هل ائی - مخطوط.

۱۰- روایت ابوالفتح نطنزی

وی این حدیث را روایت کرده و گوید: خیر داد به ما ابوعلی حسن ابن احمد بن حسن حدّاد، از ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد حافظ، از احمد بن یوسف بن خالد نصیبی در بغداد، از حارث بن ابی اسامه تمیمی، از داوود بن محبر بن محمد، از قیس ابن ربیع، از عباد بن کثیر، از ابوعثمان رازی، از سلمان فارسی که گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «من و علی بن ابی طالب از یک نور آفریده شدیم، آن نور در سمت راست عرش قرار داشت. خداوند را تسبیح و تقدیس می کردیم، چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، ما را به صلب مردان و ارحام زنان پاک منتقل کرد. سپس در صلب عبدالمطلب قرار داد و به دو بخش تقسیم فرمود، نیمی را در صلب پدرم عبدالله و نیمی را در صلب ابوطالب نهاد، من از آن نیمه و علی از نیمه ی دیگر آفریده شد، خداوند برای ما اسمی از اسامی خودش جدا ساخت، خداوند «محمود» است و منم «محمد»، خداوند «علی» است و برادرم «علی»، خداوند «فاطر» است و دخترم «فاطمه»، خداوند «محسن» است و فرزند نام «حسن» و «حسین»، اسم من در رسالت و نبوت و اسم او در خلافت و شجاعت است، من رسول خدایم و علی شمشیر خداست.»^۱

نطنزی حدیث اشباح را به سندش از ابن عباس روایت کرده که گوید: هنگامی که خداوند عزوجل آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، وی عطسه کرد. خداوند به او الهام کرد که بگوید: «الحمد لله رب العالمین». خداوند در جوابش فرمود: «یرحمك الله». هنگامی که ملائکه بر او سجده کردند، به عجب درآمده و گفت: خداوندا! آیا کسی را آفریده ای که از من در نزد تو محبوب تر باشد؟ پاسخ نشنید. بار دیگر گفت و جوابی به او داده نشد. سومین مرتبه گفت، باز هم جوابی نشنید. برای چهارمین مرتبه تکرار کرد. خداوند متعال به او فرمود: آری، و اگر آنان نبودند تو را نمی آفریدم. گفت: آنان را به من بنمایان. خداوند به فرشتگان مأمور بر پرده ها دستور داد پرده ها را به یک سوی زنند.

۱. الخصائص العلویة، مخطوط.

هنگامی که پرده‌ها برداشته شد، آدم پنج سایه و شبیح را در مقابل عرش دید. پرسید: پروردگارا اینان کیانند؟ فرمود: ای آدم این است پیامبر من، و این است علی امیر مؤمنان پسرعموی پیامبر، و این است فاطمه دختر پیامبرم، و اینانند حسن و حسین، پسران علی و فرزندان پیامبرم. سپس فرمود: ای آدم، اینان اوّل و پیش از همه‌اند. وی از این موضوع خوشنود شد. هنگامی که دچار خطا و اشتباه شد، گفت: خداوندگارا! به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین، از تو می‌خواهم که مرا بیامری. خداوند او را بخشید. این است همان جمله‌ای که خداوند فرمود: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾^۱ هنگامی که به زمین فرود آمد، انگشتی ساخت که نقش نگین او این جمله بود: «محمد رسول الله». و کنیه‌ی آدم، ابو محمد بود.^۲

شرح حال او

شرح حال او را به طور مفصل و مشروح در بخش «حدیث تشبیه» از این مجموعه، و گفتار شاگردش سمعانی درباره‌ی او و ستایش ابن‌نجار از او و مدایح صفدی را در «الوافی بالوفیّات» درباره‌ی او خواهیم آورد.^۳

۱۱ - روایت شهردار دیلمی

حموینی این عبارت را آورده است: ابوطالب بن‌انجب خازن، از ناصر بن ابی المکارم به طور اجازه روایت کند، از ابوالمؤید موفق بن احمد، او هم اگر به صورت سماع و شنیدن نباشد به طور اجازه نقل کرده است.

هم‌چنین از عزیز محمد بن ابی‌القاسم از پدرش ابوالقاسم بن ابی‌الفضل بن عبدالکریم به طور اجازه که این دو نفر گویند: خبر داد به ما شهردار بن شیرویه پسر

۱. بقره (۱): ۳۷: ﴿آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت و توبه‌اش را پذیرفت.﴾

۲. الخصائص العلویه - مخطوط.

۳. بنگرید: مجلد حدیث تشبیه، ترجمه‌ی فارسی، ص ۱۵۰-۱۵۱. (ویراستار)

شهردار دیلمی به طور اجازة، از عبدوس بن عبدالله همدانی به طور کتابت، از ابوالحسن علی بن عبدالله، از ابوعلی محمد بن احمد عطشی، از ابوسعید عدوی حسن بن علی، از احمد بن مقدم عجلی ابوالأشعث، از فضیل بن عیاض، از ثور بن یزید، از خالد بن معدان، از زاذان، از سلمان که گفت: شنیدم از حبیب حضرت محمد مصطفی ﷺ که می فرمود: «من و علی نوری مطیع بودیم در پیشگاه خداوند عزوجل که آن نور، خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آفرینش آدم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. و ما پیوسته در همان حال بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یکدیگر جدا گشتیم: جزئی من و جزئی علی شد.»^۱

این روایت شهردار دیلمی، از سند روایت خوارزمی نیز - که در آینده خواهد آمد - نیز به دست می آید.

شرح حال او

شهردار دیلمی هم چون پدرش از حفاظ برجسته و سرشناس اهل سنت است. در کتاب «العبر - حوادث سال ۵۵۸» از سمعانی چنین آمده است: وی حافظ، عارف به حدیث، با فهم و آشنایی به ادبیات و خوش ذوق بود. از پدرش و عبدوس بن عبدالله و مکی سلار و گروهی دیگر حدیث شنیده، و ابوبکر بن خلف شیرازی به او اجازة روایت داده است، وی هفتاد و پنج سال عمر کرد.

شرح حال او را سبکی، اسنوی و ابن قاضی شهبه اسدی در کتاب هایشان در باب طبقات شافعیه نیز آورده اند.

۱۲ - روایت خوارزمی

خوارزمی این حدیث را با این عبارت آورده است: خبر داد به من شهردار به طور اجازة، از عبدوس بن عبدالله همدانی به طور کتابت از ابوالحسن علی بن عبدالله از ابوعلی

۱. فرائد السمطين ۱: ۴۲.

محمد بن احمد عطشی....

و خبر داد به من شهردار به طور اجازة، از عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی به طور کتابت، از شریف ابوطالب جعفری، از ابن مردویه حافظ، از اسحاق بن محمد بن علی بن خالد، از احمد بن زکریا، از ابن طهمان، از محمد بن خالد هاشمی، از حسین بن اسماعیل بن حماد از پدرش از زیاد بن منذر، از محمد بن علی بن حسین از پدرش از جد بزرگوارش که حضرت رسول ﷺ فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور به صلب او رفت و از آن هنگام پیوسته از صلبی به صلب دیگر جابه جا می شد تا این که در صلب عبدالمطلب جایگزین شد. بعد آن را به دو بخش تقسیم کرد، تا این که نیمی از آن در صلب عبدالله و جزء دیگر در صلب ابوطالب جای گرفت. بنابراین علی از من است و منم از علی. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر کس او را دوست داشته باشد به دوستی من او را دوست می دارد و هر کس با او دشمنی کند با دشمنی من دشمن او خواهم بود.»^۱

خوارزمی گوید: پیشوای حافظان، ابومنصور شهردار ابن شیرویه پسر شهردار دیلمی همدانی - در ضمن آن چه که از همدان برایم نوشت - به من خبر داد که ابوالفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی به صورت کتابت به من خبر داد که شیخ خطیب ابوالحسن صاعد بن محمد بن غیاث دامغانی در دامغان به من خبر داد که ابویحیی محمد بن عبدالعزیز بسطامی از ابوبکر قرشی از ابوسعید حسن بن علی بن زکریا از هدیه بن خالد قیسی از حماد بن ثابت بنانی از عبید بن عمیر لیشی از عثمان بن عفان از عمر بن خطاب روایت کرد که گفت: «خداوند متعال، ملائکه را از نور صورت علی بن ابی طالب آفرید.»^۲

شرح حال او

شرح حال خوارزمی در کتاب‌های زیادی آمده است، از آن جمله: «العقد الثمین فی تاریخ بلد الله الامین» تألیف حافظ تقی‌الدین فارسی، که درباره‌ی او چنین گوید: «موفق بن احمد بن محمد مکی، ابوالمؤید علامه خطیب خوارزم، مردی ادیب، فصیح، سخنور و مدّت‌ها خطیب خوارزم بود. خطبه‌ها انشاد می‌کرد و بر مردم حدیث می‌خواند و گروهی از او حدیث نقل کرده‌اند. وی در صفر سال ۵۶۸ در خوارزم از دنیا رفت، ذهبی در کتابش «تاریخ الاسلام» از او بدین‌گونه یاد کرده و شیخ محی‌الدین عبدالقادر حنفی در «طبقات الحنفیّة» در یادکرد او گفته است که: «قفطی اسم او را در کتاب «اخبار النحاة» آورده است...».

۱۳ - روایت ابن‌عساکر

حافظ گنجی بدین عبارت روایت را ذکر کرده است: خبر داد به ما ابواسحاق دمشقی از ابوالقاسم حافظ، از ابوغالب بن بّنا، از ابو محمد جوهری، از ابوعلی بن محمد بن احمد بن یحیی، از ابوسعید عدوی، از ابوالأشعث، از فضیل بن عیاض، از ثور بن یزید از خالد بن معدان، از زاذان، از سلمان که گفت: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمود:

«من و علی نوری مطیع بودیم در پیشگاه خداوند. آن نور او را تسبیح و تقدیس می‌کرد، چهارده هزار سال پیش از آن‌که آدم را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. ما پیوسته در یک جا بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یک‌دیگر جدا شدیم. قسمتی من و جزئی دیگر علی شد.»

گنجی می‌افزاید: محدّث شامی (= ابن‌عساکر) در تاریخش در جزء سیصد و پنجاهم، پیش از نصف آن جزء این حدیث را آورده و در سند آن ایرادی نگرفته و در ضعف آن سخنی نگفته است و این بر ثبوت حدیث دلالت می‌کند.^۱

۱. کفایة الطالب: ۳۱۵.

شرح حال او

در بخش حدیث ثقلین، چندین مرجع برای آشنایی با شرح حال او آوردیم، مانند «وفیات الاعیان ۲: ۴۷۱»، «طبقات سبکی ۷: ۲۱۵»، «طبقات الحفاظ: ۴۷۴» و دیگر مصادر^۱.

در کتاب «تذکره الحفاظ ۴: ۱۳۲۸» عبارتی آمده است که خلاصه‌اش چنین است: ابن عساکر، امام حافظ بزرگ، محدث شام، فخر پیشوایان، ثقه‌ی دین، ابوالقاسم، صاحب تصانیف و دارای بیش از ۱۳۰۰ استاد و شیخ در حدیث بوده و هشتاد زن نیز در شمار اساتید او یاد شده است. سمعانی گوید: ابوالقاسم حافظ، ثقه، متقن، دین‌دار، نیکوکار، خوش‌نام. ابن نجّار گوید: ابوالقاسم، امام المحدثین در زمان خودش، ریاست در حفظ و اتقان و نقل و شناخت کامل حدیث به او منتهی شده و این مقام به او ختم گشته است.

۱۴ - روایت نور صالحانی

شهاب احمد، از علی بن حسین از پدرش از جدّش روایت کند که حضرت رسول ﷺ فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهار هزار سال قبل از خلقت آدم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. پیوسته آن را از صلبی به صلب دیگر منتقل ساخت، تا این‌که در صلب عبدالمطلب قرار داد و بعد به دو بخش تقسیم کرد: بخشی را در صلب عبدالله و بخشی را در صلب ابوطالب. بنابراین علی از من است و من از اویم، گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر کس او را دوست بدارد، به خاطر دوست داشتن من او را دوست می‌دارم.»

سپس حدیث «شجرة» را روایت کرده و آن‌گاه می‌گوید: حدیث اوّل را امام صالحانی نورالدین ابوالرجا محمود بن محمد روایت کرده است. وی مسافرت‌ها کرده،

۱. بنگرید: مجلد حدیث ثقلین، ترجمه‌ی فارسی، ص ۸۰۵-۸۰۶. (ویراستار)

راه‌ها در طلب حدیث پیموده، خدمت مشایخ حدیث رسیده، حدیث شنیده، به دیگران شنونده، در هر رشته‌ای کتاب نوشته و افراد فراوانی از او روایت کرده‌اند. در عراق با امام ابو موسی مدائنی و کسانی که در طبقه و ردیف او بودند، مصاحبت داشته، و با اسنادش به امام حافظ ابن مردویه به اسنادش مسلسلماً و مرفوعاً حدیث نقل کرده است...^۱. از این عبارت، بخشی از عظمت صالحانی و ویژگی‌های برجسته‌اش پدیدار می‌شود.

۱۵- روایت ابوالفتح ناصر مطرزی

حموینی گوید: «خبر داد به من ابوطالب ابن انجب خازن از ناصر بن ابی المکارم به صورت اجازه...» همان‌گونه که در جای دیگر نیز گوید: «خبر داد به من شیخ ابوطالب ابن انجب بن عبیدالله از محب‌الدین محمد بن محمود بن حسن نجار به صورت اجازه از برهان‌الدین ابوالفتح ناصر بن ابوالمکارم مطرزی به صورت اجازه...» از محمد بن علی بن الحسین از پدرش از جدش صلوات الله علیهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. پیوسته خداوند آن را از صلبی به صلب دیگر منتقل می‌ساخت، تا این‌که در صلب عبدالمطلب قرار داد. سپس از صلب او بیرون آورد و دو قسم کرد: بخشی را در صلب عبدالله و بخشی را در صلب ابوطالب قرار داد. بنابراین علی از من است و من از اویم. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. پس هر کس او را دوست بدارد، به دوستی من، او را دوست می‌دارم و هر کس او را دشمن بدارد، او را به دشمنی خود دشمن می‌دارم.»^۲

۱۶- روایت صدرالافاضل خوارزمی

وی این حدیث را در شرح بیت معری شاعر آورده است، در آن جا که وی گوید:

له الجوهر الساری یوهم شخصه یجوب إلیه محتداً بعد محتدٍ

۱. توضیح الدلائل - خطی.

۲. فرائد السمطین ۱: ۴۴.

- وی دارای گوهر و عنصر در حرکت و جریان است، شخصیتش چنین می‌نماید که اصل و تبار یکی بعد از دیگری به او می‌رسد.

وی می‌گوید: این مطلب از کلام آن حضرت گرفته شده است که فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور به صلب او منتقل شد و پیوسته او را از صلبی به صلب دیگر منتقل می‌ساخت، تا این که در صلب عبدالمطلب قرارش داد و در آن جابه دو بخش تقسیمش کرد: بخش من در صلب عبدالله و بخش علی در صلب ابوطالب قرار گرفت. بنابراین علی از من است و من از اویم.»^۱

شرح حال او

فضائل صدرالافاضل، بر کسی که به معاجم رجالی و کتب ادب رجوع کند، پوشیده نیست. اشخاص ذیل شرح حال او را آورده‌اند:

۱ - یاقوت حموی: «قاسم بن حسین بن محمد بن محمد خوارزمی، واقعاً و حَقّاً صدرالافاضل و در علم عربیت به راستی یگانه‌ی دوران بود. اندیشه و ذهنی افروخته و روشن، طبعی نقّاد، ذوقی سرشار و طبعی به راستی آزموده داشت. در علم ادب برتری جسته و در سرودن شعر و ایراد خطابه و الایی داشته، او مردمک دیده‌ی زمانه و جبهه‌ی درخشان این روزگاران است. از تاریخ ولادتش پرسیدمش، پاسخ داد: تاریخ تولدم شب نهم ماه شعبان سال ۵۵۵ است. به او گفتم: مذهب چیست؟ گفت: حنفی، لکن خوارزمی نیستم، خوارزمی نیستم، و چندین بار این جمله را تکرار کرد. بلکه در بخارابه درس اشتغال داشته‌ام و لذا نظریه و رأی آنان را دارم. وی، معتزلی بودن را نیز از خود نفی کرد...»^۲

۲ - عبدالقادر قرشی: «... وی در نزد ابوالفتح ناصر بن عبدالسید مطرزی فقه و عربیت آموخت. دارای تصنیفاتی است، از جمله: سه جلد شرح المفصل که آن را

۱. نگاه کنید به شرح سقط الزند ۱: ۲۵۳، قصیده‌ی هشتم.

۲. معجم الادباء ۱۶: ۲۳۸.

- «التحییر» نامید، شرح سقط الزند... تاتاری‌ها او را در سال ۶۱۰ کشتند.»^۱
- ۳- سیوطی، وی نیز گفتار یاقوت حموی را که ما قبلاً آوردیم در شرح حال او آورده است.^۲
- ۴- کفوی گوید: «شیخ کامل فاضل...»^۳
- ۵- علی بن سلطان قاری، قاری مکی نیز به همین صورت آورده است.^۴

۱۷- روایت ابوالقاسم عبدالکریم رافعی قزوینی

علامه حموی چینی گوید: خبر داد به من شیخ صالح، جمال الدین احمد بن محمد بن محمد معروف به مذکوبه قزوینی و دیگران به صورت اجازه به روایتشان از شیخ امام، امام الدین ابوالقاسم عبدالکریم بن محمد بن عبدالکریم رافعی قزوینی به صورت اجازه، از شیخ عالم عبدالقادر بن ابی صالح جیلی، از ابوالبرکات هبة الله بن موسی سقطی، از قاضی ابوالمظفر هناد بن ابراهیم نسفی، از حسن محمد بن موسی در تکریت، از محمد بن فرخان، از محمد بن یزید قاضی، از قتیبه، از لیث بن سعید، از علاء بن عبدالرحمان، از پدرش، از ابوهریره، از رسول خدا ﷺ روایت کند که آن حضرت فرمود:

«هنگامی که خداوند متعال، ابوالبشر (آدم) را آفرید و از روحش در او دمید، آدم به طرف راست عرش نگرست. پنج شبح نوری را در آن دید که در حال سجود و رکوع اند. آدم گفت: پروردگارا! آیا پیش از من کسی را از گل آفریده‌ای؟ فرمود: نه ای آدم. عرض کرد: پس این پنج نفری که آنان را به شکل و شمایل خودم می‌بینم، کیانند؟ فرمود: اینان پنج نفر از فرزندان تو می‌باشند که اگر آنان نبودند تو را نمی‌آفریدم. آنان پنج نفرند که برای آنها پنج اسم از اسامی خود را جدا کرده و اختصاص داده‌ام. اگر آنها نبودند بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمان و زمین و ملائکه و انس و جن را نمی‌آفریدم. من محمودم و این محمد است. منم عالی و این علی است، من فاطرم و این فاطمه است، من

۱. الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة ۱: ۴۱۰. ۲. بغیة الوعاة: ۳۷۶.

۳. کتائب الاعلام الاخیار- خطی. ۴. الاثمار الجنیة- خطی.

احسانم و این حسن است، من محسنم و این حسین است. به عزت خود سوگند خورده‌ام که اگر کسی به وزن یک دانه‌ی خردل از بغض اینان را داشته باشد، او را به دوزخ خود وارد کنم و از کسی باکی ندارم. ای آدم اینانند برگزیده‌ی من. به وسیله‌ی آن‌ها مردم را نجات می‌دهم و (به دلیل دشمنی با اینان) نابودشان می‌سازم. هرگاه تو به من نیاز داشتی، به اینان تو سلی جوی.

بعد حضرت رسول ﷺ فرمود:

«ما یم کشتی نجات. هر کس به آن بیاویزد نجات یافته و هر کس از آن کناره گیرد، نابود شود. هر کس به خداوند حاجتی دارد، به وسیله‌ی ما خانواده، حاجتش را از خدا بخواهد.»^۱

شرح حال او

رافعی قزوینی از محدثان برجسته و تاریخ‌نویسان مشهور اهل سنت است. کتاب «التدوین» او از مشهورترین کتاب‌های مورد اعتماد است... دانشمندان اهل سنت مانند سبکی در «طبقات ۵: ۱۹»، ابن شاکر کتبی در «فوات الوفيات ۲: ۳» و ابن الوردی در «تاریخش ۲: ۱۴۸» شرح حال او را آورده و او را ستوده‌اند.

۱۸ - اثبات شیخ فریدالدین عطار

وی این حدیث را تثبیت کرده و آن را ثابت داشته، در آن جا که گوید:
تو نور احمد و حیدر یکی دان که تا گردد به تو اسرار، آسان^۲

شرح حال او

شرح حال او در «نفحات الانس» و دیگر منابع شرح حال عرفا آمده است. دهلوی نیز در کتابش تصریح کرده که او از بزرگان مقبول نزد اهل تسنن است.

۲. اسرارنامه.

۱. فرائد السمطين ۱: ۳۶.

۱۹ - روایت ابوالربیع ابن سبع کلاعی

وصابی گوید: از او (یعنی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه) روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم. آن نور بر روی عرش، خداوند را تسبیح می کرد، دو هزار سال پیش از آن که پدرمان حضرت آدم آفریده شود. هنگامی که آفریده شد، در صلب او جای گرفتیم. آن گاه، از صلب های گرمی به رحم های پاک منتقل شدیم تا این که در صلب عبدالمطلب جای گرفتیم. و بعد به دو نیم تقسیم شدیم: مرا در صلب عبدالله و علی را در صلب ابوطالب قرار داد، مرا برای پیامبری و علی را برای شجاعت و علم و فصاحت برگزید. برای ما نام هایی از اسامی خود جدا ساخت. خداوند محمود است و من محمدم، خداوند اعلی است و این علی.»

این حدیث را ابن اسبوع اندلسی در کتابش «الشفاء» آورده است.^۱

شرح حال او

ابن سبع صاحب کتاب «شفاء الصدور»، از بزرگان حافظان اهل سنت و دانشمندان بزرگ آن ها است، چنان که از شرح حال او ظاهر می شود. و اینک برخی از عبارات و کلماتی که درباره ی او گفته شده است:

۱ - ذهبی گوید: کلاعی امام عالم، حافظ برجسته، محدث اندلسی و فرد بلیغ آن دیار، ابوالربیع... عنایت تمامی به تقیید^۲ و روایت داشت، در فن حدیث پیشوا بود و به آن بصیرت داشت. حافظ جامع و عارف به جرح و تعدیل بود. تاریخ تولدها و وفیات را می دانست و در این ویژگی و در حفظ اسامی رجال - به ویژه رجال متأخر و معاصر خودش - بر تمام دانشمندان زمانش سبقت گرفت. کتاب های بسیاری نوشت، خطش

۱. الاکتفاء فی فضائل الاربعة الخلفاء - خطی، درکشف الظنون ۲: ۱۰۵۰. اسم کتاب «شفاء الصدور» آمده است.

۲. اصطلاح «تقیید»، از حدیث شریف نبوی گرفته شده است که فرمود: «فَقِيدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ: عِلْمَ رَأْيِ بِنِشْنِ تَقْيِيدِ كُنَيْدٍ.» یعنی در بند نمایید. (مترجم)

در استواری و ضبط بی‌مانند بود. مهارت او در رعایت جهات ادبی و ابراز بلاغت و فصاحت نظیر نداشت. در انشاء رساله منحصر به فرد بود. شعر به خوبی می‌سرود. سخنوری فصیح و سخنرانی رسا بود.

آن‌چه را که نقل می‌کرد، با سبک و شیوه‌ی نیکو با عبارات زیبا و مناسب در رعایت سجع و قافیه بیان می‌کرد. در مجالس از پادشاهان زمان خود سخن می‌گفت و بر روی منابر، مقاصد و آرمان‌های آنان را ابراز می‌داشت. مدّت‌ها کرسی خطابه «بلنسیه»^۱ در اختیار او بود. وی در رشته‌های مختلف تصنیفات مفید دارد... برای فراگیری علم و حدیث، از گوشه و کنار به سوی او می‌آمدند و بهره‌های فراوانی در حدیث از او بردند.

ذهبی می‌افزاید: ابوالعبّاس احمد بن عماد قاضی تونس و گروهی دیگر، از او حدیث نقل کرده‌اند. ابن مندی گوید: کسی به جلالت و بزرگواری و ریاست و فضیلت او ندیده‌ام. در فنونی از جمله منقول و معقول و شعر و نثر، پیشوایی برجسته بود. فضایل و کمالات داشت. در علوم قرآن و تجوید برتر، در ادبیات کارآزموده و از هر حیث لایق و ماهر و او خاتمه حافظان است.

ابار گوید:... او آخر حفاظ و بلیغان اندلس است. در تپّه‌های اطراف «تنسیه» در سه فرسخی شهر «مرسیه» رو به شهر، او را در ذیحجه‌ی سال ۶۳۴ کشتند.

حافظ منذری گوید: وی به دست دشمن به قتل رسید. تولّدش در اطراف شهر «مرسیه» در شب اوّل ماه رمضان سال ۶۵ [= ۵۶۵] است... مجالس فراوانی داشت که دانش جوشان و حفظ فراوان و آشنایی کامل او به این فن را می‌رساند. در سال ۱۴ [= ۶۱۴] برای ما اجازه‌ی روایت را نوشت. (با اجازه‌ای که در نقل روایت داشت برای ما حدیث نوشت).^۲

۱. دهخدا گوید: بلنسیه شهری است شرقی اندلس، جوی‌های و بستان‌های بسیار دارد... از شهرهای مشهور اندلس در مشرق تدمیر و قرطبه... (مترجم).

۲. تذکرة الحفاظ ۴: ۱۴۱۷.

ذهبی در شرح حال او هم چنین گوید: ابوالربیع کلاعی سلیمان بن موسی بن سالم بلنسی، حافظ کبیر، دارای تصانیف، بازمانده‌ی حدیث شناسان برجسته‌ی اندلس... ابار گوید: وی نسبت به حدیث بصیر، حافظ، اندیشمند و آشنای به جرح و تعدیل بود. موالید و وفیات را به یاد داشت. در این رشته از تمام هم‌دوره‌های خود - بخصوص افراد بعد از خود - پیش تر بود.^۱

۲ - یافعی: «حافظ ابوالربیع کلاعی سلیمان بن موسی بلنسی دارای تصانیف و بازمانده حدیث شناسان برجسته». آن‌گاه گفتار ابار که قبلاً گذشت درباره‌ی وی می‌آورد.^۲

۳ - سیوطی: «ابوالربیع امام حافظ برجسته محدث و بلیغ در اندلس...»^۳

۴ - شامی صاحب سیره: «... ابوالربیع، ثقّه، ثبت، سلیمان بن سالم کلاعی...»^۴

۵ - مقرئ: «حافظ حدیث و در نقد و بررسی میرز، با معرفت تمام نسبت به اسناد و راه‌های حدیث و نسبت به احکام، ضابط بود و رجالش را ذاکر و یادآور بود...»^۵

۲۰ - روایت گنجی

وی این حدیث را در بابی که به آن اختصاص داده، روایت کرده و چنین گوید: باب هشتاد و هفتم: در این که علی از نور پیامبر ﷺ آفریده شده است: خبر داد به ما ابراهیم بن برکات خشوعی در مسجد ربوة در غوطه دمشق، از حافظ علی بن حسن، از ابوالقاسم هبة الله، از حافظ ابوبکر خطیب، از علی بن محمد بن عبدالله معدل، از ابوعلی حسین بن صفوان، از محمد بن سهل عطار، از ابو ذکوان، از حرب بن بیان (نابینا، اهل قیساریه)، از احمد بن عمرو، از احمد بن عبدالله، از عبدالله بن عمرو، از عبدالکریم جزری، از عکرمه، از ابن عباس، از رسول خدا ﷺ که فرمود:

۱. العبر، حوادث سال ۶۳۴.

۲. مرآة الجنان، حوادث سال ۶۳۴.

۳. طبقات الحفاظ: ۴۹۷.

۴. سیل الهدی و الوشاد به مقدمه کتاب.

۵. نفع الطیب، در ذکر حادثه اینجته ۲: ۵۸۶.

«خداوند متعال شاخه‌ای از نور را آفرید چهل هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافریند، آن را جلو عرش نهاد تا این که زمان بعثت من فرا رسد. نیمی از آن را جدا ساخته و پیامبر شما را از آن آفرید و نیم دیگر علی بن ابی طالب است.»

این حدیث را پیشوای حدیث اهل شام از پیشوای اهل عراق نقل کرده است به همان گونه که آوردیم. و در کتاب‌های هر دو نفر نیز موجود است.

هم چنین خبر داد به ما ابواسحاق دمشقی، از ابوالقاسم حافظ، از ابوغالب ابن بٹا، از ابومحمد جوهری، از ابوعلی محمد بن احمد بن یحیی، از ابوسعید عدوی از ابوالأشعث، از فضیل بن عیاض، از ثور بن یزید، از خالد بن معدان، از زاذان، از سلمان، که گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند، مطیع او بودیم. آن نور خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ فریده شود. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او جای داد. ما پیوسته در یک جایگاه بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم، جزئی از آن من و جزء دیگر علی شد.»

گنجی گوید: محدث شام (= ابن عساکر) در جزء سیصد و پنجاهم از تاریخش - پیش از آن که به نصف جزء برسد - آن را نقل کرده و اشکالی بر سند یا متن آن نیاورده است. این نکته می رساند که حدیث در نزد او ثابت و مسلم بوده است.

خبر داد به ما علی بن ابی عبدالله معروف به ابن مقیر بغدادی در دمشق، از ابوالفضل محمد حافظ، از ابونصر بن علی از ابوالحسن علی بن محمد مؤدب، از ابوالحسن فارسی، از احمد بن سلمه نمری، از ابوالفرج غلام فرج واسطی، از حسن بن علی، از مالک، از ابوسلمه، از ابوسعید که ابو عقال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم پرسید: یا رسول الله! سید المسلمین (سرور مسلمانان) کیست؟

گنجی حدیث را ادامه می دهد تا می رسد به این جا که: ابو عقال پرسید: کدام یک از آنان نزد شما محبوب تر است؟ حضرت فرمود: «علی بن ابی طالب.» گفتم: چرا؟ فرمود: «زیرا من و علی از یک نور آفریده شده ایم.» پرسیدم: پس چرا او را آخرین نفر قوم قرار دادی؟ فرمود: «وای بر تو ای ابو عقال. آیا من به تو نگفتم که بهترین پیامبرانم و دیگر

پیامبران در رسالت بر من سبقت گرفته و به آمدن من بشارت داده‌اند. آیا این ضرری به من می‌رساند که آخرین نفر آنان باشم؟! من محمد رسول خدایم و هم‌چنین ضرری به علی نمی‌رسد اگر آخرین نفر قوم باشد. لکن ای ابو عقال! فضیلت و برتری علی بر دیگر مردم، مانند فضیلت جبرئیل است بر دیگر فرشتگان.»

گنجی می‌افزاید: این حدیث، حسن و عالی است. و چون طولانی بود، من آن را مختصر کردم و آن را نیاوردم جز به همین جهت.

گنجی به سندش از ابوامامة باهلی نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

فرمود:

«خداوند پیامبران را از درختان پراکنده آفرید، در حالی که مرا و علی را از یک درخت آفرید. منم ریشه‌ی آن درخت و علی شاخه‌ی آن، فاطمه عامل باروری و حسن و حسین میوه‌ی آن درخت می‌باشند. هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن بیاویزد، نجات یافته و هر کس از آن منحرف شود، سقوط می‌کند. اگر بنده‌ای خداوند را بین صفا و مروه هزار سال عبادت کند و بعد هزار سال دیگر عبادت کند ولی با ما همراه نباشد [محبت به ما نداشته باشد] خداوند او را به روی در آتش می‌افکند. آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱

گنجی می‌افزاید: این حدیث حسن و عالی است. طبری آن را در معجم خود به همان گونه که ما آوردیم نقل کرده است. و محدث شام در کتابش از راه‌های گوناگون آورده است. سپس آن را با اسنادش از ابن عساکر محدث شام در آن جا نقل کرده است.^۲

۱. در اینجا مناسب دیدم عین متن روایت را بیاورم باشد تا حجتی بر بی‌خبران باشد.

قال رسول الله ﷺ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، وَخَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ. فَاَنَا أَصْلُهَا وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا وَفَاطِمَةُ لِقَاحُهَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَرُهَا. فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغَصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا نَجَى وَ مَنْ زَاغَ عَنْهَا هَوَى. وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ لَمْ يَدْرِكْ صَحْبَتَنَا [مَحَبَّتَنَا] أَكْبَهَ عَلَيَّ مِنْخَرِيهِ فِي النَّارِ، ثُمَّ تَلَا: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾

۲. كفاية الطالب: ۳۱۴-۳۱۹.

گنجی و کتابش

۱ - حافظ گنجی تصریح کرده است که احادیثی که در کتابش آورده، احادیث صحیحهای است از کتابهای پیشوایان و حقاظ حدیث در مناقب و فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هیچ فضیلتی را از ناحیه پدران و طهارت مولودش نداشته مگر این که علی علیه السلام با آن حضرت همراه بوده است. این کتاب را نگاشته و املا کرده به پیروی از آنچه که ما روایت کردیم... از شقیق از عبدالله که گفت: عرض کردم ای رسول خدا! می شود که کسی مردمی را دوست داشته باشد، اما به آنان ملحق نشود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «انسان با کسی است که او را دوست می دارد.»^۱

۲ - شیخ نورالدین ابن صباغ در کتابش از «کفایة الطالب» نقل کرده و این عین عبارت اوست: «و از کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب تألیف امام حافظ ابی عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی از عبدالله بن عباس - رضی الله عنهما - که سعید بن جبیر زمام شتر آن حضرت را گرفته بود...»^۲ چلبی از این کتاب نام برده و از نویسندگانش به عنوان «شیخ حافظ» یاد کرده است.^۳

۳ - گنجی کتابی دارد با عنوان «البیان فی اخبار صاحب الزمان». چلبی از آن نیز نام برده و گوید: از شیخ ابو عبدالله^۴ یکی از کسانی که از این کتاب نقل کرده اند، عبدالله بن محمد مطیری است در کتابش «الریاض الزاهرة» که گفته است: شیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی در کتابش «البیان فی اخبار صاحب الزمان» از آن که این اخبار دلالت دارد بر این که مهدی زنده و باقی است...^۵ بنابراین اینان از گنجی به عنوان «الحافظ» و «الشیخ» تعبیر کرده اند. اینک ما

۲. الفصول المهمة: ۱۱۱.

۱. کفایة الطالب: مقدمه.

۴. كشف الظنون ۱: ۲۶۳.

۳. كشف الظنون ۲: ۱۴۹۷.

۵. الریاض الزاهرة - خطی.

برخی از عبارات واضح و صریحی که مقصود از این دو کلمه را می‌رساند، می‌آوریم:

کلمه‌ی «الحافظ» در اصطلاح

این کلمه بزرگی و عظمت مقام صاحب این عنوان را می‌رساند، چنان‌که گفتار و کلمات پیشوایان این فن گویای این مطلب است. ذهبی گوید: «حافظ» در عرف و اصطلاح برتر از «مفید» است، چنان‌که کلمه‌ی «حجّت» از کلمه‌ی «ثقه» برتر است.^۱ قاری گوید: مقصود از کلمه‌ی «حافظ»، حافظ حدیث است نه حافظ قرآن. میرک نیز چنین گفته است و احتمال می‌رود که مقصود، حافظ کتاب و سنت باشد. حافظ در اصطلاح محدّثان کسی است که یک صد هزار حدیث را از جهت متن و سند بشناسد... ابن جوزی گوید:.... حافظ کسی است که هر آن‌چه را که به او رسیده است روایت کرده و به هر حدیثی که نیازمند باشد دست‌رسی داشته باشد.^۲ (درباره‌ی هر مطلبی که از او پرسیده شود یا خود به آن نیازمند باشد به حدیثش آگاه باشد). شعرانی گوید: «حافظ ابن حجر» می‌گفت: شروطی است که هرگاه در انسان جمع شود «حافظ» نامیده می‌شود. این شروط چنین است: در جست‌وجوی حدیث شهرت داشته باشد. از دهان رجال حدیث آن را بشنود و بگیرد. به جرح و تعدیل طبقات راویان و مراتب و درجات آنان آشنا باشد. درست را از نادرست به خوبی تشخیص دهد. به گونه‌ای که روایاتی را که نسبت به آنان حضور ذهن دارد، بیش از روایاتی باشد که نسبت به آن‌ها حضور ذهن ندارد. به علاوه که بسیاری از متون را نیز حفظ داشته باشد. هر کس واجد این شروط باشد، «حافظ» نامیده می‌شود.^۳ بدخشانی گوید: اسم «حافظ» بر کسی اطلاق می‌شود که در فن حدیث مهارت و تخصص داشته باشد، برخلاف کلمه‌ی «محدّث»^۴

۱. تذکره الحفاظ، در شرح حال: محمدبن احمد محدّث جرجریا.

۲. جمع الوسائل فی شرح الشّمائل: ۷. ۳. لوائح الأنوار. شرح حال جلال الدین سیوطی.

۴. تراجم الحفاظ - مخطوط.

کلمه‌ی «شیخ» در اصطلاح

«قاری» در مورد معنای کلمه‌ی «شیخ» در اصطلاح، گوید: «محدّث» و «شیخ» و «امام» عبارت است از استاد کامل.^۱ مشایخ دیگر غیر از قاری نیز چنین گفته‌اند.

۲۱- روایت محبّ طبری

این حدیث را محبّ طبری در کتاب «الریاض النضرة فی فضائل العشرة» روایت کرده، و او کسی است که دهلوی در بسیاری از موارد بر نقل او اعتماد و تکیه کرده است بدون این که درباره‌ی آن سخنی گفته و یا اشکالی گرفته باشد یعنی برخورد با او، مانند برخورد با برخی احادیث صحیح مانند حدیث سدّالابواب نیست. و این عین عبارت او است:

یاد کرد و ویژگی آن حضرت که او هم‌تای رسول خدا ﷺ است در آن نوری که پیش از آفرینش بر آن نور بودند. از سلمان روایت شده است که گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

«من وعلی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده‌هزار سال پیش از آن که آدم علیه السلام را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را به دو جزء تقسیم کرد: جزئی من و جزئی علی شد. این روایت را احمد در مناقب آورده است.»^۲

شرح حال او

۸ محبّ طبری را تمام کسانی که شرح حالش را نوشته‌اند ستوده‌اند، از جمله ذهبی در آثارش: «تذکرة الحفاظ» و «المعجم المختص» و «العبر» و «دول الاسلام»، ابن‌وردی در کتاب «تتمّة المختصر»، سبکی در «طبقات الشافعیة»، صفدی در «الوافی بالوفیات»، سیوطی در «طبقات الحفاظ» و دیگران...

۲. الریاض النضرة ۲: ۲۱۷.

۱. جمع الوسائل فی شرح الشّمائل: ۷.

۲۲- روایت حموینی

حموینی این حدیث را با الفاظ گوناگونی روایت کرده، بعد از آن که حدیث اشباح را که قبلاً از آن یاد کردیم^۱ از طریق رافعی به سندش از ابن عباس و سلمان، حسن بن اسماعیل بن عباد از پدرش از جدش و محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب از پدرش از جدش.... روایت کرده است و این عین عبارت او است:

ابوالیمن عبدالحمید بن عبدالوهاب بن عساکر دمشقی در شهر مکه به من خبر داده و گفت: خبر داد به ما مؤید بن محمد بن علی طوسی، به صورت کتابه از عبدالجبار بن محمد حواری بیهقی، از امام ابوالحسن علی بن احمد واحدی، از ابو محمد عبدالله بن یوسف، از محمد بن حامد بن حرث تمیمی، از حسن بن عرفه از علی بن قدامة، از میسره بن عبدالله، از عبدالکریم جزری، از سعید بن جبیر، از ابن عباس که گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمود:

«خَلَقْتُ أَنَا وَأَنْتَ مِنْ نُورِ اللَّهِ تَعَالَى.»

«من و تو از نور خداوند متعال آفریده شدیم.»

سید نسابه عبدالحمید بن فحّار موسوی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به طور کتبی به من خبر داد از نقیب ابوطالب عبدالرحمان بن عبدالسمیع واسطی به طور اجازه، از شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل قمی به طور قرائت که حدیث را بر او خواند، از ابو عبدالله محمد بن عبدالعزیز قمی، از [امام] حاکم الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن علی بن احمد، از محمد بن علی بن ابراهیم نظنزی، از ابوعلی حسن بن احمد بن حسن حدّاد، از ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد حافظ، از احمد بن یوسف بن خلّاد نصیبی در بغداد، از حارث بن ابی اسامة تمیمی، از داود بن محبر بن محمد، از قیس بن ربیع، از عبّاد بن کثیر، از ابو عثمان نهدی، از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم که می فرمود:

«من و علی بن ابی طالب، از نوری از سمت راست عرش آفریده شدیم، که خداوند عزّوجلّ را تسبیح و تقدیس می کردیم، چهارده هزار سال پیش از آن که

۱. بنگرید به همین کتاب، ذیل عنوان «روایت ابوالقاسم عبدالکریم رافعی قزوینی».

آدم را بیافریند. بعد از آن که خداوند آدم را آفرید، ما را به صلب پدران و رحم مادران پاک منتقل کرد. سپس ما را به صلب عبدالمطلب انتقال داد. و به دو نیم تقسیم شدیم: نیمی از آن را در صلب پدرم عبدالله و نصف دیگر را در صلب عمومیم ابوطالب جای داد. من از آن نیمه خلق شدم و علی از نیمه‌ی دیگر آفریده شد. خداوند متعال از اسامی خود نام‌هایی را برای ما جدا کرد، خداوند عزّوجلّ «محمود» است و من «محمّد»؛ خداوند «اعلی» است و برادرم «علی»؛ خداوند «فاطر» است و دخترم «فاطمه»؛ خداوند «محسن» است و دو فرزندم «حسن و حسین». اسم من در رسالت و نبوت است و اسم علی در خلافت و شجاعت. من رسول خدایم و علی «سیف‌الله» است.»

خبر داد به من به طور اجازه ابوطالب بن‌انجب خازن از ناصر بن‌ابی‌المکارم که گفت: خبر داد به ما ابوالمؤید موفق بن‌احمد به طور اجازه اگر به طور سماع و شنیدن نباشد که خبر داد به من عزیر محمّد از پدرش ابوالقاسم بن‌ابی‌الفضل بن‌عبدالکریم به طور اجازه از شهردار بن‌شیرویه بن‌شهردار دیلمی به طور اجازه از عبدوس... (تا آخر آن چه که در روایت شهردار بن‌شیرویه دیلمی گذشت).

و به همین اسناد تا شهردار به طور اجازه... (تا آخر آن چه که در خوارزمی گذشت).

خبر داد به من شیخ ابوطالب بن‌انجب. (تا آخر آن چه که در ابوالفتح مطرزی گذشت).^۱

۲۳ - روایت شرف‌الدین دَرگزینی طالبی قرشی

علی بن‌ابراهیم در کتاب «بحر المناقب»، در شرح حال وی چنین گوید: در کتاب «نزل السائرین» و «المناقب» تألیف خطیب از سلمان فارسی روایت شده است که گوید: از حبیبم حضرت محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌[وآله] وسلّم شنیدم که می‌فرمود:

«من و علی نوری بودیم مطیع در پیشگاه خداوند عزّوجلّ. آن نور

۱. فرائد السمطین ۱: ۳۹-۴۴.

خداوند را تسبیح و تقدیس می‌کرد، چهارده هزار سال پیش از آن که حضرت آدم را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. ما پیوسته به یک حالت قرار داشتیم تا این که در صلب حضرت عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم: بخشی از آن من و جزء دیگر علی بن ابی طالب شد.^۱

شرح حال او

اسنوی شافعی در شرح حال او گوید: شرف‌الدین محمود بن محمد بن محمود قرشی طائی معروف به درگزینی، وی دانشمندی پارسا بود و بسیار عبادت می‌کرد. در پیروی از سنت سرسخت بود و کراماتی داشت. عامّه و خاصّه نسبت به او اتفاق نظر دارند (مورد قبول عامّه و خاصّه است) از پادشاهان و علما و دانشمندان گرفته تا زیردستان آنها. قدّی بس دراز، صدایی رسا، چهره‌ای خوش و اخلاقی نیکو داشت. سخاوتمند بود و از خانواده علم و دین، فرزندان دانشمند و صالح داشت. کتابی در یک جلد درباره‌ی حدیث نوشته بود، به نام «نزل السائرین» و کتابی دیگر در دو جلد به نام «شرح منازل السائرین» نگاشت. روز جمعه یازدهم شعبان سال هفت صد و چهل و سه از دنیا رفت. او در «دَرْگَزین» - با «دال» بی نقطه مفتوحه و بعد «را» ساکنه و سپس «کاف» مکسوره و بعد «را» نقطه‌دار و بعدش «یاء و نون»، که یکی از شهرهای اطراف همدان و در فاصله‌ی دوازده فرسخی آن شهر قرار گرفته است - دفن شد.^۲

۲۴ - روایت جمال‌الدین مدنی زرنندی

این حدیث را از ابن عباس از حضرت رسول خدا ﷺ روایت کرده است. زرنندی گوید: ابن عباس از حضرت رسول ﷺ روایت کند که فرمود:
«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند عزّوجلّ، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. و پیوسته آن را از صلبی به صلب دیگر منتقل می‌ساخت، تا این که در صلب

۱. بحر المناقب - مخطوط.

۲. طبقات الشافعیه ۱: ۵۵۵.

عبدالمطلب جای داد. آنگاه، از صلب او بیرون آورده به دو بخش تقسیم کرد: بخشی را در صلب عبدالله و بخشی را در صلب ابوطالب قرار داد. لذا علی از من است و من از اویم، و او بعد از من ولی و سرپرست هر انسان با ایمانی است.»

وی اشعاری نیز درباره‌ی امام امیرالمؤمنین سروده که مطلعش چنین است:

اخو احمد المختار صفوة هاشم ابوالسادة الغر الميامین بالمتن

در ضمن قصیده‌اش این بیت را آورده که به حدیث نور اشاره دارد:

هما ظهرا شَخْصَيْنِ وَالنُّورِ وَاحِدٍ بِنَصِّ حَدِيثِ النَّفْسِ وَالنُّورِ فَاعْلَمَنَّ^۱

کتاب نظم درالسمطین

زرندی ارزش کتاب خود را در دیباچه‌ی کتابش بدین گونه آورده است:

در این کتاب، در فضایل آنان (خمسه‌ی طیبه) احادیثی گرد آورده‌ام که دانشمندان و پیشوایان آن‌ها را نقل کرده‌اند تا عظمت قدر و شرافت و وجوب موالات آنان بر تمام امت آشکار شود... و از خداوند متعال خواهانم که کوشش و تلاشم را در آنچه به رشته‌ی نظم درآورده و جواهرات درخشان و گوهرهای تابان گرد آورده‌ام، خالصانه برای وجه کریم خود قرار دهد...^۲

زرندی درباره‌ی این حدیث در کتاب دیگرش: «معارض الوصول إلى فضل

آل رسول» نیز، از ابن عباس با همین عبارتی که گذشت، بدین گونه آورده است.^۳

کتاب معارج الوصول

ارزش این کتاب را در خطبه‌اش چنین گوید: من این کتاب را در نزد آنان برای

۱. نظم درالسمطین: ۷۸-۷۹، برادر احمد مختار و برگزیده هاشم که پدر آقایان سپیدرو و شخصیت‌های برجسته‌ای است که با نعمت‌های بسیار با برکت و پریمیمنت است... آن دو (پیامبر و امیرالمؤمنین) به صورت

دو نفر ظاهرگشته‌اند، ولی نور آنان به نص حدیث نفس و حدیث نور یکی است. پس این نکته را بدان.

۲. همان کتاب: مقدمه. ۳. معارج الوصول إلى فضل آل الرسول - مخطوط.

خود دستاویزی استوار و دلیلی آشکار، اعتقادی ناب، باور و آیین و خوی و خلق خویش قرار داده‌ام... از روی برخی از فضایل درخشان آنان که خداوند ویژه‌ی آنها ساخته است پرده برداشته‌ام. همان ویژگی‌ها و منقبت‌های نورانی، مقامات ارزنده، کرامت‌های گسترده و پهناور، مراتب والا و ارزشمند، اوصاف شکوفا و نسیم‌بخش، بزرگواری‌های جوشان و خروشان، یادگارهای گران‌قدر و بهادار....

شرح حال او

زرنندی از بزرگان دانشمندان اهل سنت است. ابن حجر عسقلانی او را بدین گونه ستوده است: مُحَمَّد بن یوسف بن حسن بن مُحَمَّد بن محمود بن حسن زرنندی حنفی شمس الدین برادر نورالدین علی.

در مشیخه جنید بلبانی که حافظ شمس الدین جزری دمشقی آن را تخریج کرده (و اسنادش را آورده است) چنین خواندم که وی (زرنندی) ساکن شیراز شد. مرد دانشمندی بود. تولدش را سال ۶۹۳ و وفاتش را در شیراز به سال هفت صد و پنجاه و اندی نوشته است و یادآور شده که او کتاب، «السمطین» در فضایل و مناقب سبطین و نیز کتاب «بغیة المرتاح» را نوشته و چهل حدیث را با سند و شرح در آن گردآورده است. گوید: برزالی برای او مشیخه‌ای را از صد نفر استاد و شیخ حدیث ذکر کرده است.^۱

محمّد بن یوسف شامی تحت عنوان «مشروعیت مسافرت کردن برای زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ» گوید: شیخ تقی الدین سبکی و شیخ کمال الدین زملکانی و شیخ داود ابوسلیمان کتاب الانتصار را در این زمینه نگاشته‌اند. هم‌چنین ابن جمله و دیگر پیشوایان علم حدیث درباره‌ی زیارت قبر آن حضرت نوشته‌اند و شیخ تقی الدین ابن تیمیّه را رد کرده‌اند؛ زیرا او در این باره سخنان ناروایی دارد که دریاها نمی‌توانند آنها را بشویند.

از جمله کسانی که در ردّ او کتاب نوشته، علامه محمّد بن یوسف زرنندی مدنی

۱. الدرر الكامنة ۵: ۶۳.

محدث از پیشوایان حدیث دوران او است در کتاب «بغیة المرتاح إلى طلب الارباح».^۱ همان طور که حافظ شریف سمهودی از کتابش احادیثی نقل نموده و از او به عنوان «حافظ» تعبیر کرده است، و همین سان احمد بن فضل بن محمد باکثیر حضرمی مکی. در این باره به کتاب «جواهر العقدين»^۲ و «وسيلة المآل»^۳ مراجعه کنید.

۱. سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد.

۲. از جمله می گوید: حافظ جمال الدین محمد زرنندی از صدی روایت کرده است که گوید: در دوران کودکی در بازار مدینه در کنار «احجار الزيت» بازی می کردم. مردی شترسوار از راه رسید، ایستاد و به علی رضی الله عنه ناسزا گفت. مردم اطراف او را گرفته و به او می نگریستند، که در این هنگام سعد بن ابی وقاص از راه رسید، پرسید: این مرد چه می گوید؟ گفتند: به علی ناسزا می گوید، گفت: خداوند! اگر این مرد بنده‌ی شایسته‌ای رافحش می دهد، خواری و نابودی اش رابه مسلمانان نشان ده. راوی گوید: چیزی نگذشت که شترش لغزید و از بالای شترش به زمین افتاد و گردنش شکست و شترش رم کرد و او را در هم شکست و کشت. و از آن جمله است گفتار او در باره‌ی اختلاف قول در صلوات بر خاندان پیامبر که می گوید: گواهی می دهد بر این مطلب گفتار حافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف زرنندی مدنی در اوایل کتاب «معراج الوصول إلى معرفة الرسول ﷺ» بدین عبارت:

امام شافعی در این باره به اوصاف آنان (= اهل بیت) اشاره کرده و ویژگی و فضیلت الهی آنان را بدین گونه توصیف نموده است:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حَبِّبِمْ فَرَضَ مِنْ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ مَنْ لَمْ يَصِلْ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

- ای خاندان رسول خدا، دوستی شما از سوی خداوند در قرآن که آن را فرو فرستاده است واجب گشته است. بزرگی و ارزندگی شما را همین بس که هر کس بر شما صلوات و درود نفرستد نمازی انجام نداده است. نیز گوید: حافظ جمال الدین زرنندی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که چون این آیه‌ی شریفه نازل شد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علی رضی الله عنه فرمود:

مصدق آیه، تویی و شیعه‌ی تو. روز قیامت تو و شیعه‌ات خشنود و پسندیده شده وارد می شوید، و دشمنان تو خشمناک و مورد خشم و غضب خواهند بود. پرسید: دشمن من کیست؟ فرمود: آن کس که از تو بیزار است

همان گونه که از کتاب‌های او عدّه‌ای از محدّثین نقل کرده و از او به عنوان شیخ امام علامه محدّث حرم شریف نبوی توصیف کرده‌اند که از آن جمله است ابن صَبَّاح مالکی.^۴

۲۵- روایت سیّد محمد دهلوی معروف به گیسودراز

در حدیث آمده است: «من و علی از یک نور آفریده شدیم، چهار هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند. پیوسته در یک جایگاه بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم.» این حدیث دلالت دارد بر این که تمام کمالاتی که در آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ وجود داشت، همگی در حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جمع است. همین سان کمالات نوح و موسی کلیم و خلیل الله و روح الله همگی در آن حضرت گرد آمده‌اند. و خداوند آدم و عالم را نیافرید مگر به خاطر رسول خاتم.^۵

این روایت را در دو موضع دیگر از کتابش نقل کرده است: یک جا به این عبارت که فرمود: «من و علی خلق شدیم، نبوت در من و خلافت در او است.» و عبارت دیگر: «من و علی از نور واحدی آفریده شدیم.»^۶

جوید و تو را لعنت کند.

۳. در این کتاب چنین آمده است: حافظ جمال الدین زرنندی به دنبال حدیث «من كنت مولاه فعلي مولاه»- که در آینده (مجلد حدیث غدیر) خواهد آمد- چنین گوید: امام واحدی گفته است: این ولایتی را که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اثبات کرد، روز قیامت درباره‌ی آن سؤال خواهد شد. یعنی از ولایت علی و اهل البیت؛ زیرا خداوند متعال به پیامبرش دستور داد که به آیندگان بفهماند که آن حضرت، از تبلیغ رسالت اجر و پاداشی به جز دوستی خویشاوندان را نخواهد خواست و مقصود آن است که از آنان سؤال می‌شود که آیا به همان گونه که پیامبر به آن‌ها دستور داده است، آنان را به ولایت پذیرفته‌اند یا این که آن را تباه کرد و بی‌ارزش دانسته‌اند. بنابراین امت مورد بازخواست و پی‌گیری قرار می‌گیرند.

۴. الفصول المهمة: ۳.

۶. همان: سمر ۷۷ و ۱۰۱.

۵. الاسمار: سمر ۷۴.

شرح حال او

شیخ عبدالحق دهلوی در «اخبار الاخیار» شرح حال او را آورده و چنین گوید: وی سیادت و علم و ولایت را یک جا واجد بود. مقامی والا و موقعیتی ارزنده و گفتاری بلندمرتبه داشت. در بین مشایخ فرقه «چشت»^۱، روش و سلک ویژه‌ای داشت و حقایق و اسرار حقیقت را به گونه‌ای مخصوص به خود بیان می‌کرد... در آغاز زندگی در دهلی به سر می‌برد و بعد از درگذشت شیخ و مرادش به شهر «دکن» رفته و مورد قبول تمام پیروان فرقه‌ی خود قرار گرفت و همگی پیرو و مطیع او شدند و در همان جا از دنیا رفت... .

وی سپس علّت اشتهاار او را به «گیسودراز» یادآور شده و گوید: از تصنیفات مشهور او کتاب: «الاسمار» است که حقایق را به شیوه‌ی نغز و معما بیان داشته است.^۲

۲۶- روایت سیّد محمدبن جعفر مکی

وی حدیث نور را بدین عبارت آورده است:

ع. ل. علی کرم الله وجهه گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

«من و علی از نور واحدی هستیم: یکی به عبدالمطلب رسیده و نور من در پیشانی ابوعبدالله ظاهر شد که من بودم. نور ولایت نیز در پیشانی ابوطالب ظاهر شد که علی است. پس من و علی در نبوت و ولایت یکی هستیم»^۳

شرح حال او

شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب «اخبار الاخیار» شرح حال او را با ستایش فراوان آورده و مؤلفات او را ذکر کرده و از آن جمله از کتاب «بحر الأنساب» نام

۱. دهنخدا گوید: نام قریه‌ای است قریب به هرات در کمال صفوت هوا و عذوبت ماء و از آن جا بوده‌اند بزرگان سلسله‌ی چشتی که در سلسله‌ی آن‌ها ابراهیم ادهم بوده‌اند و از آن جمله‌اند ابواحمد ابدال و خواجه مردود... و نجیب الدین شیخ المشایخ چشتی که سلسله‌ی درویشان چشتی به او منتهی می‌شود. (مترجم)

۲. اخبار الاخیار: ۱۲۷. ۳. بحر الأنساب- خطی.

۲۷- روایت جلال بخاری

ملک العلماء دولت آبادی گوید: (این حدیث) در «خزانة الجلالیه» به این عبارت آمده است: «آن نور دو نیم گشت: نیمی به عبدالله (رسید) و نیمی به ابوطالب. پس من از نیمی و علی از نیم دیگر خلق شدیم. همه‌ی انوار، از نور من و نور علی است.» مقصودش از انوار، اولاد و یا پیروانش می‌باشد.^۲

شرح حال او

او را «مخدوم جهانیان» نامند... مناقب او را با تمجید و ستایش در کتاب‌های «جامع السلاسل» تألیف مجدالدین علی بدخشانی، «اخبار الأخیار» از عبدالحق دهلوی، «الانتباه فی سلاسل أولیاء الله» از پدر دهلوی، «ایضاح لطافة المقال» از رشیدالدین دهلوی، «الفرع النامی» از صدیق حسن خان و دیگر کتاب‌های مربوطه می‌یابید.

۲۸- روایت سید علی همدانی

وی چندین حدیث در این باب تحت عنوان «المودّة الثامنة» آورده در این مورد که رسول خدا ﷺ و علی از یک نور می‌باشند و آنچه که به علی داده شد، به هیچ یک از جهانیان داده نشده است. او، این احادیث را از سلمان، ابن عباس، ابوذر و آقای ما حضرت امیرالمؤمنین عنه السلام آورده و چنین گوید: از سلمان رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم، چهار هزار سال پیش از آن‌که آدم را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور در صلب او سوار شد و

۲. هدایة السعداء - خطی.

۱. اخبار الأخیار: ۱۳۲.

پیوسته در یک جا بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم: نبوت در من و خلافت در علی است.»

نیز از او رضی الله عنه نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«من و علی نوری بودیم مطیع در پیشگاه خداوند. آن نور خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. پیوسته در یک جا بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم: جزئی من و جزئی علی شد.»

از ابن عباس روایت کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

«من و علی از یک درخت ایم و دیگر مردم از درختان گوناگون.»

هم چنین از او نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«خداوند پیامبران را از درختان پراکنده و من و علی را از یک درخت آفرید. من ریشه ی آن درخت ام، علی شاخه، حسن و حسین میوه ها و پیروان ما برگ های آن درختند. هر کس به این درخت چنگ زند، نجات یافته و هر آن کس که از آن سر پیچد، سقوط کرده است.»

از ابوذر رضی الله عنه نقل شده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

«خداوند متعال این دین را به علی تأیید و پشتیبانی کرده، او از من است و من از اویم. درباره ی او نازل فرموده است: ﴿أَقْنِ كَانِ عَلِيَّ بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ...﴾^۱

از علی علیه السلام روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: من و علی از یک نور آفریده شدیم.^۲

شرح حال او

شرح حال او با ستایش هرچه تمام تر، در این منابع آمده است: «خلاصة المناقب» از بدخشانی، «نفحات الانس» از عبدالرحمان جامی، «اعلام

۲. مودة القربی: مودت هشتم.

۱. هود (۱۱): ۱۷.

الأخيار» از کفوی، «جامع السلاسل» از بدخشانی، «توضیح الدلائل» از شهاب الدین احمد، «الفواتح» از میبدی، «السمط المجید» از قشاشی، «الانتباه» از ولی الله پدر دهلوی.

وی این حدیث را از سلمان در کتاب دیگر خود «روضه الفردوس» روایت کرده است. در باب سیزدهم آن کتاب گوید: حدیثی است که از سلمان روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم، چهار هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند. بعد از آن که خداوند آدم را آفرید، این نور را در صلب او قرار داد. ما پیوسته در یک جا بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم. پس نبوت در من است و خلافت در علی است.»^۱

در همان کتاب، از او روایت می کند که حضرت رسول ﷺ فرمود:

«من و علی نوری بودیم مطیع و فرمان بردار در پیشگاه خداوند که آن نور خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد...»^۲

گفتار همدانی در باره ی کتاب «روضه الفردوس»:

همدانی خود ارزش کتابش «روضه الفردوس» را با این کلمات در دیباچه ی آن بیان کرده است: ... هنگامی که کتاب «الفردوس» نوشته ی دانشمند بزرگوار، پیشوا و رهبر پژوهشگران و حجّت محدّثان، شجاع الملة و الدّین ناصر السنّة ابوالمحامد شیرویه فرزند شهردار دیلمی همدانی را دیدم - که خداوند روحش را غریق رحمت کند - آن را دریایی از جواهرات و گنجی از گنجینه های لطایف یافتم، آمیخته به حقایق کلام نبوی، که آثار دقیق و ارزنده مصطفوی را در باغچه های فصولش انباشته است. امّا با وجود فواید فراوان و منافع تمامی که داشت، به خاطر کلمات اضافی و طول و تفصیل های نامناسب، انوارش را در حال خاموشی و آثارش را در شرف فرسودگی مشاهده کردم... به خاطر آسان سازی یادگیری مفاهیم الفاظ، انگیزه ی درونی و ذهنی ام را به استخراج

۲. همان.

۱. روضه الفردوس - خطّی.

مغزها و آشکار ساختن و گشودن درهای آن و ادار ساخت. لذا از عمق این دریاها، ارزنده‌ترین گوهرهای آن را استخراج کردم و از شاخسار گلستانش نفیس‌ترین شکوفه‌هایش را چیدم و کتابم را «روضه الفردوس» نامیدم و به بیست باب تقسیم کردم و هر بابی را اختصاص به روایت یک نفر از صحابه دادم....»

وی همین حدیث نور را در کتاب دیگرش «مشارب الاذواق فی شرح میمیه ابن الفارض» در شرح این بیت آورده است، که ابن فارض گوید:

لها البدر كَأْسٌ و هي شمس تدیرها هلال و كم یبدو إذا مزجت بنجم^۱

بر این حدیث تعلیقاتی زده و احادیث دیگری را در تأیید آن آورده است.

۲۹- روایت جلال خجندی

شهاب احمد در معنای حدیث «أنا منه و هو مني» چنین گوید: «عَلَّامَه مَطْلَع الكشف و الكرامة جلال الدین احمد خجندی گوید:..... می‌تواند مقصود حضرت رسول ﷺ که فرمود: «أنا منه و هو مني» آن چیزی باشد که گفته شده است در حدیث آمده که فرمود: «من و علی از نور واحدی هستیم.» یعنی هر یک از ما، از همان چیزی است که دیگری از آن است.^۲

شرح حال او

شهاب‌الدین احمد در موارد زیادی بر خجندی اعتماد کرده که این خود، دلیل بر بزرگی و جلالت این مرد است. از جمله:

۱- از او به عبارت «عَلَّامَه مَطْلَع الكشف و الكرامة» تعبیر می‌کند.

۲- در جای دیگر گوید: «شیخ امام عارف عَلَّامَه مَطْلَع الكشف و الزمان و الكرامة، جامع دو علم معقول و منقول که صدیقیت عظمای او مورد تصدیق و گواهی

۱. بدر (ماه تمام) جام او است و آن خورشیدی است که هلال، آن را می‌چرخاند و به هنگامی که با ستاره همراه می‌شود، بیشتر آشکار می‌گردد. ۲. توضیح الدلائل - خطی.

اهل یقین و وصول است. جلال الملة و الشریعة و الصدق و الطریقة و الحق و الحقیقة و الدین احمد خجندی شیخ حرم شریف پیامبر حضرت محمد ﷺ، که خداوند روحش را پاک و منزّه بدارد. در برخی از نوشته‌های خود چنین گوید: بدان که در برخی از آثار و کتاب‌ها آمده است که صدیق اکبر ابوبکر است؛ ولی در برخی از آثار و روایات، صدیق اکبر را بر حضرت مرتضی علی رضی الله تعالی عنه و کرم وجهه اطلاق کرده‌اند. کلمه‌ی صدیق اکبر بر فرد دیگری غیر از این دو نفر اطلاق نگشته است.»

۳- نیز گوید: «... شیخ عارف پیشوای اندیشمندان با معرفت جلال الدین احمد خجندی، قدس الله سره. آن‌گاه روایت عایشه و معاویه و ابوذر (رض) را بدان‌گونه که گذشت می‌آورد. می‌گوید: این روایات و آثار، حدیث طیر را تقویت می‌کند؛ زیرا هیچ‌کسی نزد رسول خدا ﷺ محبوب‌تر نیست، مگر این که محبوب‌ترین افراد نزد خداوند متعال است.»

۴- گوید: «شیخ مرضی و پیشوای پسندیده جلال الدین خجندی» گوید: به تحقیق که ثابت شده است که رسول خدا ﷺ دستور بسته شدن تمام درهای وارده بر مسجد را به جز در خانه‌ی علی صادر فرمود...»

۵- گوید: «شیخ پیشوای والا، دانای به قوانین و راه‌ها و حقایق دینی، جلال الملة و الدین احمد خجندی مدنی - که خداوند روحش را شاد و او را به همه‌ی مقامات برتر برساند - گفته است: علی کرم الله وجهه از کودکی در دامان پیامبر رشد و نمو یافت.»

۳۰- روایت سیّد شهاب الدین احمد

این حدیث را از صالحانی، به سند خود از محمد بن علی بن حسین از پدرش از جدش از رسول خدا ﷺ روایت کرده است. بعد از آن حدیث «شجره» را از جابر با این عبارت نقل کرده است:

از محمد بن علی بن حسین از پدرش از جدش روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خدای متعال، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او

قرار داد و پیوسته آن نور را از صلبی به صلب دیگر منتقل می ساخت. تا این که در صلب عبدالمطلب جای داد و آن را به دو قسمت کرد: بخشی را در صلب عبدالله و بخشی را در صلب ابوطالب. پس علی از من است و من از اویم. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر کس او را دوست بدارد، به محبتم او را دوست می دارم و هر کس او را دشمن بدارد، به دشمنی ام او را دشمن می دارم.»

نیز از جابر رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا ﷺ در صحرای عرفات و علی کرم الله وجهه روبه روی آن حضرت بود که رسول خدا ﷺ فرمود:

«ای علی! جلوتر بیا، کف دستت را در کف دست من بگذار. ای علی! من و تو از یک درخت آفریده شده ایم. من ریشه و اصل آن درختم و تویی تنه‌ی آن، و حسن و حسین شاخه‌های آنند. هر کس به شاخه‌ای از آن بیاویزد، خداوند او را وارد بهشت خواهد کرد.»

حدیث اول را امام صالحانی، ابو حامد محمود بن محمد روایت کرده، کسی که مسافرت‌ها کرده، و بار سفرها انداخته به خدمت مشایخ و اساتید حدیث رسیده، از آنان حدیث شنیده و بر ایشان خوانده، در هر رشته‌ای کتابی نگاشته، مردم بسیاری از او حدیث نقل کرده و در عراق با امام ابو موسی مدینی و کسانی که در طبقه و ردیف او بوده‌اند، مصاحبت و هم‌نشینی داشته است. وی با اسنادش به امام حافظ ابوبکر بن مردویه، به اسنادش به طور مسلسل و مرفوع روایت کرده است. و حدیث دوم را به امام حافظ پرهیزکار ابونعیم اصفهانی رسانده است.

حدیث دوم را امام شمس الدین محمد بن حسن بن یوسف انصاری زرنندی محدث در حرم شریف نبوی محمدی به روایت ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است.^۱

۳۱- روایت شهاب دولت آبادی

وی این حدیث را روایت کرده است، در آن جا که گوید:

۱. توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل - خطی.

جلوه‌ی دوم: درباره‌ی آن چه رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب را به لقب «برادرم» مفتخر فرمود، با این که پسرعموهای بسیاری داشت. از بین آنان علی را به عنوان برادر برگزید، نه دیگران را. و این بدان جهت بود که هر دو از یک نور بودند و در بین بنی هاشم هیچ کس به مانند علی نبود. و به زودی در جلوه‌ی هفدهم از این هدایت، تمام حدیث نور را خواهیم آورد. در کتاب «المصاییح و المشارق» و «الخرزاة الجلالیة» و «الدرر» آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«یا علی! تواز منی و من از توام. یعنی تواز نور من ای و من از نور توام.»

و در کتاب «التمهید فی فضائل الصحابة» آمده است که رسول خدا ﷺ به علی

فرمود:

«خوش آمدی ای برادر و ای پسرعموی من، ای کسی که من و او از یک

نور آفریده شده‌ایم.»^۱

وی حدیث نور را در کتابش نقل کرده و آن را از جمله دلایل سروری علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و

اهل بیت و برتری آنان بر دیگران قرار داده است. می‌گوید:

وجه اول: حدیث مشهور است که پیامبر فرمود:

«ای علی! منم آقای پیامبران و تویی آقای مسلمان‌ها. هر کس که منم

مولای او باشم، علی مولای او خواهد بود. ای علی! منم آقای فرزندان آدم و

تویی آقای فرزندان هاشمی.»

در صحیفه‌ها آمده است که عایشه گفت: من در حضور رسول خدا صلی الله علیه و

آله [و سلم نشسته بودم که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ) وارد شد. حضرت فرمود: «این آقای عرب است.» من

عرض کردم، پدر و مادرم فدای تو باد، آیا تو آقای عرب نیستی؟ فرمود: «منم آقای

جهانیان و او آقای عرب می‌باشد.»

این حدیث مشهور و متواتر است. هر کس بگوید که علی آقا نیست، پیامبر را

دروغ‌گو دانسته و تکذیب کرده، که تکذیب آن حضرت کفر است.

۱. هدایة السعداء - خطی.

وجه دوم: علی از همان نوری خلق شده که حضرت محمد ﷺ آفریده شده است و بی تردید، محمد ﷺ آقا است.

وجه سوم: حضرت علی و حضرت محمد از یک شجره‌اند، همان‌گونه که آن حضرت فرموده است و بی تردید، حضرت محمد سید و آقا است.^۱

شرح حال او

دولت‌آبادی از دانشمندان مشهور اهل سنت است. شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب «اخبار الأخیار» و صدیق حسن در «ابجد العلوم» شرح حال او را آورده‌اند. ولی‌الله دهلوی (پدر نویسنده‌ی تحفه‌ی اثناعشریه) در کتاب «المقدمة السنیة» او را از دانشمندان و فقیهان هند برشمرده است. رشیدالدین دهلوی او را از پیشوایان دین و پیشینیان مورد اعتماد اهل سنت دانسته است و او را در ردیف دانشمندان اهل سنت هم چون احمد بن حنبل و ابن جوزی و تفتازانی قرار داده و از جمله دانشمندان اهل سنت که درباره‌ی فضائل اهل‌البیت کتاب نوشته‌اند، برشمرده است. در دو کتابش «ایضاح لطافة المقال» و «غرّة الرّاشدین» موارد زیادی را از او نقل کرده است. نیز غلام‌علی آزاد در کتاب «سجة المرجان فی علماء هندوستان» درباره‌ی او چنین آورده است:

«مولانا قاضی شهاب‌الدین ابن شمس‌الدین بن عمر زاوی دولت‌آبادی نورالله ضریحه. در شهر دولت‌آباد دهلی زاده شد و نزد قاضی عبدالمقتدر دهلوی و مولانا خواجگی دهلوی - که از شاگردان مولانا معین‌الدین عمرانی بوده است - درس خوانده و برهم‌ردیفان خود برتری یافته و از هم‌شاگردی‌هایش پیشی گرفته است. قاضی عبدالمقتدر درباره‌ی وی چنین گفته است: برخی از شاگردانی که نزد من می‌آمدند کسانی بودند که پوست و گوشت و استخوانش علم بود. ... قاضی به شهر «جونپور» رفت و سلطان ابراهیم شرقی والی آنجا ورود او را

۱. هدایة السعداء - خطی.

گرامی داشت و ارج نهاد. و در ردیف بزرگان از او تعظیم نمود و ملک العلماء لقب داد، بدین روی قاضی کرسی آموزش و استادی را زینت بخشید... و کتاب‌هایی تألیف کرد که دانشجویان عرب و عجم به سویش بار سفر بستند. چراغ‌هایی را برافروخت که از آتش برافروخته بر بلندای رهنمون تر بود. از جمله‌ی آن تألیفات است کتاب‌های: «البحر المواجه فی تفسیر القرآن العظیم» به زبان فارسی، حواشی بر کتاب «الکافی» در علم نحو که این کتاب مشهورترین تألیف او است، کتاب «الارشاد» در علم نحو که در این کتاب، خود را پای‌بند آوردن مثال در ضمن تعریف هر مطلبی نموده است، کتاب «بدیع المیزان» که متنی است در فن بلاغت با عبارات دارای سجع و قافیه، کتاب «شرح البزودی» در علم اصول الفقه تا بحث امر، شرحی گسترده بر قصیده «بانث سعاد»^۱، رساله‌ای در تقسیم علوم به زبان فارسی، رساله‌ای دیگر در مناقب سادات به زبان فارسی و کتاب‌های دیگر... وی در سال هشتصد و چهل و نه، پنج روز به آخر ماه رجب مانده، دیده از جهان فرو بست و در شهر جونپور در سمت جنوبی مسجد سلطان ابراهیم شرقی دفن شد.^۲

۳۲- روایت ابن حجر عسقلانی

وی این حدیث را از سلمان فارسی رضی الله عنه به این عبارت نقل کرده است:

«خَلَقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ.»^۳

در جای دیگر با این عبارت نقل کرده است:

۱. دهخدا می‌نویسد: سعاد، زن محبوبه که در عرب بوده است. مطلع قصیده‌ی بانث سعاد چنین است: بانث سعاد فقلبي اليوم مقبول / متيم لم يفد مكبول، كعب بن زهير به نقل از عقدالفرید ۶: ۱۳۹. این قصیده از قصاید معروف عرب است و بر آن شروحن نوشته شده است. (مترجم)

۲. سبحة المرجان فی علماء هندوستان: ۳۹.

۳. تسديد القول في مختصر مسند الفردوس - خطی است. صاحب «كشف الظنون» نام کتاب او را آورده

است ۲: ۱۶۸۴.

«كنت أنا و علي نوراً بين يدي الله»^۱

شرح حال او

برخی از دانشمندان شرح حال حافظ شهاب‌الدین احمد بن حجر عسقلانی متوفای سال ۸۵۲ را آورده‌اند:

۱- سخاوی: شیخ من استاد، امام الأئمة... نام و یادش شهرت یافته، آوازه‌اش به دوردست‌ها رسیده، پیشوایان حدیث به سؤیش بار سفر بسته، شخصیت‌ها از درک حضرتش گرامی گشته و دانشجویان او فراوان شده‌اند تا جایی که سران علم و دانش در هر مذهبی از شاگردان او بودند... پیشینیان به حفظ، وثوق، امانت‌داری، آگاهی کامل، ذهن روشنگر، هوشیاری فراوان و گستردگی دانش او در رشته‌های گوناگون گواهی داده‌اند.^۲

۲- سیوطی شرح حال مبسوطی از او آورده است.^۳

۳- ابن عماد با ستایش و تمجید فراوان از او یاد کرده است.^۴

۴- فارسی: ما همانند او کسی را ندیدیم.^۵

۳۳- روایت حافی حسینی شافعی

وی این حدیث را بدین گونه روایت کرده است:

احمد روایت کرده است در دو کتاب مذکور- یعنی مسند و مناقب- که رسول

خدا ﷺ فرمود:

«من و علی یک نور بودیم در پیشگاه خداوند عزّ و جلّ، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، این نور را در او تقسیم کرد و آن را دو نیم قرار داد: بخشی از آن منم و جزء دیگر علی است.»

۲. الضوء اللامع ۲: ۳۶- ۴۰.

۴. شذرات الذهب ۷: ۲۷۰.

۱. همان منبع.

۳. حسن المحاضرة ۱: ۳۶۳.

۵. ذیل تذکرة الحفاظ: ۳۸۰.

صاحب کتاب «الفر دوس» این تتمه را بر آن حدیث افزوده است که فرمود:
«بعد ما منتقل شدیم تا در عبدالمطلب قرار گرفتیم: نبوت مال من شد و
برای علی وصیت بود.»^۱

۳۴- روایت وصابی یمینی شافعی

وی این حدیث را در باب پنجم (روایاتی که از حضرت رسول ﷺ درباره ی
حضرت علی عَلِيٍّ وارد شده)، آورده است که علی عَلِيٍّ هم چون جان آن حضرت و به مانند
سر نسبت به تن شریفش می باشد. و آنان دو نور بودند در پیشگاه خداوند متعال،
چهارده هزار سال پیش از آن که حضرت آدم را بیافریند.
نیز حضرت رسول فرمود: «از سوی من کسی جز خودم و یا علی چیزی
نمی گوید و ادا نمی کند.»

این روایت را از کتاب «المناقب» تألیف احمد به سندش و کتاب «الشفاء» تألیف
ابن اسبوع اندلسی از قول سلمان رضی الله تعالی عنه آورده است.^۲
چون قبلاً عین متن دو حدیث مذکور را- هر کدام در جای خود- قبلاً آورده ایم،
دیگر تکرار نمی کنیم.

۳۵- روایت جمال محدث شیرازی

وی این حدیث را در کتاب «الاربعین» از ابن عباس از حضرت رسول ﷺ
روایت کرده و می افزاید: این حدیث همان حدیثی است که در دیباچه ی کتاب در بیت
یادشده ی زیر، بدان اشارت رفته بود:

هما ظهرا شخصین و النور واحد بنص حدیث النفس والنور فاعلمن^۳

۱. التبر المذاب فی بیان ترتیب الاصحاب- خطی.

۲. الاکتفاء فی فضل الأربعة الخلفاء- خطی.

۳. الأربعین - خطی. آن دو، به صورت دو نفر ظاهر شدند، ولی نور یکی بود به نص حدیث نفس و حدیث

کتاب «الأربعین»

نویسنده محدث این کتاب در مقدمه‌اش تصریح کرده که احادیث وارده در این کتاب، همگی از احادیث معتبره است، در آن جا که بعد از خطبه‌ی کتاب گوید: بنده‌ی نیازمند به خدای بی‌نیاز، عطاء الله بن فضل الله مشهور به جمال الدین محدث حسینی - که خداوند حالاتش را نیکو و آرزوهایش را به بخشش و جود فراگیرش و یثگی بخشید - گوید: این کتاب چهل حدیث است در مناقب امیرالمؤمنین، امام‌المتقین، رهبر مسلمین، سرور اولیاء و صدیقین، روشنگر راه‌های حق و یقین، شکننده‌ی بت‌ها، فراری‌دهنده‌ی گروه‌ها، صدقه‌دهنده در محراب، یگانه تاز میدان‌های نبرد، آن کس که به تکریم برادری با حضرت رسول مکرم و به عنوان در خانه‌ی حکمت و شهر علم برگزیده شده، به برتری و گزینش او وحی نازل گشته، کتاب خدایه عنوان ابوالرّیاحتین و ابوتراب از او یاد کرده است:

هو النبأ العظیم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب

- او نبأ عظیم و کشتی نوح و دروازه‌ی خدایی است، و سخن در همین جا تمام است و کامل.

او کسی است که درباره‌اش رسول خدا فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» و برایش چنین دعا کرد که: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» و با این گونه ویژگی‌ها گرامی‌اش داشت... هرچند مناقب و فضائلش آن قدر فراوان است که قابل شمارش نیست، به همان گونه که از ابن عباس روایت شده است (مرفوعاً) که اگر درختان باغ‌ها قلم گردند (تا آخر حدیث)... لکن من به جهت اختصار و با توجه به کلام پیامبر گرامی اسلام که فرمود: «هر کس بر امت من چهل حدیث را حفظ و نگه‌داری کند...» چهل حدیث را که از کتب معتبره بر طریقه‌ی اهل‌البیت نوشته شده است، در این جا می‌آورم...

شرح حال او

سید جمال‌الدین عطاءالله بن فضل‌الله شیرازی ملقب به محدث: دانشمندی محدث و تیزاندیش، دارای تصنیفات مورد قبول و مورد اعتماد نزد دانشمندان مانند کتاب «روضه‌الاحباب فی السیره» و «الأربعین فی فضائل امیرالمؤمنین».... از جمله کسانی که از او حدیث نقل کرده‌اند، «القاری» است در کتاب «المرقاة فی شرح المشکاة»، و او از اساتید و مشایخ دهلوی است.

۳۶- روایت جُفری

وی این حدیث را روایت کرده، می‌گوید: حضرت رسول ﷺ فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، پیش از آن‌که آدم را بیافریند به چهارده هزار سال. هنگامی که خداوند متعال آدم را آفرید، آن نور را به دو بخش تقسیم کرد: بخشی من هستم و بخشی علی است.»^۱

شرح حال او

محبی شرح حال او را بدین سان آورده است: شیخ بن علی بن محمد بن عبدالله بن علوی بن ابی بکر بن جعفر بن محمد بن علی بن محمد بن احمد. استاد اعظم، فقیه مقدم، وی مانند سلف خود به نام جُفری - به ضم «جیم» و سکون «فا» و بعدش «راء» - شناخته می‌شود. فرزانه‌ی کامل بزرگوار، قاضی ارزنده‌ی گرامی. از پیشوایان دانش، گرامی و گران‌قدر، نام‌آور و پرآوازه، شهرتش پذیرفته شده و احترامش فراوان بود. در دهکده «تدیس» دیده به جهان گشود. حافظ قرآن شد، نزد گروهی از دانشمندان دانش آموخت. آن‌گاه به سرزمین هند و سواحل رفت و ... دانش آموخت و در علوم عقلیه و نقلیه برتری یافت.... خلاصه آن‌که وی از سران دانشمندان بزرگ بود. وفاتش در «بندر الشحر» در ماه صفر سال هزار و شصت و سه بود.^۲

۱. کنزالبراهین الکسبیه و الأسرار الوهیة الغیبیة- خطی.

۲. خلاصه الأثر فی اعیان القرن الحادی عشر ۲: ۲۳۵.

۳۷- روایت واعظ هروی

وی این حدیث را در فصل یازدهم کتاب خود (درباره‌ی این‌که حضرت رسول ﷺ و حضرت علی ع از یک نور می‌باشند و حضرت علی جانشین و خلیفه است) از کتاب «مناقب ابن مغازلی» به سندش از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است. هم‌چنین دو حدیث سلمان را از آن حضرت روایت کرده است. و همان بیت شعر عطار را که قبلاً ذکر کردیم آورده است. نیز، از ابن اسبوع اندلسی حدیثش را از علی ع از قول حضرت رسول ﷺ نقل کرده است.

و هم‌چنین از «الفوائد الجالیة» تألیف سیّد جلال‌الدین بخاری، از علی ع از حضرت رسول ﷺ آورده است.^۱ متن تمام این روایات قبلاً نقل شد. بدین رو، تکرار نمی‌کنیم.

۳۸- روایت احمد بن ابراهیم

وی این حدیث را از سلمان رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ فرمود:

«من و علی از یک نور آفریده شدیم، چهارده هزار سال پیش از آن‌که آدم خلق شود. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد و ما پیوسته در یک جایگاه بودیم تا این‌که در صلب عبدالمطلب، از یک‌دیگر جدا شدیم: نبوت در من و خلافت در علی قرار گرفت»^۲

۳۹- روایت سیّد محمد ماه عالم

وی این حدیث را در ضمن فضایل علی ع نقل نموده و تصریح کرده است که این حدیث معتبر است و این خلاصه‌ای از ترجمه‌ی گفتار او است در شرح حال مولایمان حضرت علی ع:

ظاهر مبارک آن حضرت، مظهر اسرار سبحانی و باطن گرمی اش فرودگاه انوار

۲. جواهر النفاثس - خطی.

۱. ریاض الفضائل، فصل یازدهم.

ربّانی بود. صحیفه‌های شب و روز نسبت به فضایل و درجات و الایش در تنگنا هستند. دفاتر آسمان‌ها و زمین‌ها گنجایش ارزندگی شخصیت و ویژگی‌های ارزنده او را ندارند. فضائلش بی‌شمار و کمالاتش غیرقابل احاطه است، زیرا نسب مبارکش از روایت معتبره‌ی وارده از قول رسول گرامی و بهترین خلق خدا دانسته می‌شود که فرمود: «من و علی از نور واحدی بودیم.» عظمت حسبش نیز از فرمایشات ارزنده‌ی آن حضرت برمی‌آید که فرمود: «تویی در دنیا و آخرت برادر من.» و فور علمش از حدیث صحیح: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» گسترش جودش از کلام خداوند متعال که فرمود: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً﴾^۱ شجاعتش از جمله‌ی: «لا فتى إلاّ علی لا سيف إلاّ ذو الفقار» و فضائلش در این جمله‌ی رسول خدا می‌درخشد که فرمود: «مبارزه علیّ بن ابی طالب در روز خندق، از همه‌ی اعمال امت من برتر است.»^۲

۴۰- روایت محمد صدر عالم

وی حدیث نور را از کتاب «الشفاء» تألیف ابن اسبوع از قول حضرت علیّ عليه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. آن‌گاه معنی حدیث و دلالت آن را در ضمن تحقیقی ارزنده بیان کرده و در پی آن سخن ابن عربی را - که ان شاء الله در آینده خواهیم گفت - آورده است. به دنبال حدیث را به روایت احمد در «المناقب» تأیید کرده که از سلمان فارسی رضی الله عنه آورده که رسول خدا درباره‌ی آن حضرت فرمود: «ای علی! با پیامبران در پنهانی و با من به صورت آشکارا بودی.»

شرح حال او

صدر عالم، از بزرگان دانشمندان اهل سنت در سرزمین هند، عارف و محدّثی بزرگ است که شاه ولیّ الله در کتاب «التفهيمات الالهية» او را ستوده است. صاحب

۱. بقره (۲): ۲۷۴: ﴿كسانی که اموالشان را در شب و روز، پنهانی و آشکارا انفاق می‌کنند.﴾

۲. تذكرة الأبرار- خطی.

کتاب «نزهة الخواطر» شرح حال او را با بدین سان می آورد: «شیخ فاضل، یکی از علماء عامل و بندگان صالح خداوند». آن گاه در ضمن تصنیفات او، کتاب «معارج العلی» را ذکر کرده است.^۱

۴۱- روایت غلام علی آزاد بلگرامی

وی این حدیث را از ابن اسبوع از علی عَلِيٍّ از قول حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت نموده در حالی که به آن احتجاج و استدلال نموده و بر آن تکیه کرده است و سپس به فارسی ترجمه کرده است.^۲

شرح حال او

شرح حال او را صدیق حسن خان قنوجی در کتاب «ابجد العلوم» و در «اتخاف النبلاء» به تفصیل آورده و او را ستوده است. به آن منابع مراجعه شود.

۲. شجره ی طیبه- خطی.

۱. معارج العلی- خطی.

شواهد و مؤیدات حدیث نور

در این جا مناسبت دارد که برخی از احادیثی را بیاوریم که مؤید حدیث نور می‌باشند تا منصفان را بصیرت افزایش و حجّت را بر مخالفان تمام کند. خداوند توفیق بخشنده است و اختیار توفیق به دست او است.

حدیث اوّل

حدیث شجره^۱

حاصل و مضمون حدیث شجره آن است که حضرت رسول ﷺ و علی رضی الله عنه از یک درخت آفریده شده‌اند، حافظان و پیشوایان حدیث که پس از این یاد می‌شوند، این روایات را نقل کرده‌اند:

طبرانی، حاکم نیشابوری، ابن مردویه اصفهانی، ابن مغازلی واسطی، شیرویه دیلمی همدانی، خطیب خوارزمی، زرنندی، شهاب‌الدین احمد، نور بدخشانی، میبیدی یزدی، سیوطی، متقی هندی، وصابی یمنی، جمال محدّث، مناوی، جُفَری، میرزا محمّد

۱. بررسی اسناد حدیث شجره با الفاظ و عبارات گوناگون، گویای آن است که راویان این حدیث از حفاظ مشهور و دانشمندان بزرگانند که تعدادشان بسیار زیاد است. مدارک و منابع دیگری نیز وجود دارد که در این کتاب به خاطر رعایت اختصار به آن‌ها اشاره نشده است.

بدخشانی، محمد صدر عالم، نظام الدین دهلوی، محمد مبین لکهنوی.

۱ - روایت حاکم

حاکم گوید: خبر داد مرا حسین بن علی تمیمی از ابوالعباس احمد بن محمد، از هارون بن حاتم، از عبدالرحمان بن ابی حماد، از اسحاق بن یوسف، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از جابر بن عبدالله که گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که به علی رضی الله عنه می فرمود: «یا علی! الناس من شجر شتی و أنا و أنت من شجرة واحدة.» آن گاه حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرِ صِنَوَانٍ يَسْقَى

بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾^۱

این حدیث صحیح الاسناد است.^۲

۲ - روایت ابن مغازلی

ابن مغازلی گوید: خبر داد به ما عبدالله بن محمد بن ابی نصر ابوزکریا، از عبدالرحمان بن احمد بن نصر از دی حافظ، از ابو محمد عبدالغنی بن سعید از دی، از یوسف بن قاسم میانجی، از علی بن عباس مقانعی، از محمد بن مروان از ابراهیم بن حاکم، از پدرش، از ابی مالک، از ابن عباس که فرمود: رسول خدا ﷺ: «من و علی از یک شجره هستیم و مردم از درختان پراکنده.»^۳

۳ - روایت دیلمی

گوید: ابن عباس از حضرت رسول نقل می کند که فرمود: «من و علی از یک شجره هستیم و مردم از درختان پراکنده.»^۴

۲. المستدرک، کتاب التفسیر ۲: ۲۴۱.

۱. رعد (۱۳): ۴.

۴. فردوس الاخبار ۱: ۷۷.

۳. المناقب، تألیف ابن مغازلی: ۴۰۰.

۴ - روایت خوارزمی

وی این حدیث را از دیلمی از طریق ابن مردویه از عبدالله بن محمد بن عقیل از جابر روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ فرمود: «من و علی از یک شجره هستیم و دیگر مردم از درختان پراکنده.»^۱

۵ - روایت زرنندی

از جابر بن عبدالله روایت کرده است که گوید: از حضرت رسول ﷺ شنیدم که به علی رضی الله عنه فرمود: «مردمان از درخت پراکنده اند و من و تو از یک درخت هستیم. آن گاه این آیهی شریفه را قرائت فرمود: ﴿و فِي الْأَرْضِ قُطُوعٌ مُتَجَاوِرَاتٍ...﴾ تا رسید به این جمله: ﴿و يَسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾^۲

۶ - روایت شهاب احمد

وی نیز از جابر به همین گونه روایت کرده و آن گاه گفته است: این حدیث را صالحانی به اسنادش به حافظ ابن مردویه روایت کرده و هم چنین شیخ شمس الدین زرنندی آن را نقل نموده است.^۳

۷ - روایت نور بدخشی لاهیجی

وی این حدیث را در ضمن احادیثی که در فضایل علی رضی الله عنه نقل کرده است - مانند: حدیث «مدینه العلم» و حدیث «أنا منه و هو منّي» و حدیث «ولایت» - با این عبارت آورده است. و نیز فرمود: «من و علی از یک درختیم و مردمان از درختان متفرقه و پراکنده.»^۴

۲. نظم درر السمطين: ۷۹.

۱. المناقب، خوارزمی: ۸۷.

۳. توضیح الدلائل - خطی.

۴. شرح گلشن راز تألیف شمس الدین محمد بن یحیی گیلانی لاهیجی نوریخشی: ۳۳۱.

۸ - میبیدی

وی نیز حدیث شجره را از جابر از رسول خدا ﷺ ثابت دانسته و استوار داشته است.^۱

۹ - روایت سیوطی

سیوطی (در ضمن فضائل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ) گوید: حدیث سیزدهم: از جابر که رسول خدا ﷺ فرمود: «من و علی از یک درختیم و مردمان از درختان پراکنده.» این حدیث را دیلمی آورده است.^۲

۱۰ - روایت متقی

وی از دیلمی و حاکم از جابر روایت کرده است.^۳

۱۱ - روایت وصابی

وی از دیلمی، از جابر روایت کرده است^۴ و نیز از خطیب در فضائل صحابه از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که رسول خدا ﷺ فرمود: «تو، به خلقت من شباهت داری. تو از درخت منی، همان درختی که من از آنم»^۵

۱۲ - روایت جمال الدین محدث

وی این حدیث را از جابر از حضرت رسول ﷺ روایت کرده و این چهارمین حدیث از احادیث کتاب او است.^۶

۱۳ - روایت مناوی

وی حدیث شجره را از فردوس الأخبار دیلمی نقل کرده است.^۷

۱. الفواتح، شرح دیوان امیرالمؤمنین: ۱۱۱. ۲. القول الجلی فی فضائل علی، حدیث ۱۳.
۳. کنز العمال ۱۱: ۶۰۸. ۴ و ۵. الاکتفاء فی فضائل الأربعة الخلفاء - خطی.
۶. الأربعین - خطی. ۷. کنوزالحقائق، در حاشیه الجامع الصغیر ۱: ۸۰.

۱۴ - روایت جُفری

وی حدیث را بدین گونه آورده است که حضرت رسول ﷺ فرمود: «مردمان از درختان پراکنده‌اند و من و علی از یک درخت هستیم.»^۱

۱۵ - روایت بدخشی

وی از سه طریق نقل می‌کند، الف: طبرانی در کتاب «اللاوسط»، ب: ابن مردویه از جابر، ج: دیلمی از جابر و ابن عباس.^۲

۱۶ - روایت صدر عالم

وی بدین گونه روایت کرده است: حاکم از جابر که رسول خدا ﷺ فرمود: «یا علی مردمان از درخت گوناگون‌اند و من و تو از یک درخت هستیم.»^۳

۱۷ - روایت دهلوی

وی از حاکم و ابن مردویه از جابر از حضرت رسول ﷺ بدان گونه روایت کرده است که پیشتر نقل شد. آن‌گاه گوید: این روایت به نظر حاکم صحیح است. سپس حدیث را به فارسی ترجمه کرده است. بعد گوید: و در بعضی روایات آمده است: من و تو از طینت حضرت ابراهیم آفریده شده‌ایم، و بعد آن را نیز به فارسی ترجمه کرده است.^۴

۱۸ - روایت لکهنوی

وی حدیث را از حاکم و ابن مردویه از جابر نقل کرده و سپس گوید: این حدیث به نظر حاکم صحیح است. بعد ترجمه‌ی فارسی آن را آورده است.^۵

۱. کنز البراهین - خطی.

۲. مفتاح النجا - خطی. از همین کتاب، روایت طبرانی و ابن مردویه نیز معلوم می‌شود.

۳. معارج العلی - خطی. ۴. تحفة المحبین - خطی.

۵. وسیلة النجاة فی مناقب الحضرات: ۶۹.

حدیث دوم

حدیث شجره با عبارتی دیگر

خلاصه و حاصل این حدیث آن است که خداوند، حضرت رسول ﷺ را از یک درخت آفریده است، آن حضرت ریشه‌ی آن درخت است و حضرت علی تنه‌ی آن درخت و حسنین علیهما السلام شاخه‌های آن‌اند.

برخی از حفاظ و دانشمندی که این حدیث را نقل کرده‌اند، عبارتند از: عبدالله بن احمد بن حنبل، طبرانی صاحب معاجم سه گانه، ابونعیم اصفهانی، ابن مغازلی شافعی، ابن عساکر دمشقی، گنجی شافعی، دولت آبادی هندی و شهاب‌الدین احمد.

۱ - روایت عبدالله بن احمد

وی این حدیث را در زوائد المسند با این عبارت روایت کرده است: خبر داد به ما علی بن اسحاق بن عیسی و حدیث کرد ما را عثمان بن عبدالله، از عبدالله بن لهیعه، از ابوالزبیر مکی، از جابر بن عبدالله انصاری که پیامبر در صحرای عرفات - در حالی که علی علیه السلام روبه روی حضرتش ایستاده بود - به او اشاره کرده و فرمود: «یا علی نزدیک من بیا.»

علی نزدیک آن حضرت رفت، فرمود: «کف دستت را در کف دست من بگذار.» بعد فرمود: «ای علی! من و تو از یک درخت آفریده شده‌ایم. منم ریشه‌ی آن درخت، تویی تنه‌ی آن و حسن و حسین شاخه‌های آن‌اند. هر کس به یکی از شاخه‌های آن بیاویزد، خداوند او را به بهشت وارد می‌کند. یا علی! اگر امت من آن قدر روزه گیرند که هم چون کمان شوند و نماز خوانند که هم چون زه کمان گردند؛ ولی تو را دشمن بدارند، خداوند آنان را به رو در آتش خواهد افکند.»^۱

۲ - روایت ابی نعیم

وی این حدیث را از جابر بن عبدالله از حضرت رسول ﷺ با همان عبارت قبلی

۱. زوائد المسند از عبدالله بن احمد.

روایت کرده؛ ولی دنباله‌ی حدیث را که فرمود: «یا علی اگر امت من...» نیاورده است.^۱

۳ - روایت ابن مغزلی

ابن مغزلی واسطی گوید: کلام حضرت رسول ﷺ که: «من و تو از یک درخت آفریده شده‌ایم...» تا آخر حدیث. خیر داد به ما ابونصر احمد بن موسی بن عبدالوہاب بن طحان به صورت اجازه، از ابوالفرج احمد بن علی حنوطی قاضی، از عبدالحمید، از عبدالله بن محمد بن ناحیه، از عثمان بن عبدالله قرشی در بصره، از عبدالله بن لهیعه، از ابوالزبیر محمد بن عبدالله بن تدرس از جابر بن عبدالله که گفت: روزی در صحرائ عرفات علی رضی اللہ عنہ روبروی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ایستاده بود، حضرت به او فرمودند:

«نزدیکتر بیا و کف دستت را در دست من بگذار، من و تو از یک درخت آفریده شده‌ایم. منم ریشه و تو ساقه‌ی آن و حسن و حسین شاخه‌های آن درختند. هر کس به شاخه‌ای از آن بیاویزد، خداوند او را به بهشت وارد می‌کند.»^۲

و در جای دیگر گوید: کلام حضرت رسول ﷺ که: «کف دستت را در کف دست من بگذار...» تا آخر حدیث.

خیر داد به ما احمد بن مظفر عطار، از عبدالله بن محمد ملقب به ابن السقاء حافظ، از احمد بن محمد بن رنجویه مخزومی در بغداد، از عثمان بن عبدالله عثمانی، از ابن لهیعه، از ابوالزبیر که گفت: شنیدم از جابر بن عبدالله که می‌گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در صحرائ عرفات بود و علی رضی اللہ عنہ روبروی آن حضرت ایستاده بود که پیامبر به او اشاره کرد. ما به آن حضرت روی آوردیم و آن حضرت به علی رضی اللہ عنہ فرمود: «یا علی نزدیک بیا.» او نزدیک حضرت رفت. فرمود: «کف دستت را در کف دست من بگذار.» کف دستش را در کف دست آن حضرت گذارد. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود:

«یا علی! من و تو از یک درخت آفریده شده‌ایم. من اصل آن و تو فرع آنی

۲. المناقب: ۹۰.

۱. منقبۃ المطہرین - خطی.

و حسن و حسین شاخه‌های آنند. هر کس به شاخه‌ای از آن بیاویزد، خداوند او را داخل بهشت خواهد کرد. یا علی! اگر امت من آن قدر روزه گیرند که هم‌چون کمان گردند و آن قدر نماز خوانند که به سان زه کمان شوند اما تو را دشمن بدانند، خداوند آنان را به رو در آتش خواهند افکند.^۱

۴ - روایت گنجی

وی این حدیث را در باب پنجاه و هشت کتاب خود (در این که حضرت رسول خدا ﷺ حضرت علی رضی الله عنه را ویژه‌ی این گفتار خود قرار داد که فرمود: «أنا مدينة العلم و علیُّ بأبها.» نقل کرده است:

خبر داد به ما علامه قاضی القضاة صدرالشمس ابوالطفیل محمد بن قاضی القضاة شیخ المذاهب ابوالمعالی محمد بن علی قرشی، از حجت عرب زید بن حسن کندی، از ابومنصور قزاز، از زین الحفظ و شیخ اهل الحدیث علی الاطلاق احمد بن علی بن ثابت بغدادی، از عبدالله بن محمد بن عبدالله، از محمد بن مظفر، از ابو جعفر حسین بن حفص خثعمی، از عباد بن یعقوب، از یحیی بن بشیر کندی، از اسماعیل بن ابراهیم همدانی، از ابواسحاق، از حرث، از علی و از عاصم بن ضمره از علی (رضی الله عنه) که رسول خدا ﷺ فرمود:

«خداوند، مرا و علی را از یک درخت آفرید. من ریشه‌ی آن، علی ساقه‌ی آن، حسن و حسین میوه و شیعه برگ آن درخت می‌باشد. آیا از پاک و پاکیزه، چیزی جز پاکیزه بیرون می‌آید؟ منم شهر علم و علی در آن شهر است. هر کس می‌خواهد به شهر وارد شود، باید فقط از دروازه‌ی آن وارد شود.»

گنجی افزوده: خطیب در تاریخ خود بدین گونه روایت کرده است.

نیز گوید: خبر داد به ما حافظ یوسف بن خلیل بن عبدالله دمشقی در حلب، از محمد بن اسماعیل بن محمد طرسوسی، از ابومنصور محمد بن اسماعیل صیرفی، از ابوالحسن بن فادشاه، از حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی، از حسن بن ادریس تستری، از ابو عثمان طالت بن عباد صیرفی بصری، از فضال بن جبیر، از

ابو امامه باهلی، که رسول خدا ﷺ فرمود:

«خداوند پیامبران را از درختان پراکنده و گوناگون آفرید، و من و علی را از یک درخت خلق کرد. منم اصل آن و علی فرع آن و فاطمه عامل باروری آن و حسن و حسین میوهی آن درختند. هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های این درخت بیاویزد، رهایی یافته و هر کس از آن برکنار باشد، سقوط کرده است. اگر بنده‌ای خداوند را هزار سال بین صفا و مروه بندگی کند، و بعد هزار سال دیگر و بعد هزار سال دیگر بر آن بیافزاید ولی محبت ما را درک نکند، خداوند او را به رودر آتش خواهد افکند.»

آن‌گاه این آیه‌ی شریفه را تلاوت فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱

گنجی می‌افزاید: این حدیثی عالی است که طبرانی آن را در معجم خود، به همان گونه که ما در این جا آوردیم، روایت کرده است و محدث شام (ابن عساکر) در کتاب خودش به اسناد و طرق مختلف و گوناگون آورده است.

از آن جمله حدیثی است که شیخ محمد بن سعید بن موفّق بن خازن نیشابوری در بغداد و شیخ ابراهیم بن عثمان کاشغری در نهر معلی، روایت کرده‌اند از حافظ ابوالقاسم علی بن حسن شافعی، از ابویعلی حمزة بن احمد بن عبدالله بن علی مقری، از ابوطالب عمر بن ابراهیم بن سعید زاهدی فقیه، از ابوبکر محمد بن غریب بزّار، از ابوالعبّاس احمد بن موسی بن رنجویه قطّان، از عثمان بن عبدالله بن عمرو بن عثمان، از عبدالله بن لهیعة، از ابوالزبیر که گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که می‌گفت: رسول خدا در صحرای عرفات حضور داشتند و علی روبه‌روی آن حضرت ایستاده بود. به او اشاره کرده و فرمودند: «یا علی! جلو بیا.» علی جلو تر رفت و نزدیک حضرت شد، حضرت فرمود:

«کف دست خود را در کف دست من بگذار، ای علی! من و تو از یک درخت آفریده شده‌ایم. منم اصل آن و تو فرع آن و حسن و حسین شاخه‌هایش

۱. شورا (۴۲): ۲۳. ﴿بگو بر این کار رسالت، مزدی از شما درخواست نمی‌کنم جز دوستی در باره‌ی

هستند. هر کس به شاخه‌ای از آن بیاویزد به بهشت وارد می‌شود. یا علی! اگر امت من آن قدر روزه گیرند که هم‌چون کمان گردند و آن قدر نماز خوانند که به سان زه کمان شوند اما تو را دشمن بدانند، خداوند آنان را به رو در آتش خواهد افکند.»

گنجی گوید: (ابن عساکر) به همین گونه در شرح حال حضرت علی ع در کتابش (تاریخ دمشق) حدیث را نقل کرده و گفته است: خبر داد به ما مفتی ابونصر هبة الله شیرازی، از حافظ علی بن عساکر، از ابوالقاسم سمرقندی، از اسماعیل بن مسعده، از حمزة بن یوسف، از ابواحمد بن عدی، از عمر بن سنان، از حسن بن علی ابوعبدالغنی از دی، از عبدالرزاق، از پدرش از مینابن ابی مینا مولای عبدالرحمان بن عوف که می‌گفت: پیش از آن که احادیث باطل به هم آمیزد و آشفتگی پدید آورد، چرا از من نمی‌پرسید؟! رسول خدا فرمود:

«من درختم و فاطمه فرع و شاخه‌ی آن و علی عامل باروی و حسن و حسین ثمره و شیعیان، برگ آن درخت. ریشه‌ی درخت در بهشت عدن است و اصل و فرع و عامل باروری و میوه و برگ در بهشت می‌باشد.»

گنجی گوید: محدث دمشق در مناقبش این حدیث را به اسناد و طرق مختلف نقل کرده است. شیخ ابوبکر بن فضل الله حلبی واعظ در معنی و مقصود این حدیث، این شعر را از قول برخی از دانشمندان اهل سنت برای ما نقل کرده است:

يا حَبْدًا دوحَةً في الخلد ثابتة ما في الجنان لها شبهة من الشجرِ

- چه زیبا و نیکو است درخت تنومندی که در بهشت جاودان استوار است و در میان درختان بهشت مانندی ندارد.

المصطفى أصلها و الفرع فاطمة ثم اللقاح علي سيد البشر

- حضرت رسول مصطفی اصل آن و فاطمه شاخه و سپس علی عامل باروری است که او آقا و سید بشر است.

و الهاشميان سبطان لها ثمر و الشيعة الورق الملتف بالثمر

- دو سید هاشمی که دو نواده‌ی پیامبرند، میوه‌ی آن درخت و شیعه برگ پیچیده به میوه می‌باشند.

هذا حدیث رسول الله جاء به اهل الرواية في العالي من الخبر
- این حدیث رسول خداست که اهل روایت، آن را در ضمن سندی عالی روایت کرده‌اند.
إِنِّي مَحَبِّهِمْ أَرْجُو النِّجَاةَ غَدًا و الفَوْزَ فِي زُمْرَةٍ مِّنْ أَحْسَنِ الزُّمَرِ
- منم دوستدار آنان که فردای قیامت، امید نجات و رستگاری را دارم، در ضمن گروهی که از
بهترین گروه‌هایند.^۱

۵ - روایت ملک العلماء هندی

وی این حدیث را از «زاهدیه» و «مجمع الأخبار» روایت کرده است. به نقل از
این دو کتاب گوید: ذیل آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاؤُكُمْ﴾^۲ آمده است که رسول
خدا ﷺ فرمود:

«خداوند متعال پیامبران را از درختان مختلف و من و علی را از یک
درخت آفرید. من اصل آن و علی ساقه و حسن و حسین میوه‌ها و فرزندانشان
شاخه‌ها و شیعیان‌شان برگ‌های آن درختند. هرکس به شاخه‌ای از شاخه‌هایش
بیاویزد، نجات یافته و هرکس از آن منحرف شود، گمراه و تباه گشته است. اگر
بنده‌ای خداوند را بین صفا و مروه هزار سال، سپس هزار سال دیگر بندگی کند
به طوری که به‌سان مشک خشک شود، اما به محبت ما دست نیابد، خداوند او
را به رو در آتش خواهد افکند.»

آن‌گاه این آیه‌ی شریفه را تلاوت فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا إِلَّا
المودّة في القربى﴾

بعد حدیث را به فارسی ترجمه کرده است.^۳

۱. مناقب علی بن ابی طالب: ۲۲۰.

۲. آل عمران (۳): ۶۱. (بخشی از آیه‌ی مباحله)

۳. هدایة السعداء - خطی، جلوه دوم از هدایت چهارم، در نکوهش کسانی که به آنان (اهل بیت) تمسک
نمی‌جویند.

۶ - روایت شهاب احمد

شهاب‌الدین احمد حدیث را با این عبارت آورده است: سلطان دانشمندان در زمان خودش و برهان عارفان در روزگارش، پیشوای دانشمندان برجسته، مفتی اعظم مردمان عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام، از زبان حال کسی که بدون گفت‌وگو نخستین صحابی است و برترین نمونه واجد و ویژگی‌های برجسته علی علیه السلام که ولی خداوند است در زمین و آسمان، خداوند از او خشنود باشد و در هر حال ما را از او بهره‌مند سازد، بیان می‌دارد:

«ای مردم! ما خانواده، طینت ما به دست عنایت پروردگار و زیر نظر حمایت او سرشته شده، بعد از آن‌که از چشمه‌ی هدایت بر آن پاشیده و با خمیره‌ی نبوت مالش خورده و به وحی آبیاری گشته و روح امر در آن دمیده شده است، نه گام‌هایمان می‌لغزد و نه دیدگانمان به بیراهه نظر می‌افکند و نه انوار ما کم‌سو می‌شود. اگر ما به گمراهی افتیم، پس چه کسی مردم را هدایت کند؟ مردم از درختان پراکنده‌اند، در حالی که درخت نبوت یکی است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اصل آن و من فرع و فاطمه‌ی زهرا میوه‌ی آن و حسن و حسین شاخه‌های آنند. اصلش نور است، میوه‌اش نور است، فرعش نور است و شاخه‌اش نور، روغن چراغش نور می‌دهد هرچند آتشی به آن نرسد، نور است بر بالای نور.»^۱

حدیث سوم

حاصل این حدیث آن است که خداوند، رسولش را از نور خود و علی را از نور رسولش آفریده است.

خطیب خوارزمی به اسنادش از عبدالله بن عمر روایت کرده است در آن جا که گوید: خبر داد به من مهذب الأئمة از ابوالقاسم نصرین محمد بن علی بن زیرک مقری از پدرش ابوبکر محمد، از ابوعلی عبدالرحمان بن محمد بن احمد نیشابوری، از احمد بن

۱. توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل - خطی.

محمد بن عبدالله نانجی بغدادی در دینور که از حفظ این روایت را از محمد بن جریر طبری، از محمد بن حمید رازی از علاء بن حسین همدانی، از ابو مخنف لو ط بن یحیی ازدی، از عبدالله بن عمر روایت کرده است که گوید: شنیدم که از رسول خدا ﷺ سؤال شد که خداوند در شب معراج با کدام زبان با شما سخن گفت؟ فرمود:

«خداوند با من به لغت علی بن ابی طالب سخن گفت و به من الهام فرمود که من گفتم: پروردگارا! آیا تو با من سخن می‌گویی یا علی است که با من سخن می‌گوید؟ فرمود: ای احمد! من شیئی هستم؛ اما نه هم چون دیگر اشیاء. من با مردم مقایسه نمی‌شوم و هم وزن و هم سنگ دیگران نیستم و به همانندها توصیف نگردم. تو را از نور خود آفریدم و علی را از نور تو آفریدم و بر اسرار و رموز دل تو آگاه گشتم، کسی را در دل تو محبوب تر از علی بن ابی طالب نیافتم، لذا به زبان او با تو سخن گفتم تا این که دلت آرام گیرد.»^۱

۱. المناقب: ۳۶. و آن را علامه سید علی بن احمد بن معصوم مدنی شیرازی در کتاب «التذکرة» با اسنادش از طریق بزرگان و اعلام امامیه از امامان اهل البیت علیهم السلام از حضرت حسین سید الشهداء از پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که گوید: شنیدم از رسول خدا در پاسخ این سؤال که پروردگارت در شب معراج با چه زبانی با شما سخن گفت، فرمود: پروردگارم با من با زبان علی سخن گفت... بعد روایت خواری را آورده و سپس گفته است: لغت مانند زبان اطلاق می‌شود بر آن چه که هر قوم و ملتی اهداف و خواسته‌های خود را به وسیله آن بیان می‌کنند، مانند لغت عرب و عجم. هم چنین گفته می‌شود بر آن چه که یک فرد مقصودش را از سخن گفتن و بریدن و تقطیع صوت اظهار می‌دارد و بدین وسیله انسان‌ها از یکدیگر مشخص و ممتاز می‌شوند و از آن تعبیر به لهجه می‌شود. بنابراین مقصود سائل که پرسیده با چه لغتی پروردگارت با تو سخن گفت؟ احتمال هر دو معنی را دارد. و این که پیامبر فرمود: پروردگارم مرا با زبان علی مورد خطاب قرار داد، یعنی به لغت علی، همان گونه که در روایت خواری بود که مقصود معنای دوم است که جواب معنای اول را نیز می‌دهد؛ زیرا لغت علی علیه السلام عربی (الاهی) بود. [سید علی خان، پس از آن، در مورد معنای واژه‌های قیاس و شباهت که در متن حدیث آمده، توضیح داده که مترجم بر اساس آن توضیحات، ترجمه‌ی خود را عرضه کرده است. ویراستار].

حدیث چهارم

حاصلش آن است که رسول خدا ﷺ و علیؑ هر دو از نور خداوند آفریده شده‌اند. این مضمون را حموی با اسنادش از ابن عباس نقل کرده است در آن جا که گوید: شنیدم از رسول خدا ﷺ که به علیؑ می‌فرمود: «من و تو از نور خداوند متعال هستیم.»^۱

حدیث پنجم

حاصلش آن است که حسن و حسینؑ دو نور هستند از نور خداوند... دولت‌آبادی حدیث را با این عبارت آورده است.^۲ حامد حسین گوید: بنابراین پدر آن دو و جدشان، دو نور هستند از نور خداوند اولویّت قطعی.

حدیث ششم

حاصلش آن است که خداوند، فرشتگان را از نور حضرت علیؑ آفریده است. این مطلب را خوارزمی به اسنادش از انس از قول حضرت رسول ﷺ نقل کرده است که فرمود: «خداوند متعال از روی علی بن ابی طالبؑ هفتاد هزار فرشته را آفرید که برای او و دوستانش تا روز قیامت استغفار می‌کنند.» و هم چنین با اسنادش از عثمان بن عفان از عمر بن خطاب از حضرت رسول ﷺ به همین مضمون روایت کرده است. قبلاً عین عبارت روایت او گذشت.

سخن میرحامد حسین

این‌ها نمونه‌هایی بود از اسانید حدیث نور به روایت اهل سنت با الفاظ و عبارات مختلف فراوان و بخشی از احادیث و روایاتی که در فضیلت اهل البیت روایت کرده‌اند

۲. هدایة السعداء - خطی.

۱. فرائد السمطين... قبلاً گذشت.

که مؤید معنای حدیث نور است.

خوانندگان گرامی می‌بینند که راویان حدیث نور و مؤیدات آن، همگی از بزرگان دانشمندان اهل سنت و محدثان و پیشوایان بزرگ حدیثند. بنابراین حدیث نور، حدیثی صحیح است و از نظر سند، ثابت و محکم؛ بلکه حدیثی متواتر است که نسبت به صدور آن از رسول خدا ﷺ قطع و یقین حاصل است. خواه ناخواه خوانندگان محترم با توجه به قطعیت آن، دیگر توجهی به انکار یا ایراد متعصبان و یا شک و تردید معاندان نخواهند داشت.

اگر به قطعیت صدور آن، بحث وجوه دلالت آن نیز ضمیمه شود، این حدیث نیز از احادیثی خواهد بود که بر امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیؑ بعد از رسول خدا ﷺ دلالت می‌کند. و خداوند، هادی و راهنما است.

حدیث نور در نزد شیعیان

مقدمه

خواندیم که دهلوی گفته بود: «آن چه شیعیان روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله [و آله] و سلم فرموده است: من و علی بن ابی طالب، نوری در پیشگاه خداوند بودیم...» در پاسخ می‌گوییم: کلمه‌ی «روایت کرده‌اند» می‌رساند که روایت این حدیث به شیعه اختصاص دارد. این شیوه و منش دهلوی در زمان ردّ هر فضیلتی از فضایل علی امیر مؤمنان علیه السلام است. اما وقتی خواننده به فصول پیشین این کتاب نظر افکند، دروغ او، درجه‌ی تعصب او و انکارش نسبت به حقایق روشن را می‌یابد. به علاوه باید از او پرسید که چرا یک لفظ از الفاظ حدیث نور را، از طریق امامیه نقل نمی‌کند تا مورد ضعف سند آن - اگر ضعف داشته باشد - روشن شود؟ و چرا به تعدّد طرق روایت این حدیث در نظر امامیه اشاره نکرده است؟ حدیث شریف نور، از احادیثی است که طرفین (شیعه و سنی) بر آن اتفاق دارند. در صفحات پیشین، روایت اهل سنت را با طرق خودشان آوردیم. اکنون به نقل برخی اسانید و الفاظ آن از بزرگان و محدّثان عالمان امامیه می‌پردازیم.

حدیث نور در نزد شیعیان

این حدیث را عدّه‌ی زیادی از بزرگان دانشمندان شیعه نقل کرده‌اند که به نام و عبارات برخی از آنان اشاره می‌شود:

۱ - ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی^۱

وی حدیث نور را با این عبارات آورده است:

الف. احمد بن ادريس از حسين بن عبدالله صغير، از محمد بن ابراهيم جعفری، از احمد بن علی بن محمد بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند بود در آن زمان که هیچ موجودی نبود. پس هستی را آفرید و مکان را خلق کرد، نور الانوار را - که همه ی انوار از آن روشنی می گیرند - آفرید و در آن، از نور خود - که انوار از آن نور می گیرند - جریان داد. و این همان نوری است که محمد و علی را از آن آفرید. آن دو، پیوسته و همیشه دو نور نخست بودند؛ زیرا چیزی قبل از آن دو نبود. لذا با یکدیگر در اصلا ب طاهره و پاک و پاکیزه در حرکت بودند، تا این که در پاکیزه ترین پا کان (یعنی) عبدالله و ابوطالب، از یکدیگر جدا شدند.»^۲

ب. به سندش از جابر بن یزید روایت کرده که گفت: حضرت باقر علیه السلام به من فرمود: «ای جابر! به راستی نخستین چیزی که خداوند آفرید، حضرت محمد و خاندان و فرزندان هدایت کننده و هدایت شده ی او بودند که به صورت اشباح نور در پیشگاه خداوند متعال بودند.»

عرض کردم: اشباح چیست؟ فرمود:

«سایه ی نور، بدن های نوری بدون روح که به یک روح تأیید و پشتیبانی می شد که آن روح القدس بود. به وسیله ی آن بود که رسول خدا و خاندانش علیهم الصلا ءة والسلام خداوند را می پرستیدند. بدین جهت آنان را بردبار، دانشمند، نیکوکار و برگزیده آفرید که خداوند را با نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل می پرستیدند، نماز می خواندند و حج می گزارند و روزه می گرفتند.»^۳

ج. به سندش از حضرت صادق علیه السلام که فرمود:

«خداوند متعال فرمود: ای محمد! من تو و علی را از یک نور آفریدم.»

۱. ملقب به ثقة الاسلام، پیشوای امامیه در زمان خودش، که در سال ۳۲۹ در بغداد درگذشت.

۲. کافی ۱: ۴۴۲؛ بحار الانوار ۵۴: ۱۹۷.

۳. کافی ۱: ۴۴۱.

(یعنی روح بدون بدن) پیش از آن که آسمان‌هایم و زمینم و عرشم و دریایم را بیافرینم. آن نور پیوسته مرا تهلیل و تمجید می‌کرد. سپس روح شما را جمع کردم و یکی قرار دادم. آن نیز مرا تمجید و تسبیح و تهلیل می‌کرد. بعد آن را به دو بخش تقسیم کردم و آن دو را نیز به دو نیم کردم، در نتیجه چهار تا شد: یکی محمّد، یکی علی و دو تا هم حسن و حسین. بعداً خداوند فاطمه را، از نوری آفرید که در آغاز آن به صورت یک روح بدون بدن خلق کرده بود. بعد دست خود را بر ما کشید. نورش در بین ما درخشید و نورافشانند.^۱

د. به سندش از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: در آن هنگام که شما در عالم اظّله بودید، به چه صورتی در آن جا بودید؟ حضرت فرمود:

«ای مفضل! در پیشگاه خداوندگار مان بودیم، در حالی که غیر از ما هیچ‌کسی نزد او نبود، در سایه‌بانی سبز. او را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید می‌کردیم. هیچ فرشته‌ای و هیچ موجودی صاحب روح غیر از ما نبود، تا این که خداوند آفرینش موجودات را آغاز کرد. هر آن چه از فرشته و غیر فرشته خواست و هرگونه خواست، آفرید و آن‌گاه علم آن را به ما وا گذاشت.»^۲

ه. به سندش از محمّد بن سنان نقل کند که گوید: در خدمت حضرت جواد علیه السلام بودم. سخن از اختلاف عقیده‌ی شیعیان به میان آمد. فرمود:

«ای محمّد! به راستی خداوند تبارک و تعالی، پیوسته در یکتایی و وحدانیت خود به سر می‌برد، سپس محمّد و علی و فاطمه را آفرید. آنان هزار سال در این حالت بودند تا این که موجودات را آفرید. آنان را بر آفرینش موجودات شاهد و گواه گرفت و فرمان برداری از آنان را بر موجودات واجب و لازم کرد و امور خلق را به دست آنان سپرد، آنان هر آن چه را که خواستند، حلال و هر چه را که خواستند، حرام می‌کنند. البته هرگز جز آن چه را که خداوند تبارک و تعالی می‌خواهد، چیزی نمی‌خواهند.

ای محمّد! این است آن دیانتی که هر کس از آن جلو افتد، تجاوز کرده و

اگر کسی عقب افتد، نابود شده و فقط هر کس ملازم با آن باشد، به حق پیوسته است. ای محمد این مطلب را کاملاً با خود داشته باش.^۱

۲ - ابن ماهیار

ابن ماهیار ابو عبدالله محمد بن عباس بن ماهیار^۲ در کتابش «ما نزل من القرآن فی اهل البیت» به سندش از اساتید و بزرگان خاندان حضرت علی بن ابی طالب که آنان از قول حضرت علی ع نقل کرده اند که در یکی از خطبه هایش فرمود:

«ما آل محمد انواری بودیم در اطراف عرش. خداوند تعالی به ما دستور داد که او را تسبیح کنیم. تسبیح کردیم و فرشتگان با تسبیح ما تسبیح گفتند. بعد به زمین فرود آمدیم. به ما دستور داد تسبیح گوئیم. تسبیح گفتیم و اهل زمین با تسبیح ما تسبیح گفتند. ما هستیم «صافون» (صف آرائی کنندگان) و ما هستیم تسبیح کنندگان.»^۳

۳ - فرات بن ابراهیم^۴

فرات کوفی به سندش از ابن عباس که گوید: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم... تا آن جا که فرمود:

«خداوند، چهارده هزار سال پیش از آن که حضرت آدم را بیافریند، مرا به صورت نوری در زیر عرش آفرید. هنگامی که خداوند حضرت آدم را آفرید، آن نور را در صلب او افکند. آن نور از صلبی به صلب دیگر منتقل شد تا آن که در صلب عبدالله بن عبدالمطلب و ابوطالب از یکدیگر جدا شد. خداوند مرا از آن نور آفرید، لکن بعد از من پیامبری نخواهد بود.»^۵

-
۱. کافی ۱: ۴۴۰-۴۴۱.
 ۲. معروف به ابن حجام، از دانشمندان بزرگ شیعه.
 ۳. غایة المرام: ۱۲. (جمله‌ی آخر، اشاره به آیه‌ی شریفه است: ﴿وَأَنَا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَأَنَا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ﴾ صافات (۳۷): ۱۶۵-۱۶۶. ویراستار).
 ۴. فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، از مشایخ علی بن بابویه قمی و از قدمای عالمان شیعه است.
 ۵. تفسیر فرات ۱: ۱۹۰ و ۱: ۱۰۷.

وی حدیث اشباح را نیز - در ضمن حدیثی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داستان معراج خود را برای ابوذر توصیف می‌فرماید - روایت کرده است.^۱

۴ - شیخ صدوق

ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی^۲ حدیث نور را در چند موضع از آثارش نقل کرده است:

الف. در کتاب «الخصال» به سندش از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است در آن جا که فرمود:

«من و علی یک نور بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور در صلب او به راه افتاد. پیوسته خداوند آن نور را از صلبی به صلب دیگر منتقل می‌کرد تا آن که در صلب عبدالمطلب جای داد. سپس آن را از صلب عبدالمطلب بیرون آورده به دو بخش تقسیم کرد: بخشی را که مربوط به من بود، در صلب عبدالله جای داد و بخش مربوط به علی را در صلب ابوطالب قرار داد. بنابراین علی از من است و منم از علی. گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است. هر کس او را دوست بدارد، به دوستی خود او را دوست می‌دارم و هر کس او را دشمن دارد، به دشمنی ام او را دشمن می‌دارم.»^۳

ب. در همین کتاب به سندش از آقا یمان حضرت علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام از پدران بزرگوارش روایت می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من و علی از یک نور آفریده شدیم.»^۴

ج. در کتاب «علل الشرایع» به سندش از معاذ بن جبل روایت کرده است که رسول

۱. تفسیر فرات ۱: ۱۳۴.

۲. ملقب به «رئیس المحققین الصدوق». وی حدوداً دارای سیصد جلد کتاب است و در سال ۳۸۱ در ری دیده از جهان فرو بست.

۳. خصال: ۶۴۰.

۴. خصال: ۳۱؛ عیون اخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَام: ۲: ۵۹.

خدا ﷻ فرمود: «خداوند، من و علی و فاطمه و حسن و حسین را هفت هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافریند خلق فرمود.» عرض کردم: شما کجا بودید ای رسول خدا؟ فرمود: «در پیشگاه عرش، خداوند را تسبیح و تحمید و تقدیس و تمجید می کردیم.» عرض کردم به چه صورتی؟ فرمود: «اشباح نور»^۱

د. در همین کتاب به سندش از حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی که

فرمود:

«همانا محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نوری بودند در پیشگاه خداوند متعال، دو هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات. هنگامی که فرشتگان به آن نور نظر افکندند، اصل و ریشه‌ای برای آن نور دیدند که شعاعی درخشان از آن جدا می شد. گفتند: پروردگارا! این نور چیست؟ خداوند عزوجل به آنان وحی فرستاد که این نوری است از نور من، اصلش نبوت و فرعیش امامت است. نبوت برای محمد بنده و رسول من است و امامت برای علی حجّت و ولی من است. اگر آن دو نبودند مخلوقاتم را خلق نمی کردم»^۲

ه. در کتابش، «کمال الدین و تمام النعمة» به سند خود از حضرت

علی بن الحسین علیه السلام بدین گونه روایت کرده است:

«به راستی خداوند عزوجل، محمد و علی و یازده امام را از نور عظمت خود به صورت ارواح در پرتوی از نورش آفرید. او را پیش از آفرینش خلق می پرستیدند و خدای عزوجل را تسبیح و تقدیس می کردند. آنان اند پیشوایان راهنما از خاندان حضرت محمد صلوات الله علیهم اجمعین.»^۳

و. در همین کتاب به سندش از امام صادق علیه السلام روایت کند که خداوند متعال چهارده نور را چهارده هزار سال پیش از آفرینش موجودات آفرید که آن‌ها ارواح ما باشند. به آن حضرت گفته شد: ای فرزند رسول خدا ﷻ آن چهارده نور چه کسانی هستند؟ فرمودند:

۲. علل الشرایع ۱: ۱۷۳ و معانی الأخبار: ۵۶.

۱. علل الشرایع ۱: ۲۰۸-۲۰۹.

۳. کمال الدین ۱: ۳۱۸.

«حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین. آخرین شان قائمی است که بعد از غیبتش به پا می‌خیزد و دجال را می‌کشد و زمین را از هرگونه ستم و ظلمی پاک می‌گرداند.»^۱

ز. وی حدیث نور را در کتابش «النصوص علی الأئمة الاثني عشر» به سندش از انس بن مالک بدین گونه روایت کند، که فرمود: من و ابوذر و سلمان و زید بن ارقم در حضور رسول خدا ﷺ بودیم... تا آن جا که فرمود:

«خداوند متعال من و اهل بیتم را از یک نور آفرید، نه هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم. بعد ما را به صلب آدم منتقل کرد و از صلب آدم به اصلاب پاکان و از آن جا به رحم پاکیزگان...»^۲

۵ - محدث بحرانی

سید هاشم بحرانی^۳ حدیث نور را از ابن بابویه از امام صادق عليه السلام و از حضرت رضا عليه السلام و دیگر امامان نقل کرده است.^۴

۶ - شیخ مفید

شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان بغدادی^۵ حدیث نور را با سندش از سلمان فارسی رضوان الله تعالی از قول حضرت رسول ﷺ در ضمن حدیثی طولانی بدین گونه نقل کرده است:

«خداوند مرا از زردی نور خود آفرید و مرا فرا خواند و اطاعت کردم. از نور من علی را آفرید و او را فرا خواند و او اطاعت کرد. از نور من و نور علی، فاطمه را آفرید و او را فرا خواند و او اطاعت کرد. از نور من و نور علی و فاطمه،

۱. کمال الدین ۲: ۳۳۵-۳۳۶.

۲. غایة المرام: ۱۱-۱۲.

۳. صاحب «تفسیر البرهان فی تفسیر القرآن» و تألیفاتی دیگر. وی از محدثان ثقه و مورد اطمینان شیعه است. در سال ۱۱۰۷ از دنیا دیده فرو بست.

۴. غایة المرام؛ باب دوم: ۸-۱۳.

۵. استاد اساتید و مشایخ شیعه امامیه در فقه و حدیث و کلام. به در سال ۴۱۳ در بغداد رحلت فرمود.

حسن و حسین را آفرید و آن دو را فرا خواند و او را اطاعت کردند. بعد ما را به پنج اسم از اسامی خود نامید. خداوند «محمود» است و منم محمّد. خداوند «عالی» است و این هم نامش علی است. خداوند «فاطر» است و این فاطمه است. خداوند «ذوالاحسان» است و این نامش حسن است. خداوند «محسن» و این نامش حسین است. سپس از صلب حسین، نه امام را آفرید. آنان را فرا خواند و آنان او را اطاعت کردند، پیش از آن که آسمان ساخته شده و زمین گسترده یا هوا یا آب یا فرشته یا دیگر افراد بشر را بیافریند. ما به علم او نوری بودیم که او را تسبیح می‌کردیم و فرمان او را می‌شنیدیم و اطاعت می‌کردیم...»^۱

۷ - شیخ طوسی

ابوجعفر محمّد بن حسن طوسی^۲ ... حدیث نور را در چند موضع از آثار خود روایت کرده است:

الف و ب. به سندش از انس بن مالک از حضرت رسول ﷺ و هم چنین با اسنادش از آقا و مولای ما حضرت هادی ع از قول پدران بزرگوارش از حضرت رسول ﷺ نقل کرده است.^۳

ج. با سندش از امام صادق ع از پدر بزرگوارش از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت می‌کند که روزی آن حضرت در میدان گاهی کوفه نشسته بودند و مردم اطراف آن حضرت جمع بودند. شخصی به سوی حضرتش آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین تو در آن جایگاه و مقامی هستی که خداوند عزوجلّ برایت تعیین فرمود، در حالی که پدرت در آتش می‌سوزد و معذب است؟ حضرت فرمود:

«ساکت باش. خداوند دهانت را بشکند. سوگند به خداوندی که حضرت محمّد ص را به حق برانگیخت، اگر پدرم بخواهد تمام گنه کاران روی زمین را شفاعت کند، خداوند شفاعت او را در مورد آنان خواهد پذیرفت. چگونه او به

۱. الإختصاص تألیف شیخ مفید، به نقل: بحارالأنوار ۵۴: ۱۶۸-۱۶۹.

۲. شیخ الطائفه صاحب تفسیر «التبیان فی تفسیر القرآن» و «تهذیب الأحکام» و «الخلافا» در فقه و دیگر

کتابها. وی در سال ۴۶۰ در نجف درگذشت. ۳. امالی ۱: ۱۸۶ و ۳۰۰-۳۰۱.

آتش عذاب شود در حالی که پسرش قسمت‌کننده‌ی آتش است!»

آن‌گاه فرمود:

«سوگند به آن‌کسی که حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برانگیخت، نور جناب ابوطالب در روز قیامت، همه‌ی نورها را فرو می‌پوشاند به جز پنج نور را: نور محمد و نور من و نور فاطمه و نور حسن و حسین را و نور فرزندان او که امام هستند؛ زیرا نور او از نور ما است که خداوند دو هزار سال پیش از خلقت آدم عَلَيْهِ السَّلَام آن نور را آفرید.»^۱

د. در همین کتاب به سندش از انس بن مالک در ضمن حدیثی طولانی آمده است که راوی گوید: عرض کردم: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی برادرت را توصیف کن که چگونه است؟ فرمود:

«خداوند عز و جل در زیر عرش آبی را آفرید، سه هزار سال پیش از آن‌که حضرت آدم را بیافریند و آن را در یک لؤلؤ سبزرنگ در علم مخزون خود قرار داد تا این‌که حضرت آدم را آفرید. بعد که او را آفرید، آن آب را از آن لؤلؤ منتقل کرد و در صلب حضرت آدم قرار داد تا این‌که قبض روح آدم را نمود. بعد در صلب شیث قرار داد. آن آب پیوسته از پشتی به پشت دیگر منتقل می‌شد تا این‌که در صلب عبدالمطلب قرار گرفت. بعد خداوند آن را به دو بخش تقسیم فرمود: نیمی از آن را در صلب عبدالله بن عبدالمطلب و نصف دیگر در ابی طالب قرار داد. من از آن نیمی آب هستم و علی از نیمی دیگر است. بنابراین علی در دنیا و آخرت برادر من است. آن‌گاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیه را قرائت فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾^۲

ه. در همین کتاب به سندش از حضرت موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است که

فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی نور حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از نور عظمت و جلال خودش به طور اختراع آفرید...^۳ هنگامی که اراده فرمود حضرت

۱. امالی ۱: ۳۱۱-۳۱۲. ۲. امالی ۱: ۳۲۰. آیه در فرقان (۲۵): ۵۴.

۳. ظاهراً بدان معنی که: بدون سابقه و مثال و نمونه‌ی پیشین. (ویراستار)

محمد ﷺ را از آن نور بیافریند، آن را به دو بخش تقسیم کرد: از بخش اول حضرت محمد را و از بخش دوم حضرت علی بن ابی طالب را آفرید و از آن نور، غیر از آن دو نفر کسی را نیافرید.^۱

و. در همین کتاب به سندش از آقای ما حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از پدرش از جدش حضرت علی علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود:

«ای علی، خداوند مردم را از درختان پراکنده و من و تو را از یک درخت آفرید، منم ریشه‌ی آن درخت و تویی شاخه‌ی آن.»^۲

ز. در همین کتاب به سندش از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«آگاه باشید، من بنده‌ی خدا و برادر رسول اویم و نخستین کسی هستم که آن حضرت را تصدیق کردم. [در عوالم پیشین] هنگامی تصدیق کردم که آدم بین روح و بدن بود. سپس [در این عالم نیز] در امت شما من نخستین کسی هستم که به راستی او را تصدیق نمودم، ما وارثان نخستین و آخرین وارث هستیم.»^۳

ح. در کتاب «مصباح الأنوار» به اسنادش از انس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: «خداوند مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید، پیش از آن که آدم را بیافریند.»^۴

۸ - قطب راوندی

قطب الدین ابوالحسین سعید بن هبة الله بن حسین راوندی^۵ به سندش از سعدان روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال

۱. بحار الأنوار ۳۵: ۲۸ نقل از امالی.

۲. همان، ۱۵: ۲۰ نقل از امالی.

۳. همان، ۱۵: ۱۵ به نقل از امالی.

۴. بحار الأنوار ۶: ۳ از کنز جامع الفوائد از مصباح الأنوار.

۵. صاحب کتاب «فقه القرآن» و «منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه» و آثار دیگر. از مشاهیر فقها و محدثان امامیه که در سال ۵۷۳ درگذشت.

پیش از آفرینش آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را به دو بخش تقسیم کرد و آن را در صلب آدم قرار داد و به زمین فرو فرستاد. سپس در کشتی در صلب حضرت نوح سوارش کرد. بعد در صلب حضرت ابراهیم به آتش افکند. جزئی از آن منم و جزئی علی. آن نور، پیوسته با ما همراه است، تا زمانی که ما هستیم.»^۱

۹ - حَضِیْنِی

حسین بن حمدان حَضِیْنِی^۲ گوید: از مجاهد از فرزند عمر و ابوسعید خدری روایت شده است که گویند: ما در حضور حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشستیم بودیم که سلمان و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و ابوالهثیم بن تیهان و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابوالطفیل عامر بن وائلة وارد شدند. پیش روی رسول خدا - در حالی که آثار غم و اندوه در چهره شان هویدا بود - زانو به زمین زدند. اظهار داشتند: پدران و مادران ما فدای تو باد ای رسول خدا! ما از مردم درباره‌ی برادر و پسر عمویت سخنانی می شنویم که موجب حزن و اندوهمان می شود، به ما اجازه بفرمایید تا این سخنان را پاسخ گوئیم. حضرت فرمود: «اینان درباره‌ی برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب چه سخنی می توانند بگویند؟» گفتند: آن‌ها می گویند: چه فضیلتی برای علی به شمار می آید این که نخستین کسی باشد که به پیامبر ایمان آورده است یا این که در آن زمان کودک بوده است و امثال این سخنان.

حضرت فرمود: «این گفتارشان شما را ناخشنود ساخته است؟» گفتند: آری به خدا سوگند. فرمود:

«شما می دانید که خداوند، من و علی را از یک نور آفرید... سپس نور ما را به دو نیم تقسیم کرد: نیمی از آن در عبدالله و نیم دیگرش را در عمویم ابی طالب قرار داد...»^۳

۱. بحار الأنوار ۹: ۷ از الخرائج و الجرائح.

۲. متوفای سال ۳۵۸ از راویان شیعه امامی.

۳. بحار الأنوار ۹: ۵ از کتاب الروضة.

۱۰ - علامه حلّی

جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، علامه‌ی حلّی این مطلب را در ضمن حدیثی طولانی از حضرت امام جعفر بن محمد از پدران بزرگوارش از جدّش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل روایت کرده است که گفت: «ای محمد، خداوند تو را آقای پیامبران و علی را آقای جانشینان و بهترین آنان قرار داد و امامان را از ذراری و فرزندان شما قرار داد، تا آن‌که زمین را و تمام کسانی را که به روی زمین هستند وارث گردد.»

علی علیه السلام به سجده افتاد و زمین را به نشان شکر و سپاس از خداوند متعال

می‌بوسید.

و خداوند - جلّ اسمه - حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را به صورت اشباح و سایه‌هایی آفرید. او را در پیش روی عرشش، چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم علیه السلام تسبیح و تمجید و تهلیل می‌کردند. آنان را نوری قرار داد و در پشت مردان برگزیده و رحم زنان پاک و پاکیزه، از دوره‌ای به دوره‌ی دیگر منتقل ساخت. هنگامی که خداوند عزّوجلّ خواست فضیلت آنان را برای ما آشکار کند و جایگاهشان را به ما بشناساند و حقّشان را بر ما واجب و لازم گرداند، آن نور را گرفت و به دو بخش تقسیم فرمود: بخشی را در عبدالله بن عبدالمطلب قرار داد که پیشوای رسولان و خاتم پیامبران از آن نیم بود و نبوّت را در او قرار داد. بخش دوم را در عبدمناف - که ابوطالب پسر عبدالمطلب بن هاشم باشد - قرار داد. علی امیرالمؤمنین و سید الوصیین از آن بخش بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جانشین، خلیفه، سرپرست بعد از خود، همسر دخترش، اداکننده‌ی قرضش، برطرف‌کننده‌ی غم و اندوهش، تحقق‌بخش وعده‌اش و یاور دینش قرار داد.^۲

۱. وی رییس و بزرگ دانشمندان شیعه‌ی امامیه و از مروجان مذهب در دوران خود بود. در بسیاری از علوم کتاب نوشت و به فنون مختلف دانش به گونه‌ای احاطه داشت که دیگران به آن پایه احاطه نداشتند.

در سال ۷۲۶ از دنیا رفت و در جوار حضرت علی علیه السلام به خاک سپرده شد.

۲. بحار الأنوار ۹: ۷ از کشف الیقین فی امامه امیرالمؤمنین علیه السلام.

۱۱ - حسن بن محمد دیلمی^۱

وی این حدیث را از سلمان رضی الله عنه از حضرت رسول ﷺ آورده است.^۲ از قول مهران روایت کرده است که از عبدالله بن عباس در تفسیر این آیه ی شریفه پرسیدند که خداوند فرموده است:

﴿و انا لنحن الصّافون و انا لنحن المسبّحون﴾^۳

گفت: در خدمت حضرت رسول ﷺ بودیم که حضرت علی عليه السلام از راه رسید. هنگامی که رسول خدا آن حضرت را دید، به رویش تبسمی کرد و فرمود:

«خوش آمدی، ای کسی که خداوند او را پیش از هر چیزی آفریده است. خداوند من و علی را پیش از آن که آدم عليه السلام را بیافریند، خلق فرمود. در این مدت نوری را آفرید و آن را به دونیم تقسیم کرد: مرا از نصف آن و علی را از نصف دیگر آفرید، پیش از آفرینش موجودات، نور موجودات، از نور من و نور علی است. بعد ما را در سمت راست عرش قرار داد. بعد فرشتگان را آفرید. ما خدا را تسبیح کردیم و بعد فرشتگان تسبیح کردند. تهلیل کردیم و ملائکه تهلیل کردند. ما تکبیر گفتیم و ملائکه تکبیر گفتند. و این تسبیح و تهلیل و تکبیر، از آموزش من و علی بود.»^۴

۱۲ - محمد بن علی بن احمد فارسی^۵

وی این حدیث را از جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا ﷺ روایت کرده است.^۶

۱۳ - شرف الدین بن علی نجفی^۷

وی این حدیث را از محمد بن زیاد روایت کرده است که ابن مهران از عبدالله بن عباس پرسید درباره ی تفسیر کلام الاهی که فرمود: ﴿و انا نحن الصّافون و انا

۱. از محدثان امامیه.

۲. ارشاد القلوب ۲: ۱۹۳.

۳. صافات (۳۷): ۱۶۵-۱۶۶.

۴. ارشاد القلوب ۲: ۱۹۵.

۵. وی از دانشمندان شیعه ی امامیه در قرن پنجم است و فقیه و مفسر و محدث می باشد.

۶. روضة الواعظین ۱: ۷۷ و بحار الأنوار ۹: ۵. ۷. از محدثان فاضل و دانشمند امامیه است.

نحن المسبِّحون^۱

ابن عباس گفت: ما در خدمت حضرت رسول ﷺ بودیم...^۲

۱۴ - شیخ محمدباقر مجلسی^۳

وی با عبارات گوناگون و اسناد و طرق مختلف، در کتاب بزرگ خود «بحار الأنوار» و دیگر نوشته‌ها و کتب مشهور خود حدیث نور را نقل کرده است.

برخی از فوائد استشهاد به اخبار شیعه و امامیه

استشهاد به احادیث شیعه (علاوه بر آنچه در ابتدای این بخش بیان شد)، از جهات دیگر برای ما مفید است، از جمله آن‌که:

۱ - ابن‌روزبهان در ردّ کلام علامه^۴ این عبارت را آورده است: شگفتی در آن است که این مرد (علامه حلی) جز از جماعت اهل سنت حدیث نقل نمی‌کند؛ زیرا شیعه نه کتاب دارد و نه روایت و نه دانشمندانی مجتهد که اخبار و احادیث را نقل کنند. و لذا او در اثبات ادعای خود جیره‌خوار کتب اهل سنت است.^۴

این گفتار از ابن‌روزبهان شگفت‌آور است؛ زیرا قاعده بحث و اصول مناظره همین است که انسان از مدارک طرف مقابل استفاده کند. و اگر پیروان حق در بحث و مناظره فقط به روایات خود اکتفا کنند، گفته خواهد شد که این روایات به حال ما مفید نیست.

۱. صفات (۳۷): ۱۶۵-۱۶۶.

۲. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة: ۴۴۸. متن این خبر، به شماره ۱۱ در همین بخش (ذیل نام حسن بن محمد دیلمی) نقل شد.

۳. مجلد قرن دوازدهم، صاحب کتاب «بحار الأنوار»، «مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول» و دیگر کتاب‌های مهم و مفید و مشهور، متوفای سال ۱۱۱۱ در شهر اصفهان.

۴. ابطال الباطل.

۲- ابن‌روزبهان در بخشی از گفتار خود به کلام حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به عمر بن خطاب استناد کرده که روایت کرده‌اند که حضرت به او فرمود: «شیطان هیچ‌گاه تو را در راهی ندید مگر این‌که به راهی دیگر غیر از راه تو رفت.»

وی بعد از نقل این حدیث گوید: این حدیثی است که تمام صاحبان کتب صحاح نقل کرده‌اند و هیچ‌کس شک و تردیدی در صحّت آن ندارد و این بر رافضیان حجّت است؛ زیرا می‌گویند بیعت ابوبکر به اختیار عمر بن خطاب بود؛ اگر گفتار آنان راست باشد که این بیعت به اختیار عمر بوده پس بدون شک حق خواهد بود به دلیل این حدیث؛ زیرا وی به راهی رفته است غیر از راه شیطان. و هر راهی که مقابل و مناقض با راه شیطان باشد، راه حق است. و این از استدلالات ملزمه‌ای است که برای شیعه راه فرار باقی نمی‌گذارد.^۱

در پاسخ می‌گوییم: این حدیث دارای اشکالاتی است، از جمله:

* حدیثی است ساختگی، چنان‌که در کتاب «شوارق النصوص»^۲ ثابت شده است.

* حدیثی است که فقط اهل سنت آن را نقل کرده‌اند و در کتب مخالفان آن‌ها نیست.

* این حدیث مشتمل است بر گفتار زنان به او که «تندخوترین و خشن‌ترین هستی.»

* این حدیث مشتمل است بر پاسخ عمر به آنان که شما دشمنان خویشان اید.

* این حدیث گویای آن است که زنان مورد خطاب عمر، او را می‌بخشند و برای او هبه می‌آورند، ولی پیامبر را نمی‌بخشند و هبه‌ای به آن حضرت ندادند.

* این حدیث گویای رضایت و خشنودی پیامبر است از این که زنانش

۱. ابطال‌الباطل.

۲. کتاب شوارق النصوص، از آثار گران‌قدر مرحوم میرحامد حسین است که اخیراً در دو مجلد توسط انتشارات دلیل ما در قم منتشر شده است. (ویراستار)

صدایشان را در نزد او بلند کنند، در حالی که عمر از این کار خوشش نمی‌آمد. ثانیاً وقتی ابن‌روزبهان می‌تواند حدیثی را که - با وجود اشکال‌های فوق - فقط در کتاب‌های اهل سنت نقل شده، برای شیعه الزام‌آور بخواند و گمان کند که شیعه در برابر آن پاسخی ندارد، حال ما به طریق اولی می‌توانیم اهل سنت را ملزم به پذیرش حدیث نور کنیم، حدیثی که از راه‌های مختلف و اسناد گوناگون با عبارات متعدده نقل کردیم، تا چه رسد که از احادیث مورد قبول شیعه و سنی است که بر آن اتفاق نظر دارند. نکته‌ی جالب آن‌که اهل سنت وقتی دیدند که آن حدیث مقام نبوت را پایین می‌آورد، دست به توجیهاات و تأویلات سست زده‌اند و افرادی هم چون دهلوی برای این مطلب، مثال‌هایی سطح پایین از ضرب‌المثل‌های هندی آورده است.

لکن در کتاب «شوارق النصوص» ساختگی بودن این حدیث ثابت شده است. و تعجب است از این مرد که چگونه به امثال این حدیث استناد کرده و آن را از اشکالاتی قرار داده که شیعه هیچ‌گونه پاسخی برای آن ندارد و حتماً باید بپذیرد.

۳ - دهلوی گوید: ابن‌یونس^۱ که از مجتهدان بزرگ شیعه است، در «کتاب الصراط المستقیم» چند تن از اعلام اهل تسنن را نام می‌برد که درباره‌ی فضائل اهل بیت در آثار خود سخن گفته‌اند، از جمله:

ابن جریر در «حدیث غدیر»، ابن‌شاهین در «ما نزل من القرآن فی فضل امیر المؤمنین» و «مناقب»، ابن‌شبیبه در «اخبار امام و فضائلش»، ابونعیم در کتاب «منقبه المطهرین»، ابوالمحاسن رویانی شافعی «جعفریات»، موفّق مکی کتاب «الأربعین فی فضائل امیر المؤمنین»، ابن‌مردویه کتاب «رد الشمس فی فضائل علی»، شیرازی کتاب «نزل القرآن فی شأن امیر المؤمنین»، امام احمد بن حنبل کتاب «مناقب اهل البیت»،

۱. زین‌الدین علی‌بن‌یونس بیاضی عاملی، از دانشمندان امامیه در قرن نهم، صاحب کتاب گران‌سنگ «الصراط المستقیم» در امامت. برای شناخت وی، به رساله‌ی مفصل شیخ آقابزرگ تهرانی در معرفی او و آثارش رجوع شود که در مقدمه‌ی جلد دوم کتاب الصراط المستقیم درج شده است. کتاب یاد شده در سه جلد توسط منشورات مرتضوی تهران منتشر شده است. (ویراستار)

نسائی کتاب «مناقب امیرالمؤمنین»، نطنزی کتاب «الخصائص العلویة»، ابن مغزلی شافعی کتاب «مناقب امیرالمؤمنین» که نام دیگرش «المراتب» است، بصری کتاب «درجات امیرالمؤمنین» و خطیب کتاب «الحدائق»^۱.

و سید مرتضی گفته است که از عمر بن شاهین شنیدم که می گفت: درباره‌ی فضائل امیرالمؤمنین هزار جزوه تألیف کرده‌ام: به نقل از ترجمه‌ی کتاب او به نام «انوار الزمان» نوشته‌ی معین قزوینی اثنی عشری.

دهلوی می افزاید: انصاف آن است که برای شیعه غیر از این کتاب‌هایی که متضمن فضایل حضرت علی علیه السلام است، دیگر کتابی نیست. هر کس کتب شیعه را بررسی کند، به خوبی می یابد که دانشمندان شیعه در این موضوع جیره‌خوار اهل سنت می باشند؛ زیرا آنان از این کتاب‌ها نقل می کنند. البته بعید نیست که درباره‌ی دیگر امامان، از خود چیزی داشته باشند که بر این مطلب، کتاب‌هایی هم چون «کشف الغمّة» و «الفصول المهمة» دلالت دارند.^۲

در پاسخ می گوئیم: از گفتار وی چنین برمی آید که استدلال شیعه به روایات آنان صحیح است، مخصوصاً درباره‌ی فضایل حضرت امیر مؤمنان و اهل البیت علیهم السلام. بنابراین احتجاج شیعه به روایات حدیث نور- که قبلاً از مدارک آنان نقل کردیم- صحیح است و قابل انکار نیست.

و اما بطلان این پندار که کتاب «الفصول المهمة» از کتب شیعه است (چنان که ظاهر عبارت او بود) ظاهر و آشکار است. دلیل بر این مطلب، کتب رجال اهل سنت است که مؤلف این کتاب را ابن صباغ مالکی دانسته اند. تفصیل این مطلب در بخش

۱. برای شناخت تفصیلی این کتاب‌ها، رجوع شود به کتاب «اهل البیت فی المكتبة العربية» نوشته‌ی محقق کتاب‌شناس فقید سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی، چاپ قم: مؤسسه‌ی آل البیت علیهم السلام لإحياء التراث. نویسنده در آن کتاب، بیش از ۸۰۰ کتاب از آثار اهل سنت را که درباره‌ی اهل البیت علیهم السلام نگاشته اند، شناسانده و نسخه‌های خطی و چاپی آن‌ها را یاد می کند. (ویراستار)

۲. التحفة الاثنا عشریه- باب یازدهم.

حدیث تشبیه خواهد آمد.^۱

و اما این که صاحب کتاب «کشف الغمه» از کتاب های آنان نقل کرده است؛ تنها از باب الزام آنان است، و گرنه آثار و تألیفات دانشمندان شیعه در فضائل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین بیش از آن است که گفته شود و هر کس به کتاب های «غایة المرام» و «بحار الانوار» مراجعه کند، با اسامی برخی از آن کتاب ها آشنا می شود.^۲

۴- رشیدالدین خان شاگرد دهلوی در این باره در کتاب «شوکت عمریه» چنین گوید: ... برای من هیچ گونه تردیدی وجود ندارد نسبت به احادیثی که شیعه از طرق خود در مناقب ائمه ای اظهار نقل می کنند (مگر این که قرینه ای آشکار بر مجعول بودن آنها وجود داشته باشد). من این احادیث را بر سر و چشم خود می نهم تا چه رسد به نقل آنها.^۳

بنابراین حدیث نور، از جمله احادیثی است که وی آن را پذیرفته و بر سر و دیده می نهد... و می بایست که پیروان و مقلدانش نیز چنین باشند.

۵- کابلی در کتاب «الصواعق» و نیز «دهلوی» و دیگرانی از اهل سنت به احادیث وارده از طرق خودشان در موارد بسیاری استدلال کرده اند، بلکه به بسیاری از روایات ساختگی مشهور نیز استناد کرده اند که محققان آنان به این مطلب اعتراف دارند.

اگر این کار صحیح باشد، پس برای شیعه این حق وجود دارد که به روایات آنان در مقابل مخالفان استناد کند. آنان می بایست بدان اعتراف کنند و در مقابلش خاضع و

۱. بنگرید: مجلد حدیث تشبیه، ترجمه ی فارسی، ص ۲۲۸-۲۳۵ (ویراستار).

۲. هم چنین بنگرید به کتاب کم نظیر «الذریعة الی تصانیف الشیعة» یادگار جاودانه ی شیخ آقابزرگ تهرانی، که دانشنامه ای بزرگ در کتاب شناسی آثار شیعه ای امامیه است. نویسنده ی آن- که پس از زمان میرحامد حسین می زیسته است- صدها کتاب شیعی در این موضوع شناسانده است. (ویراستار)

۳. شوکت عمریه.

خاشع باشند.

اکنون این است حدیث نور با برخی اسناد و عباراتش در نزد اهل سنت...
و این حدیث نور است با برخی اسناد و عباراتش در نزد شیعه‌ی امامیه...
بنابراین حدیثی است مورد اتفاق هر دو گروه.
آیا می‌شود آن را منکر شد و یا فقط به شیعه‌ی امامیه منسوبش کرد؟!
همان‌گونه که این مطلب قابل پذیرش نیست، نمی‌توان ایراد و اشکالی مبتنی بر پایه‌ای واهی و باطل بر سند آن وارد کرد، به طوری که به زودی خواهیم دید.

پاسخ به اشکال‌ها در مورد سند حدیث نور

اشکال اول:

دهلوی گوید: «این حدیثی است ساختگی به اجماع اهل سنت»
در پاسخ می‌گوییم: این سخن جز بهتانی آشکار و انکاری نسبت به یک حقیقت واضح و روشن نیست! دهلوی عادت به دروغ‌گویی و تهمت‌زدن دارد و از صاحب کتاب «صواعق» پیروی و تقلید می‌کند. این‌گونه مطالب، از کوچک‌ترین اهل دانش زشت است تا چه رسد به افرادی هم‌چون او که ادّعی‌ای امامت و پیشوایی دینی را دارد!!
ما با سپاس از پروردگار، مطالبی را آوردیم که این گفتار را با دلایل روشن باطل می‌ساخت و از آن‌چه گذشت معلوم گشت که این حدیث از روایات بزرگان اهل سنت است که در کتاب‌های خود، بدون چون و چرا این حدیث را روایت کرده‌اند.
آیا می‌شود گفت که این پیشوایان حدیث و این حافظان روایت، همگی بر نقل این روایت اتفاق کرده‌اند با این‌که به اجماع آنان حدیثی ساختگی بوده است؟! آیا نقل حدیث مجعول حرام نیست؟! با این‌که رسول خدا ﷺ فرموده است: «هر کس از من حدیثی نقل کند که می‌داند دروغ است، او خود یکی از دروغ‌گویان است.»^۱
اگر ادّعی‌ای دهلوی در این مورد درست باشد، می‌بایست همه‌ی این پیشوایان را فاسق بدانیم و این حدیث شریف را بر آنان تطبیق کنیم، که بعید است دهلوی به این مطلب ملتزم شود!!

۱. صحیح مسلم ۱: ۵.

افزون بر این مطلب که گروهی از دانشمندان اهل سنت، به این حدیث شریف استدلال کرده و گروهی دیگر، آن را به طور قطع به حضرت رسول ﷺ نسبت داده‌اند. پس نتیجه می‌گیریم که این ادعا باطل است.

اصل و ریشه‌ی این ادعا

اصل این ادعای دروغین، سخن ابن جوزی است، همان فردی که شتاب در تضعیف روایات و افراط در حکم و گزاف‌گویی او در اظهار نظر تا بدان جا شهرت یافته که بسیاری از دانشمندان اهل سنت بر او خرده گرفته و کتابش را مورد سرزنش و ایراد قرار داده‌اند. این مطلب بر کسی که به کتاب «تذکره‌الموضوعات» او رجوع کند، پوشیده نیست. او - بدون مبانی علمی مقبول - به ساختگی بودن حدیث نور به عادت و روش خود حکم کرده است. سپس، «ابن‌روزبهان»، به او اقتدا کرده و صاحب «الصواعق» با تکرار سخن او، ادعای اجماع بر آن نموده و دهلوی طبق عادت خود، از او تقلید کرده است.^۱ شرح این موارد، در آینده خواهد آمد.

ملاک تضعیف حدیث چیست؟!

هیچ حدیثی را نمی‌توان مجعول و ساختگی دانست، مگر وقتی که با کتاب و سنت مخالف باشد. اینک ما می‌پرسیم که حدیث نور چه مخالفتی با کتاب و سنت دارد؟!

این ابن جوزی است که باید برای گفتار خود دلیل بیاورد و یا اگر معارضی برای این حدیث وجود دارد، ذکر کند. (همچنان که برای حدیث «سدّابواب» که در مقام تضعیف مورد آن بود، کلامی آورده بود.) و اگر در این جا سخنی می‌داشت آن را می‌آورد.

۱. در نزد محققان ثابت شده است که «تحفة اثناعشریة» از روی کتاب «الصواعق» نوشته‌ی نصرالله کابلی برداشته شده است، با این تفاوت که کتاب کابلی به زبان عربی است و کتاب تحفة، فارسی.

ادّعی اجماع در این مورد دروغ محض است

بطلان ادّعی اجماع در این مورد ظاهر و آشکار است. بلکه از «شافعی»، «احمد بن حنبل»، «ابن حزم اندلسی» و «ابن نعیم» تکذیب ادّعی اجماع به طور مطلق نقل شده است.

ابن حزم گوید: خداوند احمد بن حنبل را رحمت کند! بسیار درست سخن گفته در آن جا که گوید: هر کس ادّعی اجماع کند، دروغ گفته است. او چه می داند؟ شاید مردم اختلاف داشته‌اند. لکن می‌بایست بگوید: خلافتی در این مورد نمی‌دانم..... این‌ها روایات مرسی و اصم است.

آن‌گاه ابن حزم گوید: ادّعی اجماع جز دو جا جایز نیست: یکی از آن دو موردی است که تمام صحابه اتفاق نظر داشته باشند که آن را با نقل صحیح از آنان شناخته و صحابه بدان اقرار کرده باشند. دوم در موردی که هر کس با آن مخالفت کند، کافر و خارج از اسلام باشد...^۱

ابن قیّم گوید: شافعی نیز در رساله‌ی جدیدش تصریح کرده است بر این که آن چه مخالفی نسبت به آن نمی‌شناسیم، به آن اجماع گفته نمی‌شود. در لفظ آن خلافتی در آن دانسته نمی‌شود، پس اجماع نیست. عبدالله بن احمد بن حنبل گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت: هر کس در موردی ادّعی اجماع می‌کند، دروغ است...^۲

شرح حال ابن حزم

در این جا بعضی از عبارات را در باره‌ی ابن حزم می‌آوریم

۱ - صاحب کتاب «المعجب» عبارتی دارد که خلاصه‌اش این است: ابومحمّد فقیه، وزیر عبدالرحمان بن هشام بن عبدالجبار بن ناصر ملقب به المستظهر بالله برادر مهدی بود که قبلاً از او یاد شد. وی بعدها وزارت را به میل خود کنار گذاشت و به قرائت

۱. المحلی ۹: ۶، مسأله اقاله از کتاب «البیوع»، نیز: مسأله‌ی عدم جواز قیاس از کتاب «قضا».

۲. اعلام الموقعین ۱: ۱۱.

علوم و نوشتن اخبار و سنن پرداخت و به درجاتی از علم و دانش رسید که کم تر کسی در اندلس قبل از او به آن دست یافته بود. وی مدّت‌ها مذهب شافعی داشت و بعد به عقیده‌ی ظاهریّه پیوست و در آن مرام افراط کرد. او تألیفات ارزشمند و فراوانی دارد که درباره‌ی اصول و فروع فقه، با اهداف و نتایجی ارزنده بر طبق مذهب و مرام خویش - که مرام داوود بن علی ظاهری باشد - نوشته است. از قول تعداد زیادی از دانشمندان اندلس نقل شده است که شمار آثار او در علوم فقه، حدیث، اصول، ملل و نحل، تاریخ، نسب، ادبیات و ردّ بر مخالفان به حدود چهارصد جلد رسیده بود. این شمار از تألیفات را در هیچ یک از دانشمندان اسلامی پیش از او جز ابو جعفر محمد بن جریر طبری سراغ نداریم. و این توفیقات شامل حال هیچ کس نمی‌شود، مگر از راه لطف و کرم الاهی و تأییدات نیکوی او.

وی بهره‌ی فراوانی در علم نحو و لغت و بخش عظیمی از شعر و صناعت خطابه را دارا بود. من این مقدار از اخبار این مرد را در این جا آوردم از آن جهت که وی در این ایام، از مشهورترین و پرآوازه‌ترین دانشمندان اندلس است که به خاطر مخالفتش با مذهب مالکی، نامش بیشتر بر سر زبان‌های دانشمندان است و امروز در اندلس پیروان فراوانی دارد.

۲ - صدیق حسن نام او را در ردیف مجتهدان آورده و خلاصه‌ی گفتارش چنین است:

یکی از آنان امام ابو محمد ابن حزم ظاهری است که گوید: اگر بر روی زمین کسی را از خود دانایتر نسبت به قرآن و حدیث می‌شناختم، به سویش بار سفر می‌بستم. شیخ اکبر (ابن عربی) در فتوحات در باب دویست و بیست و سه گوید: نهایت وصل و آخرین مرحله‌ی وصل، آن است که شیئی عین آن چیزی می‌شود که ظاهر است و نداند که او همان است، همان گونه که حضرت رسول ﷺ را دیدم که ابن حزم محدّث را در آغوش گرفته بود و هر یک در دیگری پنهان شده و پیوسته با یک دیگر وحدت داشتند و او و رسول خدا یکی بودند، و این آخرین درجه‌ی وصول است که از آن به اتحاد تعبیر می‌شود. پایان کلام ابن عربی.

این پیوند و وصول برای ابن حزم حاصل نشده است، مگر از آن جهت که به سنت متمسک بوده و در تمسک به آن کوشا و سرسخت بوده است.^۱

اشکال دوم

دهلوی گوید: و در اسناد حدیث نور، محمد بن خلف مروزی است. یحیی بن معین گفته است که وی «کذاب» است و دارقطنی گوید: «متروک» است و هیچ کس در دروغ‌گوبودن او اختلاف ندارد.

و از طریق دیگر نیز روایت شده است که در آن طریق، «جعفر بن احمد» است. وی فردی رافضی غلوکننده و دروغ‌گو و حدیث‌ساز است و بیشتر احادیث ساختگی او در ناسزاگویی و بدگویی نسبت به صحابه است.

در پاسخ می‌گوییم:

بر پژوهشگر محقق پنهان نیست که نام محمد بن خلف در هیچ یک از اسناد این حدیث وجود ندارد، هم‌چنان‌که نام جعفر بن احمد نیز در راویان شیعه در اسناد این حدیث نیست.

دهلوی و سلف او خواسته‌اند در پشت این ادعای دروغین، سند این حدیث را فقط منحصر به دو طریق بدانند و بعد برای بی‌اعتبار کردن آن ایراد و اشکالی بگیرند تا استناد به آن حدیث را در اثبات امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بی‌پایه بدانند.

هر کس که در طرق و اسناد این حدیث مستفیض معتبر بلکه مسلم و مقطوع الصدور (که صحت آن را حافظ شمس‌الدین سبط ابن جوزی اثبات کرده است) تحقیق کند، می‌داند که این دو نفری را که دهلوی نام برده است، از رجال این حدیث در اسناد بزرگان پیشوایان حفاظ هم‌چون احمد، پسرش عبدالله، ابن مغازلی، خطیب خوارزمی، نطنزی، عاصمی و حموی نیستند. به علاوه که در بین آنان مسلم و حتمی است که ورود حدیث صحیح از طریق دیگر (که فرض شود قدری ضعیف است) بر اعتبار سندی

۱. «الجنة في الاسوة الحسنة بالسنة» - فصل مجتهدان.

و دلالتی آن می‌افزاید. پس روشن شد که ایرادکننده در حدیث نور- به گمان آن که یکی از این دو نفر در اسناد آن می‌باشند- یا نافهم است یا مغرض و ملحد.

منشأ اشتباه

منشأ این اشتباه، آن است که علامه حلّی در کتاب «نهج الحق و کشف الصدق» این حدیث را از احمد و ابن مغازلی نقل کرده و ابن روزبهان صاحب کتاب «ابطال الباطل»، خود را از پاسخ وی ناتوان دیده، چاره‌ای رسوا اندیشیده و گفته است: ابن جوزی این حدیث را در کتاب «الموضوعات» جزء احادیث ساختگی دانسته و گوید: این حدیث را بر رسول خدا بسته و ساخته‌اند. فرد مورد اتهام در طریق اوّل، «محمد بن خلف مروزی» است که یحیی بن معین درباره‌ی او گوید که او «کذاب» است و دارقطنی گوید: «متروک» است. در طریق دوم «جعفر بن احمد» قرار دارد که رافضی و کذاب است و احادیثی را در سبّ اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جعل کرده است. پایان کلام او.^۱

از مقایسه بین گفتار علامه حلّی و سخن ابن روزبهان برمی‌آید که این دو راوی در سند حدیثی که علامه آن را نقل کرده، وجود ندارد؛ بلکه ابن روزبهان سخن ابن جوزی را آورده است تا مطالعه‌کنندگان را به این توهم اندازد که حدیث مذکور در کتاب «نهج الحق» ساختگی است.

این گفتار ابن روزبهان است که بعد از او کابلی بسیاری از مطالبش را از او گرفته است. گوید: این حدیث باطل است؛ زیرا به اجماع اهل خبر، ساختگی است. در اسناد آن محمد بن خلف مروزی است که یحیی بن معین درباره‌ی او گوید «کذاب» است و دارقطنی گوید «متروک» است و هیچ‌کس در کذبش اختلاف ندارد.

از طریق دیگر نیز روایت شده است که در اسناد آن جعفر بن احمد وجود دارد، وی رافضی، غلوکننده و دروغ‌گو و حدیث ساز است که بسیاری از احادیث ساختگی

۱. ابطال الباطل.

او در ناسزاگویی به صحابه است.^۱

کابلی بر این مطلب این جمله را افزوده است: «زیرا به اجماع اهل خبر این حدیث ساختگی است.» وی عبارت را تغییر داده تا بفهماند که نام این شخص در اسناد این حدیث، حتماً آمده است.

پس از آن «دهلوی» عبارات «کابلی» را آورده و با تغییری اندک پنداشته‌اند که می‌شود ادعای اجماع کرد.

عبارت «ابن جوزی» و تصرّفاتی که در آن کرده‌اند

متن عبارت ابن جوزی و تصرّفاتی که در عبارات او شده است:

حدیثی که در اسنادش محمد بن خلف مروزی آمده است غیر از آن حدیث نور است که ما درباره‌ی آن سخن می‌گوییم. لفظ آن حدیث آن است که: «من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب از یک طینت آفریده شده‌ایم...» اگر در این مطلب شک و تردیدی دارید، اینک این عین عبارت ابن جوزی است که در ضمن بحث فضائل علی علیه السلام در کتابش گوید:

حدیث اول درباره‌ی آن چه که علی بن ابی طالب از آن آفریده شده است: خبر داد به ما ابو منصور بن قزاز، از احمد بن علی بن ثابت، از علی بن حسن بن محمد دقاق، از محمد بن اسماعیل وراق، از ابراهیم بن حسین بن داود دقطان، از محمد بن خلف مروزی، از موسی بن ابراهیم، از موسی بن جعفر، از پدرش، از جدش که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب از یک طینت آفریده شدیم.

این حدیثی است که بر پیامبر اکرم بسته‌اند. مورد این اتهام، مروزی است که یحیی بن معین درباره‌ی او گوید: «کذاب» است و دارقطنی گوید: «متروک» است و ابن حبان گوید: وی آدم کم‌هوشی بوده که به او تلقین می‌شده و او تلقین دیگران را می‌گرفته و از این جهت شایسته‌ی ترک است.

۱. الصواعق - مطلب چهارم.

و روایت کرده است جعفر بن احمد بن بیان از محمد بن عمر طائی از پدرش از سفیان از داوود بن ابی هند، از ولید بن عبدالرحمان، از نمیر حضرمی، از ابوذر که رسول خدا ﷺ فرمود:

«من و علی از یک نور آفریده شدیم و در سمت راست عرش بودیم، دو هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند. سپس خداوند آدم را آفرید و ما را در صلب مردان جابه جا کرد تا این که در صلب عبدالمطلب قرار داد. آن گاه نام های ما را از نام خود مشتق کرد. پس خداوند «محمود» است و من «محمد» و خداوند «علی» است و «علی» علی است.»

مصنف (ابن جوزی) گوید: این حدیث را جعفر بن احمد ساخته است، او فردی رافضی است که حدیث جعل می کرد. ابن عدی گوید: مسلم و یقینی است که او حدیث ساز بود.^۱

ره آورد عبارات فوق

از این عبارت نکاتی به دست می آید:

- * ادعای وقوع «محمد بن خلف» در طریق حدیث نور، دروغ است.
- * وی جعل این حدیث را به «جعفر بن احمد» نسبت داده و «ابن روزبهان» بر آن افزوده است که وی اصحاب رسول خدا ﷺ را سب می کرده است.
- * ابن روزبهان کلمه ی «کذاب» را بر آن افزوده است.
- * کابلی بر آن ها جمله ی «غلوکننده» و «حدیث ساز» را افزوده است.
- * کابلی جمله ی دیگری بر آن افزوده که: بسیاری از ساخته های او در ناسزاگویی به صحابه بوده است.
- * کابلی جمله ی دیگری را نیز افزوده، گوید: هیچ کس در دروغ گو بودن او اختلاف ندارد.

۱. الموضوعات ۱: ۳۳۹-۳۴۰.

این‌ها بود افزایش‌های چهارگانه از «کابلی» و دو افزوده از «ابن‌روزبهان» که کابلی در آن دو نیز با وی شریک است و حال آن‌که اصلاً در عبارات «ابن‌جوزی» وجود ندارد.

هم‌چنان‌که مطالب ذیل نیز به دست می‌آید:

۱- ابن‌روزبهان از ابن‌جوزی نقل کرده است که او حکم کرده است که «محمدبن‌خلف» حدیث‌ساز بوده؛ لکن «کابلی» اسم «ابن‌جوزی» را نیاورده تا کسی بر او ایراد نگیرد.

۲- «کابلی» حکم به حدیث‌ساز بودن او را به اجماع اهل‌خبر نسبت داده، به جای آن‌که به «ابن‌جوزی» نسبت داده باشد.

۳- و «دهلوی» به جای اجماع اهل‌خبر، اجماع اهل‌سنت گفته است.

نگرشی به کلام ابن‌جوزی

در عبارت «الموضوعات» از ابن‌حبّان گفتارش را درباره‌ی مروزی آورده است که: وی چون کم‌هوش بوده و تحت تأثیر تلقینات قرار می‌گرفته، از این جهت سزاوار ترک است. این عبارت صراحت دارد در این‌که وی عمداً حدیث جعل نمی‌کرده و بر رسول خدا دروغ نمی‌بسته است. بنابراین آن‌چه را که از «ابن‌معین» آورده است که وی «کذاب» بوده، باطل می‌شود؛ زیرا دلیلی وجود ندارد که او را نسبت به دروغ بدهیم بر طبق آن‌چه که «ابن‌حبّان» گفته است.

علاوه بر این آن‌که پیشوایان اهل‌سنت، ابن‌معین را سرزنش کرده و بر او ایراد گرفته‌اند که وی بیش از حد بر مردم اشکال می‌گرفته؛ لذا هنگامی که او یکی از راویان را جرح می‌کند و بر او ایراد می‌گیرد، باید توقّف کرد، همان‌گونه که در کتاب «مناقب الشافعی» تألیف فخر رازی، در مورد سخنانی که او درباره‌ی شافعی گفته است بحث کرده است.

سمعانی «مروزی» را راست‌گو می‌داند

سمعانی تصریح کرده است که مروزی راست‌گو است و این متن عبارت او است: در بغداد دروازه‌ای است به نام «دروازه‌ی مروزی» و یا «محلّه‌ی مروزی‌ها». گمانم چنین است که او از اهالی کرخ است و از همین محلّه است: ابو عبدالله محمد بن خلف بن عبدالسلام اعور مروزی؛ زیرا وی ساکن همین محلّه بوده است. او از «یحیی بن هاشم سمسار» و «عاصم بن علی» و «علی بن جعد» روایت کرده است و افرادی از او روایت کرده‌اند، مانند: «ابو عمرو عثمان بن احمد بن سماک» و «عبدالصمد بن علی طیبی» و «ابوبکر محمد بن عبدالله شافعی». او راست‌گو بود و در سال ۲۸۱ وفات کرد.^۱

نظر خطیب بغدادی و دارقطنی در مورد مروزی

خطیب، «مروزی» را صدوق می‌داند و دارقطنی ایرادی در او نمی‌بیند. حافظ خطیب بغدادی او را موثق دانسته و تصریح کرده است که او راست‌گو است و این جمله را آورده است:

«دارقطنی از او اسم برده و گفته است که وی مشکلی ندارد.» و این عین عبارت او است: محمد بن خلف بن عبدالسلام اعور معروف است به «مروزی»؛ زیرا ساکن محلّه‌ی مروزی‌ها بود. وی از «عاصم بن علی» و «علی بن جعد» و «موسی بن ابراهیم مروزی» و دیگران روایت کرده است. «ابو عمرو ابن سماک» و «ابوالعبّاس بن نجیح» و «عبدالصمد طیبی» و «ابوبکر شافعی» و دیگران از او روایت کرده‌اند. وی راست‌گو بود. دارقطنی از او یاد کرده و گفته است: ایرادی بر او نیست و از این قانع نقل کرده که او در سال ۲۱۸ از دنیا رفته است.^۲

علاوه بر این که وی از شیوخ و استادان «ابوبکر شافعی» و «ابن سماک» و «ابن نجیح» و «عبدالصمد طیبی» بوده است و اینان از بزرگان پیشوایان اهل سنت می‌باشند.

۲. تاریخ بغداد ۵: ۲۳۵.

۱. الانساب- مدخل «مروزی».

پس حق آن است که وی راست گو بود نه بدان گونه که از ابن معین نقل شده است و دارقطنی گفته است: بأسی در او نیست، نه این که وی را ترک کرده باشد، بدان گونه که پنداشته اند؛ بلکه «کابلی» و «دهلوی» بر آن اضافه کرده و گفته اند: «اختلافی در کذب او نیست». اگر مقصودشان از این جمله، آن است که دارقطنی گفته، تهمت آشکاری است و اگر از طرف خود گفته اند، بطلانش روشن تر و آشکارتر است.

خطیب و ابن عساکر، حدیث «مروزی» را نقل کرده اند و گنجی گوید: «حدیث حسن» است

از جمله چیزهایی که بطلان کلام اینان را روشن تر می کند، صریح عبارت حافظ گنجی است که حدیث مروزی را از حافظ بن عساکر و حافظ خطیب نقل می کند و سپس تصریح می کند که این روایت «حدیث حسن» است. این است عین عبارت او:

خبر داد به ما یوسف بن خلیل بن عبدالله دمشقی در حلب و حافظ محمد بن محمود بن حسن نجار در بغداد و حافظ خالد بن یوسف نابلسی در دمشق. اینان گفتند که خبر داد به ما امام ابوالیمان زید بن حسن کندی در دمشق، از قزاز، از حافظ احمد بن علی بن ثابت خطیب، از ابوالقاسم علی بن عثمان دقاق، از محمد بن اسماعیل وراق، از ابواسحاق ابراهیم بن حسین بن داوود قطان در سال ۳۱۱ (سیصد و یازده) از محمد بن خلف مروزی، از موسی بن ابراهیم مروزی، از موسی بن جعفر بن محمد از پدرش از جدش، از حضرت رسول ﷺ که فرمود:

«من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابراهیم از یک طینت

آفریده شدیم.»

گنجی گوید: این حدیث حسن است، حافظ عراق در کتابش آن را بدین گونه روایت کرده است و محدث شام عین همین را از او پیروی نموده است، به همان گونه که ما نقل کردیم.^۱

مؤلف می‌افزاید: خطیب بغدادی در تاریخ خود، ضمن شرح حال ابراهیم بن حسین قطن، این مطالب را آورده^۱ و ابن عساکر حدیث را از طریق او روایت کرده است که گوید: «ابوالحسن بن قبیس و ابومنصور، از ابوبکر خطیب، از ابوالقاسم علی بن ابی‌عثمان^۲ دقاق، از ابواسحاق ابراهیم بن حسین بن داوود قطن...^۳

۱. تاریخ بغداد ۶: ۵۹.

۲. در متن کتاب، همین‌گونه است.

۳. ترجمه علی بن ابی‌طالب من تاریخ دمشق ۱: ۱۲۵.

پاسخ به معارضه با حدیث شافعی در فضیلت خلفا

دهلوی گوید:

بر فرض صحّت حدیث نور، آن حدیث معارض است با حدیثی که فی الجمله احسن از آن است و در اسنادش کسی که متّهم به دروغ باشد، وجود ندارد. و آن روایتی است که شافعی با اسنادش از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که حضرت فرمود: «من و ابوبکر و عمر و عثمان و علی، هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم در پیشگاه خداوند متعال بودیم. هنگامی که آدم را آفرید ما را در پشت او جای داد. و پیوسته در صلب مردان پاک جابه‌جا می‌شدیم تا این‌که خداوند مرا در صلب عبدالله منتقل کرد و ابوبکر را به صلب ابی‌قحافه و عمر را به صلب خطاب و عثمان را به صلب عقیان و علی را به صلب ابوطالب منتقل فرمود.»

در پاسخ می‌گوییم:

این معارضه از جهاتی باطل است:

۱ - تعبیر «فی الجملة»

عبارت «فی الجملة» ظاهر است در این‌که این حدیث، از حدیث نور که انحصار روایتش رافقط در دو راه پنداشته، فی الجملة احسن است و نه از همه جهات. بر فرض که این انحصار را پذیرا باشیم، این حدیث نمی‌تواند از نظر سند با حدیث نور معارضه کند.

۲ - حدیث بی‌سند، با حدیثی که پیشوایان حدیث روایت کرده‌اند، توان معارضه ندارد حدیثی که اصلاً سندی ندارد، نمی‌تواند با حدیثی معارض باشد که پیشوایان حدیث آن را نقل کرده‌اند. روایتی را که بزرگان دانشمندان اهل سنت آن را روایت کرده و بر آن تصریح نموده‌اند، صحت حدیث نور را ثابت می‌کند و در حد معارضه با حدیثی که بی‌سند است و روایانش شناخته نشده‌اند، نیستند تا بینیم ثقه هستند یا نیستند.

۳ - تصریح و نصّ برخی از بزرگان بر ضعف آن حدیث

قاضی ثناءالله - که به اعتراف دهلوی در کتاب «اتحاف النبلاء» بیهقی زمان خود می‌باشد - بعد از نقل حدیث نور و معارضه‌اش با حدیث خلفا، تصریح کرده است به این که حدیث خلفا ضعیف است. عین عبارت او چنین است:

این حدیث هرچند ضعیف است، لکن در اسنادش کسی که متهم به کذب باشد وجود ندارد.^۱

اشاره به این نکته شایسته است که «کابلی» به همین سخن بسنده کرده که «در اسنادش کسی که متهم به کذب باشد وجود ندارد» و «دهلوی» به عبارت «فی الجملة» اکتفا نموده است... تمام این عبارات به خاطر آن است که تصریح به ضعف حدیث نکنند و به حق گردن نهند.

۴ - استدلال دهلوی به این حدیث، با آنچه که خود ملتزم به آن است، مخالفت دارد دهلوی چنین گفته است:

قاعده‌ی ثابت شده در نزد اهل سنت چنین است: هر حدیثی که در کتابی باشد که نویسنده‌ی کتاب ملتزم به صحت آن نباشد (مثل کاری که بخاری و مسلم و دیگر صاحبان کتب صحاح کرده‌اند) شایسته برای احتجاج نیست.^۲

بر اساس قاعده‌ی دهلوی، این روایت شافعی را در کتابی که بدین گونه باشد،

۱. سیف مسلول: حدیث هشتم.

۲. تحفه اثنا عشریه: ۲۱۳.

نیافتیم. همان طور که نه شافعی تصریح بر صحت آن به خصوص کرده و نه دیگران. این غفلت و اشتباه، چرا؟ و این خروج از قاعده‌ی مقررہ چرا؟! و آیا این گونه روایات که در فضائل دیگران وارد شده است، می‌توانند در ردّ فضایل امیرالمؤمنین استواری داشته باشند؟

۵ - روایتی که سندی نداشته باشد، توجّهی به آن نمی‌شود

دهلوی به ایرادی که به ابوبکر گرفته شده در مورد تخلف او از لشکر اسامه که رسول خدا ﷺ فرموده بود: «خداوند هر کس را که از لشکر اسامه تخلف ورزد لعنت کرده است.» پاسخ می‌دهد و چنین گوید:

حدیث معتبر در نزد اهل سنت، حدیثی است که در کتب مستند حدیثی آمده و حکم به صحت آن شده باشد. اما حدیثی که عاری از سند است، هیچ‌گاه به آن توجّهی نمی‌شود.^۱ بر مبنای همین قاعده، حدیث شافعی در کتاب‌های مُسندی که بدین گونه باشد، وجود ندارد. لذا قابل استناد نیست؛ زیرا مرسل است و سندی ندارد. و هر حدیثی که سندش ذکر نشده باشد، به تعبیر دهلوی غیر قابل توجّه است. در این صورت این سخن که بگوییم: «شافعی آن را به سندش از پیامبر نقل کرده است» کفایت نمی‌کند، مخصوصاً که کتابی که وی آن حدیث را در آن کتاب روایت کرده، شناخته شده نیست.

۶ - احتجاج به آن جایز نیست

دهلوی در کتاب «تحفه» اش نوشته که خود را ملتزم می‌داند که در این کتاب، فقط از کتب شیعه نقل کند که مستند به روایات صحیح‌شان باشد که در کتاب‌های معتبره‌شان نقل می‌کنند^۲ و این که روایات هر فرقه‌ای از فرق اسلامی، برای فرقه‌ای دیگر حجّت و معتبر نیست.^۳

۲. همان: مقدّمه.

۱. همان: ۲۶۶.

۳. همان.

۷- الزام مخالف به این حدیث صحیح نیست

پدر دهلوی به مطلبی تصریح کرده است که خلاصه‌اش آن است:
با امامیه و زیدیه به احادیث صحیحین مناظره کردن صحیح نیست تا چه رسد به دیگر کتاب‌ها^۱
بر طبق این گفتار نیز، احتجاج دهلوی به حدیث مذکور، از درجه‌ی اعتبار ساقط است.

۸- رد کردن آن، هرچند مستند باشد، جایز است

رشیدالدین دهلوی گفتاری دارد که خلاصه‌اش این است: هر گروه و فرقه‌ای به روایاتی که از طرق خودش روایت شده است، یقین و اعتراف دارد و روایاتی را که از طرق دیگران نقل شده است قبول ندارد.^۲
بر همین اساس، این حق برای امامیه وجود دارد که این حدیث را - هرچند سندش کامل و صحیح باشد - نپذیرند و رد کنند. اما فوائد دیگری که از این کلمات استفاده می‌شود، بر پژوهشگر تیزهوش پوشیده نیست.

۹- نص کامل این حدیث

اصل و اساس در نقل این حدیث ساختگی، «ملاعمر» است که غرق در فضایل خلفا است و «محب طبری» و صاحب کتاب «الاکتفاء» و «ابن حجر مکی» از او گرفته‌اند. و این نص عبارت محب طبری است:
وی آورده است که آنان - یعنی «خلفای چهارگانه» - و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قبل از حضرت آدم علیه السلام بوده‌اند و هر یک را با یک ویژگی توصیف کرده و از ناسزاگویی به آنان برحذر داشته است.
از محمدبن ادریس شافعی به سندش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: من و ابوبکر

۱. قره‌العینین، خاتمه‌ی کتاب.

۲. شوکت عمریه: مقدمه‌ی کتاب.

و عمر و عثمان و علی انواری بودیم در طرف راست عرش، هزار سال پیش از خلقت حضرت آدم. هنگامی که آدم را آفرید ما را در پشت او جای داد و ما پیوسته در صلب‌های پاک منتقل می‌شدیم تا این که خداوند مرا به صلب عبدالله منتقل ساخت و ابوبکر را به صلب ابوقحافه و عمر را به صلب خطاب و عثمان را به صلب عفان و علی را به صلب ابوطالب منتقل ساخت و آنان را به عنوان صحابه و یاران من برگزید. ابوبکر را صدیق، عمر را فاروق و عثمان را ذوالنورین و علی را وصی قرار داد. هر کس به اصحاب من ناسزا گوید، به من ناسزا گفته و هر کس به من ناسزا گوید، خدا را سب کرده و هر کس خداوند را سب کند، خداوند او را به روی در آتش خواهد افکند.

این حدیث را حافظ عمر بن خضرم در سیره‌اش آورده است.^۱ و با همین عبارات در کتاب «الإکتفا» و «الصواعق المحرقة» می‌یابید.

دست‌کاری علمای اهل سنت در این حدیث

ما عین عبارات حدیث را آوردیم... سازنده‌ی آن، از جعل این حدیث انگیزه‌ای جز جعل فضیلتی برای پیشوایان سه‌گانه‌ی خود نداشته است. در عین حال از آوردن نام حضرت علی خودداری نکرده و اسم آن حضرت را با صفت «وصی» آورده، همان‌گونه که برای هر یک از آنان ویژگی خاصی یاد کرده است.

لکن برخی از افراد گروه آنان هم چون «کابلی» و «دهلوی»، در آن تصرّف کرده و حدیث را دست‌کاری کرده‌اند... و ما به تفصیل دست‌کاری‌های آنان را در این جا می‌آوریم:

۱- کابلی جمله‌ی «انواری بر طرف راست عرش» را انداخته است؛ ولی ابن حجر کلمه‌ی «انوار» را انداخته و بقیّه را آورده است و خبر جمله را با عبارت «پیش از آفرینش آدم» قرار داده است، لکن «دهلوی» وقتی زشتی و سستی عبارت را مشاهده کرده به جای آن لفظ «در پیشگاه خداوند متعال» را آورده است و بعد «قاضی» آمده و

عبارت را به همان وضع ناقص خود گذارده نه کلمه‌ی «انوار» را آورده و نه جمله‌ی «در پیشگاه خداوند متعال» را...

۲- کابلی وقتی دیده متن حدیث مشتمل است بر کلمه «و علی را وصی قرار داد» که بر وصایت و خلافت آن حضرت دلالت دارد، برای اسقاط این عبارت دنباله‌ی حدیث را کاملاً حذف کرده و آن را نیاورده است و بر همین سبک اشتباه کاری و تدلیس قاضی و دهلوی رفتار کرده‌اند. اینک جای این سؤال است که چرا «کابلی» به هنگام نقل حدیث، اسمی از «ملاعمر» نیاورده است؟ می‌شود گفت که به دو جهت از او اسم نبرده است:

الف. اگر اسم او را می‌برد، معلوم می‌شد که بر او اعتماد کرده و روایتش را قبول دارد و این مطلب از جهات دیگر به او ضرر می‌زند؛ زیرا «ملاعمر» از جمله‌ی کسانی است که حدیث «طیر» و حدیث «تشبیه» را در سیره‌اش آورده، دو حدیث که کابلی در ردّ و ابطال آن‌ها می‌کوشد. با این که وی به هنگام پاسخ‌گویی به استدلال به آیه‌ی «مودت»، احادیثی ساختگی و دروغ‌هایی شگفت را از او در فضیلت ابوبکر نقل کرده است.

ب. وی خواسته با اسم نبردن از «ملاعمر» برای پیروان خود، فضل و علم گسترده‌ی خود را بیان کند که پندارند وی اصل کتاب «شافعی» را دیده و بدون واسطه از آن کتاب نقل کرده است.

نکته‌ای به مناسبت

دهلوی گوید: ایراد هفتم: حدیث مسلم در صحیحش از عبدالله بن عمرو بن عاص از رسول خدا ﷺ که فرمود: هنگامی که گنجینه‌های فارس و روم به روی شما گشوده شد، شما چگونه مردمی خواهید بود؟ عبدالرحمان بن عوف پاسخ داد که همان‌گونه که خداوند متعال فرمان داده است. حضرت فرمود: نه، چنین نیست بلکه با یک‌دیگر رقابت خواهید کرد و حسد خواهید ورزید و نسبت به هم پشت خواهید کرد و بر یک‌دیگر کینه‌توزی خواهید نمود.

آن‌گاه گوید: پاسخ به این حدیث آن است که حدیث دنباله‌ای دارد که حذف شده است و فقط بر مورد طعن و ایراد اکتفا شده است با این‌که آن دنباله، مقصود و مراد را آشکار می‌سازد و ایراد را برطرف می‌کند. لکن آن دنباله را حذف کرده است و این به مانند تمسک آدم بی‌دین است به کلمه‌ی «لا تقربوا الصلاة» [بدون آن‌که دنباله‌ی آن: «و انتم سکاری» را بگویید].

دزدی احادیث در چنین مواردی در نهایت زشتی است. ذیل حدیث چنین بوده است: بعد به جایگاه‌های مهاجران خواهید آمد و برخی از آنان را برگردن برخی دیگر سوار خواهید کرد.^۱

من می‌گویم: چگونه خود دهلوی و قاضی به پیروی از کابلی این کار زشت را در این حدیث خیالی انجام داده‌اند؛ بلکه همین عمل زشت از او و کابلی نسبت به برخی از دیگر احادیث صادر شده مانند حدیثی که از «امالی» سید مرتضی رضوان‌الله‌علیه روایت کرده و آن را دست‌کاری نموده‌اند و دهلوی آن را به صورت ناقص به هنگام پاسخ حدیث «قرطاس» آورده است.

این نکته مشهور است که او از کتاب «صواعق» در کتاب «التحفة» و نیز از کتاب‌های «مقالید الأسناد» نوشته ثعالبی و «بستان المحدثین» و «تفسیر مهائمی» در تفسیرش «فتح‌العزیز» سرقت کرده است.

اکنون باید دید چه کسی ذیل حدیث سابق را انداخته و نیاورده است؟! لکن علمای شیعه تمام آن را بدون هیچ کم و کاست نقل کرده‌اند، چنان‌که مرحوم علامه در کتاب «کشف‌الحق» و سیدابن طاووس در کتاب «الطرائف» بدین عبارات آورده‌اند:

حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» از عبدالله بن عمرو بن عاص در حدیث یازدهم از افراد مسلم آورده است که حضرت رسول ﷺ فرمود: هنگامی که خزائن فارس و روم به روی شما گشوده شد، چگونه مردمی خواهید بود؟ عبدالرحمان بن عوف

گفت: به همان گونه که رسول خدا به ما دستور داده است. حضرت فرمود: نه، چنین نیست؛ بلکه شما با یک دیگر به رقابت برخواید خاست و بر یک دیگر حسادت خواید ورزید و نسبت به هم پشت کرده و کینه توزی خواید نمود، و در روایتی دیگر آمده است: آن گاه به سوی جایگاه‌های مهاجران خواید رفت، برخی از آنان را برگردن دیگری سوار خواید کرد.

آن گاه مرحوم علامه حلّی گوید: و این نکوهشی است از آن حضرت نسبت به اصحاب و یاران خود.^۱

سیدابن طاووس بعد از نقل حدیث می گوید: خداوند تو را مورد رحمت خود قرار دهد! بنگر به آن چه اصحاب رسول خدا خود شاهد نکوهش پیامبرشان نسبت به یاران و اصحابش بودند، چگونه بعید می شمارند که مردمی در زمان زندگی و بعد از مرگ آن حضرت با این ویژگی باشند؟^۲

چگونه ممکن است علمای شیعه این قسمت را حذف کنند. با توجه بر این که با مطلوب و خواسته‌ی آنان منافاتی ندارد؟

علاوه بر این‌ها، این قسمت زیادی در عبارت دیگری از کتاب «مسلم» آمده است؛ زیرا وی در جایی از کتاب خود بدون این دنباله آورده و در جای دیگر نقل نکرده است، بنابراین ایرادی بر سید مرتضی و علامه حلّی وارد نمی شود که چرا آنان این ذیل را نیاورده‌اند.

چنان که کابلی ذیل را که افزوده، گفته است: «و در روایتی دیگر...»^۳

۱۰- از جمله سخنان ناروا که در این مورد گفته‌اند

این که پنداشته‌اند که در اسناد این حدیث هیچ کس متهم به دروغ‌گویی نیست،

۱. نهج‌الحق و کشف‌الصدق: ۳۲۱.

۲. الطرائف- مبحث مواردی که صحابه با رسول خدا مخالفت کرده‌اند.

۳. الصواعق- در ذکر مطاعن صحابه.

ناروای محض است. آری، اگر رجال حدیث را می‌آوردند و بعد آنان را با گفتاری از دانشمندان توثیق می‌کردند، در این صورت وجهی برای گفتار آنان بود.

۱۱ - نگرشی در وثاقت شافعی

در وثاقت و عدالت شافعی، دیدگاه‌هایی است و ما به اشاره به برخی از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

۱ - وی در ستایش از استادش «مالک» چنین گفته است: هنگامی که از اهل اثر نامی برده شود، «مالک» بین آنان ستاره است.^۱ در جای دیگر گفته است: هرگاه مالک در چیزی از حدیث شک و تردید داشت، همه‌ی آن را کنار می‌گذاشت. نیز گفته است: اگر مالک و سفیان نبودند، علم حجاز از بین می‌رفت و دیگر عباراتی در همین مورد. با وجود این گفتارها در مورد مالک، بسیاری از موارد با او مخالفت کرده، او را مورد انتقاد قرار داده و سخنانش را نپذیرفته است. این گونه برخورد موجب ضعف شخصیت او شده و باعث کنارگذاشتن او است. لذا فخر رازی بعد از آن که به روش‌های گوناگون به دفاع از او برخاسته، چنین گفته است: اگر قضیه از این قرار است، چگونه بر شافعی رواست که به روایات مالک تمسک جوید؟ و چگونه جایز است که بگوید: هرگاه از اهل اثر سخن به میان آید، مالک به سان ستاره است؟ و این عین عبارت رازی است در مورد او که به تفصیل تمام آن را می‌آوریم:

فصل سوم در ستایش شافعی از اساتید و مشایخش: وی می‌گفت: اگر مالک و سفیان نبودند، علم حجاز از بین می‌رفت... و می‌گفت: هرگاه از اهل اثر نامی به میان آید، مالک به سان ستاره است. و می‌گفت: هرگاه مالک در چیزی از حدیث شک و تردید داشت، همه‌ی آن را کنار می‌گذاشت. شافعی حکایت کرده است که مالک و ابویوسف در حضور هارون الرشید درباره‌ی اوقاف مردم سخن می‌گفتند. یعقوب گفت که این کار باطل است؛ زیرا رسول خدا حضرت محمد ﷺ ما موربت داشت حبس‌ها را

۱. مناقب الشافعی، فصل سوم.

رها کند. مالک گفت: مأموریت آن حضرت، رهایی اموالی بود که برای خدایان خود وقف می‌کردند از بحیره و سائیه^۱؛ اما وقف کردن برای امور خیر اشکالی ندارد. این وقف عمر بن خطاب است که از پیامبر اکرم اجازه گرفت. حضرت فرمود: اصل را وقف کن و ثمره و میوه‌اش را در راه خدا خرج کن و لذا زبیر هم وقف کرد. خلیفه از این سخن به شگفت آمد و یعقوب را از نزد خود دور ساخت.

شافعی می‌گفت: بعد از کتاب خدا، کتابی صحیح تر از موطأ مالک نمی‌شناسم. به شافعی گفته شد: در بین کسانی که دیده‌ای، کسی را به سان مالک بن انس دیده‌ای؟ پاسخ داد: از کسانی که در سن و علم پیش از ما بودند، شنیدم که می‌گفتند: ما به مانند مالک کسی را ندیدیم، حال ما چگونه بگوییم که مثلش را دیده‌ایم؟

در جای دیگر می‌گفت: مالک در نزد دانشمندان مدینه و حجاز و عراق، در فضیلت و علم پیشکسوت و برتر بود. و در نزد آنان به اتفاق در حدیث و هم‌نشینی با علما و دانشمندان شهرت داشت. ابن عیینه هرگاه از او اسم می‌برد، نامش را گرامی داشته و از او حدیث نقل می‌کرد. مسلم بن خالد زنجی - که مفتی اهل مکه و عالم آنان در زمان خود بود - می‌گفت: من در زمان زندگی گروهی از تابعان، با مالک مجالست و هم‌نشینی داشتم.

اگر کسی بگوید: حال که وضع مالک در علم و دیانت در این پایه است که شما گفتید و احترام استاد هم بر هر مسلمانی واجب است، چگونه شافعی اقدام به مخالفت با او کرده است و چگونه به خود اجازه داده است که کتابی در مقابله با او بنویسد؟ پاسخ می‌گوییم: بی‌هقی گفته است در کتاب ابویحیی زکریا بن یحیی ساجی خواندم که شافعی بدان جهت در مقابله با مالک کتاب نوشت که به او خبر رسید که در

۱. این دو کلمه برگرفته از آیه‌ی شریفه‌ی مائده (۵): ۱۰۳: ﴿ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ ﴾ است که خداوند قربانی کردن شتران پیر و کهن‌سالی را که ده شکم زائیده گوششان را بریده و رها می‌کردند و دیگر غیرقابل استفاده نبودند و به آن‌ها بحیره می‌گفتند و هم‌چنین سائیه که به مادر شتر بحیره می‌گفتند، حرام کرده بود. (مترجم)

اندلس، کلاه و عرقچینی است از مالک که مردم به آن تبرک جسته و از آن شفا می‌طلبند. وقتی به آنان گفته می‌شد رسول خدا چنین فرموده است، می‌گفتند: مالک چنین گفته است. شافعی گفت: مالک آدمی بود که خطا و اشتباه داشت. همین باعث شد که وی در مقابله مالک کتابی بنویسد؛ ولی خودش می‌گفت که از این کار خوشم نمی‌آمد و یک سال در این کار از خداوند استخاره کردم.

ربیع گوید: از شافعی شنیدم که وارد مصر شدم و نمی‌دانستم که از احادیثش فقط با شانزده حدیث مخالفت کرده است، دیدم که وی اصل را می‌گوید و فرع را رها می‌کند و فرع را می‌گوید و اصل را رها می‌کند.

من می‌گویم: ارسطوی فیلسوف و حکیم، حکمت را از افلاطون فرا گرفت و بعد با او به مخالفت برخاست. به او گفته شد: چرا چنین می‌کنی؟ پاسخ داد: هم استادم را دوست دارم و هم حقیقت را. اما اگر با یک دیگر نزاع کنند، حقیقت برای دوستی بهتر و شایسته تر است.

عیناً همین معنی است که شافعی را واداشته تا در مقابل مالک بایستد و در مواردی با وی مخالفت کند. دلیل بر گفتار ما آن است که شافعی در اوّل همان کتابی که در مقابله با مالک نوشته است، چنین گوید: هرگاه بگویم که ثقه‌ای از ثقه‌ی دیگر از رسول خدا روایت کرده است، این روایت از رسول خدا ثابت است و آن چه که از رسول خدا ثابت باشد نباید کنار گذاشته شود، مگر این که حدیثی در مخالفت با آن برسد. و هر گاه احادیث با یک دیگر اختلاف داشتند، این اختلاف ممکن است دو جهت داشته باشد، یکی آن که در آن‌ها ناسخ و منسوخ باشد که در این صورت به ناسخ عمل می‌شود و منسوخ کنار گذاشته می‌شود، دوم آن که اصلاً ناسخ از منسوخ شناخته نشود. در این صورت قول آن راوی که ثبت و ضبط بهتری دارد گرفته می‌شود. و هرگاه دو حدیث مثل یک دیگر و در یک پایه بودند، آن را که به کتاب خدا و یا با یک حدیث دیگر شبیه تر بود، باید بگیریم و اگر حدیثی از رسول خدا رسید و حدیثی دیگر با آن مخالف نبود و از غیر آن حضرت حدیثی روایت شد که با آن مخالفت داشت، به آن حدیث مخالف توجهی نکرده و گرفتن حدیث رسول خدا اولی است. و اگر از غیر رسول خدا

حدیثی روایت شد که با آن مخالفتی نداشت، بر ارزش حدیث پیامبر چیزی نمی‌افزاید و حدیث آن حضرت از آن بی‌نیاز است.

شافعی بعد از تثبیت و تقریر این قاعده یادآوری می‌کند که «مالک» در همه جا این قاعده را رعایت نکرده است. وی نمونه‌هایی از مواردی را که مالک، اخبار صحیحیه را به خاطر گفتار یکی از صحابه و یا یکی از تابعین و یا به نظر خودش ترک کرده، می‌آورد و بعد مواردی را ذکر می‌کند که وی گفتار صحابه را به خاطر رای برخی از تابعین و یا رای خودش ترک گفته است. و چه بسا در مسأله‌ای ادعای اجماع می‌کند، حال آن‌که مورد اختلاف است.

بعد شافعی بیان می‌کند که وی مدعی است که اجماع اهل مدینه حجّت است و این گفتاری ضعیف و بی‌پایه است و در این باب نمونه‌هایی می‌آورد.

مثال اول: مالک گوید: همه‌ی مردم بر این مطلب اجماع دارند که سجده‌های قرآن یازده تا است و در کتاب «مفصل» چیزی از آن‌ها نیست. شافعی می‌افزاید: از ابوهریره روایت شده است که وی در سوره‌ی: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشقت﴾ به سجده می‌افتاد. و عمر بن خطاب در سوره‌ی: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى﴾ سجده کرده‌اند. در کتاب «المفصل» سجده‌هایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله [وسلم و از عمر و از ابوهریره می‌بینیم. کاش می‌دانستم که آن مردمی که اجماع کرده‌اند که در کتاب «المفصل» چیزی از این‌ها ذکر نشده، چه کسانی هستند. آن‌گاه یادآور می‌شود که اکثر فقیهان معتقدند که در کتاب «المفصل» سجده‌هایی ذکر شده است.

مثال دوم: مالک می‌پندارد که مردم اجماع کرده‌اند که در سوره‌ی «حج» فقط یک سجده آمده است، در حالی که از عمر و پسرش روایت می‌کند که آنان دو جای سوره حج سجده می‌کردند.

شافعی می‌افزاید: ای کاش می‌دانستم این اجماع‌کنندگان که نامشان برده نشده، کیانند که ما آنان را نمی‌شناسیم در حالی که خداوند، به هیچ‌کس تکلیف نکرده که دینش را از کسی بگیرد که نمی‌شناسد.

مثال سوم: روایتی که مالک به ما خبر داد از ابوالزبیر از عطاء بن ابی‌رباع که از

ابن عبّاس سؤال شد درباره‌ی مردی که پیش از کوچ کردن از عرفات به منی با زنش نزدیکی کند، حکمش چیست؟ او پاسخ داد که باید یک شتر قربانی کند. شافعی گوید: به این روایت باید عمل شود. ولی مالک می‌گوید: بر این فرد واجب است یک حج و عمره کامل انجام دهد و یک شتر کفّاره دهد. مالک این مطلب را از ربیع و ثوربن زید از عکرمه - به گمان این که از ابن عبّاس روایت می‌کند - نقل کرده است. حال او اگر گفتار ابن عبّاس را به خاطر نظر ربیع ترک کرده، این کار خطا و اشتباه است. و اگر به خاطر رأی عکرمه ترک کرده، نباید چنین باشد، زیرا او درباره‌ی عکرمه خوش نظر نیست و برای هیچ‌کس پذیرش حدیث او را روا نمی‌دارد. در حالی که وی از سفیان از عطاء از ابن عبّاس، خلاف آن را نقل می‌کند و عطا در نظر او و دیگران، مورد وثوق است. شافعی گوید: شگفتا! که او درباره‌ی عکرمه چنین سخنانی گفته، و سپس خود را نیازمند قدری از علم او می‌داند که با گفتارش هم آهنگ باشد، با آن که گاهی از او اسم می‌برد و گاهی درباره‌اش ساکت می‌ماند. لذا از ثوربن زید از ابن عبّاس در مورد «رضاع و ذبائح مسیحیان عرب» و دیگر موارد روایت می‌کند، امّا از عکرمه نام نمی‌برد، در حالی که این سخن را، ثور از عکرمه آورده، و این از اموری است که اهل علم می‌بایست آن را در نظر داشته باشند.

این است داستان برخی از چیزهایی که شافعی آورده در کتابی که در مقابل مالک نوشته است.

البته فرد معترض می‌تواند بگوید: حاصل این اعتراضات به دو نکته برمی‌گردد: اعتراض اوّل آن که مالک حدیث صحیح را نقل می‌کند امّا به آن حدیث عمل نمی‌کند، زیرا اهالی مدینه عمل به آن را ترک کرده‌اند. لازمه‌ی این سخن، آن است که بگوییم علمای مدینه برخلاف گفتار رسول خدا عمل کرده‌اند که این هم جایز نیست. مالک می‌تواند به این اشکال پاسخ دهد و بگوید که این احادیث فقط از طریق علمای مدینه به ما رسیده است. این عالمان یا عادل هستند یا عادل نیستند. اگر عادلند می‌بایست معتقد شویم که این دانشمندان عادل، چون ضعف این احادیث را می‌دانستند یا به خاطر ضعف در روایت یا آن که ناسخ و یا مخصّصی برای آن دیده بودند، به آن

روایت عمل نکردند. و به هر صورت ترک عمل به آن روایت واجب است. اگر بگویند: شاید آنان در ترک این حدیث معتقد به تأویل خطا و اشتباهی بودند و به خاطر آن تأویل خطا بدان عمل نکردند و در این صورت، از ترک عمل به حدیث، ضعیفی در آن حدیث پدید نمی‌آید.

می‌گوییم: آن عده از عالمان مدینه که قبل از مالک بودند، به زمان رسول خدا ﷺ نزدیک تر بودند، با صحابه‌ی آن حضرت رفت و آمد بیشتری داشتند، رغبت و تمایلشان در دین بیشتر بود و از انحراف و تمایل به باطل دورتر بودند. پس اتفاق نظر همه‌ی عالمان مدینه بر یک نظریه و تأویل باطل بعید است.

اما اگر بگوییم عالمان مدینه عادل نبودند، در این صورت طعن و ایراد بر آنان موجب طعن در حدیث می‌شود و ثابت می‌کند که لازمه‌ی دلیلی که ما آوردیم، آن است که عمل عالمان مدینه را بر ظاهر خبر واحد ترجیح دهیم. این دیگر قول به حجیت اجماع آنان نیست، بلکه گویای آن است که اگر عمل عالمان مدینه برخلاف ظاهر حدیثی باشد، موجب قرح و ضعف در آن حدیث می‌گردد.

از جمله شواهدی که گفتار ما را تأیید می‌کند، روایتی است که بیهقی در کتاب «مناقب الشافعی» به اسنادش از یونس بن عبدالاعلی روایت کرده است که گوید: در مورد مطلبی با شافعی مناظره کردم، گفت: به خدا سوگند جز سخن خیرخواهانه به تو نمی‌گویم. هرگاه دیدی که اهل مدینه مطلبی را می‌گویند شکی به دل راه مده که آن مطلب حق است و هر آن چه که در سینه‌ات جولان یافت و به تمام قوت نیرومند بود ولی در مدینه برای آن مطلب اصلی نیافتی، هر چند اصلی ضعیف باشد، به آن اعتنا نکن و توجهی به آن نداشته باش.

و من می‌گوییم: این گفتار در تقریر و تثبیت مذهب مالک صریح است. اعتراض دوم: مالک در هر جا که نیازمند سخن عکرمه بود، آن را می‌آورد و در هر جا که نیازی به آن نداشت، آن را ترک می‌کرد. اگر این مطلب درباره‌ی وی درست باشد، موجب ضعف و سستی در روایت و دین‌داری او می‌شود. اگر مطلب بدین‌گونه است، چگونه برای شافعی روا باشد که به روایات مالک تمسک جوید؟ و چگونه

می تواند بگوید: هرگاه سخن از آثار شود، مالک ستاره است.

این مجمل مباحث در این مطلب است.

۲ - شافعی به امامت و پیشوایی هارون الرشید معتقد بود و او را به کلمه‌ی «امیر المؤمنین» خطاب می‌کرد. این مطلب از اشکالهای بزرگی است که بر شافعی گرفته می‌شود، چنان‌که ابونعیم در کتاب «حلیة الابرار» در شرح حال شافعی گوید: حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن احمد از ابو عمرو و عثمان بن عبدالله مدینی از احمد بن موسی نجار از ابو عبدالله محمد بن سهل اموی از عبدالله بن محمد بلوی که گفت: هنگامی که محمد بن ادریس (شافعی) را به عراق آوردند، او را شبانه سوار بر استری بدون کجاوه و زین - در حالی که طیلسانی (عبایی سبزرنگ و از بالا تا پایین را گرفته) بر خود افکنده و پاهایش به زنجیر بسته بود - وارد کردند زیرا وی از همدستان عبدالله بن حسن بن حسن بود، در صبح‌گاه روز دوشنبه دهم شعبان سال یک صد و هشتاد و چهار، ابویوسف قاضی القضاة و محمد بن الحسن رییس دیوان شکایات به دیدار هارون الرشید رفتند که نظریات اینان را قبول نداشت و از دیدگاه‌های آنان برگشته بود. این دو نزد او رفته و درباره‌ی شافعی و شخصیت او به طور مفصل سخن گفتند، محمد بن الحسن گفت: سپاس خدای را که در سرزمین‌ها به تو مکتب داد و همه مردم را تسلیم تو ساخت. فرمانت همواره مطاع و دستورت روا، دعوتت آشکارا و امر الاهی هویدا باد، هر چند که سرکشان را خوش نیاید. گروهی از یاران پراکنده عبدالله بن الحسن گرد هم آمده و به نیابت از سوی آنان فردی بود که به او محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف می‌گویند. او می‌پندارد که نسبت به این امر شایسته تر است. پناه بر خدا. مقامی است که قدمش به آن جا نرسیده. زبان و گفتار و اندیشه‌ای ژرف دارد. با زبانش به زودی تو را می‌رباید و من از او ترسناکم. خداوند، تو را از او در امان نگاه دارد و از لغزش‌هایت حفظ کند. آن‌گاه از سخن ایستاد.

رشید به ابویوسف گفت: ای یعقوب! پاسخ داد: لَبَّيْكَ يا امير المؤمنين. گفت: از

گفتار محمد چیزی هست که قبول نداشته باشی؟ ابویوسف جواب داد: محمد در آن چه

که گفت صادق است. آن مرد نیز همان گونه است که گزارش کرده. رشید گفت: بعد از دو نفر شاهد دیگر خیری وجود ندارد و اقراری رساتر از آزمایش نیست و گناهی برای یک فرد روشن تر از این نیست که گواهی دهد به چیزی که از دشمنش پنهان می دارد، شما مأموریت خود را خوب انجام دادید. آن گاه دستور داد شافعی را وارد کنند. وی آهنی را که بر پایش بسته بود، پیش روی وی قرار داد. بعد از آن که کاملاً نشست و مردم همگی به او نگاه می کردند، روی به هارون الرشید کرده و در حالی که با کف دستش به حالت تسلیم به او اشاره می کرد - گفت: السّلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته. رشید گفت: و علیک السّلام و رحمة الله و برکاته، سنتی را آغاز کرده ای که دستوری نسبت به اقامه آن نداشتی و ما فریضه ای را برگرداندیم که به ذات خود پابرجا بود. شگفت آورتر آن که در حضور من بدون اجازه ام سخن گفتی.

شافعی گفت: ای امیر مؤمنان! خداوند متعال فرموده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾^۱

خداوند کسی است که هرگاه وعده ای دهد عمل می کند. خداوند به من در روی زمین مکننت داد و بعد از نامنی آرامش و امنیت به من بخشید، ای امیر مؤمنان. رشید گفت: آری زمانی خداوند به تو امنیت داد که من به تو امان دادم.

شافعی گفت: من به تو بگویم که تو خوبیشان خود را با شکنجه نمی کشی، آن ها را از روی کینه و مکر دور نمی سازی و آزارشان نمی رسانی و هرگاه عذری آوردند، آنان را تکذیب نمی کنی!

هارون الرشید گفت: آری چنین است. تو چه عذری داری با حالتی که از تو می بینم که از حجاز به سرزمین عراق آمده ای، دپاری که خداوند به روی ما گشوده

است. پیش از آن سرور و همسرت سرکشی کرده بود و مردمان پست و بی شخصیت به دنبال او راه افتاده بودند و تو رییس آنان بودی. با وجود این دلیل که داریم، گفتارت چه سودی به حال تو دارد؟ حال آن که شهادت با اظهار توبه زبانی نمی‌رساند.

شافعی گفت: ای امیر مؤمنان. اگر تو از من بخواهی که سخن گویم، بر عدالت و انصاف سخن خواهم گفت. رشید گفت: می‌توانی سخن گویی. شافعی گفت: به خدا سوگند، ای امیر مؤمنان! اگر می‌توانستم بگویم که چه بر من می‌گذرد، به تو شکایت نمی‌کردم. با سنگینی این آهن و زنجیر از سخن گفتن معذورم. اگر بر من منت نهی و این زنجیر را بگشایی آن چه که در دل دارم برایت خواهم گفت. و اگر امر دیگری در نظر داری، دست تو فراتر و دست من فروتر است و خداوند بی‌نیاز و ستوده است.

رشید به غلامش دستور داد. زنجیر از دست و پاهای او گشودند. وی بر زانوی چپش نشست، پای دیگرش را بالا گرفت، شروع کرد به سخن گفتن و چنین گفت: به خدا سوگند ای امیر مؤمنان! به راستی، اگر خداوند مرا زیر پرچم عبدالله بن حسن محشور دارد - که تو او را به خوبی می‌شناسی و بزرگ خاندان است که به هنگام اختلاف خواسته‌ها و پراکندگی اندیشه‌ها مقبول همگان است - برای من و هر مؤمنی محبوب‌تر از آن است که مرا زیر پرچم قطری بن فجاءه مازنی محشور کند.

رشید که بر جایگاه تکیه داده بود، از جای برخاست و مرتب نشست و گفت: راست گفتی و نیکو گفتی، اگر به هنگام اختلاف آرا و اندیشه‌ها، زیر پرچم مردی از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خویشاوندان او باشی، بهتر و محبوب‌تر از آن است که زیر پرچم یک فرد خارجی حنفی باشی که خداوند او را به ناگاه خواهد گرفت. ای شافعی به من خبر ده: چه دلیلی داری بر این سخن که تمام قریش امامند و تو خود، از آنانی؟

شافعی گفت: ای امیر مؤمنان، اگر خودم را برای این کار شایسته بدانم، بر خدا به دروغ تهمت بسته‌ام. هیچ‌گاه چنین کلامی از من سر نزده است. کسانی را که چنین گزارشی به تو داده‌اند، حاضر کن که روبرو گواهی دهند، چرا که گواهی دادن باید حضوری باشد و غیر از آن اعتباری ندارد، هارون الرشید به آن دو نفر نگاه کرد. وقتی

دید سخنی نمی‌گویند، مطلب را فهمید، از آنان چشم برداشت و به شافعی گفت: تو راست می‌گویی، دیدگاهت درباره‌ی کتاب خدا چیست؟

شافعی گفت: درباره‌ی کدام کتاب خدا از من می‌پرسی؟ خداوند هفتاد و سه کتاب بر پنج پیامبر فرستاده است و کتاب موعظه پیامبر را فرستاد و او ششمین پیامبر بود. نخستین تن حضرت آدم علیه السلام بود که بر او سی کتاب فرستاد که همه‌ی آنها مثال‌ها بود. بر اخنوخ - یعنی حضرت ادریس - شانزده صحیفه فرستاد که همه شامل حکم و دستور و علم ملکوت اعلی است. بر حضرت ابراهیم هشت صحیفه فرستاد که شامل حکم و دستور بود و واجبات و هشدارها را در آن تفصیل داده بود. بر حضرت موسی تورات را فرستاد که هشدار و موعظه در آن بود، بر حضرت عیسی انجیل را فرستاد تا اختلافاتی را که بنی اسرائیل در تورات داشتند، برای آنها آشکار کند. بر حضرت داوود کتابی فرستاد که همه‌اش دعا و پند و اندرز برای خودش بود تا او را از اشتباهش برهاند. برای ما در آن کتاب حکم و دستوری نبود و فقط موجب بیداری حضرت داوود و خوانندگان آن بعد از او بود. سرانجام، بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را فرستاد و دیگر کتاب‌ها را در آن جمع کرده و فرمود: «تبیاناً لكل شیء»^۱ و «هدی و موعظة»^۲ «احکمت آیاته ثم فصلت»^۳

رشید به او گفت: کتاب خدا را برای من شرح و تفصیل بده که بر پسرعمویم رسول خدا - درود خدا بر او [و خاندانش] باد - نازل کرد و ما را به پذیرش آن و به عمل به محکمت و ایمان به متشابهات آن امر فرمود.

پاسخ داد: کدام آیه از من می‌پرسی؟ محکمش یا متشابهش، تقدیمش یا تأخیرش، ناسخش یا منسوخش، آن چه حکمش ثابت مانده و تلاوتش منسوخ شده یا آن چه تلاوتش ثابت مانده و حکمش برداشته شده است، ضرب‌المثل‌هایی که خداوند آورده، نمونه‌هایی که به عنوان عبرت ذکر کرده، آیاتی که سرگذشت امت‌های گذشته در

۲. آل عمران (۳): ۱۳۸.

۱. نحل (۱۶): ۸۹.

۳. هود (۱۱): ۱.

آن‌ها آمده و یا مواردی که خداوند، ما را از ارتکاب کارهای آنان برحذر داشته است. رشید هم چنان می‌گفت تا این که هفتاد و سه حکم را در قرآن برای او برشمرد. رشید به او گفت: وای بر تو ای شافعی! آیا علم تو بر همه‌ی این موارد احاطه دارد؟

گفت: یا امیرالمؤمنین، آزمایش برای دانشمندان، مانند آتش است برای نقره که خوب و بدش از هم جدا می‌گردد، اینک من در حضور توام، مرا امتحان کن. رشید به او گفت: خیلی خوب است که آن چه را که تو گفتی من باز گویم. بعد از این مجلس، ان شاء الله از تو خواهیم پرسید.

سپس رشید پرسید: دیدگاه تو درباره‌ی سنت رسول خدا ﷺ چیست؟ شافعی به او گفت: من از سنت رسول خدا قدر واجب را می‌دانم که ترک کردن آن‌ها - همانند ترک دستورهای خداوند در قرآن - جایز نیست. آن چه که در سنت به مناسبت تأدیب و یا در مورد فرد خاصی وارد شده است، عمومیت ندارد. ولی هرچه که به صورت عام وارد شده است، شامل خاص نیز می‌شود. اما چند عنوان شامل عموم نمی‌شود: آن چه در پاسخ سؤال کننده مخصوص از ناحیه‌ی آن حضرت صادر شده است، آن چه به خاطر لبریز شدن علوم از سینه‌ی پیامبر ابتدا گفته شده، آن چه حضرت ویژه خود ساخته و دیگران را از آن معاف کرده و بار دیگران را خود به دوش کشیده و آن چه را که یادآوری آن شایسته آن حضرت نبوده است و خود آن حضرت از آن‌ها اسم نبرده است...

رشید گفت: ای شافعی! از سنت رسول خدا خود به ترتیب اسم بردی و جایگاه هر یک را به خوبی بیان کردی. ما نیازی به تکرار آن نداریم و ما و حاضران می‌دانیم که تو در جایگاه و موضع خود قرار گرفته‌ای. شافعی به او گفت: فضلی که خدا بر ما و بر دیگران کرده است، از آن تو باشد، ما به رسول خدا ﷺ و به تو شرافت یافتیم.

رشید گفت: از علوم عربیت چه می‌دانی؟ گفت: پیدایش و طبیعت ما با آن شروع شده، زبانمان با آن به حرکت آمده و به سان زندگی ما گشته و جز به سلامت پایان

نمی پذیرد. عربیت جز برای اهلش تسلیم نیست. من در حالی چشم به دنیا گشودم که اشتباه در گفتار را نمی دانستم. بلکه به مانند کسی بودم که دردی ندارد تا نیازی به دوا داشته باشد، لذا دوا برای او مناسب نیست و به خوبی و کمال زندگی می کند. قرآن مجید هم در باره ی من به همین مطلب گواهی داده است. آن جا که فرمود: ﴿و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه﴾ مقصود از این قوم، قریش بود و من و تو از آن هاییم، ای امیر مؤمنان که نژاد برگزیده و ریشه و تبار گرمی و والا هستیم. تو اصل و ریشه ای و ما شاخه ایم. و رسول خدا - که درود و رحمت خدا بر او باد - مفسر و مبین بود و دوستانمان به وسیله ی آن حضرت گرد هم آمدند. ما فرزندان اسلامیم و منسوب به آنیم و به آن خوانده می شویم.

رشید گفت: راست گفتی و خداوند در تو برکت ایجاد کند...^۱

رازی گوید: فصل سوم در مناظره ای است که بین او و محمد بن حسن در این موضوع برگزار شده است: «آورده اند که شافعی هنگامی که به همراه علوی ها از یمن احضار شد و به در خانه ی رشید رسید، پاسی از شب گذشته بود و ده نفر ده نفر به حضور رشید می رسیدند. او یک نفر یک نفر آنان را سر پا نگاه می داشت، از پشت پرده با آنان سخن می گفت و دستور می داد که گردن آنان را بزنند. شافعی گوید: چون نوبت من رسید، گفتم: ای امیر المؤمنین بنده و نوکر و خدمتگذار محمد بن ادریس هستم.

گفت: ای غلام گردنش را بزن. گفتم ای امیر مؤمنان، گویا مرا به انحراف از خود و گرایش به علویان متهم می کنید؟! برای شما مثالی می زنم، چه می فرمایید در باره ی مردی که دو پسر عمو دارد: یکی از آن دو را با خود همراه و در نسب با خود شریک ساخته و می پندارد مالش بدون اجازه اش و دخترش بدون ازدواج بر او حرام است و دیگری می پندارد که او از مقامش فرو تر و به سان بنده ی او است. این مرد به کدامین یک از آن دو تمایل خواهد داشت؟ این مطلب مثال شما و علویان است.

هارون الرشید این سخن را سه بار تکرار کرد، و من از این معنی به الفاظ گوناگون

تعبیر کرده ام.

۱. حلیة الاولیاء، ذیل محمد بن ادریس شافعی.

بدیهی است که هارون الرشید، پیشوایی باطل و ناحق است. تبهکاری‌هایش چهره‌ی تاریخ را سیاه کرده و خلاف‌کاری‌هایش نیاز به یادآوری ندارد و بیشتر از حدّ شمارش است و بی‌تردید، هر کس به چنین امام و پیشوایی رضایت دهد، کافر است. به این مطلب عدّه‌ی زیادی گواهی داده‌اند از جمله ابوشکور محمد بن عبدالسعید سلمی حنفی در کتاب «التمهید فی بیان التوحید».

۱۲ - نشانه‌های ساختگی بودن بر این حدیث آشکار است

نشانه‌ها و علائم جعل و ساختگی بودن این حدیث روشن و آشکار است، از جمله:

یکم: تقدّم سه نفر در خلقت بر حضرت آدم، مستلزم آن است که آنان بر حضرت آدم و بر دیگر پیامبران غیر از پیامبر گرامی اسلام برتری داشته باشند، که این مطلب به اجماع باطل است.

دوم: این سه نفر پیش از بعثت پیامبر اسلام، کافر و بت پرست بودند. مخالفت و درگیری آنان با آن حضرت از مسلمات تاریخ است، هر چند که این مطلب را نسبت به نخستین آن‌ها نفی کرده و پنداشته‌اند که او مسلمان بوده و آن را از ضروریات می‌دانند و در این باره هیچ‌یک از اهل سنت تردیدی ندارد.

درباره‌ی کسانی که سابقه‌ی کفرشان مسلم است، چگونه می‌توان گفت که در طرف راست عرش خدا بوده و از همان حقیقتی خلق شده‌اند که پیامبر اکرم آفریده شده است؟ سوم: در نزد همگان مسلم و قطعی است که پدران این سه خلیفه همگی کافر بوده‌اند. و بر فرض مسلمان بودن ابوقحافه در ظاهر، تردید نیست که پدرِ دومی و سومی کافر زیسته و بر کفر مرده‌اند. چگونه می‌توان این اصلاب کافره را پاک دانست، چنان‌که سازنده این حدیث ادّعا کرده است؟ و چگونه می‌توان صدور چنین دروغی را از رسول خدا ﷺ درست پنداشت؟؟

بسا شگفتی است از اینان که چگونه بر این گونه احادیث ساختگی تکیه کرده‌اند در حالی که احادیث صحیح‌ای را که در فضیلت علی عنه السلام وارد شده، مانند حدیث

«طیر»، «ولایت» و «مدینه‌العلم» را نپذیرفته‌اند؟!

از دهلوی شگفت نیست، زیرا او خود به ضعف آن حدیث به طور مجمل اشاره کرده، ولی تعصّبش او را واداشته که از هر راهی که بتواند استدلالات شیعه را ردّ کند. ولی از شافعی تعجب می‌کنیم که چگونه این سخن گزاف را نقل کرده است!!

۱۳ - حدیث ساختگی دیگری در فضیلت شیخین

برخی از راویان سنی حدیثی دیگر در فضیلت عمر از ابوهیره نقل کرده‌اند بدین مضمون که خداوند حضرت رسول ﷺ را از نوری آفریده و ابوبکر را از نور او خلق کرده و عمر را از نور ابوبکر آفریده است.

این حدیث در نزد محققان اهل سنت، مجعول و ساختگی است.

این عین عبارت و کلماتی است که در این باره آورده‌اند:

سیوطی گوید: ابونعیم در امالی خود از محمد بن محمد بن عمر و بن زید به صورت املا، از احمد بن یوسف، از ابوشعیب صالح بن زیاد، از احمد بن یوسف منبجی از ابوشعیب سوسی، از هیثم بن جمیل، از مقبری، از ابومعشر، از ابوهیره (به صورت مرفوع) روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

خداوند مرا از نور خودش آفرید و ابوبکر را از نور من و عمر را از نور ابوبکر و امتم را از نور عمر خلق کرده و عمر چراغ اهل بهشت است.

ابونعیم گوید: این حدیث باطل است. ابومعشر و ابوشعیب متروک می‌باشند.

و در میزان الاعتدال گوید: این خبر دروغ است. هیچ یک از سه نفر، آن را نقل نکرده‌اند و به نظر من آفت حدیث در مورد منبجی است که شناخته نشده است.^۱

در کتاب «تنزیه الشریعة» چنین عبارتی آمده است:

۱. الموضوعات تألیف سیوطی، (خطی). باید دانست که حدیث مرفوع، حدیثی است که از وسط اسناد، افرادی را حذف کنند. متروک به آن راوی گویند که حدیث شناسان او را کنار گذاشته باشند. مقصود از سه نفر، نویسندگان سه کتاب از کتب صحاح هستند. مسلم، بخاری، نسائی. (مترجم)

خداوند مرا از نورش آفرید و ابوبکر را از نور من و عمر را از نور ابوبکر و امّتم را از نور عمر آفرید و عمر چراغ اهل بهشت است. ابونعیم در امالی خود، آن را از ابوهیره نقل کرده و گفته است: این حدیث باطل است. ذهبی گوید: این دروغ است.^۱

وقتی به اعتراف ابونعیم و ذهبی و سیوطی و ابن عزّاق این حدیث ساختگی باشد، به طریق اولی خبر آفرینش آن سه نفر پیش از خلقت حضرت آدم و همراهی آنان با رسول خدا ﷺ بر طرف راست عرش، دروغ خواهد بود.

نمی‌دائم چرا دهلوی و غیر او برای معارضه با حدیث نور، به این حدیث استدلال نکرده‌اند؟ بعید نیست که از آن اطلاع نداشته باشد و گرنه دهلوی بر طبق عادتش در تمسک به احادیث ساختگی، آن را می‌آورد. همان‌گونه که صاحب فصل الخطاب می‌گوید: در کتاب فردوس الاخبار آمده است: ابن عبّاس از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود: همانا خداوند عزّوجلّ مرا از نور خودش خلق کرده و ابوبکر را از نور من و عمر را از نور ابوبکر و همه‌ی مؤمنان را از عمر آفرید.

ابطال تأیید حدیث شافعی به حدیث دیگر

دهلوی گوید: تأیید می‌کند آن را حدیث مشهور که: ارواح، لشکریانی آماده‌اند. که آن چه از آن‌ها که یکدیگر را شناخته باشند، با یکدیگر الفت می‌گیرند. و آن چه از آن‌ها که یکدیگر را نشناخته باشند، با هم اختلاف می‌یابند. در پاسخ می‌گوییم:

۱- کابلی این تأیید را ادّعا نکرده است

کابلی این تأیید را ادّعا نکرده است، بلکه فقط به ذکر آن حدیث خیالی اکتفا نموده و گوید: «و در اسنادش کسی که متّهم به دروغ‌گویی باشد وجود ندارد.»

۱. تنزیه الشریعة عن الاحادیث الموضوعة ۱: ۳۳۷.

کابلی می‌افزاید: «فرض می‌کنیم که این‌گونه اخبار و روایات ثابت شود، ولی در این‌گونه امور نمی‌توان به آن‌ها احتجاج و استدلال کرد. و این ظاهر و آشکار است.» مخاطب ما «دهلوی» تأییدش را به این حدیث افزوده است، لکن روشن و بدیهی است که این تأیید دلیلی ندارد، زیرا بین این دو حدیث هیچ‌گونه تناسبی نیست نه از نظر منطوق و نه از نظر مفهوم، و هیچ‌گونه دلالتی بر آن ندارد... و شاید به همین دلیل است که «کابلی» اصلاً به آن توجهی نکرده است.

۲ - معنای حدیث بطلان این ادعا را روشن می‌کند

«شیخ عبدالحق دهلوی» در مورد معنای حدیث چنین گوید:
 «در متن (کتاب مشکاة) آمده است: ارواح، لشکر بانی آماده‌اند. هرچه از آن‌ها که یک‌دیگر را شناخته باشند، با یک‌دیگر الفت می‌گیرند و آن‌چه از آن‌ها که یک‌دیگر را شناخته باشند، با هم اختلاف می‌یابند.»

این حدیث می‌رساند که ارواح، عَرَض نیستند و پیش از بدن‌ها موجود بوده‌اند. البته از این مطلب، قدیم بودن آن‌ها ثابت نمی‌شود. لکن این عقیده را که ارواح بعد از تکمیل بدن و تسویه‌ی آن آفریده می‌شود، باطل می‌کند مگر این که مقصود از آفرینش پیش از بدن، تقدیر و مقدر شدن آن‌ها باشد. این معنی با ظاهر حدیث کاملاً مخالفت دارد، بلکه در برخی از احادیث آمده است که: ارواح دو هزار سال پیش از ابدان آفریده شده‌اند.

نیز بر این مطلب دلالت دارد که در آغاز آفرینش، دو حالت داشته‌اند: انس داشتن و اختلاف داشتن به اعتبار موافقت و مخالفت در صفات. هم‌چنین می‌رساند که بدن‌های که ارواح در آن‌ها باشند، در دنیا با هم ملاقات کرده و با هم انس می‌گیرند و بر طبق آفرینش پیشین، با یک‌دیگر اختلاف می‌یابند: نیکوکار نیکان را دوست می‌دارد و بدکاران بدکار را. و اگر چیزی عارض شد که مقتضی غیر از آن بود، به آن باز می‌گردد. هر یک از آنان که قبل از تعلق به بدن‌ها، آن‌ها را شناخته باشد، در این دنیا با آن‌ها الفت می‌گیرد، مثل کسی که دوستش را گم کرده باشد و بعد از مدتی به او برسد. و هر یک از

ارواح که قبلاً با کسی بیگانه باشد، بعد از تعلق نیز با آن بیگانه خواهد بود. و این آشنایی و عدم آشنایی الهاماتی است از سوی خداوند متعال، بدون این که متوجه سابقه‌ی خود بشوند.^۱

این توجیه و شرح حدیث چه تأییدی نسبت به حدیث خلقت ابوبکر و عمر از نور پیامبر دارد که جناب «دهلوی» مدّعی آن است؟ و چرا دهلوی وجه تأیید را- ولو به صورت اجمال- بیان نکرده است؟

ظاهراً مقصود حدیث به نظر او، آن است که آشنایی و الفت‌گیری در عالم ابدان می‌رساند که در عالم ارواح، آشنایی و شناختی بوده است و شناخت یکدیگر مستلزم آن است که در یک جا باشند. و از آن جا که خلفا در آن عالم در خدمت رسول خدا ﷺ بوده‌اند، ارواحشان با روح آن حضرت در آن جا بوده‌اند. این همراهی بدان معنی است که ارواح آنان- هم چون روح رسول خدا- پیش از خلقت آدم خلق شده باشد.

لکن بطلان این استدلال کاملاً روشن و واضح است، زیرا لازمه‌ی این استدلال آن است که خلقت همه‌ی صحابه- حتّی عمرو بن عاص و معاویه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه و دیگر تبه‌کارانی که به پندار دهلوی و پیشینیانش، با رسول خدا ائتلاف و آشنایی داشته‌اند، بلکه خلقت دیگر مسلمانان و مؤمنان به آن حضرت- بر خلقت حضرت آدم و دیگر پیامبران علیهم الصلاة والسلام مقدّم باشند و ارواح همگی آنان در کنار روح آن حضرت، در سمت راست عرش الاهی باشند... و این مطلب به اجماع باطل است.

۳- عمر، پیش از آن که مسلمان شود، نسبت به رسول خدا ﷺ سخت‌گیر بود

چگونه می‌توان باور داشت که روح عمر بن خطاب با روح حضرت رسول قبلاً ائتلاف داشته است، با این که پیوسته به فکر ضربه زدن بر آن حضرت بوده و حتّی در

۱. اللّمعات فی شرح المشکاة. باب حبّ فی الله.

لحظه‌ی تظاهرش به اسلام با آن حضرت دشمنی داشت؟

در کتاب «ازالة الخفاء» این عبارت آمده است: «از انس روایت شده است که گوید: عمر - در حالی که شمشیرش را به کمر بسته بود - خارج شد. مردی از قبیله‌ی بنی زهره به او رسیده و گفت: ای عمر به کجا می‌روی؟ پاسخ داد: می‌خواهم محمد را بکشم، گفت: چگونه از خاندان هاشم و بنی زهره در امان خواهی ماند؟ عمر به او گفت: تو را نمی‌بینم مگر این که کودکی کرده و دینت را کنار گذاشته‌ای؟ گفت: آیا چیزی به تو نشان بدهم که موجب شگفتی تو شود؟! خواهر و شوهر خواهرت کودکی کرده و دین تو را ترک کرده‌اند. عمر خشمگینانه نزد آنان رفت، در حالی که حباب کنار آنان بود. حباب، صدای عمر را که شنید، درون خانه پنهان شد. وی وارد خانه شده و گفت: این چه صدایی بود که از شما می‌شنیدم؟! آنان سوره طه را قرائت می‌کردند. گفتند: از سخنانی که تو به ما گفته بودی تجاوز نمی‌کند. گفتند: شاید شما نادانی کرده و کودک شده‌اید. شوهر خواهرش به او گفت: ای عمر اگر حق در غیر دین تو باشد، چه باید کرد؟ عمر بر او جهیده و به شدت او را زیر لگد گرفت. خواهرش جلو آمد که او را از شوهرش باز دارد. چنان بر او سیلی زد که صورتش خونی شد.»^۱

در همین کتاب چنین آمده است: «از زهری روایت شده است که عمر بن خطاب نسبت به رسول خدا ﷺ خیلی سخت‌گیر بود. به راه افتاد تا به آن حضرت نزدیک شد...»^۲

محمد بن حبیب به اسنادش روایت کرده که زید بن خطاب گوید: «از جمله داستان‌های جنگی که بین عدی بن کعب در اسلام بود، آن است که ابوالجهم بن حذیفه بن غانم در دوران جاهلیت، از رجال قریش بود و با عمر بن خطاب - پیش از آن که مسلمان شود - نسبت به دشمنی و مخالفت با رسول خدا ﷺ در یک حدّ و اندازه بود. خداوند عمر را به مسلمان شدن گرامی داشت.»^۳

۱. ازالة الخفاء فی سيرة الخلفاء.

۲. ازالة الخفاء فی سيرة الخلفاء.

۳. المنتقى: ۳۶۲.

در سیره ابن هشام عبارتی آمده که خلاصه‌اش این است:

«ابن اسحاق گوید: بر اساس اخباری که به من رسیده، نحوه‌ی مسلمان شدن عمر چنین بوده است که خواهرش فاطمه دختر خطاب همسر سعید بن زید بن عمر بن نفیل بود که هر دو نفر مسلمان شده بودند و اسلام خود را از عمر پنهان می‌کردند. نعیم بن عبدالله تحام مردی از قوم و قبیله او بنی عدی بن کعب بود که مسلمان شده بود، او هم مسلمان بودن خود را از ترس قوم و قبیله‌اش پنهان می‌داشت. حباب بن ارت به نزد فاطمه دختر خطاب رفت و آمد می‌کرد و قرآن به او می‌آموخت. روزی عمر در حالی بیرون آمد که شمشیرش را از نیام درآورده و رسول خدا و یارانش را هدف گرفته بود و به او گفته بودند که حضرت تش در خانه‌ای نزدیک کوه صفا به همراه حدود چهل نفر زن و مرد از یارانش در خانه‌ای اجماع کرده‌اند. در آن روز حمزه بن عبدالمطلب و ابوبکر بن ابی قحافه و علی بن ابی طالب همراه با عده‌ای دیگر از مسلمانانی که به حبشه نرفته بودند، در خدمت حضرت به سر می‌بردند. نعیم بن عبدالله با عمر ملاقات کرد و گفت: کجا می‌خواهی بروی؟! عمر پاسخ داد: به سوی محمد، این جوانی که بین قریش تفرقه افکنده، عقول را از کار انداخته، بر دین آن‌ها عیب گرفته و خدایان آن‌ها را ناسزا گفته، می‌روم تا او را بکشم. نعیم به او گفت: به خدا سوگند که خود را گول زده‌ای، مگر فکر می‌کنی که اگر تو محمد را بکشی، فرزندان عبد مناف دست از تو برداشته و می‌گذارند روی زمین راه بروی؟ آیا به سوی خانواده‌ات بر نمی‌گردی که کار آنان را سامان دهی؟! عمر گفت: کدامین اهل بیتم؟ گفت: شوهر خواهر و پسر عمویت سعید بن زید بن عمر و خواهرت فاطمه بنت الخطاب. آنان مسلمان شده و پیرو دین محمد گشته‌اند، تو اوّل به آنان رسیدگی کن.»^۱

به هر حال، این حدیث هرگز آن حدیث ساختگی را تأیید نمی‌کند.

دلالت حدیث نور

دهلوی گوید: «بعد از تمام این سخنان، نکته آن است که حدیث بر آن چه که آنان مدعی آند، دلالت نمی‌کند.»

در پاسخ می‌گوییم: کابلی در ردّ حدیث نور، به همین نکته اکتفا کرده که با آن حدیث ساختگی معارض است. او چنین پنداشته که این گونه اخبار و احادیث، بر فرض صحّت، در این گونه موارد قابل استناد و استدلال نیستند. ولی دلالت این حدیث را بر آن چه که مورد نظر شیعه است، به صراحت مانع نشده است. لکن دهلوی دلالت حدیث را نیز منع کرده و طبق عادت دیرینه‌ی خود در انکار حقایق و مخالفت با واقع رفتار کرده است.

ما در این جا بعضی از وجوه و جهاتی را در تأیید بر دلالت این حدیث می‌آوریم تا بصیرت انصاف‌گران و ایمان مؤمنان را بیفزاید. باشد که منکران سرکش با توجّه به آن، به راه راست هدایت یابند و راه مؤمنان را پیروی کنند. و خداوند، توفیق دهنده و یاری کننده است. اینک چنین گوییم:

۱ - تصریح به خلافت حضرت علی در این حدیث

در بسیاری از این احادیث بر خلافت حضرت علی علیه السلام تصریح شده که روایت گروه‌هایی از دانشمندان اهل سنت را در بخش اوّل از این کتاب آوردیم و در این جا با اشاره به برخی از آن عبارات بسنده می‌کنیم:

عبارت: «فقی النبوة و فی علی الخلافة» نبوت در من و در علی خلافت است. این عبارت در روایت اینان آمده است:

- ۱- ابوالحسن ابن مغزلی واسطی در: «مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام»
- ۲- شیرویه دیلمی در «فردوس الاخبار»
- ۳- سید علی همدانی در «المودة فی القربی» و «روضة الفردوس»
- ۴- سید محمود گیسو دراز در کتاب «الاسمار»
- ۵- احمد بن ابراهیم در: «جواهر النفاثس»
- ۶- واعظ هروی در «ریاض الفضائل»

همین مضمون، به لفظی دیگر وارد شده:

کان اسمی فی الرسالة و النبوة و کان اسمه فی الخلافة و الشجاعة
این مطلب در روایت حموی در فرائد السمطين آمده است.

۲- تصریح به وصایت حضرت علی علیه السلام در این حدیث

به وصایت حضرت علی علیه السلام در متن حدیث با این عبارت تصریح کرده است:

«فأخرجني نبياً و اخرج علياً وصياً»: مرا پیامبر و علی را به عنوان وصی بیرون آورد.

در روایت حافظ «ابن المغزلی» در باب «مناقب امیرالمؤمنین».

همچنین به لفظ «و کان لی النبوة و لعلی الوصیة»

در روایت: احمد بن محمد بن احمد حافی حسینی شافعی در کتاب «التبر المذاب»

۳- فرشتگان و دیگر موجودات، از آن نور، تسبیح پروردگار را آموختند

بخشی از عبارات موجود در حدیث نور، بر این مطلب دلالت دارند که آن نور تسبیح و تقدیس پروردگار می‌کرد و مطیع و فرمانبردار خداوند بود.

عبارت حدیث ابن عبدالبرّ در «بهجة المجالس» چنین است: من و علی از یک نور آفریده شدیم که در سمت راست عرش، خداوند را تسبیح می‌کرد.

در حدیث ابن مغزلی در «المناقب» چنین است: سلمان از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمود:

«من و علی یک نور بودیم در پیشگاه خداوند متعال. و آن نور، خداوند را تسبیح می‌کرد.»

در حدیث «دیلمی» در کتاب «الفردوس» آمده است:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه پروردگار مطیع و فرمانبردار او را تقدیس و تسبیح می‌کردیم.»

در حدیث «ابن اسبوع» در کتاب «الشفاء» آمده است:

«من و علی از یک نور آفریده شدیم که آن نور در کنار عرش، خداوند را تسبیح می‌کرد.»

در حدیث حموینی از ابوهریره نقل شده است که:

«هنگامی که خداوند متعال آدم ابوالبشر را آفرید و از روح خود در او دمید، حضرت آدم بر سمت راست عرش توجه کرد: نوری را در پنج شکل در حال سجود در رکوع دید.»

بنابراین هرگونه تسبیح و تقدیسی که از حضرت آدم و دیگر پیامبران الاهی ﷺ و افراد بشر سر زده و می‌زند، از روی اقتدا و پیروی از آنان بوده و عمل به سنت آنان کرده‌اند. می‌دانیم که رسول خدا ﷺ فرمود:

«هر کس سنت نیکویی را بنا نهد، پادشاه او و هر کسی که تا روز قیامت به آن سنت عمل کند، به آن شخص خواهد رسید.»

بدین روی، هر پاداشی که برای مؤمنان به دست آید، همان پاداش برای حضرت رسول ﷺ و علی ﷺ ثابت خواهد بود؛ زیرا آن دو بزرگوار بودند که این سنت پسندیده را بنیان نهادند و این فضیلت و رتبه‌ی والایی است که هیچ یک از جهانیان به آن رتبه نرسیده است.

سبکی در باب نهم از کتاب «شفاء الاسقام» احادیث دلالت کننده بر زنده بودن پیامبران را می‌آورد. آن‌گاه می‌افزاید: و کتاب عزیر نیز بر این مطلب دلالت می‌کند. خداوند متعال فرموده است:

﴿و لا تحسبنّ الذّین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربّهم

یُرزقون﴾^۱

وقتی زنده بودن در مورد شهید ثابت باشد، در مورد حضرت رسول از چندین جهت ثابت می شود:

یکی آن که مقام والا به شهید، از آن جهت داده شده که به او احترام و اکرامی گذارده شود، با آن که رتبه‌ای بالاتر از رتبه‌ی پیامبران نیست و بی تردید، پیامبران از همه‌ی شهیدان برتر و کامل تراند و محال است که کمالی برای شهیدان ثابت شود امّا برای پیامبران حاصل نشود، مخصوصاً این گونه کمالی که موجب زیادتی در قرب و نزدیکی به خدا و انس گرفتن با خدای علیّ اعلیّ است.

دوم: این رتبه برای شهیدان به عنوان اجر و پاداش جهاد و جانفشانی آنان در راه خدا است و این رسول خدا ﷺ است که این سنّت را بنیان نهاده و ما را به آن فراخوانده و به اذن و توفیق خداوند ما ربه سوی آن ره‌نمون شده و آن حضرت خود فرموده است: «هر کس سنّت نیکویی را بنا نهد، پاداش آن سنّت و اجر هر کسی که تا روز قیامت به آن عمل کند از او خواهد بود. و هر کس سنّت زشتی را بنا نهد، پی‌آمد و گناه آن و گناه هر کسی که به آن عمل کند تا روز قیامت از او خواهد بود.»

و آن حضرت نیز فرموده است:

«هر کس به راه راست هدایت کند، اجر و پاداش همه‌ی کسانی که از او پیروی کرده‌اند برای او هم خواهد بود، بدون آن‌که از پاداش آنان چیزی کم شود. و هر کس به گمراهی رهنمون باشد، گناه همه‌ی کسانی که از او پیروی کرده‌اند، برای او خواهد بود، بدون آن‌که از گناه آنان چیزی کم شود.»

احادیث صحیحه در این مورد بسیار فراوان است.

پس هر پاداشی که برای شهید حاصل شود، برای حضرت رسول ﷺ نیز حاصل خواهد بود. زنده بودن بعد از مرگ نیز اجری برای حضرت رسول ﷺ - علاوه

۱. کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده نپندارید، بلکه زنده‌هایی هستند که در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند.

بر پاداش‌های اختصاصی حضرتش در زمینه‌ی هدایت و تذکر به اعمال و معارف و احوالی که همه‌ی امت توان شناخت آن را ندارند و به یک دهم آن‌ها نمی‌رسند - خواهد بود.

هم‌چنین می‌گوییم: همه‌ی حسنات و کارهای شایسته‌ی ما و عبادات هر مسلمانی در نامه‌ی اعمال پیامبرمان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رقم خورده و بر پاداش‌های دیگر آن حضرت افزوده می‌شود. بدین‌روی، آن قدر مزد و ثواب به آن حضرت داده می‌شود که کسی جز خداوند توان شمارش آن‌ها را ندارد و عقل از ادراک آن ناتوان است، زیرا هر شهیدی و هر کسی که تا روز قیامت کاری انجام دهد، برای او پاداشی پدید می‌آید و برای استادش و کسی که او را هدایت کرده به همان اندازه از پاداش و اجر حاصل می‌شود، برای استاد استادش دو چندان آن و برای استاد سوم و برای چهارم هشت و هم‌چنین در هر مرتبه از اجر و پاداش دو مقابل می‌شود تا برسد به حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. بنابراین اگر فرض کنیم که بعد از پیامبر ده مرتبه وجود دارد، اجر آن حضرت یک هزار و بیست و چهار خواهد بود. هنگامی که یازدهمین نفر به وسیله نفر دهم هدایت می‌یابد اجر پیامبر دو هزار و چهل و هشت اجر خواهد بود. و هرگاه که یک نفر افزوده می‌شود، درجات پیش از او دو مقابل می‌شود تا روز قیامت. و این اجری است که جز خداوند کسی نمی‌تواند آن را احصا و شمارش کند و عقل از دست‌یابی به کنه حقیقت آن قاصر است، تا چه رسد که کثرت صحابه و تابعین و فراوانی مسلمان‌ها را در هر زمان در نظر گیریم. بنابراین هر یک از صحابه تا روز قیامت، از آثار کارهای خیر خود اجر و پاداش می‌برد. و هر آن چه که برای صحابه حاصل شود، برای خود پیامبر حاصل است و از همین راه رجحان و برتری گذشتگان بر آیندگان ثابت می‌شود، زیرا هر چه پاداش آیندگان بیشتر شود اجر و پاداش گذشتگان بیشتر می‌گردد و از همان راهی که گفتیم، دو چندان می‌شود.

هر کس به این حقیقت توجه کند و توفیق نصیبش شود، همتش به آموزش برانگیخته می‌شود و در گسترش حق و حقیقت رغبت می‌کند تا اجر و پاداشش در زندگی و بعد از مرگ برای همیشه افزون شود و مردم را از پدیده‌های نوظهور و

ستمگری و باجگیری بازمی دارد؛ زیرا وزر و وبال این گناهان از همین راه بر او دوچندان شده و تا وقتی که به آن سنت‌های غلط عمل کنند بر او وارد می‌شود. پس می‌بایست انسان مسلمان به این معنی توجه و سعادت‌مندی هدایت‌گران به خیر و شقاوت دعوت‌کنندگان به بدی را در نظر آورد.^۱

بر اساس کلام سبکی می‌گوییم: چون علی علیه السلام در این نور با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه است، هرگونه پاداشی که برای رسول خدا ثابت باشد، برای آن حضرت نیز ثابت است. و این فضیلت بزرگی است که خرد از ادراک‌شان و مقام آن قاصر است. در برخی از الفاظ این حدیث تصریح شده که فرشتگان تسبیح‌الاهی را از آن نور فرا گرفتند. از جمله کسانی که آن را روایت کرده است، سعید بن محمد بن مسعود کازرونی است که گوید:

از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت فرمود:

«من در پیشگاه خداوند متعال نوری بودم، دو هزار سال پیش از آن که خداوند عزوجل آدم را بیافریند. آن نور خداوند را تسبیح می‌کرد. آن‌گاه فرشتگان با تسبیح او تسبیح می‌کردند. هنگامی که خداوند متعال آدم را آفرید، آن نور را در صلب او افکند.»

پیامبر اکرم، آن‌گاه فرمود:

«خداوند متعال مرا به روی زمین در صلب آدم آورد و بعد در صلب نوح قرار داد و در صلب ابراهیم افکند. آن‌گاه پیوسته مرا از اصلاب کریمه و ارحام پاک جابه‌جا می‌کرد تا این‌که از بین پدر و مادری بیرونم آورد که هیچ به صورت نامشروع با یکدیگر مباشرت نداشتند.»^۲

همین روایت را دیاربکری با اختلاف اندکی روایت کرده است، گوید: از

ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«من نوری بودم در پیشگاه خداوند متعال، دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند آن نور خداوند را تسبیح می‌کرد و با تسبیح او فرشتگان تسبیح

۱. شفاء الاسقام.

۲. المنتقی من سیرة المصطفی، خطی.

می‌کردند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد.»

رسول خدا ﷺ فرمود:

«خداوند مرا در صلب آدم به زمین فرستاد و در صلب نوح در کشتی بودم و در صلب ابراهیم به سوی آتش پرتاب شدم. بعد پیوسته در اصلاب بزرگواران و رحم‌های پاک جابه‌جا می‌شدم تا این‌که مرا از پدر و مادری بیرون آورد که هیچ‌گاه به نامشروع با یک‌دیگر دیداری نداشتند.»^۱

با وجود این فضیلت ثابت و روشن، چگونه افرادی که هیچ‌یک از فضائل را نداشته بلکه پیشینه‌ی کفر داشتند، بر او پیش افتاده و او را کنار گذاشتند؟

۴ - اگر این پنج تن نبودند خداوند آدم را نمی‌آفرید

در حدیث «اشباح»، که حموی آن را نقل کرده، چنین آمده است: خداوند متعال به حضرت آدم فرمود:

«این پنج نفر از فرزندان تو هستند اگر آنان نبودند من تو را نمی‌آفریدم. برای این پنج نفر پنج اسم از اسم‌هایم را جدا کردم. اگر اینان نبودند، نه بهشت و دوزخ را خلق می‌کردم و نه عرش و کرسی را و نه آسمان و زمین و انس و جن را. پس من محمودم و این محمد است و من عالی و این علی، من فاطم و این فاطمه و من دارنده‌ی احسان و این حسن و من محسن و این حسین است. به عزت و شکوه خود سوگند یاد کرده‌ام که هیچ فردی نباشد که به اندازه‌ی وزن یک ارزن بغض و کینه اینان را داشته باشد، مگر این‌که او را به آتش جهنم وارد کنم و از این کار باکی ندارم. ای آدم اینانند برگزیدگان من. به وسیله‌ی آنان مردمان را رهایی می‌بخشم و به وسیله‌ی آنان نابودشان می‌کنم. تو هرگاه به من نیازی داشتی به آنان متوسل شو.»^۲

ابن مغازلی توسط حضرت آدم را به این پنج نفر، از سعیدین جیبیر روایت کرده و سیوطی و بدخشانی - هر دو - از ابن نجار و دارقطنی آورده‌اند که هر دو از ابن عباس ذیل

۲. فرائد السمطين، متن آن را قبلاً آوردیم.

۱. تاریخ الخمیس ۱: ۲۱۰.

کلام الاهی: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾^۱ هم چنین صفوری^۲ از جعفر بن محمد الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده‌اند. نظنزی آن روایت را از مسلمیات روایات گرفته و با آن هم چون روایات مسلم عمل کرده است.^۳

حال با وجود این فضایل برای علی بن ابی طالب، چگونه می‌توان کسی را بر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ترجیح داد و بر او مقدم دانست؟!

۵- علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از آدم افضل است

حدیث نور می‌رساند که نور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر خلقت حضرت آدم زمانی طولانی مقدم بوده است. در برخی از احادیث عبارت چهارده هزار سال آمده است و آن را گروهی نقل کرده‌اند مانند: عبدالله بن احمد ابن مردویه، ابن مغازلی، دیلمی، عاصمی، نظنزی، دیلمی، خوارزمی، ابن عساکر و محب طبری.

در برخی از احادیث چهل هزار سال، چنان‌که در روایت گنجی از ابن عساکر و خطیب نقل شده است، بنابراین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارای مقام امامت است. و چه نیکو گفته است در این مورد ابن بطریق که گوید: «پس این‌گونه اخبار و احادیث وارده از ابن حنبل و ثعلبی و ابن مغازلی و دیلمی در لفظ خلافت بدون هیچ شک و شبهه صراحت دارد، به گونه‌ای که هر کس با دیده‌ی انصاف بنگرد او را بسنده است و قانع‌کننده، که بعد از بیان خلافت، کلامی روشن‌تر و واضح‌کننده‌تر برای خواهان آن نیست. و دلیلی که از آن استفاده شود و دانشی که بیش از آن بر آن بیفزاید، وجود ندارد.

نکته‌ی دیگر آن که این همراهی نور علی با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پیشگاه پروردگار - چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم - فضیلتی است که هیچ کس را توان مقابله با آن نیست که بخواهد همانندی و یا سهمی بودن در آن را ادعا کند.»^۴

۱. الدر المنثور ۱: ۶۰؛ مفتاح النجا، خطی.

۲. نزهة المجالس ۲: ۲۳۰.

۳. الخصائص العلویة- خطی، نص حدیث به روایت از ابن عباس در صفحات پیشین نقل شد.

۴. العمدة: ۴۵.

اگر این حدیث بر فضیلت و برتری علی علیه السلام بر پیامبران - تا چه رسد بر دیگران - دلالت نداشت، ابن جوزی و ابن روزهان و کابلی، حدیث را مجعول و ساختگی نمی خواندند.

اکنون می پرسیم: چرا خداوند نور آن حضرت را پیش از دیگران آفرید؟ آیا بدان جهت نیست که آن حضرت از همه ی خلائق برتر است؟ وقتی که تقدّم پیامبر در خلقت دلیل بر افضلیّت آن حضرت باشد، بر فضیلت علی علیه السلام نیز دلالت خواهد داشت، زیرا هر دو از یک نور آفریده شده اند.

اقتضای تمام این نکات، آن است که تمام کمالاتی که برای رسول خدا تثبیت می شود، همگی برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز ثابت شود. برای مزید آگاهی نسبت به این مطلب، در بخش های بعدی سخنان برخی از بزرگان اهل سنت را در این مورد نقل خواهیم کرد.

۶ - روزگاران به وجود پیامبر و امیرالمؤمنین مباحث می کند

در این بخش، چند بیت از قصیده ی همزیه ی بوصیری و کلمات ابن حجر را در شرح آن می آوریم و بر اساس آن مطالبی می گوئیم.

یکم - امام شیخ ابو عبدالله محمد بن سعید بوصیری در قصیده همزیه اش در ستایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین سراید:

أنت مصباح كل فضل فما يصدر إلا عن ضوئك الاضواء

- تو چراغ هر فضیلتی، بلکه نورهای درخشانده جز از پرتو حضرت صادر نمی شود.

حافظ ابن حجر مکی در شرح این بیت گوید: [أنت] ای آشنا و ای یکتایی که کسی با تو مساوی نیست، بلکه به تو نزدیک هم نیست [مصباح] یعنی چراغ، این کلمه از آیه ی شریفه، ﴿و سراجاً منيراً﴾ گرفته شده است [کل] اسمی است برای فراگیری و شمول نسبت به همه ی افراد آن اسم نکره ای که این کلمه «کل» به آن اضافه شده است، دلالت دارد، چنان که در این بیت است. و استغراق و شمول نسبت به اسم معرفه ای که جمع است مانند: ﴿و کلّم آتیه یوم القیامة فرداً﴾ و شمول نسبت به تمام اجزای اسم مفرد

و معرفه‌ای که مضاف‌الیه آن قرار گیرد مثل آیه‌ی شریفه: ﴿يَطِيعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ﴾ که در آیه کلمه «قلب» به کلمه «متکبر» اضافه شده است یعنی بر تمامی اجزای قلب. و اگر «و علی قلب کل» به تنوین خوانده شود، شامل تمام افراد قلوب می‌شود، و اگر کلمه‌ی «کل» صفت برای نکره و یا تأکید برای معرفه نباشد و عامل^۱ بعد از آن نیاید- چنان‌که در این مورد چنین است- در این صورت هم اضافه جایز است، چنان‌که در همین مورد شعر چنین است؛ و هم قطع اضافه مثل آیه‌ی شریفه: ﴿و كَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ﴾

نیز باید دانست که کلمه‌ی «کل» وقتی اضافه به نکره می‌شود، لازم است که در ضمیر آن مراعات معنایش شود، مثل ﴿و كل شیئی فعلوه فی الزّبر﴾ و علی کلّ ضامر یاتین و اگر اضافه به معرفه شود جایز است که لفظ و معنای آن را در مفرد و مذکر بودن مراعات کنیم و هم چنین است هرگاه اضافه نشود و قطع گردد، مانند: ﴿كلّ یعمل علی شاکلته﴾ و کل اتوه داخرین.

این کلمه هرگاه بعد از اداة نفی یا فعل منفی واقع شود مانند: «ما جاء کل القوم» و «کل الدرهم لم اجد» نفی متوجّه نمی‌شود مگر نسبت به سلب شمول آن، که در این صورت اثبات فعل را برای برخی از افراد آن می‌نهیم تا وقتی که بر خلاف آن چیزی دلالت نکند مانند: ﴿و الله لا یحب کل مختال فخور﴾ که مفهومش اثبات محبت برای یکی از دو وصف است، لکن نظری به آن نیست زیرا تکبر و فخر فروشی به طور مطلق حرام است. و هنگامی که نفی به دنبال آن بیاید- مانند کلام رسول خدا ﷺ در خبر ذوالیدین که فرمود: «کل ذلك لم یکن»- نفی به فرد فرد آن متوجّه می‌شود. دانشمندان علم بیان چنین گفته‌اند و من همه‌ی این مطلب را در این جا آوردم، به خاطر آن‌که ظرافت مطلب و کثرت احتیاج به آن، از جمله‌ی چیزهایی است که می‌بایست از آن

۱. کلمه‌ی «عامل» از اصلاحات علم نحو است که کلماتی را که موجب اعراب و حرکات آخر کلمات در جملات عربی می‌شوند عامل می‌گویند که جرجانی آن‌ها را صد چیز دانسته و بر آن اساس کتاب «العوامل فی النحو» نوشته شده که یکی از کتب مجموعه کتاب «جامع المقدمات» است. (مترجم)

بهره‌مند شد و آن را حفظ کرد.

[فضل] و کمالی که برای افرادی غیر از تو در عالم هستی آشکار می‌شود. زیرا تو بزرگترین خلیفه‌ای که به همه‌ی موجودات کمک می‌کنی. شاهد بر این مطلب روایت صحیحی است که رسول خدا ﷺ فرمود: «آدم فمن دونه تحت لوائی» یعنی آدم و کسانی که بعد از اویند، همگی زیر پرچم من هستند. و روایت دیگری که فرمود: «انما انا قاسم و الله يعطي» همانا من تقسیم‌کننده‌ام و خداوند بخشنده و عطاکننده است. و روایت «لو كان موسى حيا ما وسعه الا اتباعي» یعنی اگر موسی زنده بود چاره‌ای جز پیروی از من نداشت، و روایت «ان ابراهيم قال: انما كنت خليلاً من وراء وراء» یعنی من خلیل بودم از پشت سر پشت سر.

تشبیه کردن به «چراغ» را بر تشبیه به «قمرین» ترجیح داد و آن را به کار برد، زیرا از چراغ، راحت‌تر نور گرفته می‌شود و شاخه‌های آن با او همراهی نمی‌کنند، ولی خودش باقی می‌ماند. وجه تشبیه آن است که نور حضرت رسول ﷺ اشياء معنوی را هم چون نور دیدگان روشن می‌سازد. و نور چراغ، محسوسات را به سان نور چشم ظاهر می‌کند. و بدون تردید، محسوس از معقول - از آن جهت که معقول است - ظاهرتر است. لذا نور آن حضرت را - چون معقول بود - به نور چراغ تشبیه کرد، چون نور چراغ محسوس است و این تشبیه منافات ندارد با این حقیقت که چراغ از پیامبر پایین‌تر است، بلکه نسبتی بین آن دو نیست.

ممکن است از باب تشبیه مقلوب باشد، چنان‌که در آیه‌ی شریفه آمده است:
﴿أفمن يخلق كمن لا يخلق﴾.

وقتی که ثابت شد کمالات غیر او که به پر تو انوار تشبیه شده، از کمال او که نور برتر است، استفاده می‌کنند. [فما يصدر] به سبب این، تمام آنچه که در عالم هستی آشکار می‌شود، پر نور است که از یک نور فراگیر پدید می‌آید [الا] مگر نور تو که تو فقط این ویژگی را داری که [من ضوئك] که از نور تو - که خداوند گرامیت داشته - [الاضواء] همه‌ی نورها صادر می‌شود، که شامل آیات و معجزات و دیگر کرامات و فضائل است، هرچند که وجود تو از دیگر پیامبران متأخر است، زیرا نور نبوت تو بر

آنان - بلکه بر همه‌ی مخلوقات - مقدم است. و شاهد بر آن حدیث عبدالرزاق است به سندش از جابر بن عبدالله که به حضرت رسول عرض کرد: ای رسول خدا! نخستین چیزی که خداوند قبل از همه چیز آفریده، چیست؟ فرمود:

«ای جابر! خداوند پیش از همه‌ی اشیاء، نور پیامبر تو را از نور خود آفرید. آن نور با قدرت، به هر جا که خداوند می‌خواست، در حرکت بود. و در آن هنگام نه لوح بود و نه قلم، نه بهشت بود و نه جهنم، نه فرشته‌ای و نه آسمان و زمینی، نه خورشید و نه ماه، نه جن و نه انس. هنگامی که خداوند تعالی اراده فرمود که آفریدگان را بیافریند، آن نور را به چهار جزء تقسیم کرد. از جزء اول قلم را خلق کرد و از جزء دوم لوح را و از سوم عرش را. و آن‌گاه قسم چهارم را به چهار جزء تقسیم کرد: از جزء اول آسمان‌ها و از دوم زمین و از سوم بهشت و جهنم را. و آن‌گاه جزء چهارم را به چهار جزء تقسیم کرد از جزء اول نور دیدگان مؤمنان را و از دوم نور دل‌هایشان را که آن معرفت نسبت به خداوند متعال بود، و از سوم نوری را که برای آنان گواهی می‌دهد، یعنی یکتاپرستی که «لا اله الا الله، محمد رسول الله» باشد.»

تا آخر حدیث.

در حدیث صحیح دیگری آمده است که فرمود: ﴿اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْقَلَمَ﴾ و به اسناد متعدده‌ای آمده است که پیش از آفرینش آب، چیزی خلق نشده است. این دو حدیث با آن چه که در حدیث اول در مورد نور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است منافات ندارد، زیرا اولیّت در غیر آن حدیث نسبی است و در این حدیث اولیّت حقیقی است؛ پس تعارض بین این احادیث وجود ندارد. در حدیثی دیگر از ابن قطن آمده است که فرمود:

«من نوری بودم در پیشگاه پروردگارم، چهارده‌هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام»

در همین روایت آمده است که فرمود:

«بعد از آن که خداوند حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام را آفرید، آن نور را در پشت او قرار

داد. در جبین او می‌درخشید و بر دیگر بخش‌های نورش چیره شده بود.»

تا آخر حدیث.

شیخ سلیمان جمل نیز در کتاب «الفتوحات الاحمدية في شرح الهمزية» همین مضامین را آورده است.

نویسنده می‌افزاید: همین‌سان است علی‌السلام در همه‌ی آن‌چه که گفته شد. بدین روی، پیش افتادن دیگران بر آن حضرت زشت و ناروا است.

دوم - بوصیری گوید:

تتباهی بك العصور و تسهو بك علیاء و بعدها علیاء

- روزگاران به حضرتت مباهات می‌کنند و این برتری پیوسته بالاتر و بالاتر می‌رود.

ابن حجر در شرح این بیت گوید:

[تتباهی] یعنی افتخار و مباهات می‌کند [بك] یعنی به وجود تو [العصور] یعنی زمان‌های طولانی، از زمان آدم تا روز قیامت و بعد از آن. پس هر زمانی بر زمان پیش از خود، به وجود در تو در آن زمان مباهات می‌کند زیرا کمالی داشته که بالاتر از زمان پیش از خود بوده است، گرچه در ضمن وجود پدران تو. لکن افتخار زمان ظهور و بروز تو در این عالم، بیش از دوران گذشته است. پس از آن دوران رشد، شیرخوارگی، شکافته شدن سینه‌ات، پرستش تو در غار حرا و دیگر جاها، دوران نبوت و پیامبری تو، زمان فراخوانی مردم به سوی خدا، دوران روی آوردن مردم به تو، زمان معراج تو، دوران هجرت، روزگار جنگ و جهادت، اعزام لشکر و بسیج نیروها، زمان پیروزی‌هایت، زمان ورود دسته‌جمعی مردم به دین خداوند، زمان حج حضرتت، و سرانجام دوران پیروانت با تمام اختلافات و تفاوت‌هایی که با یک‌دیگر دارند تا روز قیامت، همان‌گونه که بر این مطلب حدیث مشهور دلالت دارد که فرمود: «لا تزال طائفة من امتي» الخ

بدین‌سان مزایا و برتری‌های او در هر دوره‌ای از دوران زندگانی‌اش، نسبت به گذشته رو به فزونی است. به همان اندازه، آن دوره بر دوره‌های قبلی افتخار و مباهات می‌کند. همین‌گونه است زمان‌های بعدی که مزایا و مراتبش از مراتب قبلی استمداد کرده و اعمال و کردارهای بعد، به مراتب تصاعدی تا بی‌نهایت رو به افزایش است. زیرا هر کسی که به دستورات آن حضرت عمل می‌کند و با واسطه بین طبقه‌ی خود و طبقات

بعدی قرار می‌گیرد و آنان را بر آن کار دلالت می‌کند، نسبت به همان عمل خود بر درجات و مراتب آن حضرت می‌افزاید. این درجه‌ای است که عقل از رسیدن به کنه و حقیقت آن ناتوان است. آن‌گاه بعد از همه‌ی آن مقامات، دوران مقام محمود و شفاعت بزرگ آن حضرت در روز قیامت و موقف فصل القضاء و دیگر شفاعت‌ها، زمان حوض کوثرش، و سرانجام درجه‌ی وسیله که در بهشت در اختیار دارد که بی حد و اندازه است و به نهایتش دست‌رسی نیست.

بنابراین تمام این دوره‌ها به وجود آن حضرت - به خاطر کمالاتی که از آن بزرگوار سر می‌زند - مباحثات می‌کنند. زیرا زمان‌ها و مکان‌ها، به شرافت افرادی شرافت‌مند می‌شوند که در آن‌ها واقع شده و مزایا و کمالاتی که دارند. بدین جهت برخی از دانشمندان گفته‌اند: شب تولد آن حضرت از شب قدر افضل است. و اگر نصّ برخلاف این مطلب وجود نداشته باشد، این سخن صحیحی است. علاوه بر این که شب قدر، خود از ویژگی‌های پیامبر است و برتری آن شب بر شب‌ها به خاطر آن حضرت است [و تسمو] یعنی بالا می‌رود و اوج می‌گیرد. [بك] یعنی به شباهت به تو، از حیث مرتبه [علیاء] مؤنت اعلی است [بعدها] در زمان و برتری مرتبه و درجه‌ای دیگر [علیاء] یعنی بالاتر از آن.

یعنی: برای تو در هر دوره‌ای از دوران ذکر شده، درجه و رتبه‌ای بالاتر از درجه‌ی قبلی است، تا برسد به جایی که دیگر حدّی نداشته باشد. دلیل تفاوت این مراتب که گفته شد، آیه‌ی شریفه: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ است که بدون تردید، علوم و معارف آن حضرت تا بی‌نهایت رو به فزونی است. دلیل دیگر، کلام آن حضرت است که فرمود:

«بر دل من غبار و تیرگی می‌نشیند و من استغفار می‌کنم.»

عارف قطب ابوالحسن شاذلی گوید: این غبار، غبار انوار است نه غبار اغیار. زیرا آن حضرت پیوسته در حال ارتقاء و بالا رفتن است، به طوری که هرچه انوار علوم و معارف بر قلبش یکی بعد از دیگری وارد آید، به رتبه‌ای بالاتر از آن چه در آن است ارتقا یافته و می‌یابد که رتبه‌ای پیشین از این رتبه فروتر بود. در این حال است که از

روی تواضع استغفار کرده و از خدای متعال درخواست فزونی کمالش را دارد. در این فراز از گفتار شاعر، و تسموا... تا آخر بیت، ستایشی بس بزرگ انجام گرفته، زیرا وی همین مراتب را در حال علو و ارتقاء می‌بیند، نه این که آن حضرت به وسیله آن مراتب بالا می‌رود. زیرا بر طبق عقیده‌ی حق، خداوند متعال حضرتش را در عالم امر، در کامل‌ترین حالتی که برای یک مخلوق امکان داشته، آفریده و آن‌گاه در عالم خلق، آن حضرت را به صورت تدریج در حال حرکت تکاملی قرار داده است. پس این مراتب و درجات است که به آن حضرت تشرّف می‌یابد، نه آن که حضرتش به آن درجات شرافت یابد، زیرا روشن شد که آن حضرت پیش از آمدن به این دنیا کامل بوده است، اینک در این نکته تأمل کنید که بسیار مهم و دقیق است و شارح ابیات از آن غافل بوده است.

صاحب کتاب «الفتوحات الاحمدیه» نیز نظیر همین عبارات را دارد.

نویسنده می‌افزاید: و از آن جا که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در تمام مراحل با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همراه بود، اعصار و روزگاران به وجود آقای ما حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز مباهات می‌کنند و هر آن چه که برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت شود برای آن حضرت نیز ثابت است و دیگر افراد از صحابه رسول خدا همانند فلان و فلان را چه فضیلتی به پایه این فضیلت است؟

سوم - بوصیری گوید:

لك ذات العلوم من الغيب و منها لادم الاسماء

علوم غیبی، در اصل، تعلق به حضرتت دارند. آن چه از علم اسماء به آدم داده شد، بخشی از آن است.

ابن حجر در شرح این بیت گوید:

[الاسماء] مبتدا متأخر است. اسماء جمع «اسم» است و اسم در این جا کلمه‌ای است که دلالت بر معنایی کند، پس شامل فعل و حرف نیز می‌شود. شاعر به این فضیلت از رسول خدا اشاره کرده با این که از فضیلت دارندگی ذات علوم، این معنی فهمیده می‌شود؛ زیرا خداوند آدم را از فرشتگان ممتاز ساخته به خاطر علومی که به او آموخته

بود و بدین جهت به آنان دستور داد تا بر او سجده و تواضع کنند، بعد از آن که آنان خود را بر آدم برتری داده و با نگوهرش او خود را ستودند، آن جا که گفتند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا...﴾ چون ممکن بود که این توهم به ذهن آید که این مقام و رتبه روشن (که سجود ملائکه باشد) برای پیامبر اسلام حاصل نشده، زیرا ممکن است گاهی در مفضول فضیلتی باشد که در فاضل نباشد.

شاعر، این توهم را زدود، با ذکر این نکته که حضرت آدم فقط علم اسماء را داشت، ولی آن چه که در پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ موجود است، علم به حقایق و معانی اسماء است. بدیهی است که این علم، از آن علم - که صرف داشتن اسماء باشد - مهم تر است، زیرا مقصود بالذات از دانستن اسم، فهم معنی است و اسم شناسی تنها بامعنی شناسی تفاوت و فاصله‌ی بسیار زیادی دارد. نظیر همین مطلب، اصل آفرینش حضرت آدم است که مقصود بالذات از آفرینش حضرت آدم، خلقت پیامبر خاتم است از صلب او و خلقت خود حضرت آدم مقصود بالوسیله است. لذا برخی از اندیشمندان گفته‌اند که فرشتگان به خاطر آن که نور حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پیشانی آدم بود، بر او سجده کردند. نویسنده کتاب گوید: طبق احادیث یادشده علی عَلَيْهِ السَّلَام در آن نور با پیامبر همراه بود. و سجده بر آدم به خاطر آن نوری بوده که از پیشانی او هویدا بود و آن نور مربوط به هر دو نفر بود. این نکته بدون شک بر افضلیت آن حضرت بعد از پیامبر بر دیگران دلالت دارد.

بوصیری و قصیده‌ی همزیه‌ی او

در این جا مناسب است که گفتار ابن حجر و شیخ سلیمان را نسبت به قصیده‌ی همزیه و سراینده آن بیاوریم.

ابن حجر گوید: جامع ترین قصیده‌ای که ویژگی‌ها، امتیازات و معجزات رسول خدا را آورده و گویا ترین منظومه‌ای که زیبایی‌ها و کمالات آن حضرت را به نظم درآورده، قصیده و منظومه‌ی همزیه است که بوصیری سروده و گوهرها را به رشته کشیده است. وی شیخ امام عارف کامل، هنرمند برجسته، سخنور اندیشمند، ادیب ژرف اندیش، امام الشعراء و سراینده ترین دانشمندان، بلیغ ترین فصیحان و فصیح ترین

حکیمان، شیخ شرف‌الدین ابو عبدالله محمد بن سعید بن حماد بن محسن بن عبدالله بن صهناج بن هلال صهناجی است، که چون یکی از والدین او، از بوصیر صعید و دیگری از دلاص بود، نسبت او از این دو مورد ترکیب شده و به او گفته شد: دلاصیری و بعد به بوصیری شهرت یافت.

امام ابو حیان و امام یعمری و ابوالفتح بن سید الناس و پژوهشگر دوراننش عزّ ابن جماعه و عده‌ای دیگر، از او حدیث نقل کرده‌اند. وی در شعر و ادب از اعجوبه‌های روزگار بود. از او قصیده‌ی مشهور به بُرده به جای مانده است. علّت سرودن قصیده، بیماری فلج او بود که پزشکان از معالجه‌ی او وامانده بودند. او به فکر افتاد قصیده‌ای در مدح رسول خدا ﷺ بسراید و بدان وسیله از حضرتش بخواهد که در شفای بیماری او شفاعت کند. بعد از سرودن، پیامبر را خواب دید که دست مبارک را بر روی او کشیدند و فوراً بهبودی یافت. همین یک قصیده در شرافت و مقام او کفایت می‌کند، تا جایی که به سان قرآن کریم در خانه‌ها و مساجد تدریس می‌شد و می‌شود.

قصیده مشهور همزیه الفاظ زیبا و معانی کوتاه و معانی شگفت‌انگیز و تازه و بی‌نظیر، با تحریری بی‌سابقه دارد، زیرا تاکنون کسی بدان‌گونه نسروده و به پایه‌ی زیبایی و کمالات آن، قصیده‌ای نرسیده است. حتی امام برهان قیراطی (متولّد سال ۷۲۶، متوفّای ۷۸۲) به پایه‌ی آن نمی‌رسد، زیرا وی در علوم نقلی و عقلی و برتری بر تمام دانشمندان زمان خود در علوم عربیه و ادبیّه، مخصوصاً علم بلاغت و نقد شعر و محکم‌کاری و مهارت در این فن مهارت تمام داشت، به گونه‌ای که تشخیص شیرین از تلخ در گفتار و فرجام از آغاز برایش آسان بود. با این همه، وقتی که خواست این قصیده را بررسی کند، کمترین ایرادی نتوانست از آن بگیرد. زیرا نظم آراسته، بیانی شیرین، مجموعه‌ای رسا، ساختاری برین داشت که بر سراسر گیتی پر تو انوارش درخشیده و براهین شکوهمندش مدّعی اهل کتاب را سرکوب کرده بود. آن قصیده بر خلاف قصائد مشابه خود، زمام خرد را به دست دارد، معقول و منقول را گرد آورده و بسیاری از شگفتی‌ها را در بر گرفته است. این قصیده، از ویژگی‌های بزرگوارانه‌ای حکایت می‌کند که اندیشه‌های شاعران، از سیراب شدن از حکایات بی‌عیب و نقص شعر دستشان

کوتاه بوده است. برخی از اندیشمندان آن قصیده را شرح داده و اندیشه‌هایی را به خدمت گرفته و در باره‌اش توضیحاتی داده‌اند، لکن نیازمند شرحی جامع بودند. لذا از خداوند متعال درباره‌ی شرح آن کمک و خیر خواستم.

شیخ سلیمان گوید: از بلیغ‌ترین قصاید برجسته و زیبایی که در مدح رسول خدا ﷺ سروده شده و زیباترین سخن موزون عالی که بسیاری از آراستگی‌های چهره آن حضرت را نشان می‌دهد، قصیده‌ای است که به سان طلای سرخ در قالب ریخته و هم چون درّ و جواهر به رشته‌ی نظم کشیده است. شیخ امام عارف کامل بزرگوار پژوهشگر بلیغ ادیب محقق، امام الشعراء و شاعرترین دانشمندان و بلیغ فصحاء و فصیح‌ترین حکیمان، شیخ شرف الدین ابو عبدالله محمد بن سعید بوسیری در قصیده همزیه مشهوره‌اش که الفاظی گوارا، معانی مناسب، وضعی برگزیده و بی‌نظیر دارد. همزیه با تحریری نو چنان است که بر طبق آن شعری به نظم درنیامده و به حسن و نیکویی‌اش کس نرسیده است.

شرح‌های فراوانی بر آن نوشته شده است. امام جویری دو شرح نوشته و ابن قطیع مالکی، شمس دلجی، شیخ ابوالفضل مالکی، شیخ احمد بن عبدالحق سنباطی، عارف بالله تعالی سید مصطفی بکری صدیقی، شیخ فاضل یگانه دوران‌ش امام ابن حجر هیثمی مکی آن را شرح کرده‌اند که شرح او از همه‌ی شروح بهتر و مفیدتر است. لکن من آن را چندان طولانی شرح کردم که همّت‌های کوتاه از درک معانی آن ناتوانند. لذا برخی از عبارات آن را از روی شرح استاد حنفی خود برگزیده و آن را «الفتوحات الاحمدیه بالمنح المحمّديه» نامیدم.

۷- هر فضیلتی که برای حضرت رسول ﷺ است برای علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز ثابت است در این بخش، چند بیت برده‌ی بوسیری را با شرح و توضیح می‌آوریم.
یکم - بوسیری گوید:

وکل آی أتی الرسل الکرام بها فانما اتصلت من نوره بهم

- هر معجزه‌ای که پیامبران بزرگوار آورده‌اند، از پیوستگی نور پیامبر خاتم به آنها آشکار شده

بدرالدین محمود بن احمد بن مصطفی رومی در «تاج الدرہ فی شرح البردہ» گوید:
 «بوصیری در این بیت می گوید: هر معجزه از معجزاتی که پیامبران علیهم السلام برای اقوام
 خود آورده اند و همه آیاتی که بر کمال فضل و صدق گفتارشان از علم و حکمتشان
 دلالت می کند، تنها از طریق نور آن حضرت - که نخستین نور و مبدأ آنها است - به آنان
 رسیده؛ زیرا آن حضرت فرمود: «أول ما خلق الله نوري»

تردید نیست که پیامبران و رسولان علیهم السلام همگی از یک نور آفریده شده اند که نور
 پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم است و نورالانوار و خورشید ماهها است و انوار آنان، شعبه ها و
 شاخه هایی از آن است.»

عصام الدین ابراهیم بن محمد اسفراینی در شرح آن گوید: «خلاصه ی کلام آن
 است که انوار دیگر پیامبران، اثری از آثار نور آن حضرت است. نور عرش و کرسی، نور
 خورشید و ماه و انوار همه ی پیامبران و انوار صحابه و تابعین و انوار مردان و زنان
 مسلمان، همه از نور آن حضرت است.»

نویسنده کتاب گوید: همه ی این اوصاف و مدائح والا که برای پیامبر بیان شد، برای
 علی علیه السلام نیز ثابت است؛ زیرا نور آن حضرت با نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متحد است و در آفرینش
 و سبقت در خلقت، هر دو با هم یکی هستند. لذا در آفرینش شریک و همتای آن
 حضرت است... و با همین فضیلت، بطلان تقدّم هر کسی بر آن حضرت آشکار می شود.
 دوم - بوصیری گوید:

فأنه شمس فضل هم كواكبها يظهرن انوارها للناس في الظلم

- پیامبر خاتم خورشید فضیلتی است که تمام پیامبران در برابر آن چونان ستاره اند. این ستارگان
 نور خود را در تاریکی به مردم می رسانند.

رومی در شرح این بیت گفتاری دارد که خلاصه اش این است:

«بوصیری در این بیت می گوید: این آیات باهره و نشانه های روشن، از نور
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به آنان پیوسته است، زیرا آن حضرت خورشید فضل و رحمت
 الاهی برای همه ی مردم است و پیامبران، مظاهر انوار حقایق و اسرار دقائق آن حضرتند

برای اقوام خودشان، نسلی بعد از نسل دیگر که آنان به تصدیق و اقرار به آمدن آن حضرت فرا می خوانند. همان گونه که ماه نور خورشید را آشکار می سازد و با طلوع در شب های تاریک، از آن حکایت می کند که نورش را از خورشید گرفته است، به گونه ای که هرگاه خورشید طلوع کند ظهور و اثری از نور آن نمی ماند. و در این بیت، استعاره زیبایی وجود دارد که بر کسی پوشیده نیست.»

عصام گوید:

«خلاصه ی کلام آن است که آن حضرت مانند خورشید است و دیگر پیامبران به سان ستارگان، که نورشان هنگامی درخشش دارد که جهان در تاریکی به سر می برد. هنگامی که نور آن حضرت آشکار شد، انوار آنان نابود شدند.

مقصود از این تشبیه، آن است که دین پیامبران تا وقتی فایده می رساند که دین آن حضرت آشکار نشده بود. وقتی که خداوند حضرتش را آشکار ساخت، دین آن جناب دیگر ادیان گذشته و همه آیین های پیشین را نسخ کرد.»

سوم - بوصیری گوید:

محمد سید الکونین و الثقلین و الفریقین من عرب و من عجم

- محمد آقای جهانیان و سرور هر دو گروه عرب و عجم است.

خلاصه ی گفتار رومی در شرح این بیت چنین است:

«حضرت محمد ﷺ به طور مطلق در هر دو عالم هستی، آقا و بزرگوار و شریفترین جهانیان است؛ زیرا دین مخصوص به خود دارد که آشکارترین دین راستین است. کتابی دارد که برترین کتاب نازل شده از سوی خداوند است. خاندان او پاک ترین خاندان است و امت او بهترین امت ها.»

چهارم - بوصیری گوید:

فاق النبیین فی خلق و فی خلق و لم یدانوه فی علم و لا کرم

- بر پیامبران در آفرینش و در اخلاق برتری دارد و در علم و دانش به پای او نمی رسند.

رومی در شرح این بیت گوید: «آن حضرت به خاطر شرف طینتش، پاکی

نژادش، کمال صفات و فضائل ملکاتش بر همه‌ی پیامبران برتری یافته است.»
عصام نیز عباراتی به همین مضامین دارد.

پنجم - بوصیری گوید:

و کلّهم من رسول الله ملتمس غرفا من البحر أو رشفاً من الدیم

- تمامی پیامبران از رسول خدا درخواست می‌کنند که جرعه‌ای از دریا و یا نمی از قطره او به کامشان برساند.

عصام در شرح این بیت گوید:

«می‌پرسند: پیامبران خدا ﷺ پیش از رسول خاتم ﷺ می‌زیستند. پس چگونه درخواست جرعه‌ای از دریای آن حضرت را داشته‌اند؟

می‌گویم: آنان از آن حضرت پرسش‌های پیچیده‌ی علمی درباره‌ی توحید و صفات داشتند و حضرت تش به آنان پاسخ داده و مشکلاتشان را گشوده. گفت وگویی بین حضرت آدم و حضرت موسی در شب معراج در حضور آن گرامی انجام گرفته است. نیز، بنا به نقل معتبر، روح علوی بر قالب سفلی مقدّم است و روح پیامبرمان ﷺ بر ارواح دیگر پیامبران تقدّم دارد.

نتیجه آن‌که: همه‌ی پیامبران (از پیامبر ما، نه از دیگران) کسب علم کرده و شفاعت خواسته‌اند، زیرا او دریای علم و ابر جود و سخاوت است و به سان نهرهای جاری و درختان پر بار، به دیگران خیر و برکت می‌رساند.

ششم - بوصیری در دلالت بر تقدّم حضرت رسول ﷺ و برتری اش بر همه‌ی پیامبران در صفات و کمالات می‌گوید:

منزّه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم

- در زیبایی‌هایش از شریک منزّه است و گوهر زیبایی و نکویی در او تقسیم نشده است.

نویسنده‌ی کتاب گوید: همه‌ی این ابیات و کلماتی که در حق پیامبر ﷺ آمده است، بر آقای ما حضرت امیرالمؤمنین ﷺ تطبیق می‌کند؛ آن جناب با رسول خاتم ﷺ در نورش شریک است، زیرا هر دو گرامی، صدها سال پیش از آفرینش حضرت آدم، از یک نور خلق شده‌اند.

می بینیم که علی علیه السلام از دیگر پیامبران برتر است تا چه رسد به دیگران؛ پس ولایت عظمی و خلافت و جانشینی بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای آن حضرت ثابت است نه برای دیگر مدعیان، زیرا استعدادها و قابلیت‌ها همگی در آن حضرت جمع شده، نه در دیگران و بعد از پیامبر، او امام است نه دیگران.

۸ - علی علیه السلام بعد از پیامبر برترین خلاق است

شیخ شهاب الدین قسطلانی در کتاب «المواهب اللدنیة» گوید:^۱

دارنده‌ی عقل سالم و آراسته به صفات کامله - که خداوند مرا و او را به راه یابی به راه راست موفق دارد - باید بداند که چون اراده خداوند متعال به آفرینش موجودات و تعیین رزق و روزی آنان تعلق گرفت، حقیقت محمدیه را از انوار صمدیه در مقام احدیت آشکار کرد. آن گاه همه‌ی عوالم بالا و پایین را به صورتی حکیمانه - به همان گونه که در اراده و علم پیشین او گذشته بود - از آن بیرون کشید. سپس او را از پیامبرش آگاه ساخت و به رسالتش بشارت داد. در آن هنگام آدم علیه السلام جز به همان گونه که خود فرموده - یعنی بین روح و بدن - چیز دیگری نبود. آن گاه چشمه‌های ارواح از او سرازیر شد. در بین آفریدگان جهان بالا - در حالی که در چهره‌ی این جهانی به نظری می‌رسید - آشکار شد. لذا برای آنان چشمه‌ساری شیرین و گوارا بود. از این جهت، آن حضرت عالی‌نسب به همه‌ی اجناس و منشأ خلقت همه‌ی موجودات و انسان‌ها به حساب می‌آید. وقتی که زمان به اسم «الباطن» در حق آن حضرت، به وجود جسمانی و رابطه داشتن روح با جسم شریفش، منتهی شد، حکم زمان به اسم «الظاهر» منتقل شد.

۱. تاج الدین دهان در کتاب «کفایة المتطلع» سند روایت شیخ حسن عجمی برای کتاب «المواهب اللدنیة» را بدین گونه آورده است: «کتاب المواهب اللدنیة نوشته‌ی امام علامه شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی ابو الخطیب با اسناد عالیه از شیخ مسند علامه ابراهیم بن محمد میمونی از شیخ شمس الدین محمد بن شیخ احمد رملی از مؤلفش علامه احمد بن محمد قسطلانی به صورت اجازة. این سندی است پیوسته به مصری‌ها و شافعی‌ها.»

در نتیجه، محمد ﷺ با تمام وجود جسمی و روحی اش آشکار گشت. لذا آن حضرت، هر چند طینتش به تأخیر افتاده، ولی ارزشش شناخته شد. پس او گنجینه‌ی سرّ و جایگاه نفوذ امر است. امری نافذ نمی‌شود جز از آن حضرت، و خبری نقل نمی‌شود مگر از سوی آن بزرگوار.

الا بابی من کان ملکا و سیدا و آدم بین الماء و الطین واقف
- آگاه باش پدرم فدای کسی که فرمان‌روا و آقا بود، در حالی که آدم بین آب و گل ایستاده بود.
فذاک الرسول الابطحی محمد له فی العلا مجد تلید و طارف
- این است آن پیامبر ابطحی حضرت محمد، کسی که در بلندای بزرگواری و عظمت است. او در یک سو و دیگران در سویی دیگرند.

اتی بزمان السعد فی آخر المدی و کان له فی کل عصر مواقف
- در آخر الزمان، روزگار خوشبختی آورد، و او در هر دوره‌ای ایستگاه‌ها و جایگاه‌های مخصوصی داشت.

اتی لانکسار الدهر یجبر صدعه فائنت علیه الالسن و عوارف
- در روزگار شکسته آمد و شکستگی‌اش را جبران کرد، زبان‌های آشنا و ناآشنا او را ستود.
اذا رام امرا لا یکون خلافه و لیس لذاک الامر فی الکن صارف
- هرگاه تصمیمی برای کاری می‌گرفت، چیزی بر خلاف او نبود و هیچ چیز نمی‌توانست از آن کار مانع شود.

نویسنده‌ی کتاب گوید: تمامی این فضائل (چه در شعر و چه در نثر) برای حضرت علی رضی الله عنه نیز ثابت است، زیرا نور آن حضرت با نور حضرت رسول یکی است. هر یک از این فضایل، برتری آن حضرت بر دیگر مردم را نشان می‌دهد، همان‌گونه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین بودند. و این فضیلت کافی است تا بدانیم تقدّم دیگران بر آن حضرت تا چه اندازه زشت و ظالمانه است.

۹ - کمالات پیامبران از پرتو نور چراغ پیامبر و علی گرفته شده است

در این بخش، برخی از کلمات محیی الدین ابن عربی و شرح آن از زبان شارحان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

یکم - دیار بکری گوید:

در این بخش، برخی از کلمات محی الدین ابن عربی و شرح آن از زبان شارحان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

«در کتاب فصوص الحکم و شرح آن آمده است که هیچ یک از پیامبران، هیچ کمالی را نگرفتند مگر از مشکات خاتم النبیین، هرچند که وجود خاکی آن حضرت از آنان متأخر است، زیرا وجود خاکی آن حضرت تعلقی به مشکات او ندارد. و حقیقت وجودی آن حضرت پیش از آنان وجود داشته، چون او پدر ارواح است، همان‌گونه که آدم پدر اشباح است.»^۱

نویسنده گوید: از اتحاد نور آن دو بزرگوار (رسول خدا و علی مرتضی) دانسته می‌شود که همه‌ی پیامبران، کمالات خود را از مشکات امیرالمؤمنین نیز فرا گرفته‌اند. در این صورت، چگونه گیرنده از منشأ خود برتر باشد؟ و چگونه می‌توان کسی را که هیچ چیزی از آن کمالات را ندارد، بر کسی که جامع همه‌ی آن کمالات است، برتری داد و مقدم دانست؟

دوم - قیصری ذیل همان گفتار ابن عربی که دیار بکری از فصوص نقل کرد، چنین گوید: از آن جهت مجدداً از حضرت پیامبر اسم برد تا بیان کند که هر چند طینت حضرت رسول ﷺ متأخر از دیگر پیامبران، پدید آمده است، ولی حقیقتش در عالم ارواح وجود داشته است. و پیش از آن که به وجود آید و مبعوث به رسالت بر امت خود شود، پیامبر بوده است، زیرا وی، از ازل تا به ابد، قطب همه‌ی اقطاب بوده است، در حالی که دیگر پیامبران غیر از او همگی به هنگام بعثت پیامبر شدند و قبلاً نبوتی نداشتند. نکته این است که مقصود از پیدایش جهان، وجود رسول خاتم بوده و او است که در علم الاهی پیش از همه به وجود آمده است و رتبه و مرتبه‌ی آن حضرت، بر هر

۱. تاریخ الخميس ۱: ۱۹.

چیزی که شامل می‌شده، اعیان همه‌ی موجودات در وجود او گرد آمده بود. اعیان پیامبران بر حسب استعدادشان خواهان ظهور پیامبری در خودشان بودند، لکن با ظهور انوار حقیقت محمدیه دیگر آنان آشکار نشدند. به سان پنهان ماندن ستارگان و انوارشان به هنگام طلوع خورشید و در مقابل نور او. آنان وقتی که در مقام طبیعت جسمانی و تاریکی شب‌های عالم عنصری مادی تحقق یافتند، در آن وضعیّت با انوار پنهانی خود به مانند ماه و ستارگان در شب تاریک آشکار شدند.

سوم - ابن عربی در کتاب «فصوص» گوید: «فصّ حکمت فردی در کلمه‌ی محمدی. این حکمت فردی است، از آن جهت که در این نوع انسانی، کامل‌ترین موجود است. لذا آغاز و فرجام کار خلقت به وجود آن حضرت است. او در حالی پیامبر بود که آدم هنوز بین آب و گل بود و بعد با نشأه عنصری خود، آخرین پیامبر و اولین افراد سه گانه بود. فضائلی که از این اولیت بیشتر است، از همین مزیت سرچشمه می‌گیرد. آن حضرت بهترین دلیل است بر وجود پروردگارش، زیرا به آن حضرت جوامع الکلم داده شده است که معانی اسمایی است که به آدم آموخته شده بود.»

چهارم - قیصری در شرح این جمله که «از آن جهت حکمت فردی است...» گوید: از آن جهت حکمت فردی است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در این نوع کامل‌ترین موجودات است که پیامبران علیهم السلام کامل‌ترین فرد این نوع بودند و هر یک از آنان مظهر اسم کلی می‌باشند. پس همه‌ی کلیّات، داخل در تحت آن اسم الاهی است که او مظهر آن اسم است. لذا او کامل‌ترین افراد این نوع است و از آن جا که کامل‌ترین افراد بود، امر وجود با ایجاد روح او آغاز شد و امر رسالت در آخر به او ختم گردید. بلکه او است که به صورت آدمی در آغاز وجود آشکار شد و او است که به صورت خاتمیت نوع پدیدار می‌شود. این راز را کسی می‌فهمد که سرّ ختمیت را فهمیده باشد. پس ما به تعریض، از تصریح بسنده می‌کنیم و خداوند، ولیّ حمید است.

پنجم - قیصری در شرح جمله‌ی «و آن چه که بر این اولیّت زیاد باشد» گوید: یعنی بر این فردیّت اولیه که همان سه چیز باشد. و این سه تایی که در عالم وجود به آن اشاره شد،... عبارتند از: ذات احدیه، مرتبه الهیه و حقیقت روحانیّه محمدیه که به نام

عقل اوّل نامیده شده است. هرچه که بر این‌ها اضافه شود، از این‌ها صادر شده است، چنان‌که در نزد اصحاب نظر ثابت شده است که نخستین چیزی که موجود شد، عقل اوّل است.

ششم - در شرح این جمله محی الدین که گفت: «آن حضرت روشن‌ترین دلیل بر وجود پروردگارش بود...» قیصری گوید: یعنی وقتی که روح محمدی کامل‌ترین فرد این نوع بود، روشن‌ترین دلیل است بر وجود پروردگارش، زیرا ربّ فقط به وسیله مربوبش و مظهرش ظاهر می‌شود. و همه‌ی کمالات ذات احدی به وجود آن حضرت ظاهر شده است زیرا به او جوامع الکلم داده شده است که اساس و ریشه و حقایق الاهیة و کونیه را با تمام جزئیاتش جمع کرده است و مقصود از مسمیات اسماء آدم همین‌ها است. بنابراین او بهترین دلیل بر اسم اعظم الاهی است.^۱

۱۰ - تقدّم در آفرینش، از دلایل افضلیّت است

دیار بگری گوید: و در «شرح المواقف» از قول برخی اهل نظر آمده است: معلول اوّل به خاطر تجرّدش، ذات خود و مبداش را تعقل می‌کند و بدین جهت عقل نامیده شده است. همچنین از آن جهت که در صدور دیگر موجودات و نقوش علم و اسطه است، قلم نامیده می‌شود. نیز از جهت وساطتش در افاضه‌ی انوار نبوت و از جهت این که کمالات محمدیه اثر نور سید الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است و از آن جهت که آن حضرت، وسیله‌ی حیات و زندگی آن‌ها است، روح نامیده می‌شود...^۲

در جای دیگر گوید:

«... در کتاب «شواهد النبوة» آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرچند در عالم شهادت آخرین پیامبران است، ولی در عالم غیبت اوّلین نفر آن‌هاست، آن جناب خودش فرموده است: من پیامبر بودم در حالی که آدم بین آب و گل بود...»

بیان و شرح این عبارت چنین است: خداوند متعال در ازل الازال بدین‌گونه بود

۱. شرح قصوص الحکم قیصری: ۲۹۳. ۲. الخمیس ۱: ۱۹.

که خدا بود، در حالی که چیزی با او نبود. پس همه‌ی شوون-بدون امتیاز بعضی از آن‌ها بر بعضی دیگر- و صورت‌های شناخته شده‌ی آن شوون، تعیین اول و حقیقت محمدیه نامیده می‌شوند که حقایق دیگر موجودات، همه اجزاء و تفصیل‌آند. بنابراین خود این حقیقت و تجلیاتی که به صورت‌های آن در عالم غیب پدید می‌آیند از تجلی به صورت‌های آن حقیقت اولیه پدید می‌آیند. صورت وجودی آن حقیقت در مرتبه‌ی ارواح، جوهر مجردی بود که شارع مقدس گاهی از آن به «عقل» تعبیر می‌کند و گاهی به «قلم» و گاهی به «نور» و گاهی به «روح»، در آن جا که حضرت رسول ﷺ فرمود:

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ» «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ» «أَوَّلُ مَا خَلَقَ

روحي أو نوري»

شکی نیست که اختلاف این عبارات در رتبه و درجه است؛ زیرا مرتبه اولیت حقیقی فقط برای یک چیز می‌تواند درست باشد، اما صورت وجود به آن حقیقت مراتب دارد که هر مرتبه بعد از مرتبه‌ی دیگر است، تا این که به صورت جسمیه عنصریه انسانی که نخستین فرد آن آدم است منتقل شود، که آن حضرت و دیگر پیامبران، تا وقتی که به صورت جسمانی عنصری در عالم شهود و شهادت ظاهر نشوند، متصف به وصف نبوت نخواهند شد، برخلاف پیامبر ما ﷺ که به مجرد موجود شدن به وجود روحانی، به آن حضرت بشارت به نبوت داده شده و نبوت بالفعل آن حضرت را به او اعلام داشته و در تمامی شرایع حکم نبوت را به او داده و پیامبران و مرسلین نایبان او بودند. همان‌گونه که علی عليه السلام و معاذبن جبل در عالم شهادت به عنوان نماینده‌ی آن حضرت به یمن رفته و احکام را تبلیغ کردند. زیرا نبوت جز به اعتبار شرعی که از سوی خداوند متعال مقرر شده باشد، ثابت نمی‌شود. بنابراین همه‌ی شرایع و ادیان، شریعت آن حضرتند که از طریق نواب آن حضرت (پیامبران دیگر) به مردم ابلاغ می‌شود. آن‌گاه زمانی که پیامبر خاتم به وجود جسمانی عنصری ظاهر شد، شرایعی را که به حسب باطن مقتضی آن‌ها بود نسخ فرمود، زیرا اختلاف امت‌ها در استعداد است و قابلیت مقتضی اختلاف شرایع

می باشد.»^۱

همین گونه تعبیر و مطالب را «ملا معین» در کتاب «معارض النبوه» آورده است.^۲ صریح عبارت جامی در کتاب «شواهد النبوه» آن است که تقدّم پیامبر در آفرینش، دلیل بر افضلیت آن حضرت است.

نویسنده گوید: همین گونه است علی عَلَيْهِ السَّلَامُ زیرا نور هر دو (پیامبر خدا و علی مرتضی) یکی است. لذا جایز نیست که هیچ کسی بر آن حضرت مقدم شود. شیخ عبدالحق دهلوی عبارتی دارد که خلاصه اش این است: بدان که نخستین مخلوق که واسطه در آفرینش موجودات است و آدم و عالم به خاطر او آفریده شده، حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، زیرا که در روایت صحیح آمده است که فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي» در کتاب «حبيب السیر» چنین آمده است: «وَأَوَّلِينَ چیزی که آفریده شده است نور حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، چنان که از حضرت اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، روایت شده است که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره ی نخستین مخلوق خدا پرسید. حضرت فرمود: نور پیامبر تو بود. همین مطلب از جابر بن عبدالله انصاری نیز روایت شده است. و از این مطلب برمی آید که برترین و قدیمی ترین آفریده، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود؛ زیرا هر چه که غیر از خداوند متعال است، به خاطر آن حضرت آفریده شده است.»

۱۱ - احادیث روشنی که بر افضلیت پیامبر به خاطر تقدّم آن حضرت در آفرینش دلالت دارد احادیث فراوانی از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده که به صراحت می رساند آن جناب از آدم و همه ی مخلوقات به خاطر تقدّم در خلقت بر آنان برتر است. همچنین در جای خود ثابت شده که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ همراه آن حضرت بود و هر دو از یک نور واحد بودند. پس امیرالمؤمنین هم چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دیگران افضل است و همه ی مخلوقات به خاطر علی مرتضی نیز آفریده شده اند... و به همین ترتیب همه فضایلی که برای

۱. تاریخ الخمیس ۱: ۱۹. همین عبارات در کتاب «شواهد النبوه» عبدالرحمان جامی است. البتّه عبارات

تاریخ خمیس در همه جا با کتاب «شواهد» یکسان نیست.

۲. معارج النبوه ۱: ۲.

پیامبر ﷺ ثابت است برای امیرالمؤمنین نیز ثابت است. بنابراین مقدم داشتن دیگران در خلافت و جانشینی پیامبر بر آن امام همام، از اشتباهات رسوا و کارهای زشت و نارواست.

اینک در این جا برخی از آن احادیث را یادآور می‌شویم:

حدیث اول:

حدیثی است که گروهی از اهل سنت - مانند: دیار بکری، کازرونی، ملامعین، جمال محدث - از جابر بن عبدالله از حضرت رسول ﷺ روایت کرده‌اند.

دیار بکری گوید: «در کیفیت آفرینش نور آن حضرت ﷺ روایات متعدده‌ای وارد شده است. از همه‌ی آن روایات به دست می‌آید که خداوند متعال، نور حضرت محمد ﷺ را چندین هزار سال پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و فرشتگان و انسان‌ها و جنیان و دیگر مخلوقات آفریده است و این نور در فضای عالم قدس دیده می‌شد. گاهی او را به سجود و گاهی به تسبیح و تقدیس دستور می‌داد. حجب و پرده‌هایی برای او آفرید و در هر حجابی مدتی طولانی او را نگاه داشت تا در آن حجاب، خداوند را به تسبیح مخصوص و ویژه‌ای تسبیح گوید. بعد از آن که از آن حجاب‌ها بیرون آمد، نفس‌ها کشید. از انفاس او ارواح پیامبران و اولیاء و صدیقین و شهدا و دیگر مؤمنان و فرشتگان آفریده شدند. چنان‌که از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که گوید: از رسول خدا ﷺ درباره‌ی اولین مخلوق پرسیدم. فرمود:

«ای جابر! آن نور پیامبر تو است. آن را آفرید. سپس همه‌ی خیرات را از آن خلق کرد و بعد همه چیز را از آن آفرید. هنگامی که او را آفرید، در پیش روی او در مقام قرب، دوازده هزار سال قرار داد و بعد آن را به چهاربخش تقسیم کرد. عرش را از یک قسمت، کرسی را از یک قسم، حاملان عرش و نگهبانان کرسی را از بخش دیگر. قسم چهارم را دوازده هزار سال در مقام حبّ و دوستی قرار داد. بعد آن را چهار قسم نمود: مخلوقات را از یک قسم، لوح از یک قسم، بهشت از بخش دیگر آفرید. بخش چهارم را دوازده هزار سال در مقام خوف نگاه داشت و

بعد آن را چهار بخش کرد: فرشتگان را از یک جزء، خورشید را از یک جزء، ماه و ستارگان را از یک جزء آفرید. جزء چهارم را دوازده هزار سال در مقام رجاء نگاه داشت و بعد آن را به چهار قسم تقسیم کرد. عقل را از یک جزء، حلم و علم را از یک جزء، عصمت و توفیق را از یک جزء آفرید. جزء چهارم را دوازده هزار سال در مقام حیاء نگاه داشت. بعد خداوند متعال به آن نگرست. نوری به صورت عرق از آن ترشح کرد و یکصد و بیست و چهار هزار عرق از آن چکید. خداوند از هر قطره آن روح پیامبری و یا رسولی را آفرید. سپس ارواح پیامبران نفس کشیدند و از انفاس آنان نور اولیاء و سعدا و شهدا و مطیعین از مؤمنین را تا روز قیامت آفرید.

بنابراین عرش و کرسی از نور من است، کز ویون از نور من اند. روحانیون از ملائکه از نور من اند. فرشتگان آسمان‌های هفت‌گانه از نور من اند و بهشت و هر نعمتی که در آن است از نور من اند. خورشید و ماه و ستارگان از نور من، عقل و علم و توفیق از نور من و ارواح پیامبران و مرسلین از نور من و شهیدان و صالحان از نتایج نور من می‌باشند.

آن‌گاه خداوند سبحان دوازده حجاب آفرید. آن نور را که جزء چهارم بود، در هر حجابی هزار سال نگاه داشت و آن مقامات عبودیت بود و آن‌ها حجاب کرامت، سعادت، هیبت، رحمت، رأفت، علم، حلم، وقار، سکینه، صبر، صدق و یقین بودند. آن نور در هر حجابی هزار سال ماند و خدا را پرستید.

هنگامی که آن نور از حجاب‌ها بیرون آمد، خداوند آن را بر روی زمین سوار کرد و او هم چون چراغ در شب تاریک بین شرق و غرب نورافشانی کرد. بعد خداوند آدم را در روی زمین آفرید. در آن حالت نور در پیشانی حضرت آدم نشست، سپس از او به شیث منتقل شد، بعد از او به بانث. و به همین ترتیب، از صلب پاکی به صلب پاک نهادی دیگر، تا این‌که خداوند متعال آن را به صلب عبدالله بن عبدالمطلب رسانید و از آن به رحم آمد. بعد مرا به دنیا آورد و آقای رسولان و خاتم پیامبران و رحمت برای جهانیان و پیشوای سپیدرویان اشراف قرار داد. ای جابر! آغاز آفرینش پیامبر تو چنین بود.»

این حدیث را بیهقی آورده است.^۱

در کتاب «المواهب اللدنیة» نیز، از عبدالرزاق به سندش از جابر به همین گونه آورده است.^۱

حدیث دوم:

«قسطلانی» و «محمد بن یوسف شامی» از «ابن قطن» و هم چنین «حلی» در «انسان العیون» از مولای ما حضرت علی بن الحسین از پدرش از جد بزرگوارش عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده اند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«من نوری بودم در پیشگاه پروردگارم، چهارده هزار سال پیش از آفرینش

حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام»^۲

نویسنده گوید: دلالت این حدیث بر افضلیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام آشکار است و بر کسی پوشیده نیست.

حدیث سوم:

«دیار بکری» از «کعب الاحبار» و «قسطلانی» از «عبدالله بن ابی حمزه» و «ابن سبع» از او روایت کرده اند. عبارت دیار بکری چنین است: هنگامی که خداوند متعال اراده فرمود که حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بیافریند، به جبرئیل دستور داد مشتی از خاک سفیدی که در جایگاه قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است بیاورد. آن را در آب تسنیم قرار دادند و بعد در جویبارهای بهشت فرو بردند و در آسمانها و زمین گردانیدند. بدین روی، فرشتگان حضرت محمد را شناختند پیش از آن که آدم را بشناسند. و بعد آن را با گل آدم به هم آمیخت.^۳

حدیث چهارم:

قسطلانی در «المواهب اللدنیة» گوید: در خبر آمده است که هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور نبوی محمدی را در صلب او قرار داد. آن نور در جبین او

۲. انسان العیون ۱: ۴۹.

۱. المواهب اللدنیة ۱: ۹.

۳. تاریخ الخميس ۱: ۲۱.

می درخشید و بر دیگر انوار او چیره شده بود. بعد خداوند بر تخت مملکت خود او را نشانید و بر دوش فرشتگان بار کرد و به آنان دستور داد که او را در آسمان‌ها بگردانند تا شگفتی‌های ملکوتش را ببینند.

در کتاب «المنتقی» آمده است: در برخی از کتاب‌ها کلام حضرت رسول ﷺ را آورده‌اند که در پاسخ این سؤال که «تو چه وقت پیامبر بودی؟» فرمود:
«من پیامبر بودم در حالی که آدم بین روح و جسد بود.»

در همان منبع در شرح حدیث گوید: خدای عزوجل نور حضرت محمد ﷺ را در پیشانی‌اش قرار داد که هم‌چون شمع در پیشانی آن حضرت می درخشید و مردم از دیدارش به شگفت می آمدند، تا این که آدم از تعجب فراوان مردم آرزوی دیدارش را کرد. خداوند دستور داد تا آن نور بر سر انگشت سبّابه‌ی او ظاهر شود. آدم با شتاب پرسید: خداوند این نور چیست؟ فرمود: نور یکی از فرزندان تو است که نامش محمد ﷺ است. به انگشتش اشاره کرد و گفت: اشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله. از این جهت سرانگشت سبّابه جایگاه اشاره به شهادت شد. بعد خداوند آن را به جای خودش برگردانید. آدم با حوا آمیزش کرد. نور از پیشانی او با نطفه به رحم حوا رفت و مانند شمع از بین سینه‌ی او می درخشید. او به شیث حامله شد و آن نور در پیشانی شیث قرار داده شد، خداوند به آدم وحی فرمود که این امانت را تباه نکن و به فرزندان دستور بده که تباه نکنند و جز از راه حلال آن را منتقل نمایند. وقتی که شیث آفریده شد، آدم او را به خاطر این نور، بیش از دیگر فرزندانش دوست می داشت.

و این است معنای کلام الاهی که فرمود: ﴿و تَقَلِّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾^۱ یعنی در صلب‌های پدران و ارحام مادران، پستی بعد از پشت دیگر و شکمی بعد از شکمی و ازدواج و نکاحی بدون این که رابطه‌ای نامشروع باشد.

حدیث پنجم:

کازرونی گوید: «گفته اند که حکمت در مباح بودن تیمم، آن است که آسمان پیش از میلاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر زمین مباحات کرده و گفت عرش در من است و فرشتگان و حاملان عرش در منند، فرشتگان تسبیح گوی خداوند و رکوع کنندگان و سجده کنندگان در منند و خورشید و ماه در منند و ستارگان در منند و تواز همه ی اینها خالی هستی. این فخر و برتری را آسمان بر زمین داشت تا این که آن بنده ی با میمنت و برکت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دیده به جهان گشود. در آن لحظه زمین بر آسمان مباحات کرده و گفت: اگر خورشید و ماه و ستارگان و فرشتگان در تو هستند، بر پشت من پیامبر با برکت صلی الله علیه و آله و سلم جای دارد که نور خورشید و نور آسمانها و زمین از نور او است. ولادت و تربیت، مبعث و دعوت او بر پشت من است. شریعت و آیین او در پشت من به کار گرفته می شود و مرگ و قبر و مزار او بر پشت من است.

خداوند، افتخار زمین را بر آسمان به وجود پیامبرش از او شنیده و فرمود: بدیهی است هم اکنون که به پیامبرم حضرت محمد مباحات کردی، خاک شرق و غربت را برای او و امتش پاک و پاک کننده قرار دادم و مشرق و مغرب زمین را برایشان سجده و مصلی نمودم، چون تو به وجود محمد مباحات کردی. بدین جهت بود که حضرت رسول فرمود: «جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً.»

هم چنین گفته اند که نور آن حضرت در همان گوهری بود که خداوند، زمین را از آن آفرید و به سان خورشید که به زمین نورافشانی می کند، آن گوهر نیز می درخشید. این سخنی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که آسمان و زمین بر یکدیگر مباحات می کردند و به یکدیگر فخر می فروختند. آسمان گفت: من برترم چون فرشتگان صف کشیده و ملائکه تسبیح کننده و عرش و کرسی در من قرار دادند. زمین گفت: بلکه من از تو برترم، چون پیامبران و صالحان در منند و نور و ستارگان تواز نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و او در من می باشد. حضرت فرمود: با این گفتار یا مانند آن، زمین بر

آسمان پیروز شد و از او پیش افتاد.^۱»

۱۲ - دلالت احادیث بر افضلیت حضرت رسول ﷺ به خاطر آن که اسمش بر عرش نوشته شده است.

در برخی احادیث، دلالتی روشن بر افضلیت رسول خدا است به خاطر این که نامش بر عرش نوشته شده است.

ابو اسحاق ثعلبی گوید: ابو عمر محمد فریابی با اسنادش از ابن عباس به ما خبر داد که رسول خدا ﷺ فرمود:

«هنگامی که الواح به حضرت موسی داده شد، در آن‌ها نگاه کرد و گفت: پروردگارا! به من کرامتی دادی که به هیچ یک از جهانیان پیش از من چنین کرامتی نداده بودی. خداوند فرمود: ای موسی! من تو را با رسالت و با کلام خود بر دیگر انسان‌ها ترجیح دادم و برگزیدم، اینک آن چه را که به تو دادم بگیر و از سپاس‌گزاران باش،^۲ یعنی با نیرو و تلاش و خویشتن داری و مواظبت بر این مطلب که با محبت و دوستی محمد ﷺ بمیری و از دنیا بروی.

موسی عرض کرد: خداوندا! محمد ﷺ کیست؟

فرمود: احمد. همان کسی که اسمش را بر عرش خود نگاشتم، دو هزار سال پیش از آن که آسمان‌ها و زمین را بیافرینم. او پیامبر من و برگزیده و انتخاب شده من در بین مخلوقاتم می‌باشد و او از همه‌ی مخلوقات و فرشتگانم در نزد من محبوب‌تر است.

موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! اگر محمد از همه‌ی مخلوقات نزد تو محبوب‌تر است، آیا امتی گرامی‌تر نزد تو از امت من هست؟ خداوند متعال فرمود: فضیلت و برتری امت حضرت محمد بر دیگر امت‌ها به مانند برتری من بر همه‌ی مخلوقات است.^۳»

نویسنده گوید: بزرگ داشت و توصیفی که خداوند از حضرت رسول ﷺ

۱. المنتقی من سیره المصطفی - مخطوط. ۲. برگرفته از سوره‌ی اعراف (۷): ۱۴۴.

۳. العرانس: ۲۸۰.

می‌کند، به این که اسم او را بر عرش ثبت کرده، دلیل بر آن است که این فضیلت بزرگ موجب ظهور برتری آن حضرت است بر همه‌ی مخلوقات، و تقدّم آفرینش او بر دیگران نیز دلیل همین مطلب است. بنابراین علی علیه السلام نیز در همین رتبه است، زیرا خلقت او از خلقت پیامبر است و از همان ماده آفریده شده که پیامبر از آن آفریده شده است.

۱۳ - استدلال حضرت آدم علیه السلام بر افضلیت پیامبر ما، بر این که اسم آن حضرت، همراه اسم خداوند است.

محدثان اهل تسنن در برخی از احادیث که آن‌ها راصحیح السننمی دانند، آورده‌اند که حضرت آدم بر افضلیت پیامبر ما و برتری قدر و منزلت او در پیشگاه خداوند متعال به این مطلب استدلال کرد که نام آن حضرت در عرش همراه نام خداوند است و این به هنگامی بود که برای آموزش خطای خودش به اسم آن حضرت متوسّل به خداوند شد. این حدیث را گروهی از بزرگان اهل سنّت هم چون طبرانی، قاضی عیاض در «الشفاء»، سیوطی در «الخصائص» از حاکم و بیهقی و ابی نعیم و ابن عساکر و طبرانی، سمهودی در «خلاصة الوفا» از حاکم، قسطلانی در «المواهب اللدنیة»، دیار بکری در «الخمیس» از عیاض، مناوی در «الاتحافات السنیة» از گروهی، حلبی در «انسان العیون» و دیگران نقل کرده‌اند.

طبرانی گوید: محمّد بن داوود بن اسلم صدفی مصری از احمد بن سعید مدنی فهری، از عبدالله بن اسماعیل مدنی از عبدالرحمان بن زید بن اسلم از پدرش از جدّش از ابن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که آدم علیه السلام مرتکب آن گناه شد، سرش را به طرف عرش بلند کرد و گفت: به حقّ محمّد، از تو درخواست می‌کنم که مرا بیخشایی. خداوند به او وحی فرمود که محمّد چیست؟ و محمّد کیست؟ پاسخ داد: خداوند! بلند است نامت! هنگامی که مرا آفریدی، سرم را به سوی عرش تو بلند کردم و دیدم نوشته است: «لا إله إلا الله، محمّد رسول الله». آن‌گاه دانستم که هیچ‌کس نزد تو ارزشمندتر نیست از آن کسی که اسمش را قرین اسم خود قرار دادی. خداوند به او وحی کرد که ای آدم او آخرین پیامبر از ذریه و نسل تو است و امت او آخرین

امت از ذراری تو می باشند»^۱

شیخ عبدالوهاب سبکی در «شفاء الاسقام» در معنای توسل به پیامبر ﷺ پیش از آفرینش و بعد از و بعد از رحلتش گوید: (بدین عبارت):

«می گویم: توسل به حضرت رسول ﷺ در هر حالی قبل و بعد از خلقت در دوران زندگی و بعد از رحلت آن حضرت در برزخ و بعد از حضور در عرصات قیامت و در بهشت جایز است و این بر سه گونه است:

نوع اول: آن که توسل به آن حضرت بدان معنی باشد که نیازمند حاجت خود را از خداوند متعال درخواست کند به حق آن حضرت یا به آبرو یا به برکت او، که این گونه توسل در هر سه حال جایز است و در مورد هر یک از آنها روایت و خبر صحیح وارد شده است. در باره ی حالت اول یعنی پیش از خلقت حضرتش، آثار و اخباری از پیامبران گذشته صلوات الله و سلامه علیهم وارد شده است که ما در این مورد بر روایاتی که صحیحش برایمان اثبات شده بسنده می کنیم و آن روایتی است که: حاکم، ابو عبدالله بن بیع در «المستدرک علی الصحیحین» و یا یکی از آن دو روایت کرده اند از ابوسعید عمرو بن محمد بن منصور عدل از ابوالحسن محمد بن اسحاق بن ابراهیم حنظلی، از ابوالحارث عبدالله بن مسلم فهری، از اسماعیل بن مسلمه، از عبدالرحمان بن زید بن اسلم، از پدرش، از جدش از عمر بن خطاب روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«هنگامی که آدم مرتکب آن اشتباه شد، گفت: پروردگارا! به حق محمد از تو درخواست می کنم که مرا ببخشی. خداوند به او فرمود: ای آدم! تو چگونه او را شناختی و حال آن که هنوز او را نیافریده ام؟ گفت: پروردگارا! هنگامی که مرا به دست قدرت خود آفریدی و از روح خود در من دمیدی، سر برداشتم و دیدم بر پایه های عرش تو نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول الله... دانستم که تو، به اسم خود اضافه نمی کنی مگر کسی را که از همه ی مخلوقات محبوب تر در نزد تو باشد.»

خداوند فرمود:

راست گفتی، ای آدم، او محبوب‌ترین خلق است. چون به حق او از من درخواست کردی، تو را بخشیدم و اگر محمد نبود تو را نمی‌آفریدم.

حاکم گوید: این حدیث صحیح الاسناد است و این نخستین حدیث است که از عبدالرحمان بن زید بن اسلم در این کتاب آورده‌ام.

این روایت را بیهقی نیز در کتاب «دلایل النبوة» آورده و گفته است که تنها عبدالرحمان این حدیث را نقل کرده است. طبرانی نیز آن را آورده و این عبارت را بر آن افزوده که خداوند فرمود: او آخرین پیامبر از ذریه تو است.

حاکم همراه با این حدیث روایت دیگری نیز آورده است از علی بن جمشاد عدل از هارون بن عباس هاشمی از جندل بن والی از عمرو بن اوس انصاری از سعید بن ابی عروه از قتاده از سعید بن مسیب، از ابن عباس که گوید: خداوند متعال به حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ وحی فرمود که: ای عیسی! به محمد ایمان بیاور و به هر یک از افراد امت که او درک می‌کند، دستور بده که به او ایمان بیاورند، چرا که اگر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبود آدم را نمی‌آفریدم و اگر محمد نبود بهشت و جهنم را خلق نمی‌کردم. و به یقین، وقتی عرش را بر روی آب آفریدم، به لرزه درآمد. چون نوشتیم: لا إله إلا الله، آرام گرفت.

حاکم گوید: این حدیث صحیح الاسناد است و بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند. این سخن حاکم است.

ابن تیمیه با این سند به این حدیث دست نیافته و این مطلب به او نرسیده که حاکم، سند این حدیث را صحیح می‌دانسته، لذا در این مورد چنین گفته است: «و اما آنچه را که از داستان آدم و توسلش به آن حضرت ذکر کرده‌اند، اصلی ندارد و هیچ‌کس آن را از حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با اسنادی که بتوان بر آن تکیه کرده و مورد اعتماد باشد نقل نکرده است.» ابن تیمیه مدعی شده که این مطلب دروغ است و در این مورد پافشاری‌های بی‌نتیجه کرده است. اگر به او خبر می‌رسید که حاکم این خبر را صحیح دانسته، این سخنان را نمی‌گفت و یا در فکر پاسخ به آن می‌افتاد و گویا من او را می‌بینم که اگر از این تصحیح حاکم خبردار می‌شد، راوی حدیث عبدالرحمان بن زید بن اسلم را مورد طعن قرار می‌داد و او را تضعیف می‌کرد. البته ما در تصحیح سند این حدیث بر

حاکم اعتماد کرده و او را قبول داریم. هم چنین عبدالرحمان بن زید بن اسلم را بدان پایه از ضعف و بی اعتباری که ابن تیمیّه بدان معتقد است، ما بی اعتبار نمی دانیم. چگونه می تواند یک مسلمان این اندازه جرأت و جسارت داشته باشد که این مطلبی را که نه عقل آن را رد کرده و نه شرع، منع کند و نپذیرد؟ با آن که در مورد آن این حدیث وارد شده است. ما بعد از بررسی تمام اقسام آن، توضیح بیشتری درباره‌ی صحبت و درستی این مطلب خواهیم داد.

و اما آن چه که وارد شده از توسل نوح و ابراهیم و دیگر پیامبران، چنین مطالبی را مفسران آورده‌اند و ما با نقل این حدیث، از آوردن آن‌ها در این جا خودداری کرده و به ذکر همین حدیث - به دلیل صحّت و استواری آن - بسنده می کنیم.^۱

در پیشگاه خداوند متعال بعد از رسول خدا کسی ارزنده‌تر از علی نیست، زیرا نام او همراه اسم آن دو است

نویسنده می گوید: احادیث فراوانی وارد شده که به صراحت می گوید: اسم علی عَلِيٍّ همراه با اسم پیامبر بر روی عرش نوشته شده است. آن احادیث افضلیت حضرت علی بعد از پیامبر را می رساند و گویای آن است که آن حضرت بعد از وجود مقدّس حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از همه‌ی مخلوقات برتر است، چه پیامبران و چه غیر پیامبران.

در این جا با آوردن چند روایت به عنوان نمونه بسنده کرده و می گوئیم:

یکم - اسم علی بر روی عرش مکتوب است:

در چندین حدیث در کتب اهل سنّت آمده است که اسم امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام بعد از کلمه‌ی توحید و اسم پیامبر آمده است و از آن دانسته می شود که هیچ کس در پیشگاه خداوند، ارزنده‌تر و والاتر نیست از کسی که نامش همراه با نام خدا و

۱. شفاء الاسقام.

پیامبرش آمده است.

این مطلب در روایت قاضی عیاض، ابن مغزلی، خوارزمی، محب طبری، زرنندی، شهاب الدین احمد، سیوطی، ولی الله دهلوی و دیگران آمده است.

الف. قاضی عیاض از ابوالحمراء روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دیدم روی عرش نوشته شده است: لا

إله إلا الله، محمد رسول الله، ایدته بعلی»^۱

ب. ابن مغزلی به سندش از ابوالحمراء روایت می کند که گوید: از رسول

خدا ﷺ شنیدم که می فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دیدم بر ساق سمت راست عرش

نوشته شده است: منم یگانه معبود که جز من خدایی نیست، بهشت جاودان را به

دست خود پدید آوردم، محمد برگزیده من است و علی را پشتیبان او قرار

دادم»^۲

ج. خوارزمی از او روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

«شبی که مرا به آسمان بردند، دیدم بر ساق عرش ثبت شده است که من

بهشت جاودان را به دست خود کاشتم. محمد برگزیده من است. از میان

آفریدگانم، علی را پشتیبان او قرار دادم»^۳

د. محب طبری یک فصل اختصاص داده تحت عنوان «رسول خدا ﷺ به تأیید

الاهی اختصاص داشت و خداوند، نام آن حضرت را بر ساق عرش و بر پیکر برخی از

حیوانات نوشته است.»

وی در همین فصل گوید:

از ابوالحمراء از حضرت رسول ﷺ که فرمود:

«شبی که مرا به آسمان بردند، به سمت راست ساق عرش نگریستم

نوشته ای را بر آن دیدم که متن آن چنین بود: «محمد رسول الله، ایدته بعلی و

۱. الشفا: ۱۳۸، جز الله خدایی نیست، محمد رسول خدا است علی را پشتیبان و وزیر او قرار دادم.

۲. المناقب تألیف ابن خوارزمی: ۳۹. ۳. المناقب: ۲۲۹.

نصرت به».

این حدیث را ملا در سیره‌ی خود آورده است.

ابن عباس گوید: در حضور رسول خدا ﷺ بودیم. پرنده‌ای که در منقارش بادام سبزی بود، از راه رسید و آن را در دامن پیامبر انداخت. حضرت آن را بوسیده و شکست. در داخل آن برگی سبزی بود که بر آن نوشته شده بود: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، نصرته بعلی».

این حدیث را ابوالخیر قزوینی حاکمی آورده است.^۱

ه. زرنندی گوید: «روایت شده است که حضرت رسول ﷺ فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند، در ساق عرش دیدم که نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، صفوقی عن خلقی، ایدته بعلی و نصرته به».

و در روایتی دیگر آمده است: بر سمت راست عرش نوشته دیدم: «انّی الله وحدی. لا إله غیري، غرست جنة عدن بیدی، محمد صفوقی، ایدته بعلی».^۲
و. شهاب‌الدین احمد به نقل از طبری و زرنندی همان روایت گذشته را از آنان و از ابوالحمراء نقل کرده و بعد می‌گوید: این روایت را حافظ ابوبکر خطیب نقل کرده است.^۳

ز. سیوطی: گوید: ابن عدی و ابن عساکر از انس روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند، دیدم بر ساق عرش نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، ایدته بعلی».^۴

۱. الریاض النضره ۲: ۲۲۷. جز الله خدایی نیست. محمد فرستاده‌ی خدا است او را به علی یاری کردم.

۲. نظم در درر السمطین: ۱۲۰. من خدای یگانه‌ام، غیر از من خدایی نیست، بهشت جاودان را به دست خود کاشتم، محمد برگزیده‌ی من است او را به علی پشتیبانی و تأیید کردم.

۳. توضیح الدلائل - مخطوط.

۴. الخصائص الکبری ۱: ۷. بنگرید: درالمنثور ۴: ۱۵۳.

ح. ولی الله دهلوی از انس به همین گونه روایت کرده است.^۱
دیگران نیز همین مضمون را آورده اند که به این هشت مورد اکتفا شد.

دوم - اسم علی عَلِيٍّ با اسم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در چندین جا همراه است
اسم علی عَلِيٍّ همراه با اسم حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از کلمه ی «توحید» در چهار جا آمده است. این مطلب را سیدعلی همدانی بدین سان روایت کرده است:
از علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت شده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«من اسم تو را در چهار جا همراه اسم خودم دیدم، لذا به نگاه به آن انس گرفتم: [اول] در معراجم به آسمان، هنگامی که به بیت المقدس رسیدم، بر روی صخره آن جا دیدم: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، ایدته بوزیره و نصرته بوزیره» به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب است. [دوم] وقتی که به سدره المنتهی رسیدم، بر روی آن دیدم نوشته شده است: «أني أنا الله لا إله إلا أنا وحدي و محمد صفوتي من خلقي، ایدته بوزیره و نصرته بوزیره.» به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. [سوم] وقتی از سدره المنتهی گذشتم و به عرش پروردگار جهانیان رسیدم، بر پایه های عرش نوشته دیدم: «أني أنا الله لا إله إلا أنا محمد حبيبي من خلقي، ایدته بوزیره و نصرته بوزیره.» [چهارم] وقتی به بهشت رفتم دیدم، بر در بهشت نوشته شده است: لا إله إلا أنا، محمد حبيبي من خلقي، ایدته بوزیره و نصرته بوزیره.»^۲

سوم - اسم حضرت علی، بر در بهشت نوشته شده است
روایت شده است که اسم حضرت علی به همراه اسم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با عنوان «برادر رسول خدا» بر در بهشت نوشته شده است.
این مطلب در روایت گروهی از اهل سنت آمده است، از جمله خواریزمی، شهاب الدین احمد، صفوری، محمد صدر عالم و بدخشانی.
الف. خواریزمی به سندش از جابر بن عبدالله انصاری در آن جا که گوید: خبر داد به من

۲. مودة القربى، بنگرید: ینابیع المودة: ۲۵۶.

۱. ازالة الخفاء: ۲: ۱۴۸.

شهر داربه صورت اجازه از محمود بن اسماعیل اشقر از احمد بن حسین بن پادشاه از طبرانی از محمد بن عثمان بن ابی شیبیه از زکریا بن یحیی بن سالم از اشعث بن عمر از حسن بن صالح (و او خود بر حسن برتری داشت) از مسدّد از عطیّه از جابر بن عبدالله انصاری که رسول خدا ﷺ فرمود: بر در بهشت نوشته شده است: «محمد رسول الله، علی بن ابی طالب اخو رسول الله». و این را دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان ها و زمین نوشت.^۱

ب. شهاب الدین احمد باب چهاردهم کتاب خود را به این مطلب اختصاص داده که اسم علی بن ابی طالب عليه السلام با اسم حضرت رسول ﷺ در عرش و در بهشت همراه است. در این باب، از صالحانی به اسنادش از ابن مردویه از جابر به صورت مرفوع (یعنی حذف سند از وسط آن) از خطیب از جابر همان حدیث را آورده و در آن آمده است: هزار هزار سال قبل از خلق آسمان و زمین.^۲

ج. صفوری گوید: از پیامبر نقل شده است که: بر در بهشت نوشته شده است: محمد رسول الله، علی اخو رسول الله. و این دو هزار سال قبل از خلق آسمان ها بوده است.^۳

د. محمد صدر عالم از طبرانی در «الوسط» و ابن عساکر و خطیب در «المتفق و المفترق» از جابر از رسول خدا ﷺ به همان گونه که آوردیم.

ه. بدخشانی از طبرانی و خطیب به همین گونه که گذشت نقل کرده و بعد گوید: در روایتی دیگر که نزد احمد است از او به صورت مرفوع آمده است: دیدم بر در بهشت نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی اخوه».^۴

چهارم - «علی ولی الله» بر درهای بهشت نوشته شده است

در روایتی از ابن مسعود از پیامبر ﷺ بر هر یک از درهای بهشت نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله». و بعد از آن کلماتی حکمت آموز و پند

۱. مناقب امیرالمؤمنین ۸۷: محمد رسول خدا است و علی بن ابی طالب برادر رسول خدا است.

۲. توضیح الدلائل - خطی.

۳. نزهة المجالس ۲: ۲۰۷.

۴. مفتاح النجا - خطی.

و اندرزهایی والا است و بر این مطلب در روایات ذیل آمده که حموینی، زرنندی و شهاب‌الدین احمد، نقل کرده‌اند:

الف. حموینی به سندش از عبدالله بن مسعود از رسول خدا ﷺ حدیثی طولانی نقل کرده است که مشتمل بر فوائد بسیاری است...

ب. زرنندی به نقل از حموینی در کتاب، نظم در السمطین»

ج. سید شهاب‌الدین احمد از زرنندی از حموینی.

و این است عین عبارات حدیث با همان تفصیل، از حموینی:

عبدالله بن مسعود نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دستور داده شد که بهشت و جهنم را بر من عرضه کنند و همه‌ی آن‌ها را دیدم، بهشت و نعمت‌های رنگارنگش را و جهنم و انواع عذابش را. وقتی که برگشتم، جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام به من گفت: یا رسول الله! آیا آنچه را که بر در بهشت و بر در جهنم نوشته شده بود خواندی؟ گفتم: نه یا جبرئیل. گفت: بهشت هشت در دارد که بر هر دری از آن چهار کلمه نوشته شده است. هر کلمه‌ای از آن‌ها برای کسی که آن‌ها را بداند و به کار برد، از دنیا و هر آنچه در دنیا است، بهتر است. جهنم هفت در دارد که بر هر دری از آن سه کلمه نوشته شده است که هر کس آن‌ها را بیاموزد و به کار برد، برای او از دنیا و هر آنچه در آن است بهتر است. گفتم: ای جبرئیل! با من برگرد تا آن‌ها را بخوانم. جبرئیل با من برگشت و از درهای بهشت آغاز کرد:

بر در اول نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. هر امری را چاره‌ای است و چاره‌ی زندگی در دنیا چهار خصلت است: قناعت، به دور انداختن کینه، ترک حسد، هم‌نشینی با اهل خیر.

بر دومین نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. هر امری را چاره‌ای است و چاره‌ی خوشحالی در آخرت چهار خصلت است: دست کشیدن بر سر یتیمان، مهربانی نسبت به بیوه‌زنان، سعی و کوشش در حوائج مسلمان‌ها، دل‌جویی از فقرا و مساکین.

بر در سوم نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. هر امری را چاره‌ای است و چاره‌ی سلامتی در دنیا چهار خصلت است: کم خوردن غذا، کم سخن گفتن، کم خوابیدن، کم راه رفتن.

بر در چهارم نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، باید همسایه‌اش را گرامی دارد. هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، باید میهمانش را احترام کند. هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، باید به پدر و مادرش نیکی کند، هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، باید یا سخن نیکو گوید و یا ساکت باشد.

بر در پنجم نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. هر کس می‌خواهد خوار نشود، خوار نکند. هر کس می‌خواهد ناسزا نشنود، ناسزا نگوید. و هر کس می‌خواهد که بر او ظلم نشود ظلم نکند. هر کس می‌خواهد به ریسمان محکم چنگ زند به سخن «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» چنگ زند. بر در ششم از آن‌ها نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. هر کس دوست دارد قبرش گسترش یابد، مسجدها را تمیز کند. هر کس دوست دارد که کرم‌ها در قبر بدنش را نخورند، مساجد را جارو کند. هر کس دوست دارد قبرش تاریک نباشد، مساجد را روشن کند. هر کس دوست دارد که پیکرش در گور، تر و تازه بماند، مساجد را گسترش دهد و زمین وسیع برای مساجد تهیه کند.

بر در هفتم آن نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. سفیدی و روشنی دل در چهار خصلت است: در عیادت مریض، تشییع جنازه، خریدن کفن مردگان، برطرف سازی قرض و وام.

بر در هشتم آن نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. هر کس می‌خواهد از این درهای هشتگانه وارد بهشت شود، به چهار خصلت چنگ زند: صدقه، سخاوت، خوش اخلاقی، خویشتن داری از آزار به بندگان خدای متعال. بعد رفتیم به سوی جهنم.

بر در اول سه کلمه نوشته شده بود: خداوند دروغ‌گویان را لعنت کند، خداوند بخیلان را لعنت کند، خداوند ستمکاران را لعنت کند.

بر در دوم آن نوشته شده بود: هر کس امیدش به خداوند باشد، سعادت‌مند است. هر کس از خدا خائف (ناامن) باشد، در امن است. هلاک شونده مغرور کسی است که امیدش به غیر خدا باشد و از غیر خدا خوف ورزد.

بر در سوم نوشته شده بود: هر کس می‌خواهد در روز قیامت برهنه نباشد، برهنگان را ببوشاند. هر کس می‌خواهد در قیامت گرسنه نماند، گرسنگان را در دنیا اطعام کند. هر کس می‌خواهد که در روز قیامت تشنه نماند، تشنگان را

در دنیا سیراب کند.

بر در چهارم آن نوشته شده بود: خداوند ذلیل و خوار می‌سازد، هر کسی را که اسلام را سبک شمارد، خداوند ذلیل و خوار می‌دارد هر کسی را که به اهل بیت پیامبر خدا توهین کند. خداوند ذلیل می‌سازد هر کسی را که ستمگران را بر ستم به بندگان خدا کمک کند.

بر در پنجم نوشته شده بود: از هوی و هوس پیروی نشود، زیرا هوی از ایمان به دور است. گفتارت را، در آنچه که فایده‌ای برایت ندارد، زیاد مکن که از چشم پروردگارت می‌افتی. یاور ستمگران مباش زیرا بهشت برای ستمکاران آفریده نشده است.

بر در ششم آن نوشته شده بود: من (جهنم) بر تلاشگران (در راه عبادت) حرام هستم، من بر تصدیق‌کنندگان و راستگویان حرام هستم. من بر روزه‌داران حرام هستم.

بر در هفتم آن نوشته شده بود: پیش از آن که به حساب شما رسیدگی شود، خود به حساب خویشتن برسید. پیش از آن که شما را توبیخ کنند، شما خود را سرزنش کنید. خداوند را بخوانید پیش از آن که در محضر او حاضر شوید و توان آن را نداشته باشید.»

این حدیث را زرنندی روایت کرده و گوید که شیخ العالم صدرالدین ابراهیم بن محمد بن مؤید آن را در کتاب فضل اهل البیت آورده است.

پنجم - عبارت «علی ولی الله» با طلا بر در بهشت نوشته شده است

در حدیثی دیگر از رسول خدا ﷺ آمده است:

«دیدم بر در بهشت با طلا نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول

الله، علی ولی الله.»

این مطلب در روایت شهاب‌الدین احمد آمده در آن جا که در شمار اسامی امیرالمؤمنین، به اسم ولی الله می‌رسد. تحت این عنوان گوید: از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد از پدرش از جدش علی بن ابی طالب رضی الله عنه و عنهم اجمعین که رسول خدا ﷺ فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دیدم با طلا بر در بهشت نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله.»
تمام این حدیث در باب خودش به زودی خواهد آمد، حافظ ابوموسی با اسنادش این را روایت کرده است.^۱

ششم - بر در بهشت نوشته شده است: «علی حبيب الله»
از رسول خدا ﷺ روایت کرده اند که آن حضرت دیده است بر در بهشت نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی حبيب الله.
این مطلب در روایت عده ای از اهل سنت آمده است از جمله: خوارزمی، بدخشانی، شهاب الدین احمد.

الف. خوارزمی به سندش از ابن عباس که گوید: رسول خدا ﷺ فرمود:
«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دیدم بر در بهشت نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی حبيب الله، الحسن و الحسين صفوة الله، فاطمة امة الله، علی مبغضیهم لعنة الله»^۲
ب. بدخشانی از خطیب و حافظ رسعی از ابن عباس از رسول خدا ﷺ.^۳
ج. سید شهاب الدین احمد در ضمن بر شمردن اسماء امیرالمؤمنین، ذیل اسم «حبيب الله»، همین مضمون را آورده است. و می افزاید:
تمام حدیث در باب خودش به زودی خواهد آمد، صالحانی در باب خودش به اسنادش آن را روایت کرده است.^۴

هفتم - بر عرش نوشته شده است: «علی مقيم الحجّة»
در روایت خوارزمی، شهاب الدین احمد و قندوزی بلخی آمده است که بر عرش نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد نبی الرحمة، علی مقيم الحجّة...»

۱. توضیح الدلائل، خطی.

۲. مناقب امیرالمؤمنین: ۲۱۴.

۳. مفتاح النجا فی مناقب آل العبا، خطی.

۴. توضیح الدلائل، خطی.

الف. خوارزمی به سندش از عبدالله بن مسعود که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «هنگامی که خداوند متعال آدم را آفرید و از روحش در او دمید، عطسه‌ای زد و گفت: الحمد لله. خداوند وحی کرده و فرمود: بنده‌ی من مرا ستود. به عزت و جلالم سوگند که اگر دو نفر از بندگانم نبودند که می‌خواستم آن دو را خلق کنم، تو را نمی‌آفریدم. گفت: خداوند! آیا آن دو از من هستند؟ فرمود: آری. ای آدم سر بردار و بنگر. آدم سر برداشت و دید که بر عرش نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد نبي الرحمة، علي مقيم الحجّة، هر کس حق علی را بشناسد پاک و پاکیزه است و هر کس حق او را انکار کند ملعون و زیانکار است. به عزت خود سوگند یاد کرده‌ام که هر کس از او اطاعت کند وارد بهشتش سازم، هر چند که نافرمانی مرا کرده باشد. و به عزت خود قسم خورده‌ام که هر کس نافرمانی او کند، به دوزخش ببرم، هر چند از من اطاعت کرده باشد.»^۱

ب. شهاب‌الدین احمد نام‌های امیرالمؤمنین عليه السلام را برمی‌شمرد، از جمله: «مقیم الحجّة» و ضمن آن، از صالحانی از خوارزمی همان حدیث را می‌آورد.^۲

ج. قندوزی بلخی از خوارزمی به همین گونه آورده است.^۳

هشتم - بر بال جبرئیل نوشته شده است: «علی ولی الله»

در حدیثی آمده است که بر یکی از دو بال جبرئیل نوشته شده است: «لا إله إلا الله، علی الوصی» و بر بال دیگر نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» که نام علی با وصف وصایت، بعد از اسم خداوند متعال آمده است. این مضمون را خوارزمی و شهاب‌الدین احمد آورده‌اند.

الف. خوارزمی گوید: خبر داد به من شهردار این روایت را به صورت اجازه از ابوالفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی به صورت کتبی از ابوطاهر حسین بن علی بن سلمه از ابوالفرج صامت بن صهیب بن عباد که گوید: پدرم از حضرت

۲. توضیح الدلائل - خطی.

۱. مناقب خوارزمی: ۲۲۷.

۳. ینابیع المودة: ۱۱.

جعفر بن محمد از پدرش از علی بن الحسین از پدرش از علی بن ابی طالب روایت کرد که رسول خدا ﷺ فرمود:

«جبرئیل - در حالی که بالش را گشوده بود - نزد من آمد. دیدم بر یکی از دو بالش نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، و بر بال دیگر نوشته شده بود: لا إله إلا الله، علی الوسی.»^۱

ب. سید شهاب الدین احمد در ضمن بیان اسامی حضرت علی عنه السلام از وصی الله و خلیفه الله یاد می کند و می گوید: از امام جعفر صادق از پدرش امام باقر از جدش از رسول خدا صلی الله علیه وآله و بارک وسلم، آن گاه حدیث پیشین را آورده و می افزاید: صالحانی نیز این حدیث را با اسنادش نقل کرده است.^۲

نهم - بین دو دست صرصائیل نوشته شده است: «علی بن ابی طالب مقیم الحجة» در حدیثی دیگر آمده است که پیامبر صلى الله عليه وآله دید: «لا إله إلا الله محمد رسول الله، علی مقیم الحجة» بین دو کف دست صرصائیل نوشته شده است. این مطلب در روایت ذیل آمده است:

خوارزمی به سندش از امام جعفر بن محمد صادق عنه السلام از پدرش از علی بن الحسین از پدرش با عبارات ذیل آورده است: خبر داد مرا ابو العلاء، حافظ همدانی و امام اجل نجم الدین ابو منصور محمد بن حسین بن محمد بغدادی، از شریف امام اجل نور الهدی ابوطالب حسین بن محمد بن علی زینبی، از امام محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان، از معاف ابن زکریا، از حسن بن علی عاصمی [هاشمی]، از صهیب، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی بن الحسین، از پدرش عنه السلام که گوید: روزی رسول خدا ﷺ در خانه ام سلمه بود. فرشته ای بر او فرود آمد که بیست سر داشت، در هر سری هزار زبان که با هر زبانی به عباراتی که شبیه به عبارات دیگر نبود، خدای را تسبیح و تقدیس می کرد و کف دست او از هفت آسمان و هفت زمین وسیع تر بود. رسول

۲. توضیح الدلائل - خطی.

۱. المناقب: ۹۰.

خدا ﷺ گمان کرد که او جبرئیل است. با خود فرمود که هیچ‌گاه جبرئیل در چنین صورتی بر من وارد نشده است. او گفت: من صرصائیل هستم نه جبرئیل. خداوند مرا نزد تو فرستاده که به حضرتت بگویم باید نور را با نور تزویج کنی، حضرت فرمود: چه کسی را؟ و با چه کسی؟ گفت: دختری فاطمه را با علی بن ابی طالب.

رسول خدا فاطمه را با حضور و گواهی جبرئیل و میکائیل و صرصائیل به ازدواج علی بن ابی طالب درآورد. راوی گوید: رسول خدا بین کف دست‌های صرصائیل^۱ را نگاه کرد. دید نوشته شده است: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی بن ابی طالب مقیم الحجة. بعد فرمود: ای صرصائیل! از چه زمانی این مطلب بر دستان تو نوشته شده است؟ گفت: دوازده هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافریند.

دهم - برپیشانی فرشته نوشته شده است: خداوند محمد را به علی تأیید و پشتیبانی فرماید در حدیثی آمده است که پیامبر ﷺ فرشته‌ای را دید که بر پیشانی اش نوشته شده بود: «اید الله محمداً بعلی». این حدیث در روایت خوارزمی به سندش از محمد بن حنفیه آمده است که گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که مرا به آسمان بردند، در آسمان چهارم و ششم^۲ فرشته‌ای دیدم که نیم او از آتش و نصف دیگرش از برف بود و بر پیشانی اش نوشته شده بود: «اید الله محمداً بعلی» شگفت زده شدم. فرشته به من گفت: چرا تعجب کردی؟ آن چه را که تو می بینی، خداوند دو هزار سال پیش از دنیا در پیشانی من آن را نوشته است.^۳

یازدهم - بر لواء حمد نوشته شده است: «علی ولی الله»

این مطلب را سید علی همدانی از عبدالله بن سلام از رسول خدا ﷺ در ضمن

۱. المناقب ۲۴۵، به جای دست‌ها، کتف (شانه) آمده است.

۲. در نسخه‌ی دیگر آمده: چهارم یا ششم. ۳. المناقب: ۲۱۸.

حدیثی روایت کرده که در باره‌ی لواء الحمد از آن حضرت پرسیده شد...^۱

دوازدهم - بر پرچم نور نوشته شده است: «آل محمد خیر البریة»

ابونعیم حافظ از جابر بن عبدالله روایت کرده است که روزی در حضور رسول خدا در مسجد مدینه بودیم، که سخن از بهشت به میان آمد. دجانه گفت: ای رسول خدا! از شما شنیدم که می فرمودید: بهشت بر پیامبران و بر امت‌های دیگر حرام است تا این که من وارد شوم. فرمود:

«آیا نمی دانی که خداوند را پرچمی از نور است و ستونی از زبرجد که آن دو را دو هزار سال پیش از خلقت آسمان و زمین آفریده است؟ بر روپوش آن پرچم نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، آل محمد خیر البریة، صاحب اللواء امام القوم.»

علی رضی الله عنه گفت:

«سپاس خداوندی را که ما را به وسیله‌ی تو هدایت فرمود و گرامی داشت و شرافت بخشید.»

پیامبر به او فرمود:

«آیا نمی دانی که هر کس که ما را دوست بدارد و (در این راه) آزموده شود، خداوند او را با ما ساکن خواهد کرد؟»

و بعد این آیه را تلاوت فرمود:

﴿فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر﴾^۲

سیزدهم - بر روی گوهری تابناک یا برگی سبز نوشته شده است: «محمد رسول الله نصرته بعلی»

در حدیثی آمده است که: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، نصرته بعلی» بر روی درّی تابناک یا برگی سبز - که در داخل بادامی سبز بوده و نزد حضرت رسول آورده

۲. منقبة المطهرین - خطی.

۱. مودة القربی، مودة ششم.

شده - نوشته شده است.

این حدیث را گروهی از اهل سنت هم چون دانشمندان ذیل نقل کرده‌اند، از جمله: محب‌الدین خطیب، ابن مغزلی، قندوزی و صفوری.

الف. محب‌الدین خطیب. حدیثش گذشت.

ب. ابن مغزلی به سندش از سعیدبن جبیر روایت کرده است که گوید: روزی رسول خدا ﷺ به شدت گرسنه شده کنار کعبه آمده و پرده‌ی آن را گرفت و گفت: خداوندا! محمد را، بیش از آن چه که گرسنه کرده‌ای، گرفتار گرسنگی مکن. جبرئیل نازل شده و بادامی با خود آورده و گفت: خداوند تو را سلام می‌رساند و به تو می‌گوید: این بادام را بشکن، در درون آن برگ سبزی بود که بر آن نوشته شده بود:

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، ائدته بعلى و نصرته به. فما انصف

الله من ائهمه فى قضاءه و استبطاه فى رزقه.»

«جز الله خدایی نیست، محمد رسول خدا است، او را به علی پشتیبانی و

یاری کردم. هر کس خداوند را در داوری اش متهم کند و در روزی رساندن او را به

کندی و دیر کردن نسبت دهد، با خداوند انصاف ننموده است.»

ج. قندوزی، از ابن مغزلی از ابن عباس همین مضمون را آورده است.

د. صفوری از ابن عباس که گوید: در نزد رسول خدا ﷺ بودیم. در آن هنگام

پرنده‌ای که در دهانش بادام سبزی بود، رسید. آن را نزد پیامبر انداخت. حضرت آن را گرفت. دید در آن درّی سبزرنگ است که به رنگ زرد بر آن نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، نصرته بعلي.»

چهاردهم - تقدّم نبوت دلیل افضلیت است و آن متفرع بر تقدّم نوری است که علی از آن آفریده شده است

تقدّم نبوت حضرت محمد ﷺ دلیل بر افضلیت آن حضرت است. بدیهی است

که این مطلب فرع است بر تقدّم مقام نوری آن حضرت و به طریق اولی بر افضلیت آن حضرت دلالت می‌کند.

از آن جا که علی علیه السلام از همان نوری آفریده شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نور آفریده شده، به همین جهت آن حضرت به جز مقام شامخ حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دیگر مخلوقات خدای متعال افضل و برتر است. بنابراین دلیلی وجود ندارد که کسی بخواهد کسی را بر آن حضرت برتری دهد، چه از پیامبران و چه از صحابه.

نمونه‌ای از احادیث تقدّم نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله

شواهد تقدّم نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله از احادیث و گفتارهای دانشمندان بسیار فراوان است که ما برخی از آن‌ها را یادآور می‌شویم:

یکم - بخاری به سندش از عرباض بن ساریه صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که حضرت تش فرمود:

«من بنده‌ی خدا و خاتم پیامبرانم. آدم در طینت او بوده و به زودی از آن

به شما خبر خواهم داد. منم نتیجه‌ی دعای پدرم ابراهیم. منم بشارت

عیسی بن مریم و رویایی که مریم و دیگر مادران پیامبران در خواب دیده‌اند.»

راوی گوید: مادر رسول خدا، هنگامی که او را وضع حمل کرد، نوری دید که

قصرهای شام برایش درخشید.^۱

دوم - ترمذی به سندش از ابوهریره نقل می‌کند که مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند:

ای رسول خدا! از چه وقت نبوت برای شما حتمی شد؟ فرمود: در هنگامی که آدم بین روح و جسد بود.

ترمذی گوید: این حدیث، حسن و صحیح و غریب است از حدیث ابوهریره، که

جز از همین طریق آن را نمی‌شناسیم.^۲

سوم - ابونعیم در فصل مربوط به «تقدّم نبوت آن حضرت پیش از تمام شدن

خلقت حضرت آدم» این روایات را با اسناد گوناگون و الفاظ مختلف از ابوهریره و

۲. صحیح ترمذی ۵: ۵۸۵.

۱. تاریخ الصغیر ۱: ۱۳.

میسرة و ابن ساریه نقل کرده است.^۱

چهارم - کازرونی به سندش از عبدالله بن شفیق همین مضامین را آورده است.^۲
پنجم - سیوطی یک باب آورده تحت عنوان «باب اختصاص پیامبر ﷺ به این که در آفرینش اولین پیامبر است و نبوتش تقدّم داشته و خداوند برای نبوت او عهد و میثاق گرفته است.»

وی، این مطلب را از راویان ذیل نقل کرده است:

الف. ابن ابی حاتم و ابی نعیم از ابوهریره

ب. ابوسهل قطان از سهل بن صالح همدانی از ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام

ج. احمد و بخاری و حاکم و طبرانی و ابونعیم از میسره.

د. احمد و حاکم و بیهقی از عرباض بن ساریه.

ه. حاکم و بیهقی و ابونعیم از ابوهریره.

و. بزار و طبرانی و ابونعیم از طریق شعبی از ابن عباس.

ح. ابونعیم از عمر.

ط. ابن سعد از ابن ابی الجدعا.

سیس سیوطی از تقی الدین سبکی گفتاری را در معنای این احادیث نقل کرده است که عین عبارت او چنین است: «فائدة: شیخ تقی الدین سبکی در کتابش «التعظیم و المنة فی لتؤمنن به و لتنصرته» گوید:

در این آیه نکته‌ای است در تعظیم و بزرگداشت رسول خدا ﷺ که بر کسی پوشیده نیست و با وجود آن، در صورتی که در زمان آن‌ها آمد، رسول آنان و مبعوث به سوی آنان بود. بنابراین نبوت و رسالت آن حضرت، فراگیر و شامل همه‌ی مردم است، از زمان حضرت آدم تا روز قیامت. در نتیجه پیامبران و امت‌های آنان، همگی از امت او به حساب می‌آیند.

بدین روی سخن حضرتش که فرمود: «بر همه‌ی مردم مبعوث شدم.» می‌رساند

۱. دلایل النبوة ۱: ۵۴.

۲. المنتقی من سیرة المصطفی - خطی.

که نبوت آن جناب، مخصوص مردم زمان آن حضرت تا روز قیامت نیست، بلکه افراد پیش از آنان را نیز شامل می‌شود.

با همین مبنا، معنی سخن آن حضرت نیز معلوم و روشن می‌گردد، که فرمود: «كنت نبياً و آدم بين الروح و الجسد.» برخی این جمله را چنین تفسیر کرده‌اند که خداوند می‌داند که در آینده این شخص پیامبر خواهد شد. اینان به این معنای لطیفی که ما کردیم نرسیده‌اند؛ زیرا علم الاهی بر همه چیز احاطه دارد. و این که در آن شرایط، حضرت رسول را به نبوت و پیامبری توصیف کرده است، می‌بایست نبوت برای آن حضرت در آن زمان ثابت باشد. بدین جهت حضرت آدم دید که اسم آن حضرت بر عرش به نام «محمد رسول الله» نوشته شده است، پس می‌بایست که حتماً نبوت آن حضرت در آن زمان ثابت باشد. اگر مقصود آن بود که خداوند می‌داند که در آینده پیامبر خواهد شد، چنین ویژگی را نداشت که پیامبر باشد در حالی که آدم بین روح و جسد بود، زیرا خداوند نبوت همه‌ی پیامبران را در آن زمان می‌دانست و اختصاص به حضرت رسول نداشت. پس به ناچار می‌بایست خصوصیتی در پیامبر اسلام باشد که بدان جهت به امت خود خبر دهد و اعلام کند تا قدر و منزلت او در پیشگاه پروردگار را بدانند و از این راه، خیر و مقامی برایشان حاصل شود.

سبکی می‌گوید: شاید کسی بگوید: می‌خواهم این ارزش والا و این قدر و منزلت بالا را بفهمم، زیرا نبوت شاخصه‌ای است که باید موصوف به آن موجود باشد. وصفی که بعد از رسیدن به سن چهل سالگی به کسی رسیده، چگونه پیش از پیدایش آن حضرت موصوف به آن باشد؟ اگر این صفت دربارهی او در چنین شرایطی درست باشد، دیگر اوصاف نیز قابل انتساب به آن حضرت هست.

در پاسخ می‌گوییم: در روایات آمده است که خداوند، ارواح را پیش از اجساد آفریده است، پیامبر در این روایت اشاره به روح و حقیقت شریف خود فرموده است که عقول و اندیشه‌ها، از درک حقایق و شناخت آن واقعیات کوتاه است. آن‌ها را آفریدگارشان و کسانی که از نور الاهی مدد گرفته‌اند، می‌فهمند. خداوند هر یک از این حقایق را در هر وقتی که بخواهد، به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند. پس حقیقت

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آفرینش حضرت آدم بوده و خداوند، آن وصف را در همان زمان به آن حضرت داده است، بدین گونه که خلقتش آماده برای اِتِّصاف به وصف بود. در همان زمان که این ویژگی را به آن حضرت داد، پیامبر گشت و اسمش را بر عرش نوشت. آن گاه، از رسالت او خیر داد تا فرشتگان و دیگران کرامت و ارزش او را در پیشگاه پروردگارش بدانند. بنابر این، حقیقت آن حضرت از همان زمان موجود بود، هر چند که خلقت بدن شریفش - که متَّصِف به آن وصف است - بعدها تحقَّق یافت. اِتِّصاف حقیقت آن حضرت به وصف نبوت از سوی خداوند متعال، از همان آغاز تحقَّق حقیقت بوده، بعثت و تبلیغ و دیگر مأموریت‌های الهی بعداً انجام شده است، هر چند که آمادگی و شایستگی در ذات و حقیقت شریف آن حضرت هیچ تأخیری نداشته است. همین گونه است گزینش او به نبوت و دادن کتاب و حکم و نبوت که همگی به حقیقت او از همان روز اول داده شده است. پس آن چه که از نظر زمانی دیرتر آمده است، پیدایش و تکوین بدن آن حضرت بوده است، تا این که در عالم ظاهر، از خاندانی بزرگوار پدید آمد و به خواست خداوند، این کرامت بعد از مدتی که از تولد او گذشت، به او افاضه شد. بی تردید، همه‌ی این پدیده‌ها را خداوند از روز ازل می‌دانست. ما از راه دلایل عقلی و نقلی به این علم الهی معتقدیم. مردم نیز هر آن چه را که بعد از ظهور آن حضرت به آن رسیدند آگاه گشتند، مثل این که بعد از نزول قرآن و جبرئیل بر آن حضرت، از نبوت او آگاه شدند. این موارد، از جمله معلومات خداوند است که به صورت فعلی از افعال او آشکار شده و از آثار قدرت و اراده و اختیار الهی در جایگاه ویژه‌ای بدان متَّصِف گشته است. این‌ها دو مرتبه است که یکی از آن‌ها با برهان و دلیل عقلی اثبات می‌شود و دیگری بالعیان دیده می‌شود. بین این دو رتبه از سوی خداوند متعال، وسایط و ابزاری است که به اختیار و امر او انجام می‌گیرد. برخی از آن وسایل و ابزار، بعد از ابلاغ نبوت برای مردم آشکار می‌شود و برخی فقط اثبات کمالی برای آن حضرت است، هر چند برای مردم ظاهر نشود. این گروه، خود تقسیم می‌شود به کمالاتی که از آغاز آفرینش همراه آن حضرت بود و کمالاتی که بعدها به او پیوسته است و ما از آن‌ها فقط از طریق خبر و روایتی راستین آگاه می‌شویم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بهترین آفریدگان است. هیچ یک از آفریده‌ها کمالی بالاتر از کمال او و رتبه‌ای برتر از مقام او ندارند و ما از طریق خبری صحیح، حصول این کمال را پیش از آفرینش حضرت آدم برای آن حضرت خبردار شده‌ایم. یعنی می‌دانیم که خداوند، نبوت را در همان زمان به آن حضرت داده است و برای او از پیامبران عهد و میثاق گرفته تا بدانند که مقام او بالاتر از آنان است و او پیامبر و رسول آنها است. در قرآن، سخن از اخذ میثاق است و خداوند با آوردن لام قسم، مطلب را در لزوم ایمان و یاری کردن آن حضرت به مردم می‌رساند، آن جا که فرمود: ﴿لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ﴾^۱ نکته‌ی دیگر آیه، عبارت است از ایمان به بیعتی که برای جانشینان گرفته می‌شود که ایمان خلفا از این جا سرچشمه گرفته است، پس به این تعظیم و بزرگداشت مهمی که از سوی پرورگار نسبت به آن حضرت انجام گرفته نیک بنگرید.

وقتی که این مطلب دانسته شد، نتیجه می‌گیریم که پیامبر اسلام، پیامبر پیامبران است. بدین روی، در روز قیامت، همه‌ی پیامبران در زیر پرچم آن حضرت خواهند بود و در این دنیا نیز در شب معراج، تمام پیامبران به آن حضرت در نماز اقتدا کردند. اگر بعثت آن حضرت در زمان حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اتفاق می‌افتاد، ایمان به آن حضرت و یاری کردن آن جناب بر آنان و امت‌هایشان واجب می‌شد. خداوند هم بر همین مطلب از آنان پیمان گرفت. رسالت آن حضرت بر آنان حقیقتی بود که برای آن حضرت ثابت و حاصل بود که در صورت اجتماع با آن حضرت تحقق می‌یافت. پس تأخر این کار به خاطر وجود آنان بود نه از آن جهت که دارای این ویژگی و مأموریت نباشد. فرق است بین این که فعل متوقف بر قبول محل باشد یا متوقف بر شایستگی فاعل باشد. در این جا نه از جهت فاعل توقیفی داشت و نه از جهت ذات پیامبر ﷺ. بلکه از جهت وجود دورانی بود که او را در بر داشت که اگر در زمان آنان وجود می‌یافت، بدون تردید بر آنان لازم بود که از آن حضرت پیروی کنند.

بدین جهت در آخر الزمان، عیسی عَلَيْهِ السَّلَام بر شریعت رسول خاتم می‌آید با این که

۱. آل عمران (۳): ۸۱.

خود دارای مقام نبوت است، نه بدان گونه که برخی پنداشته‌اند که به صورت فردی معمولی و یکی از افراد امت باشد. البته از آن جهت که پیرو حضرت رسول است، یکی از افراد امت آن جناب به حساب می‌آید و به شریعت و قرآن و سنت اسلامی عمل می‌کند. و هرگونه دستوری که در این شریعت است، شامل حال او هم می‌شود؛ در عین حال که او پیامبری بزرگوار است و از مقام نبوت او چیزی کاسته نمی‌شود. از سوی دیگر، اگر حضرت رسول در زمان او یا زمان حضرت موسی و ابراهیم و نوح و آدم مبعوث می‌شد، آنان در مقام نبوت و رسالت خود نسبت به امت‌های خود بودند و در عین حال، رسول خاتم، پیامبر آنان و مبعوث بر همه‌ی آنها بود. بنابراین نبوت و رسالت آن حضرت، فراگیرتر و بزرگتر بود و با شریعت آنان در اصول همراهی داشت، زیرا اختلافی با یکدیگر در اصول نداشتند. برتری شریعت اسلام در موارد فروعی که ممکن است اختلاف داشته باشد، یا از راه تخصیص برخی از احکام است یا از طریق نسخ و یا گونه‌ای دیگر است که بگوییم در آن زمان‌ها نسبت به آن امت‌ها همان احکامی باشد که آن پیامبران برای امت‌های خود آورده‌اند و در این زمان نسبت به این امت، چنین شریعت و احکام که نسبت به اختلاف اشخاص و اوقات، تفاوت داشته باشد.

بدین گونه معنای دو حدیثی که از ما پوشیده و پنهان بود، برایمان روشن و آشکار می‌شود؛ یکی این که فرمود: «بُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ كَاقَّةٍ». می‌پنداشتیم حضرتش مبعوث بر همه‌ی مردم است، از زمان خودش تا روز قیامت، که معلوم شد مراد، همه‌ی مردم است، از آغاز آفرینش تا فرجام خلقت.

حدیث دوم: این که فرمود: «كنت نبياً و آدم بين الروح و الجسد». می‌پنداشتیم معنای حدیث آن است که حضرت نسبت به آن زمان، آگاهی و علم داشته است و اکنون معلوم شد که بیش‌تر از آن است، همان گونه که شرح دادیم که دوره‌ی بعد از موجود شدن بدن آن حضرت تا سن چهل سالگی با دوره‌ی پیش از آن نسبت به کسانی که بر آنان مبعوث شده است و شایستگی آنان برای شنیدن گفتار آن حضرت است تفاوت دارد، نه نسبت به خود آن حضرت یا آن مردم، اگر در زمان ایشان می‌بودند.

وابستگی احکام به شروط، گاهی به حسب محل قابل است و گاهی به حسب

فاعلی است که در آن‌ها تصرّف می‌کند و انجام می‌دهد. در این جا وابستگی مربوط است به حسب محل قابل که بر آنان مبعوث شده است و پذیرش آنان نسبت به خطاب حضرتش که از بدن شریفش می‌شنوند که به زبان با آنان سخن می‌گوید. این به مانند وقتی است که پدری مردی را در تزویج دخترش وکالت می‌دهد که هر گاه کفو و همتایی یافتی، او را به ازدواج آن مرد درآور. در این صورت وکالت دادن صحیح است. آن مرد هم شایستگی وکالت را دارد و وکالتش نیز ثابت است. ولی تصرّف او در این وکالت، وقتی حاصل می‌شود که این مرد کفوی پیدا کند که ممکن است بعد از مدّتها پدید آید و این تأخیر در پیدایش کفو، به صحت وکالت و شایستگی وکیل در وکالت ضرری نمی‌زند و مشکلی ایجاد نمی‌کند. این تمام گفتار سبکی بود به لفظ و عبارت خودش.^۱

ششم - قسطلانی از احمد و بیهقی و حاکم - که گوید: حدیث صحیح الاسناد است - از عرباض بن ساریه، نیز از بخاری و احمد و ابونعیم - که حاکم این روایت را صحیح دانسته است - از میسره.

و از ترمذی از ابوهریره، قسطلانی سپس گفتار «سبکی» را در این زمینه آورده است.^۲

هفتم - دیار بگری از احمد و مسلم و ترمذی و حاکم و بیهقی و ابونعیم و بخاری در تاریخش.^۳

هشتم - حلبی از «وفاء الوفاء» از میسره.^۴

نهم - قندوزی از ترمذی از ابوهریره، نیز از مشکوة از عرباض بن ساریه...^۵

دهم - جمال المحدث.^۶

۲. المواهب اللدنیة ۱: ۵-۸.

۱. الخصائص الكبرى ۱: ۳-۵.

۴. انسان العیون ۱: ۳۵۵.

۳. تاریخ الخمیس ۱: ۲۰.

۶. روضة الاحباب فی سیرة النبی و الاصحاب.

۵. ینابیع المودّة: ۱۰.

یازدهم - ابن حجر. که حدیث را صحیح دانسته است.^۱

دوازدهم - اسکندری که عبارت او چنین است: «و اما برتری آن حضرت بر آدم عليه السلام، از گفتار آن حضرت برمی آید که فرمود: «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين و آدم و من دونه من الانبياء يوم القيامة تحت لوائي» و نیز گفتار آن حضرت برمی آید: «إني أوّل شافع و انّي أوّل مشفع، و انّي أوّل من تنشق الارض عنه».^۲

سیزدهم - محمد بن یوسف شامی گوید: به روایات شعبی و غیر او - از آن چه که در باب گذشته گفتیم - استدلال می شود بر این که آن حضرت متولد شده در حالی که پیامبر بوده است، زیرا نبوت آن حضرت از همان لحظه ای است که از او عهد و میثاق گرفته شد، به هنگامی که از پشت حضرت آدم بیرون آمد. و از همان زمان پیامبر بود، لکن زمان ورود او به دنیا پس از آن زمان بود و این تأخیر، مانع از نبوت آن حضرت نیست، مانند کسی که برای ولایت و سرپرستی جایی مأموریت می یابد ولی زمان تصرف در آن منطقه در آینده خواهد بود که حکم ولایت، از همان آغاز دادن مأموریت برای او ثابت است، هر چند که تصرفش متأخر از آن زمان باشد. و احادیث پیشین در بخش تقدّم نبوت آن حضرت، در این مطلب صراحت دارد.

آن گاه حدیث و حاصل کلام سبکی را نقل می کند.^۳

چهاردهم - عیدروس گوید: «بدان که خداوند سبحان، هنگامی که اراده فرمود آفریده هایش را پدید آورد، از انوار صمدیه ی خود در حقیقت محمدیه تابانید. آن گاه همه ی عوالم بالا و پایین را - مطابق آن چه که حکمت بالغه اش ایجاب می کرد و در اراده و علمش پیشی گرفته بود - از آن ها بیرون کشید. آنگاه کمالات و مقام نبوت آن حضرت

۱. المنح المکیه فی شرح الهمزیه.

۲. لطائف المنن: ۴۷-۴۸. من پیامبر بودم در حالی که آدم بین گل و آب بود. بنابراین حضرت آدم و دیگر پیامبران تا روز قیامت زیر پرچم من می باشند. من نخستین شفیع و نخستین کسی که شفاعتش پذیرفته می شود، و نخستین کسی هستم که از زمین سر برون می آورد و زمین از روی او شکافته می شود.

۳. السیره الشامیه.

را به او اعلام فرموده و به فراگیری دعوت و رسالتش بشارت داد و در حالی که هنوز پدرش آدم بین روح و بدن بود، به او خبر داد که وی پیامبر پیامبران و واسطه‌ی همه‌ی برگزیدگان است...^۱»

۱۵- گرفتن میثاق نبوت حضرت محمد ﷺ دلیل برتری آن حضرت است و او دلیل برتری علی علیه السلام است.

نتیجه تقدّم پیامبری پیامبر ما ﷺ آن است که از همه‌ی پیامبران بر نبوت او عهد و پیمان گرفته شده باشد و این دلیل برتری آن حضرت است. از وجه قبلی دانسته شد که تقدّم نبوت متفرّع است بر تقدّم خلقت آن حضرت. وقتی فرع فرع دلیل بر افضلیت باشد، دلالت اصل بر افضلیت به طریق اولی است. از سوی دیگر نور حضرت علی علیه السلام با نور حضرت رسول ﷺ متحد است و آن نیز پیش از حضرت آدم آفریده شده است. پس برای امیرالمؤمنین علیه السلام فضیلت بزرگی است که گرفتن عهد و میثاق، فرع بر فرع آن است. پس شکّ و تردیدی نیست در این که آن حضرت از همه‌ی پیامبران و رسولان، برتر است. بنابراین فقط آن حضرت شایستگی جانشینی حضرت رسول را دارد نه دیگران.

نمونه‌ای از احادیث اخذ میثاق متفرّع بر تقدّم خلقت آن حضرت ﷺ:

میثاق گرفتن، متفرّع بر تقدّم خلقت آن حضرت است. این حقیقت، از چندین حدیث استفاده می‌شود:

یکم - ابونعیم گوید: خداوند، نام پیامبر ﷺ را پیش از کسانی که در بعثت بر آنان مقدّم است، آورده و فرمود:

﴿أَنَا أَوْحِينَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحِينَا إِلَى نوح و النبیین من بعده، و أوحینا

۱. النور السافر فی اعیان القرن العاشر- مقدّمه الكتاب.

إلی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب... و آتینا داوود زبوراً...^۱

و در آیه‌ی دیگر فرمود:

﴿و إذ أخذنا من النبیّین میثاقهم و منك و من نوح...﴾^۲

این همان حقیقت است که ابو محمد عبدالله بن ابراهیم بن ایوب، از جعفر بن عاصم، از هاشم بن عمّار، از بقیّه، از سعید بن بشیر، از قتاده، از حسن، از ابوهریره، روایت کرد که رسول خدا ﷺ در ذیل آیه‌ی... ﴿أخذنا من النبیّین میثاقهم﴾ فرمود: من در آفرینش، نخستین نفر از پیامبران بودم و در بعثت، آخرین نفر آنها هستم... آن گاه راوی سه طریق دیگر برای روایت از ابوهریره نقل می‌کند به همین مضمون...^۳

دوم - سبکی - چنان که سیوطی از او نقل می‌کند - گوید: پس به خبر صحیح، دانستیم... قبلاً کلام او نقل شد.

سوم - شیخ عبدالحق دهلوی بر این مطلب تصریح کرده و گوید: «و در روایات آمده است...»^۴

نمونه‌ای از احادیث افضلیّت حضرت رسول بر پیامبران، به خاطر گرفتن میثاق از آنان اخذ میثاق، افضلیّت آن حضرت بر پیامبران را می‌رساند. این، از مطالب واضح و روشن است. از جمله احادیث و گفتارهای صریح در دلالت بر این مطلب، عبارات زیر است:

یکم - ابونعیم گوید: «و از جمله فضایل پیامبر، آن است که خداوند متعال از همه‌ی پیامبران پیمان گرفت که اگر پیامبری نزد آنان آمد، به او ایمان آورده و او را یاری

۱. نساء (۴): ۱۶۳. ﴿ما به تو وحی کردیم همان طور که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب وحی کردیم...﴾.

۲. احزاب (۳۳): ۷. ﴿و آن هنگام که از پیامبران میثاقشان را گرفتیم و از تو و نوح میثاق گرفتیم...﴾.

۳. دلایل النبوة: ۱: ۴۴. ۴. مدارج النبوة: ۲: ۳.

کنند. هر یک از آنان که حضرتش را درک کرد، ایمان آوردن و یاری کردن حضرتش بر او واجب شد، زیرا از او پیمان گرفته شده بود، خداوند همگان را پیرو او قرار داد و فرمانبرداری و اطاعت از او در صورت ادراک حضور و زمان او بر آنان واجب شد.

این حقیقت، مبتنی بر حدیثی است که محمد بن احمد بن حسن... از جابر از عمر بن خطاب برای ما روایت کرده است که گوید: خدمت حضرت رسول ﷺ رسیدم در حالی که نوشته‌ای را که از اهل کتاب به من رسیده بود، همراه داشتم. حضرت فرمود: «سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، اگر امروز حضرت موسی زنده بود، چاره‌ای جز پیروی از من نداشت.»^۱

دوم - قاضی عیاض گوید: خداوند متعال در باره‌ی عظمت قدر و شرافت و رتبه و تقدّم آن حضرت بر دیگر پیامبران، خبر داده است، آن جا که فرمود:

﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ... مِنْ

الشاهدين﴾.

ابوالحسن قابسی گوید: خداوند پیامبر ما را به فضیلتی اختصاص داد که به هیچ کسی جز او نداده است و آن همان مقام و فضیلتی است که در این آیه به آن حضرت داده است. مفسران گویند: خداوند به وسیله‌ی وحی، عهد و میثاق گرفت و هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که برای او، از حضرت محمد ﷺ یاد کرده و او را توصیف نمود و از آن پیامبر عهد و میثاق گرفت که اگر او را درک کرد، به او ایمان آورد.

برخی گفته‌اند: برای آن است که پیامبر برای قومش بیان کند و میثاقشان را بگیرد که برای آیندگان خود بیان کنند....

علی بن ابی طالب فرموده است: خداوند آدم و پیامبران بعد از او را مبعوث نکرد مگر این که درباره‌ی محمد صلوات الله علیه (وآله) از آنان پیمان گرفت که اگر آنان زنده بودند و آن حضرت مبعوث شد، به او ایمان آورده و او را یاری کنند و بر این مطلب از قوم خود عهد و پیمان گیرند.

مانند همین مطلب از سدی و قتاده در آیاتی که گویای فضیلت آن حضرت است نه از یک جهت (بلکه از چندین جهت) نقل شده است، خداوند متعال فرموده است:

﴿و إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ...﴾

و فرموده است:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ... وَكَيْلًا﴾

و از عمر بن خطاب نقل شده است که در ضمن گفتاری که پیامبر به آن گریست به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! فضیلت و مقام تو در پیشگاه خداوند به آن رتبه رسیده که تو را به عنوان آخرین پیامبر مبعوث کرده، ولی در ردیف نخستین نفر آنان نام برده و فرموده است: ﴿و إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ...﴾ پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا! برتری تو در پیشگاه پروردگار تا بدان جا رسیده که دوزخیان دوست می‌دارند که فرمانبرداری تو را داشته باشند و در حالی که در بین طبقات جهنم در شکنجه و عذابند می‌گویند: «ای کاش ما از خدا و رسول پیروی می‌کردیم.» قتاده گوید: پیامبر فرموده است: «من نخستین پیامبرم در آفرینش و آخرین آنانم در بعثت.» لذا در این آیه‌ی شریفه اسم رسول خاتم پیش از حضرت نوح و دیگران آمده است.

سمرقندی گوید: در این عبارت برتری دادن پیامبر ما صلوات الله علیه (وآله) است، زیرا با این که او آخرین نفر آنان است، اختصاص اسم او را در اول آورده است.

برخی از آنان گفته‌اند: از فضیلت و برتری آن حضرت یکی آن است که خداوند پیامبران را به نام آنان مخاطب ساخته، ولی آن حضرت را به مقام نبوت و رسالت مخاطب ساخته و در کتاب و قرآنش به عنوان: «یا ایُّهَا النَّبِيُّ» و «یا ایُّهَا الرَّسُولُ» اسم برده است.

سمرقندی از کلبی نقل کرده است که در ذیل آیه‌ی شریفه: ﴿وَ انْ مِنْ شِيعَتِهِ

لِابْرَاهِيمَ﴾ گوید که ضمیر به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر می‌گردد. یعنی از پیروان حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

حضرت ابراهیم است. یعنی بر دین و روش او. فراء، این مطلب را برگزیده و مکی آن را

از او حکایت کرده است، و برخی گفته‌اند: مقصود حضرت نوح علیه السلام است.^۱
سوم - قسطلانی در مقصد ششم از کتابش بحثی طولانی دارد که به این مطلب اختصاص داده است و با این عبارت شروع می‌شود.

«نوع دوم: در این که خداوند از پیامبران به نشان برتری برای او، میثاق و عهد گرفته که اگر زمان او را درک کردند، به او ایمان آورده و او را یاری کنند». وی، در این مورد آیات و احادیث را آورده است.^۲

چهارم - قسطلانی عبارتی دارد که خلاصه‌اش این است: از علی بن ابی طالب روایت شده است که فرمود: خداوند، از آدم گرفته تا پیامبران بعد از او، هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که از او عهد و پیمان گرفت که اگر زنده بود و آن حضرت مبعوث شد، به او ایمان آورده و او را یاری کنند و از قوم خود برای او عهد و پیمان گیرند. همین مطلب از ابن عباس نیز روایت شده است. دو حدیث را عماد بن کثیر در تفسیرش آورده است.

شیخ تقی الدین سبکی گوید: وقتی این مطلب دانسته شد، پس رسول خاتم، پیامبر پیامبران است. و بر اساس این نکته در آخرت معلوم می‌شود که همه‌ی پیامبران زیر پرچم آن حضرتند. در این دنیا نیز در شب معراج بر آنان نماز گزارد. اگر آمدنش در زمان آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله و سلامه علیهم روی می‌داد، ایمان آوردن به او و یاری کردنش بر آنان و امت‌هایشان واجب می‌شد و به همین مطلب هم، از آنان عهد و میثاق گرفته شده است.^۳

پنجم - ابن حجر و شیخ سلیمان در شرح خود بر قصیده همزیه‌ی بوصیری ذیل این بیت، به همین گونه گفته‌اند:

ما مضت فترة من الرسل الا بشرت قومها بك الانبياء

- دوره هیچ پیامبری سر نیامد مگر این که قومش را به آمدن تو بشارت داد.

ششم - شیخ قندوزی در «ینابیع المودّة» در ذیل حدیث علی علیه السلام همین مطلب را

۱. الشفا: ۳۵ - ۳۸.

۲. المواهب اللدنیة ۲: ۵۱.

۳. المواهب اللدنیة ۱: ۸.

گفته و غیر از او دیگران نیز گفته‌اند.^۱

احادیثی در ولایت علی علیه السلام و میثاق امامت او

از سخنان بزرگان اهل سنت و امامان و حافظان سرشناس و مشهورشان چنین معلوم می‌شود که گرفتن میثاق نبوت برای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم از همه پیامبران و رسولان، از روشن‌ترین دلایل بر افضلیت و تقدّم آن حضرت بر آنان است. این معنی فرع بر آن است که در خلقت بر آنان مقدّم باشد و تقدّم در آفرینش برای حضرت علی علیه السلام هم ثابت و مسلم است. از اینجا نتیجه می‌شود که آن حضرت بعد از رسول خدا، از همه آفریدگان برتر و مقدّم است. پس او است امام و خلیفه بعد از رسول خدا، و جایز نیست که هیچ کس بر او پیشی گیرد.

بلکه احادیث فراوانی در کتب و آثار آنان است که از پیامبران و دیگران میثاق ولایت حضرت علی علیه السلام گرفته شده است، به همان گونه که میثاق نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گرفته شده است. پس همه آن چه را که دانشمندان اهل سنت درباره‌ی فضیلت حضرت محمد گفته‌اند، باید درباره‌ی حضرت علی علیه السلام نیز بدانیم و این همان نکته است که زبان افراد لجوج را بریده و گلوی معاندان را می‌فشارد. و الحمد لله رب العالمین.

اینک برخی از آن احادیث را در این جا می‌آوریم:

یکم - حدیث بعثت پیامبران بر ولایت علی علیه السلام

از جمله آن احادیث شریفه، حدیث بعثت پیامبران است بر ولایت سید و آقای ما حضرت علی علیه السلام که گروهی از بزرگان و شخصیت‌های اهل سنت، آن را نقل کرده‌اند، از جمله.

حاکم نیشابوری، ابواسحاق ثعلبی، ابونعیم اصفهانی، خطیب خوارزمی، عبدالرزاق سعنی، سید علی همدانی، سید شهاب‌الدین احمد، شمس‌الدین گیلانی،

۱. ینابیع الموده: ۱۷.

عبدالوہاب بن محمد رفیع الدین احمد، میرزا محمد بدخشانی.

الف. روایت حاکم

وی این روایت را به سند خود از عبدالله بن مسعود آورده است، در آن جا که گوید: حدیث کرد مرا محمد بن مظفر حافظ از عبدالله بن محمد بن غزوان، از علی بن جابر از محمد بن خالد بن عبدالله، از محمد بن فضیل، از محمد بن سوقة، از ابراهیم، از اسود، از عبدالله که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:

«فرشته‌ای نزد من آمد و گفت: ای محمد! از پیامبران پیش از خود بپرس که بر چه چیز مبعوث شدند. گفتم: بر چه چیزی مبعوث شدند؟ گفت: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب.»

حاکم گوید: این روایت را فقط علی بن جابر از محمد بن خالد از محمد بن فضیل نقل کرده و ما جز از ابن مظفر نمی نویسیم. او نزد ما حافظ، ثقة و مأمون است.^۱

ب. روایت ثعلبی

این مطلب را ثعلبی روایت کرده و گوید: «خبر داد به ما ابو عبدالله حسین بن محمد بن حسین دینوری از ابوالفتح محمد بن حسین از دی موصلی از عبدالله بن محمد بن غزوان بغدادی از علی بن جابر، از محمد بن خالد و محمد بن اسماعیل از محمد بن فضیل از محمد بن سوقة، از ابراهیم از علقمه از عبدالله بن مسعود... سپس مانند همین مطلب را نقل کرده است.^۲

ج. روایت خوارزمی

خوارزمی آن را از شهر دار دیلمی از حاکم از عبدالله بن مسعود نقل کرده است.^۳

۱. معرفة علوم الحديث: ۹۶.

۲. الكشف و البيان، خطی در تفسیر آیهی: ﴿وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾ (زخرف (۴۳): ۴۵).

۳. المناقب ۲۲۰-۲۲۱.

د. روایت شهاب‌الدین احمد

شهاب‌الدین آن را از ابوهریره نقل کرده که گوید: رسول خدا ﷺ فرمود که به هنگام رفتن به آسمان در شب معراج، پیامبران در آسمان گرد مرا گرفتند. خداوند به من وحی فرمود: ای محمد! از آنان بپرس که شما بر چه مطلبی مبعوث شدید؟ گفتند: بر شهادت این که جز «الله» معبودی نیست و بر اقرار به پیامبری تو و ولایت علی بن ابی طالب.

این حدیث را شیخ بزرگوار، عارف ربّانی سید شرف‌الدین علی همدانی در برخی از نوشتجاتش آورده و گوید حافظ ابونعیم آن را روایت کرده است.^۱

ه. روایت عبدالوهاب بن محمد

وی آن را از ابونعیم اصفهانی از ابوهریره - مانند نقل پیشین - آورده است.^۲

و. روایت گیلانی لاهیجی

وی در «شرح گلشن راز»، بعد از آن که چندین روایت در فضیلت حضرت علی علیه السلام آورده است، نقل می‌کند که پیامبر رحمت فرمود:

«علی از من است و من از اویم و او ولی هر مؤمنی است.»

«هر پیامبری را جانشین و وارثی است و علی جانشین و وارث من است.»

«من بر تنزیل قرآن می‌جنگم و علی بر تأویل قرآن می‌جنگد.»

«ای ابوبکر! کف دست من با کف علی در عدالت یکسان است.»

«من شهر علم هستم و علی در آن است. هر کس خواهان علم است، باید

از در آن وارد شود.»

«من و علی از یک درخت هستیم و دیگر مردم از درختان پراکنده.»

«حکمت به ده جزء تقسیم شده است. به علی نه جزء و به مردم یک

۱. توضیح الدلائل - خطی، که از آن روایت ابونعیم و همدانی نیز دانسته می‌شود.

۲. تفسیر انوری... و از آن روایت ابونعیم دانسته می‌شود.

جزء داده شده است.»

«کسانی را که به من ایمان آورده‌اند، به ولایت علی بن ابی طالب سفارش می‌کنم هر کس او را به ولایت بپذیرد مرا به ولایت پذیرفته و هر کس ولایت مرا بپذیرد خدا را به ولایت قبول کرده است.»

«هنگامی که مرا به معراج بردند، پیامبران در آسمان پیرامون من گرد آمدند. خداوند متعال به من وحی فرستاد: ای محمد! از آنان بپرس که شما بر چه مطلبی مبعوث شدید؟ گفتند: بر شهادت دادن این که جز «الله» خدایی نیست و بر اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب.»^۱

ز. روایت بدخشانی

وی این روایت را از عبدالرزاق رسعنی از ابن مسعود نقل کرده است.^۲

دوم - حدیث عرض ولایت علی علیه السلام بر حضرت ابراهیم علیه السلام

این حدیث را بدخشانی از حافظ بن مردویه نقل کرده است، در آن جا که گوید: ابن مردویه از حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه السلام در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ﴿و اجعل لی لسان فی الآخِرین﴾ آورده است که فرمود:

«لسان صدق، علی بن ابی طالب است که ولایتش بر حضرت ابراهیم علیه السلام عرضه شد. آن حضرت گفت: خداوند! او را از ذریه‌ی من قرار ده، خداوند آن را انجام داد.»^۳

در این روایت، فضیلتی برای حضرت علی آمده است که هیچ کس دارای آن نیست و بر کسی پوشیده نیست.

۱. شرح گلشن راز.

۲. مفتاح النجا- خطی، روایت رسعنی از آن دانسته می‌شود.

۳. مفتاح النجا- خطی.

سوم - حدیث، میثاق گرفتن خداوند از فرشتگان بر فرمانروایی علی علیه السلام
شیرویه دیلمی، سید علی همدانی، شیخ عبدالوهاب در این زمینه روایاتی
آورده‌اند.

الف. روایت شیرویه

شیرویه بن شهردار دیلمی از حذیفه که گوید: «اگر مردم می‌دانستند که چه وقت
علی امیرالمؤمنین نامیده شد، فضیلت او را انکار نمی‌کردند. وی در هنگامی
امیرالمؤمنین نامیده شد که آدم بین روح و بدن بود. خداوند فرمود:

﴿وَ إِذْ اخذ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلٰى

أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ﴾

فرشتگان گفتند: آری، فرمود:

«من پروردگار شمایم و محمد پیامبر شما و علی امیر شما است.»^۱

بنابراین هر آن چه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است برای علی علیه السلام نیز ثابت خواهد
بود و او هم چون پیامبر از فرشتگان برتر است. هنگامی که او از همه‌ی پیامبران - به جز
پیامبر اسلام - و نیز از تمام فرشتگان برتر باشد، از دیگر مخلوقات چه صحابه و چه غیر
صحابه برتر خواهد بود... بنابراین فقط او است خلیفه بعد از پیامبر، نه غیر او. و اوست
امیر و فرمانده نه دیگران.

دیلمی و فردوس الاخبار

شیرویه دیلمی از بزرگان حفاظ اهل سنت است. تذکره نویسان از او به عظمت و
احترام یاد کرده‌اند مانند:

تذکره الحفاظ، ذهبی ۴: ۵۳؛ العبر، ذهبی ۴: ۱۸؛ طبقات الشافعیه، سبکی ۷:

۱۱۱؛ طبقات الشافعیه، اسدی - خطی؛ طبقات الشافعیه، اسنوی؛ طبقات الحفاظ،

۱. فردوس الاخبار ۳: ۳۹۹.

سیوطی ۴۵۷؛ فیض القدر، مناوی ۱: ۲۸. دهلوی نیز بر او اعتماد کرده و در چندین جا از کتاب «التحفة» از او نقل کرده است.

دیلمی خود و فرزندش شهردار در «مسند الفردوس» و همدانی در «روضه الفردوس» کتاب «فردوس الاخبار» را با اوصاف ارزنده نام برده‌اند.

خلاصه‌ی گفتار شهردار درباره‌ی این کتاب چنین است: کتابی است ارزنده، کمیاب، و محبوب که کلمات دربار پیامبر، احادیث سودمند فراوان و نیکویی‌های بسیار در بر دارد، آفاق را در برگرفته، آوازه‌اش به همه جا رفته، دوستان و آشنایان در فراگیری‌اش شوق و علاقه نشان داده‌اند و به مانند آن در فصل‌بندی و تنظیم مطالب در اسلام کتابی به رشته‌ی تحریر درنیامده، نویسنده آن چه بسیار از اخبار شگفت‌انگیز، و احادیث بی‌سابقه‌ای که در هیچ یک از کتاب‌های دیگر یافت نمی‌شود، در این کتاب گردآورده و در حقیقت بسان بهشت برین است.

امروزه نسخه‌های آن کتاب در شهرها به گونه‌ای تکثیر یافته که شهری از شهرهای عراق، و روستا و آبادی از گوشه و کنار دنیا نمانده، مگر این که دانشمندان آن جا در تحصیل و فراگیری‌اش پی‌گیر باشند و پیشوایان آن جا بر خرید و نوشتن آن علاقمند باشند، فاضلان و فرهیختگان بر قرائت و حفظ آن اصرار دارند...^۱

ب. روایت سید علی همدانی

سید علی همدانی از حذیفة مانند همین روایت را آورده است.^۲ و از ابوهریره نقل شده است که گوید: از رسول خدا پرسیدند: پیامبری از چه زمانی برای شما حتمی شد؟ فرمود: پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند و روح را در او بدمد و فرمود:

﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلٰى

انفُسِهِمُ السَّبْأَ بَرَبِّكُمْ﴾

در این جا بود که ملائکه پاسخ مثبت دادند. خداوند فرمود: من پروردگار شمایم

۱. مسند الفردوس - خطی.

۲. مودة القربى - بنگرید: ینابیع المودة: ۲۴۸.

و محمد پیامبر شما و علی امیر شماست.^۱

همدانی کیست؟

شرح حال عارف محدث سید علی همدانی را در برخی از مجلدات همین کتاب از چندین منبع و مصدر آورده‌ایم، از آن جمله: خلاصة المناقب بدخشانی، نفحات الانس جامی، کتاب الاعلام کفوی، الانتباه فی سلاسل اولیاء الله دهلوی.

ج. روایت شیخ عبدالوهاب

شیخ عبدالوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد در تفسیرش ذیل تفسیر آیه‌ی مودت به هنگام ذکر فضایل علی علیه السلام از کتاب الفردوس، از قول حدیثی که به همین گونه روایت کرده است.

شرح حال شیخ عبدالوهاب

بزرگی و عظمت شیخ عبدالوهاب را با مراجعه به کتاب‌های زیر می‌توانیم بشناسیم.

اخبار الاخیار شیخ عبدالحق دهلوی؛ تذکرة الابرار سید محمد ماه عالم.

چهارم - حدیث اخذ میثاق حضرت رسول بر وصایت حضرت علی، از صحابه و یارانش طبق برخی روایات اهل تسنن، حضرت رسول از صحابه‌اش نسبت به امامت و امارت حضرت علی علیه السلام میثاق گرفت، همان‌گونه که خداوند بر این مطلب از فرشتگان پیمان گرفته و بر پیامبران و رسولانش عرضه فرمود. این مطلب در روایت سید علی همدانی آمده است:

از عتبه بن عامر جهنی نقل شده است که گوید: با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردیم بر این که خدا یکی است و شریکی برای او نیست و بر این که محمد پیامبر

۱. مودة القربی - بنگرید: ینابیع المودة: ۲۴۸.

او و علی وصی او است. اگر این سه مورد را ترک می‌کردیم، کافر می‌شدیم و به ما فرمود: او را دوست بدارید که خداوند او را دوست می‌دارد. و از او حیا کنید؛ زیرا که خدا حرمت او را نگاه می‌دارد.^۱

از این حدیث دانسته می‌شود که اقرار به وصایت علی [به مانند اقرار به پیامبری حضرت محمد و یکتایی خداوند متعال] رکن ایمان است و هر کس از آن روی گرداند و آن را ترک کند، کافر می‌شود.

۱۶- احادیثی در فضیلت علی [علیه السلام] که امامت او را ثابت می‌کند و مؤید حدیث نور است حدیث اول: گنجی به سندش از ابوالزبیر از جابر بن عبدالله که گوید: از رسول خدا در باره ی میلاد علی بن ابی طالب پرسیدم. پاسخ داد:

«از من درباره ی بهترین مولود پرسیدی که مانند حضرت مسیح زاده شده است. خداوند علی را از نور من آفرید و مرا از نور او خلق کرد و هر دوی ما در یک نور بودیم. آن‌گاه خداوند عز و جل ما را از صلب حضرت آدم به اصلاط پاک در رحم‌های پاکیزه منتقل کرد. من از صلبی منتقل نشدم مگر این که علی به همراه من بود. و پیوسته به همین‌گونه منتقل می‌شدیم تا این که مرا در بهترین رحم‌ها که رحم آمنه باشد، قرار داد و علی را در بهترین رحم‌ها که فاطمه بنت اسد باشد به ودیعت نهاد.»

در زمان ما مردی پارسا و تارک دنیا بود به نام مبرم بن دعیب بن شقبان که دو بیست و هفتاد سال خدای را پرستیده بود و هیچ چیزی را از خداوند درخواست نکرده بود. خداوند ابوطالب را نزد او فرستاد. هنگامی که چشم مبرم به او افتاد، از جای برخاست، سر او را بوسیده و او را پیش روی خود نشانید. از او پرسید: تو کیستی؟ گفت: مردی از تهامة و گفت: از کدام تهامة؟ گفت: از بنی هاشم.

عابد از جا برخاست. دوباره سرش را بوسید. و به او گفت: ای مرد، خداوند علی اعلی به من مطلبی را الهام کرده است. ابوطالب گفت: آن مطلب چیست؟ گفت: فرزندی

۱. مودة القربی - بنگرید: ینایع المودة: ۲۴۸.

است که از صُلب تو زاده می‌شود و او ولیّ خدای عزّوجلّ است. در آن شب که علیّ علیه السلام متولّد شد، زمین را نوری فرا گرفت. ابوطالب از منزل بیرون آمد، در حالی که می‌گفت: ای مردم! ولیّ خدای عزّوجلّ در کعبه زاده شد.

صبح که فرارسید، داخل کعبه شد، در حالی که این اشعار را می‌سرود:

یا ربّ هذا الغسق الدجی و القمر المنبلج المضيّی
بیّن لنا من أمرک الخفی ما ذا تری فی اسم ذا الصبی

- ای خداوندگار این تاریکی ظلمت‌زا و ماه تابان درخشنده! از امر پنهان خود برای ما آشکار کن، در نام این کودک چه می‌بینی و چه نظری می‌دهی؟

در این هنگامی هاتفی ندا در داد:

یا اهل بیت المصطفیّ النبیّ خُصّصتم بالولد الزکیّ
انّ اسمہ من شامخ العلیّ علیّ اشتقّ من العلیّ

- ای خاندان پیامبر برگزیده! شما به فرزند پاکیزه اختصاص داده شده‌اید.

- نام او از بلندای برین، علی است که از نام «العلی» خدا مشتقّ و جدا گشته است.

گنجی گوید: این حدیث را به اختصار آورده‌ام. آن را به خاطر این جهت نوشتم که مسلم بن خالد زنجی شیخ شافعی فقط آن را به این عبارت آورده است و به صورت انفرادی فقط از زنجی، عبدالعزیز بن عبدالصمد که او را می‌شناسیم، نقل کرده است. زنجی لقب مسلم است و به خاطر زیبایی و سرخ‌رویی و خوش‌چهره‌ای به این اسم نامیده شده است.^۱

نویسنده گوید: دلالت حدیث بر مطلب، واضح و روشن است.

حدیث دوم: گنجی به سندش از مالک بن انس از ابی سلمه از ابوسعید که گوید: ابوعقال از پیامبر پرسید: ای رسول خدا! سرور مسلمانان کیست؟ آیا حضرت آدم نیست که خداوند او را به دست قدرت خود آفرید و از روحش در او دمید و کنیزش حوّا را به همسری او در آورد و ساکن بهشتش ساخت؟ (اگر او نیست) پس چه کسی است؟

۱. کفایة الطالب: ۴۰۶-۴۰۷.

پیامبر پاسخ داد: آن کسی است که خداوند او را برتری داده است. گفت: شایسته است؟ فرمود: از شایسته برتر است. گفت: ادریس است؟ فرمود: از ادریس افضل است. همین گونه در باره ی هود، صالح، لوط، موسی، هارون، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، داوود، ایوب، یونس، زکریا، الیسع، ذا الکفل و عیسی پرسید. هر بار پیامبر پاسخ داد که او افضل است.

ابوعقال گفت: نمی دانم کیست ای رسول خدا، آیا فرشته ای مقرب است؟ پاسخ داد: کسی که با تو سخن می گوید (یعنی خود پیامبر).

ابوعقال گفت: به خدا سوگند خوشحالم کردید ای رسول خدا.

حضرت فرمود: آیا بیش از آن چه گفتم بگویم؟ گفت: آری، فرمود: بدان ای ابوعقال که پیامبران، سیصد و سیزده تن بودند که اگر همه ی آنان را در یک کفه ی ترازو و صاحب تو را در کفه ی دیگر بگذارند، صاحب تو بر آنان برتری خواهد یافت. گفتم: ای رسول خدا، دلم را مالا مال از خشنودی و خوشحالی کردید، بعد از تو برترین مردم کیست؟ گروهی از قریش را برای حضرت نام بردند. پیامبر فرمود: علی بن ابی طالب. عرض کردم: ای رسول خدا کدام یک از اینان نزد تو محبوب ترند؟ فرمود: علی بن ابی طالب. گفتم: به چه جهت؟ فرمود: زیرا من و علی از یک نور آفریده شده ایم. گفتم: ای رسول خدا، چرا او را آخرین نفر قرار دادید؟

فرمود: وای بر تو ای ابوعقال، آیا به تو خبر ندادم که من بهترین پیامبرانم و دیگران در رسالت قبل از من بودند و به آمدن من بشارت دادند؟ آیا اگر آخرین نفر باشم، این آخر بودن ضرری به من می رساند؟ من محمد رسول الله هستم. همین گونه به علی زبانی نمی رساند که آخرین نفر قوم باشد. لکن ای ابوعقال! فضیلت علی بر دیگر مردم، مانند فضل جبرئیل است بر دیگر فرشتگان.

گنجی گوید: این حدیث حسن و عالی است، طولانی تر از این بود و مختصرش کردم و جز از این وجه، آن را ننوشتم.^۱

۱. کفایة الطالب: ۳۱۵-۳۱۷.

نویسنده گوید: این حدیث دلالت می‌کند بر آن که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوبترین مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله است، زیرا از یک نور واحد آفریده شده‌اند. پس او بعد از آن حضرت برترین مردم است. پیامبر این مطلب را صریحاً بیان داشت، آن جا که فرمود: «ای ابو عقال! فضیلت علی بر مردم، هم چون فضیلت جبرئیل است بر دیگر فرشتگان». و اما آن چه که در ذیل حدیث آمده است که آن حضرت را آخرین نفر قوم قرار داد... این از جمله عباراتی است که فقط اینان آن را نقل کرده، و دیگران این عبارات را نیاورده‌اند و بر شیعه‌ی امامیه حجّت نیست. به علاوه با عبارات پیشین تناقض دارد. زیرا وقتی که محبوبترین مردم به رسول خدا باشد و فضیلت آن حضرت نسبت به دیگران (علی الاطلاق) مانند فضیلت جبرائیل باشد بر دیگر فرشتگان، هیچ کس را نرسد که هیچ‌گاه در هیچ چیز بر او مقدم شود.

حدیث سوم: گنجی به سندش از ابوامامه باهلی نقل کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود:

«خداوند، پیامبران را از درختان پراکنده آفرید، در حالی که من و علی را از یک درخت خلق کرد. اصل و ریشه‌ی درخت من هستم و علی شاخه و فاطمه شکوفه و حسن و حسین میوه‌ی آنند. هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن چنگ زند، نجات یابد. و هر کس از آن منحرف شود سقوط می‌کند. و اگر بنده‌ای خداوند را بین صفا و مروه هزاران سال بندگی کند، اما محبت ما را نداشته باشد، خداوند او را بر بینی و صورت به آتش خواهد افکند. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾»^۱

گنجی گوید: این حدیثی حسن و عالی است. طبرانی آن را در معجم خود روایت کرده به همان گونه که ما آوردیم. محدث شام (ابن عساکر) نیز در کتابش (تاریخ دمشق) از راه‌های مختلف نقل کرده است.^۲

نویسنده گوید: این حدیث نیز در مقصد و مطلوب ما صراحت دارد.

حدیث چهارم: گنجی از ابن عساکر به سندش از ابوالزبیر نقل کرده که گوید: از

۲. کفایة الطالب: ۳۱۷.

۱. شوری (۴۲): ۲۳.

جابر بن عبدالله شنیدم که می گفت: رسول خدا ﷺ را در صحرای عرفات دیدم. به من و حضرت علی اشاره فرمود. نزد آن حضرت رفتیم. حضرت فرمود: نزدیک تر بیا، نزدیک تر رفت. فرمود:

«دستت را در دستم بگذار. ای علی! من و تو از یک درخت آفریده شدیم. من ریشه‌ی آنم و تو شاخه‌ی آن و حسن و حسین شاخه‌های آنند. هر کس به شاخه‌ای از آن بیاویزد، داخل بهشت می شود. ای علی! اگر امت من آن قدر شب‌زنده‌داری کنند که هم چون کمان خم شوند و آن قدر نماز بخوانند که به سان زه باریک شوند، اما دشمن تو باشند، خداوند آنان را به رو در آتش خواهد افکند.»

گنجی گوید: ابن عساکر حدیث را به همین گونه در کتابش (تاریخ دمشق) در شرح حال علی ع روایت کرده است.^۱

نویسنده گوید: این روایت، حدیث نور را تأیید می کند و صحت آن را اثبات می نماید و بر وجوب پیروی از حضرت علی ع و قول به امامت آن حضرت دلالت دارد.

حدیث پنجم: گنجی باب پنجاه و هشتم کتابش را در مورد تخصیص علی ع به کلام رسول خدا آورده که فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها». در این باب، به سندش از خطیب بغدادی از علی ع روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«درختی است که من ریشه‌ی آنم و علی شاخه و حسن و حسین میوه و شیعه برگ آن است. آیا از پاک و پاکیزه جز پاک و پاکیزه خارج می شود؟ من شهر علم هستم و علی در آن. هر کس می خواهد به شهر وارد شود، باید از در آن شهر وارد شود.»

گنجی گوید: خطیب در تاریخش به همین گونه روایت کرده و اسناد و طرق حدیثش به همین گونه است.^۲

نویسنده گوید: این که حضرت رسول، بین حدیث «شجره» و حدیث

«مدینه‌العلم» را در یک سیاق و یک عبارت آورده، می‌رساند که «باب مدینه علم» بودن، متفرّع بر آن است که از یک شجره باشند. بدین‌روی، حدیث شجره هم چون حدیث نور، دلیل بر اعلمیت حضرت علی است.

حدیث ششم: گنجی در باب پنجاه و ششم کتابش (در مورد اختصاص حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به لقب امام الاولیا)، به سندی که در آن گروهی از بزرگان وجود دارند، از ابن عباس روایت کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«هر کس خوش دارد هم‌چون من زندگی کند و بمیرد، و در آن بهشت برینی ساکن شود که پروردگرم درختانش را کاشته است، باید بعد از من ولایت علی را بپذیرد و ولایت ولی او را به گردن گیرد و به امامان بعد از من اقتداء کند، زیرا آنان خاندان منند و از طینت من آفریده شده‌اند. به آنان فهم و علم روزی شده است. وای بر کسانی از امت من که برتری آنان را دروغ پندارند و پیوند مرا با آنان ببرند. خداوند شفاعت مرا نصیب آنان نخواهد کرد.»^۱

نویسنده گوید: این حدیث دلالت می‌کند بر وجوب اقتدا به امامان بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بر این‌که امامان، خاندان و عترت اویند و علی نخستین آنان است. این کلام، امت‌ها را از تکذیب فضیلت آنان برحذر می‌دارد تا بدین وسیله صله‌ی پیامبر را قطع نکرده و از شفاعت حضرتش در روز قیامت محروم نشوند.

پس می‌باید تأمل شود: آیا این حدیث، شامل تکذیب‌کنندگان حدیث نور و منکران دلالت آن نمی‌شود؟

حدیث هفتم: گنجی در باب ۵۶، به سندش از انس روایت کرده که گوید: روزی رسول خدا مرا به دنبال ابو‌برزه اسلمی فرستاد و در حالی که می‌شنیدم - به او فرمود:

«خداوندگار جهانیان درباره‌ی علی بن ابی‌طالب، از من عهد و پیمان گرفته است که او را هدایت، روشنگر ایمان، پیشوای اولیای من و نور همه‌ی کسانی است که مرا اطاعت کنند. ای ابو‌برزه! علی بن ابی‌طالب، فردای قیامت امین من و صاحب پرچم من است و امین من بر کلیدهای گنجینه‌های رحمت

پروردگارم.»

گنجی گوید: این حدیث حسن است که صاحب حلیة الاولیاء آن را نقل کرده است.^۱

نویسنده گوید: این حدیث نیز به روشنی مطلب را می‌رساند، به ویژه این که رسول خدا ﷺ آن حضرت را به «امام اولیاء من» وصف می‌کند که به تنهایی در اثبات مقصود ما کافی است.

حدیث هشتم: گنجی به سندش از زیدبن علی از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب از رسول خدا ﷺ نقل کرد که در روز فتح خیبر فرمود:

«یا علی! اگر نبود که امکان دارد گروه‌هایی از امت من درباره‌ات کلامی بگویند که نصاری درباره‌ی عیسی بن مریم گفتند، امروز درباره‌ی تو چیزی می‌گویم که بر هیچ گروهی از مسلمانان عبور نکنی مگر این که از خاک زیر پای تو و زیادت‌ی آب و وضویت برای طلب شفا بردارند. لکن تو را همین فضیلت کفایت می‌کند که تواز منی و من از تو هستم، از من ارث می‌بری و من وارث تو هستم. تواز من به منزله‌ی هارون از موسایی جز این که بعد از من پیامبری نیست. تو قرض مرا می‌پردازی و بر سنت و روش من می‌جنگی. تو در آخرت نزدیک‌ترین مردم به من هستی، و فردای قیامت در کنار حوض منی و نخستین فردی از امت من که وارد بهشت می‌شود. شیعه تو بر منبرهایی از نور شادمانند و سپیدرویان در پیرامون من اند که آنان را شفاعت می‌کنم و فردا همسایگان من در بهشت می‌باشند. دشمنان تو فردای قیامت، تشنه‌کامانی هستند با چهره‌های سیاه و درهم و گرفته. جنگ تو جنگ من و سازش تو، سازش من، پنهانی و آشکارای تو پنهانی و آشکارای من است. راز سینه‌ی تو هم چون راز سینه‌ی من است و تو دروازه‌ی علم و دانش منی. فرزندان تو فرزندان من، گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است، حق با تو و بر زبان تو و در قلب تو و پیش چشمان تو است. ایمان با گوشت و خون تو آمیخته است همان‌گونه که با گوشت و خون من آمیخته است. خداوند عز و جلّ به من دستور داده که به تو

۱. کفایة الطالب: ۲۱۵.

بشارت دهم که تو و خاندانت در بهشت هستید و دشمن تو در آتش. دشمن تو، بر کنار حوض بر من وارد نمی‌شود و دوستدار تو از آن به دور نیست.»

علی علیه السلام گوید:

«من در پیشگاه خدا به سجده افتادم و خدا را بر نعمت‌هایی که به من ارزانی فرموده - از اسلام و قرآن و این که مرا نزد خاتم النبیین و سید المرسلین محبوب قرار داده - سپاس گفتم.»

نویسنده گوید: این حدیث را خرگوشی، ابن مغزلی، عمر ملاً، ابن سبع اندلسی، وصابی، شهاب‌الدین احمد، محمد بن اسماعیل یمانی نیز نقل کرده‌اند، به همان گونه که در جلد حدیث منزلت آوردیم.

از جمله نکات حدیث، این جمله است که فرمودند:

«سرّ تو سرّ من و آشکارای تو آشکارای من است، و راز سینه‌ی تو

هم چون راز سینه‌ی من است.»

این کلام، دلیلی است واضح و روشن بر این که آفرینش امیرالمؤمنین علیه السلام هم چون آفرینش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که مدلول حدیث نور و از مؤیدات این حدیث شریف است. با این جمله از حدیث، عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام و افضلیت آن حضرت از همه‌ی خلائق حتی فرشتگان و پیامبران و دیگر اولیا و اوصیاء ثابت می‌شود، زیرا پنهان و آشکار، از سینه‌ی او به سان پنهانی و آشکارا و راز سینه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. بی تردید، سرّ رسول خدا و آشکارای او و راز سینه‌ی آن حضرت، از خطا و اشتباه معصوم است و از همه‌ی مخلوقات برتر، بنابراین پنهان و آشکار و راز سینه‌ی علی علیه السلام نیز چنین است.

نتیجه آن است که امامت و جانشینی آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بدیهیات اولیه باشد، پس تقدّم دیگران بر آن حضرت کار زشتی است و خلافت و امامت آنان باطل است. البته حدیث از جهات دیگر نیز بر افضلیت آن حضرت دلالت دارد، چنان که پوشیده نیست.

حدیث نهم: گنجی در باب بیست و ششم، تحت عنوان «شوق فرشتگان و بهشت

به علی علیه السلام و استغفار آنان برای دوستداران آن حضرت»، به سندش از انس نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«شبی که مرا به آسمان بردند، فرشته‌ای را دیدم که بر روی منبری از نور نشسته و فرشتگان اطراف او را گرفته بودند. گفتم: ای جبرئیل این فرشته کیست؟ گفت: جلو برو و بر او سلام کن. به او نزدیک شدم و سلام کردم. در این هنگام برادر و پسرعمویم علی بن ابی طالب را دیدم. گفتم: ای جبرئیل علی در رفتن به آسمان چهارم بر من سبقت گرفته است؟ گفت: ای محمد! نه. ولی فرشتگان از محبت خود به علی (و ندیدن چهره‌ی او) به خدا شکایت بردند. خداوند این فرشته را از نور به شکل و صورت علی آفرید. فرشتگان او را در هر شب و روز جمعه هفتاد هزار بار زیارت می‌کنند و خدای را تسبیح و تقدیس می‌گویند و ثوابش را به دوستدار علی هدیه می‌کنند.»

گنجی گوید: این حدیثی حسن و عالی است، که جز از همین جهت ما آن را نوشتیم. فقط یزید بن هارون آن را از حمید طویل از انس نقل کرده که فردی ثقه است.^۱ نویسنده گوید: این حدیث می‌رساند فرشته‌ای که از نور به شکل و صورت امیرالمؤمنین خلق شده، از دیگر فرشتگان افضل است، پس چه شک و تردیدی است در این که امیرالمؤمنین از نور آفریده شده و بعد از پیامبر بزرگوار، از همه‌ی مخلوقات برتر است؟!

حدیث دهم: موفق بن احمد مکی بزرگترین خطیب خوارزم روایت کرده از مهذب الائمه، از ابوالقاسم نصر بن محمد بن علی بن زیرک مقری از پدرش ابوبکر محمد، از ابوعلی عبدالرحمان بن محمد بن احمد نیشابوری، از احمد بن محمد بن عبدالله نانجی بغدادی در دینور (از حافظه اش) نقل کرد از قول محمد بن جریر طبری از محمد بن حمید رازی، از علاء بن حسین همدانی، از ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی، از عبدالله بن عمر که گفت: شنیدم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: در شب معراج خداوند با کدامین زبان با تو گفت و گو کرد؟ پاسخ داد:

۱. کفایة الطالب: ۱۳۲.

«به لغت علی بن ابی طالب. آن‌گاه خداوند به من الهام فرمود که بپرسم: پروردگارا! تو با من سخن گفتی یا علی بن ابی طالب؟ فرمود: ای احمد! من شیء هستم. اما نه هم چون اشیاء. من با مردم مقایسه نمی‌شوم و به ماندها توصیف نمی‌گردم. تو را از نور خودم آفریدم و علی را از نور تو. آن‌گاه بر ژرفای قلب تو نگریدم و دیدم در سویدای درونت کسی را بیش از علی دوست نمی‌داری. لذا به زبان او با تو سخن گفتم تا دلت آرام گیرد.»^۱

این روایت را سید علی همدانی نیز نقل کرده است.

نویسنده گوید: اهل سنت (اشاعره) هر کار قبیحی را بر خداوند روا می‌دانند، اما دروغ را برای او تجویز نمی‌کنند. به این مطلب بیفزایید حدیث هفتم همین بخش را که در ضمن مواردی که خدا بر پیامبر بزرگوار عهد و پیمان گرفت، آن بود که: «علی نور همه‌ی کسانی است که از خداوند اطاعت کنند.»

سخنان دانشمندان و عارفان بزرگ اهل سنت در فضیلت علی علیه السلام و معنای حدیث نور
بزرگان پیشوایان اهل سنت در حدیث و عرفان، کلمات و سخنان زیبا و ارزنده‌ای در افضلیت علی علیه السلام دارند که آن فضایل بر اساس خلقت نوری آن حضرت و در پرتو حدیث نور است. برخی از آن کلمات را با تصریحاتی که در این مقام دارند، در تأیید دلالت حدیث نور بر مقصود و مرام خود می‌آوریم:

یکم - شیخ ابن عربی

گفتار اول ابن عربی:

از جمله آنان شیخ محیی‌الدین ابن عربی بزرگ اولیا و بزرگترین پیشوای عارفان نشان است. وی آشکارا می‌گوید که در عالم هبا (یعنی عالم نور) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک‌ترین فرد به خداوند است، و نزدیک‌ترین مردم به رسول خدا علی بن ابی طالب است که: «امام و پیشوای همه‌ی جهانیان و جامع اسرار همه‌ی پیامبران است.»

۱. مناقب خوارزمی: ۳۶-۳۷.

عین عبارت محی الدین چنین است:

فصل: خدا بود در حالی که هیچ چیزی با او نبود. او هم اکنون نیز چنین است و بر همان حالتی است که در اول بود. از ایجاد عالم صفتی را که نداشته باشد به او برنگشت، بلکه به خود موصوف بود. پیش از آن که بیافریند، خود را به نام‌هایی نامید که آفریدگانش او را به آن نام‌ها بخوانند. وقتی هستی عالم را اراده فرمود و به همان گونه که علمش به آن تعلق گرفته بود آن‌ها را آغاز کرد به خود فعل، از همان اراده مقدسه‌اش که یک تجلی از تجلیات تنزیه به حقیقت کلیه فرمود: حقیقتی که «هبا» نامیده می‌شد، حقیقتی که به سان طرح ساخت گچ بود که با آن، شکل‌ها و صورت را بسازد و این نخستین موجود در عالم هستی بود. این مطلب را علی بن ابی طالب رضی الله عنه و سهل بن عبدالله رضی الله عنه و غیر از آن دو از اهل تحقیق، اهل کشف و آگاهی ذکر کرده‌اند.

سپس خداوند به نورش بر این «هبا» تجلی فرمود. اندیشمندان این هباء را هیولای کلی نامیده و گفته‌اند: همه‌ی جهان در این «هباء» به صورت قوه و استعداد وجود دارد و پذیرش آن‌ها در او به حسب قوه و استعدادش می‌باشد، همان‌طور که زوایای خانه، نور چراغ را می‌پذیرد و هر اندازه که به آن نور نزدیک تر باشد، روشنی و نورانیت بیشتری دارد. خداوند متعال فرموده است: ﴿مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ که نورش را به چراغ تشبیه کرده است که از حیث قبول نور، «هباء» نزدیک‌ترین به خداوند است پس از حقیقت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که عقل اول نامیده می‌شود. او آقای همه‌ی جهانیان است و نخستین پدیده در عالم هستی است که از آن نور الاهی و از «هباء» و از حقیقت کلیه ظاهر می‌شود. «عین» او و عین عالم از تجلی او در «هباء» پدید آمده است، و نزدیک‌ترین مردم به او علی بن ابی طالب است که امام همه‌ی جهانیان است و جامع اسرار همه پیامبران می‌باشد.^۱

وجوه دلالت این گفتار: گفتار شیخ ابن عربی بر مطلوب ما از چندین جهت دلالت دارد:

اول: عبارت او که درباره‌ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «در پذیرش آن هباء

۱. الفتوحات المکیه، باب ششم در آغاز آفرینش.

چیزی نزدیک تر از حقیقت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که «عقل اوّل» نامیده شده است نبود. او آقای همه‌ی جهانیان و نخستین پدیده در عالم هستی است که ظهورش از آن نور الاهی و از «هباء» است».

این عبارت به روشنی می‌رساند که سروری او بر جهانیان، فرع بر آن است که در پذیرش نور، نزدیک تر از همه باشد و بر این که همه‌ی هستی به خاطر او آفریده شده باشد و از تجلیات انوار او باشد.

نویسنده گوید: حضرت امیرالمؤمنین نیز چنین است، زیرا خلقت آن حضرت همراه خلقت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده و هر دو از یک نور می‌باشند و بعد از آن حضرت، او پیشوای جهان و آقای عالم است. بنابراین جایز نیست که کسی بر او مقدم شود.

دوم: ابن عربی گوید: «و نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب است» (یعنی در عالم هبا و در نور الاهی). این سخن بر صحت حدیث نور دلالت دارد و قطعیت صدور حدیث نور را تأیید می‌کند. وقتی امیرالمؤمنین در آن عالم نزدیکترین مردم به پیامبر باشد و بعد از آن بزرگوار، پیشوای همه‌ی جهانیان باشد، جایز نیست که هیچ کس در هیچ مقامی بر او مقدم شود و جلو تر بیفتد.

سوم: ابن عربی درباره‌ی حضرت علی گوید: «امام همه‌ی جهانیان» این کلام در حق صراحت دارد و در مطلوب صریح است. آن حضرت پیشوای همه‌ی پیامبران و رسولان و اولیاء و صالحان است از اوّلین و آخرین، پس جایز نیست که هیچ کس بر آن حضرت مقدم شود و بطلان تقدّم آن سه نفر بر آن حضرت را ثابت می‌کند. والحمدلله.

چهارم: ابن عربی درباره‌ی امیرالمؤمنین عَلِيٌّ گوید: «جامع اسرار همه‌ی پیامبران» یعنی آن حضرت همه‌ی کمالات پیامبران مقرب را دارا است و اسرار و علوم همه‌ی آنان نزد او است. این مطلب نیز بر افضلیت او و بطلان تقدّم دیگرانی که بر او مقدم شدند، دلالت دارد. با این جمله صحت حدیث تشبیه نیز ثابت می‌شود که رسول خدا درباره‌ی امیرالمؤمنین فرمود:

«هر کس می‌خواهد که به آدم در علمش و به نوح در فهمش و به موسی در مناجاتش و به عیسی در رفتارش و به محمد در تمامیت و کمالاتش و جمالش بنگرد، به علی بن ابی طالب بنگرد.»

دلالت این حدیث بر افضلیت امیرالمؤمنین و بر بطلان بافته‌های دهلوی روشن و واضح است.^۱

با این گفتار، صحت دلالت حدیث نور و حدیث تشبیه - بلکه صحت همه‌ی احادیثی که بر افضلیت امیرالمؤمنین به آن‌ها استدلال می‌شود - ثابت می‌گردد و الحمد لله رب العالمین.

گفتار دوم از ابن عربی:

شیخ ابن عربی در باب دهم از کتاب «الفتوحات المکیة» در شناخت دوران ملک گوید: بدان - خداوند تو را پشتیبانی کند - که در روایت آمده است که پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم فرموده است: من آقای فرزندان آدم می‌باشم و افتخاری نیست [اگر فخر را با حرف راء بخوانیم، چنین معنی می‌شود و اگر با زاء نقطه‌دار بخوانیم، به معنای اظهار شادی کردن به باطل است یعنی بیهوده اظهار خوشحالی نمی‌کنم] و در صحیح مسلم آمده است: من آقای مردم هستم در روز قیامت. سیادت و شرافت بر دیگر هم‌نوعان او از افراد بشر ثابت می‌شود. نیز آن جناب فرمود:

«من پیامبر بودم، در حالی که آدم بین آب و گل بود.»

مراد پیامبر آن است که در آن زمان می‌دانستم که پیامبر می‌شوم. خداوند، او را از رتبه و مقامش خبر داد، در حالی که روح بود، قبل از این که ابدان و اجساد انسانیه را ایجاد کند. چنان‌که پیش از آفرینش اجساد آدمیان، از آنان عهد و میثاق گرفت. خداوند ما را به پیامبرانش ملحق ساخت بدین سان که ما را گواه گرفت بر امت‌های آنان با آنان، به هنگامی که از هر امتی گواهی را بر آنان برانگیخت از جنس خودشان که پیامبرانشان باشند. بنابراین پیامبران صلی الله علیه و آله در روی زمین، نایبان حضرت رسول صلی الله علیه [وآله] وسلم بودند، از زمان حضرت آدم تا آخرین رسول صلی الله علیه و آله

رسول خاتم صلی الله علیه و آله [وآله] وسلم با چندین عبارت این مقام را توضیح داده است،

۱. رجوع شود به مجلد حدیث تشبیه، از همین کتاب. (ویراستار)

آدم است. وقتی افضلیت ثابت شد، امامت و خلافت نیز بدون شک و شبهه ثابت می‌شود، و مطلوب ما همین است.

گفتار سوم از ابن عربی:

وی در جایی دیگر گوید: «بدان که خداوند متعال وقتی رتبه و درجه حضرت محمد صلی الله علیه و آله [و سلم را رتبه سیادت و آقای قرار داد، او سرور است و دیگران رعیت اویند که در مقابل او نمی‌توانند ایستادگی کنند، زیرا رعیت با ملوک خود قدرت برابری را ندارند. حضرتش را منزلت و مقامی است و رعیت را مقامی دیگر است. از این‌که این منزلت به آن حضرت داده شده در حالی که آدم بین آب و گل بوده، می‌فهمیم که هر انسانی که به شریعت و دینی مبعوث شده و یا حکم و دستوری به او داده شده است، از او مدد و کمک گرفته است. نخستین بار که این حقیقت آشکار شد، در مورد خود حضرت آدم بود که خداوند، او را از سوی حضرت محمد خلیفه و جانشین قرار داد و از مقام جامع کلماتی که به حضرت محمد عطاء کرده بود، همه‌ی اسماء را به او آموخت و او را امداد کرد...^۱

نویسنده گوید: علی علیه السلام نیز دارای این موقعیت است، با همان بیانی که گذشت. بدین وسیله بطلان خلافت کسانی را که بر آن حضرت جلو افتاده‌اند نیز می‌فهمیم. زیرا دیگران، رعیت اویند. و رعیت در مقابل ملوک مقاومتی نمی‌توانند داشته باشند، تا چه رسد که بخواهند بر آنان مقدم شوند.

شرح حال ابن عربی

در این جا مناسب است که پاره‌ای از سخنان برخی از بزرگان اهل سنت را درباره‌ی شخصیت شیخ اکبرشان «ابن عربی» بیاوریم:

شعرانی گوید: پژوهشگران از «اهل الله» همگی اتفاق دارند بر این‌که شیخ اکبر

۱. همان کتاب، باب ۳۳۷.

محلّ الدین ابن عربی در همه‌ی علوم برتری داشته، چنان‌که کتاب‌ها و نوشته‌های او بر این مطلب شهادت می‌دهد. و کسی منکر این حقیقت نیست مگر این‌که کلام او را به خاطر دقّت و لطافتش نفهمیده باشد. لذا کسانی را که سلوکی در راه ریاضت نداشته‌اند، از ترس آن‌که مباهدا شبهه‌ای در اعتقاداتشان وارد شود و بر آن شبهه بمیرند و تأویل کلام شیخ را نفهمیده باشند، از مطالعه کتاب‌های او منع کرده‌اند.

شیخ صفی‌الدین بن ابی‌المنصور و دیگران، از او به عنوان دارنده ولایت کبری و صلاح و عرفان یاد کرده‌اند. صفی‌الدین چنین گوید: او شیخ، امام محقّق، سرور دانشمندان عارف و مقرب؛ صاحب اشارات ملکوتی، نفحات قدسی، انفاس روحانی، فتح آراسته، کشف تابنده، بینش‌های شکافنده، رازهای راستین، معارف درخشان، حقایق شکوفا بود. جایگاه والا از مراتب قرب در منازل انس، آبشخورهای گوارا از جایگاه‌های دست‌یابی به سیراب شدن از چشمه‌سارهای حقایق، و جایگاه رفیع از بلندای دین داشت و گام‌های استوار در دست‌رسی به حالات نهایت و سرمایه‌ای فراوان در تصرف و جابجایی در احکام ولایت را واجد بود. او یکی از ارکان و پایه‌های این گروه است.

شیخ عارف بالله محمد بن اسعد یافعی او را به عرفان و ولایت ستوده است.

شیخ ابومدین به او لقب «سلطان العارفين» داده است.

گفتار این مرد را دلیل بر مقامات باطن و ظاهر او دانسته‌اند و مناقب و فضائل او بین مردم مخصوصاً در سرزمین روم مشهور است. شیخ عزالدین بن عبدالسلام - شیخ الاسلام مصر که افراد فراوانی به او مراجعه داشتند - وقتی با شیخ ابوالحسن شاذلی آشنا شد و حالات آنان را دانست، از او به دارنده‌ی ولایت و عرفان و قطبیت اسم می‌برد.^۱ ابن‌النّجار در شرح حال او عبارتی دارد که خلاصه‌اش چنین است: وی با صوفیه و ارباب قلوب مصاحبت کرده و طریقه‌ی فقر را پیمود، به زیارت خانه‌ی خدا رفت و در آن جا مجاور شد، کتاب‌هایی در علوم آنان و اخبار مشایخ و زهاد مغرب نوشت، وی

۱. لوائح الانوار فی طبقات الاخیار ۱: ۱۶۳.

اشعاری نیکو و سخنی نمکین و دلنشین داشت. من در دمشق با او مصاحبت کردم و برخی از اشعار او را نوشتم. او شیخ و استاد خوبی بود. وارد بغداد شد و پاره‌ای از کتاب‌هایش را برای مردم گفت. حافظ آن دوران شیخ عبدالله دبیشی احادیث او را نوشت... وی در سال ۶۳۸ وفات کرد.^۱

اسکندری داستان ملاقات او را با حضرت خضر پیامبر علیه السلام در ضمن حکایاتی که برای بقاء حضرت خضر به آنان استشهاد کرده، آورده است.^۲ وی سخن گفتنِ ظرفی شیشه‌ای را با شیخ ابن عربی در حضور جماعتی از مشایخ و بزرگان ذکر کرده است.^۳ یافعی بعد از آن که او را به «شیخ طریقت و بحر حقیقت» توصیف کرده، این دو قصه را از او آورده است.^۴

ابن زملکانی او را به «البحر الزاخر فی المعارف الالهیه» توصیف کرده است. «کفوی» در شرح حال او گوید: او پیشوای قائلین به وحدت وجود است و مردم در حق او دو گروهند. برخی از فقها و علمای ظاهر ایرادهای زیادی بر او گرفته و او را تکفیر کرده‌اند. برخی از فقها و عالمان باطن‌گرا و بزرگان صوفیه، از او تجلیل و تعظیم می‌کنند و گفتارش را ستوده‌اند، و او را به والایی مقام توصیف کرده و کرامات فراوانی را به او نسبت داده و در فضایل و مناقب و حالات و درجات و مقامات او کتاب‌ها نوشته‌اند.

امام یافعی در تاریخش گوید: شیخ شهاب‌الدین سهروردی و شیخ محی‌الدین ابن عربی در یک مجلس با هم ملاقات کردند. وقتی از آن‌ها درباره‌ی دیگری پرسیده شد، ابن عربی درباره‌ی سهروردی گفت: از فرق سر تا قدمش، از سنت پیامبر پر و مالا مال بود. سهروردی درباره‌ی او گفت: او دریای حقایق است.^۵

از نیقی نکته‌ای از کتاب المحاضرات (محاضرة الابرار و مسامرة الاخيار)

۱. ذیل تاریخ بغداد - خطی.

۲. لطائف المنن: ۱۵۲.

۳. همان.

۴. الارشاد.

۵. کتاب اعلام الاخيار - خطی.

نوشته‌ی ابن عربی نقل کرده و او را چنین ستوده است: شیخ امام، عالم ربّانی و بحر صمدانی پشتوانه‌ی سالکان و نجات‌بخش نابودشوندگان، شیخ ابو عبدالله محی الدین محمد بن علی بن محمد العربی الحاتمی طائی اندلسی. وی مردی جلیل‌القدر است، نوشته‌های بی‌شمار و تصنیفات فراوان و ارزنده‌ای دارد.^۱

عبدالعلی سهالی گوید: وارث پیامبر عربی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، شیخ محی الدین ابن عربی صاحب کتاب «الفتوحات» گوید: آنان علم را از مرده فرا گرفته و ما علم را از زنده‌ای فرا گرفته‌ایم که نمی‌میرد.^۲

برزنجی او را به «امام المحققین» توصیف کرده است.^۳ جامی شرح حال او را آورده و به مانند عبارات «کفوی» - که قبلاً آوردیم - توصیف نموده و نسبت خرّقه‌ای را که وی پوشیده، یاد کرده است.^۴ دهلوی او را ستوده، به عنوان شیخ اکبر وصف کرده، به کلمات او استشهاد و استناد کرده است.^۵

شیخ سلامتة الله از او به «قطب الموحّدين» نام برده است.^۶ صدیق حسن قنوجی او را در ردیف مجتهدان شمرده است در آنجا که گوید: و از آنان است شیخ اکبر ابن عربی که او از هیچ‌کس جز پیامبر اکرم ﷺ تقلید نکرد. وی در کتاب «الفتوحات»، مذاهب چهارگانه و دیگر مذاهب را نام برده و بدون در نظر گرفتن شخص خاصی، هر آن چه که اجتهاد خودش ایجاد کرده برگزیده است. دانشمندان بزرگ به ولایت او عقیده دارند، که ولیّ کامل از کسی تقلید نمی‌کند.^۷

دوم - شیخ عبدالوهاب شعرانی

-
- | | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| ۱. مدینة العلوم تألیف از نیقی. | ۲. الصبح الصادق فی شرح المنار. |
| ۳. الاشاعة لاشراط السادة: ۱۰۷. | ۴. نفحات الانس: ۵۴۶. |
| ۵. رسالة الرؤيا نوشته‌ی دهلوی. | ۶. معركة الآراء. |
| ۷. الجنة. | |

گفتار اول شعرانی:

شیخ عبدالوهاب شعرانی عبارات و کلماتی را که از ابن عربی قبلاً آورده شد، تقریر و تثبیت نموده، به آن‌ها استشهاد کرده و بر آن‌ها تکیه نموده است در آن جا که گوید: «می پرسند: پس چه معنی دارد این سخن که گفته اند: نخستین کسی که خداوند متعال آفریده است، حضرت رسول می باشد؟ آیا مقصود از آن، خلق مخصوصی است یا مقصود مطلق آفرینش است؟»

پاسخ این سؤال همان است که شیخ (ابن عربی) در باب ششم گفته است که مقصود از آن خلقت مخصوص است، زیرا نخستین چیزی که خداوند آفریده، «هباء» است.

شیخ محی الدین گفته است: نزدیک ترین مردم به آن حضرت در این «هباء»، علی بن ابی طالب است که اسرار همه ی پیامبران در او جمع بود...

پس معلوم است که - همان گونه که شیخ محی الدین در کتاب «الفتوحات» گفته است - همه ی پیامبران و رسولان، از روح حضرت محمد ﷺ کمک می گیرند و مدد می جویند، زیرا آن حضرت قطب همه ی اقطاب است...^۱

نویسنده گوید: بنا بر این دانسته شد که شعرانی به همان راهی رفته است که ابن عربی از آن راه رفته است و گفتار او و مطلوب و مقصود ما را از راه های محکم و استوار گذشته ثابت می کند.

با توجه به این نکته، گفتار بعدی او با این مطلب منافات ندارد در آنجا که گوید: «شیخ در حق علی رضی الله عنه گوید که جامع اسرار پیامبران است و از حضرت خضر رضی الله عنه نیز نقل کرده است که در حق شیخ ابی مدین تلمسانی به هنگام پرسش درباره ی او گفت: جامع اسرار مرسلین است که در زمان خود، کسی را نمی شناسم که اسرار پیامبران را جمع کرده باشد.»

زیرا اگر این نقل ثابت شده باشد، ضرری به مطلوب و مقصود ما - یعنی اثبات

۱. البواقیت و الجواهر ۲: ۲۰.

برتری حضرت علی علیه السلام (به مقتضای نزدیکتر بودن و جامعیت او نسبت به اسرار پیامبران) - نمی‌رساند. که آن حضرت را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در امر خلافت و امامت، از کسانی که بر آن حضرت پیش افتاده و سبقت گرفتند، برتر می‌داند. پس به فرض این که مطلب منقول از حضرت خضر علیه السلام درباره‌ی ابومدین تلمسان صحیح باشد، ثابت می‌شود که او هم از آن خلفا برتر و افضل است.

اما تساوی بین امیرالمؤمنین و ابومدین را هیچ عاقل و خردمندی گمان نمی‌کند تا چه رسد به یک مسلمان. به علاوه آن که گفتار و فرمایش حضرت خضر درباره‌ی ابومدین، مخصوص به زمان خود او است، چنان که صریح کلام او چنین است.

گفتار دوم شعرانی:

شیخ شعرانی در جای دیگر گوید: می‌پرسند: در حدیث آمده است که: رسول خدا فرمود: نخستین چیزی که خداوند آفرید نور من بود. و در روایتی دیگر فرمود: نخستین چیزی که خداوند آفرید عقل است، چگونه بین این دو حدیث جمع می‌شود؟ جواب آن است که معنای این دو حدیث یکی است، زیرا از حقیقت محمدیه گاهی تعبیر به عقل می‌شود و گاهی به نور.

اگر بپرسند: چه دلیلی از قرآن وجود دارد که آن حضرت به پیامبران گذشته که بر او سبقت در ظهور داشته‌اند، کمک می‌کرده است؟

جواب آن است: دلیل بر آن این آیه‌ی شریفه است که خداوند می‌فرماید:

﴿اُولَئِكَ الَّذِيْنَ هَدَى اللّٰهُ فَبِهٰدِهِمْ اَقْتَدِهٖ﴾

یعنی هدایت آنان همان هدایت تو است که در باطن به آنان سرایت کرده است که وقتی تو به هدایت آنان هدایت یافتی، معنای اهتداء آنان است به هدایت تو، زیرا تو در باطن نسبت به آنان اولی هستی، و در ظاهر بعد از آنان و در آخر قرار گرفته‌ای. و اگر مقصود از هدایت آنان غیر از این چیزی بود که ما گفتیم، آن حضرت به او می‌فرمود: «به آنان اقتدا کن.»

حدیث «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين» قبلاً گذشت، هر پیامبری که پیش از

زمان ظهور دنیایی آن حضرت آمده، به نیابت از آن جناب به آن شریعت مبعوث گشته است. مؤید این مطلب، کلام پیامبر است که در حدیثی فرمود: «خداوند دستش را وسط سینه‌ی من قرار داد.» یعنی همان‌گونه که مناسب و شایسته‌ی مقام خداوندی است، «علم اولین و آخرین به من داده شد» زیرا مقصود از اولین، پیامبرانی هستند که قبل از آن حضرت آمدند و در غیبت جسمانی آن حضرت ظاهر شدند.

توضیح مطلب آن است که به حضرت رسول دو مرتبه علم و دانش داده شده است: یک بار پیش از آفرینش حضرت آدم و یک بار بعد از ظهور رسالت آن حضرت. همان‌گونه که قرآن، ابتدا بدون این که به وسیله‌ی جبرئیل باشد، بر او نازل شد و بار دیگر جبرئیل به آن حضرت آموخت.

اگر بگویند: بنابر این روح حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روح همه‌ی عالم خیر است و او است نفس ناطقه در تمام عالم؟ می‌گوییم: آری، از همین قرار است. همان‌گونه که شیخ (ابن عربی) در باب سیصد و چهل و ششم (از کتاب فتوحات) آورده است. حال عالم پیش از ظهور حضرت ختمی مرتبت، به منزله‌ی جسدی کامل و مستوی بود و بعد از رحلت آن حضرت هم چون جسمی خوابیده شد و به هنگام رستاخیز در روز قیامت به مانند بیداری از حالت خواب درمی‌آید. بنابراین از آن لحظه که رسول خدا چشم از دنیا فرو بست تا روز قیامت، تمام جهان در حال خواب است.^۱

نویسنده گوید: هرآن چه را که شعرانی در حق رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اظهار داشت همگی در باره‌ی حضرت علی عَلِيٌّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ صدق می‌کند (به خاطر حدیث نور) که آن حضرت همانند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است در همه‌ی امور، از جمله: مقدم داشتن و تقدّم بر پیامبران. نتیجه آن که بعد از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امیرالمؤمنین علی عَلِيٌّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ بر همه‌ی مخلوقات افضل و برتر است. لذا فقط او است که برای منصب خلافت و جانشینی بعد از آن حضرت شایستگی دارد.

شرح حال شعرانی

۱. البواقیت و الجواهر ۲: ۲۰-۲۱.

شخصیت و اهمیت شیخ عبدالوهاب شعرانی، از کلمات و عباراتی معلوم و مشخص می‌شود که در باره‌ی او و کمالات و ویژگی‌های او آورده‌اند: شرح‌قوی در شرح حال او گوید: شیخ امام، عالم عامل، فقیه عارف بالله تعالی، و راهنمای به سوی خدا، عبد الوهاب شعرانی ابن احمد بن علی بن احمد بن محمد که نسبش به محمد حنفیه رضی الله عنه می‌رسد. وی در علوم دینی و غیر دینی پیشوا و امام بود. علوم را از اساتید زمان خود هم چون سیوطی و شیخ الاسلام زکریا انصاری و دیگران از دانشمندان ظاهر فراگرفت. همزمان، از شیخ محمد شناوی و شیخ علی خواص و دیگر علمای باطن علوم باطنیه آموخت و بعد از آن که در علوم دینی مهارت کامل یافت و به پایان رسانید طریقه‌ی تصوّف را پیمود... وی مصنّفات فراوانی در حدود هفتاد جلد نوشته است، فضائل و مناقبش مشهور و کراماتش آشکار است. در روز دوم جمادی الاولی سال ۹۷۳ دیده از دنیا فرو بست.^۱

محمد بن عبدالله زرقانی در سند اجازه روایتش به کتاب «المواهب اللدنیّه بالمنح المحمّدیّه» تألیف شهاب الدین قسطلانی در آن جا که طریق سند اجازه‌اش را از مؤلف آن کتاب قسطلانی آورده است، از او یاد کرده و او را به کلمه‌ی «العارف» توصیف نموده است.^۲

ابومهدی عیسی بن محمد ثعالبی مالکی در شرح حال اساتید و مشایخش او را به «الولی العارف بالله تعالی و صاحب تصانیف السائره» توصیف کرده است.^۳ نورالدین حلبی در «السیره» با تعبیر «رضی الله عنه» از او روایت نقل کرده است.^۴ تاج الدین دهان در «مرویات العجیمی» گفته است: «طبقات الصوفیه» از عالم ربانی استاد شیخ عبدالوهاب بن علی شعرانی می‌باشد. این کتاب را شیخ حسن عجمی از گروهی از علما روایت کرده است از نویسنده‌ی آن کتاب: «العارف بالله تعالی و الدالّ علیه، استاد شیخ عبدالوهاب بن علی شعرانی» و آن را آورده است.^۵

۱. التحفة البهیه فی طبقات الشافعیّه - خطی.

۲. شرح المواهب اللدنیّه ۱: ۳.

۳. مقالید الاسناد.

۴. السیره الحلّیه.

۵. کفایة المتطلع - خطی.

شیخ احمد قشاشی او را به کلمه: «الامام» توصیف کرده است.^۱

محمد عابد سندی گوید: «کتاب «الیواقیت و الجواهر» در عقیده اکابر، از شیخ عبدالوهاب شعرانی است و من آن را روایت می‌کنم...»^۲

محمد معین بن محمد امین سندی گوید: امام حنفیه بلکه قطب صوفیه که به سرچشمه‌ی شریعت و آیین واصل شده و امامان مجتهد از دریای او جام‌ها بر گرفته‌اند، امام شعراوی...^۳

شاه ولی‌الله دهلوی در بیان کیفیت ارتباط خود به سلسله‌ی قادریه از جهت خرقة نام او را آورده و از آن بر می‌آید که شعرانی در طریقه‌ای است که دهلوی خرقة‌ی قادریه را از آن طریقه پوشیده است.^۴

وی در طریق حدیث مصافحه در سلسله‌ی شیخ ولی‌الله دهلوی قرار گرفته است. فرزند دهلوی به طور آشکار، شعرانی را از مشایخ و اساتید پدرش ولی‌الله دهلوی بیان کرده است.^۵

سوم - شمس‌الدین فناری

شیخ شمس‌الدین محمد فناری گوید: مقصود از کلمه‌ی «هبا» که در کتاب «الفتوحات» آمده، حضرت رسول ﷺ است. محیی‌الدین در فتوحات گوید:...

نزدیکترین معنایی که قابل قبول است چیزی جز حقیقت محمدیه نیست که عقل اوّل نیز نامیده می‌شود. او آقای همه‌ی جهان و نخستین کسی است که در وجود ظاهر شده است و نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب است و بعد دیگر پیامبران... .

فناری گوید: این غیر از آن «هبا» است که در کتاب «الفتوحات» بعد از چند صفحه‌ی دیگر آمده است و می‌گوید: هنگامی که خداوند، قلم و لوح را آفرید و آن دو را عقل و روح نامید و به روح دو صفت علم و عملش را داد و عقل را معلّم آن دو قرار داد،

۱. السمط المجید فی شان البیعة و الذکر تلقینه و سلاسل اهل التوحید.

۲. حصر الشارد. ۳. دراسات اللیب: ۱۶۳.

۴. رسالة الانتباه. ۵. اصول الحدیث.

جوهری غیر از نفس آفرید که آن روح مذکور است و آن را «هبا» نامید و خداوند فرموده است: ﴿فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا﴾^۱ علی بن ابی طالب را بدین اسم نامید.^۲ نویسنده گوید: در نسخه‌ای از کتاب «مصباح الانس» که در اختیار دارم، چنین آمده است و در آن از عبارت کتاب فتوحات، عبارت «امام العالم باسره» و نیز جمله «الجامع الاسرار الانبياء اجمعين» را انداخته و به جای آن کلمه «سائر الانبياء» را آورده و آن را بر کلمه‌ی «علی بن ابی طالب» عطف گرفته است.

اگر شما در این تحریف تردیدی دارید، به عین عبارت ابن عربی رجوع کنید که قبلاً گذشت. در عین حال، این تحریف نیز مطلوب را می‌رساند و آن تقرّب حضرت علی عليه السلام است به رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم، که آن جناب بعد از پیامبر، از همه‌ی صحابه، برتر و مقدّم بودند و چون در هیچ شرع و دینی تقدّم فروتر بر فراتر جایز نیست، در این جا هم نباید دیگران را بر علی بن ابی طالب عليه السلام مقدّم داشت.

و شگفتی‌زا است که دهلوی از مفاد کلمات این بزرگان از عرفا، و صوفیه در این مقام روی گردانده و به کلمات برخی از نادانان آنان چنگ زده و در پاسخ دلالت حدیث تشبیه، به سخنان آنان تکیه کرده است. تفصیل این بحث در جای خودش خواهد آمد.

کتاب مصباح الانس

کتاب مصباح الانس، از جمله کتاب‌هایی است که شیخ حسن عجمی و شیخ ابراهیم کردی روایت کرده‌اند. این دو تن از بزرگان مشایخ و اساتید شاه ولی الله پدر دهلوی هستند.

کردی گوید: کتاب «مصباح الانس بین المعقول و المشهود فی شرح مفتاح غیب الجمع و الوجود»، تألیف شمس محمد بن حمزه فتّاری است. این کتاب و تصانیف و مرویات دیگر او، را بر استادمان امام احمد خواندم که به سندش به حافظ ابن حجر

۲. مصباح الانس: ۱۷۵.

۱. الواقعة (۵۶): ۶.

می‌رسد.^۱

تاج‌الدین دهان گوید: شرح مفتاح الغیب که مصباح الانس بین المعقول و الشهود نامیده می‌شود، تألیف امام محقق شمس محمدبن حمزه فناری است که خبر داد به آن و به دیگر مصنفات و مرویاتش از شیخ احمد عجل از بدر محمدبن رضی غزی از حافظ جلال‌الدین سیوطی، از حافظ احمدبن حجر عسقلانی و علامه محمدبن سلیمان کافیاچی هر دو از نویسندگی آن‌ها علامه شمس‌الدین محمدبن حمزه فناری، سپس دهان آن دو را یادآوری کرده است.^۲

شرح حال فناری

اینک خلاصه‌ی شرح حال فناری از «کتاب اعلام الاخیار» نقل می‌شود: مولای فاضل استاد علی الاطلاق و عامل کامل که بدون هیچ اختلافی بدو اشاره می‌شود، خورشید پیشوایان و ماه تابان بزرگان، صاحب توان علمی گسترده و زبان روان و گویا، مولانا شمس‌الدین محمدبن حمزه بن محمد فناری علیه رحمة الله العفّار الباری، امامی بزرگ، علامه‌ای ژرف‌نگر، بارتبه‌ی والا و جایگاه رفیع، جامع بین علم و عمل، یکتا شخصیت در علوم نقلی اعم از اصول و فروع، پیروزمند بر همتایان در فنون عقلی، گردآورنده علوم، استاد روزگاران در علم و ادب و مجتهد زمان خود در ارائه‌ی آرای مذاهب فقهی گوناگون. او برتر از همه‌ی پیشوایان و سرکردگان است که هر یک از آنان در فضیلت منحصر به فرد است. وی در آغاز قرن هشتم از همه‌ی همدیفان خود پیش افتاد و بر دیگران غلبه یافت. به مصر رفت و بعد از آن جابه روم برگشت و در شهر بروسا عهده‌دار منصب قضاوت شد، فضیلت و برتری او شهرت یافت و همه جا را گرفت، فصل‌های جدید در اصول شرایع و دیگر کتاب‌های نوین و جالب و تازه نگاشت.^۳

۱. الامم لایفاظ الهمم: ۱۲۱.

۲. کفایة المتطلع فی مرویات الشیخ حسن العجیمی - خطی.

۳. کتاب اعلام الاخیار من مذهب النعمان المختار - خطی.

چهارم - سید محمد گیسو دراز

گفتار اول گیسو دراز:

عارف مشهور سید محمد گیسو دراز در تفسیر آیه‌ی شریفه: ﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ﴾ حدیث «نور» را به این عبارت می‌آورد: «خلقت أنا و علی من نور واحد قبل أن یخلق الله آدم باربعة الاف سنة، ثم ركب الله ذلك في صلب آدم. فلم نزل في شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبدالمطلب ففي النبوة وفيه الخلافة». سپس چنین گوید: بر مبنای همین حدیث است گفته‌ی شاعر:

اتی و ان كنت ابن آدم صورة فلی فیہ معنی شاهد بأبوتی

- من هر چند از لحاظ صورت پسر آدم هستم، ولی در من از آن معانی است که گواهی می‌دهد پدر اویم.

کلام خداوند متعال نیز به همین مطلب اشاره دارد که فرمود:

﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾

تو در صلب‌های پدران که پیامبر بودند جا به جا می‌شدی و به شکل آن‌ها در می‌آمدی و از فیوضاتشان بهره‌مند می‌گشتی. هر یک از پیامبران دارای یک ویژگی مخصوص به خود بودند که دیگران فهم آن را نداشت، به عقل و نیکویی. صفات ویژه یکصد و چهل هزار و چند پیامبر در تو گرد آمده بود، تا آن جا که قلب گرامیت از لطایف و انوار و مشاهده و اسرار مالا مال گردید و جایی برای افزایش و زیادتی برایش نماند. آن‌گاه تو را از فراسوی پرده‌ها برون آوردیم و از اندرون رازها برای تکمیل مکارم اخلاق آشکارت ساختیم. نبوت تاج پیامبران نیکوکار بود. و تو در تابناک آن تاج بودی، ای آقای نیکوکاران.^۱

نویسنده گوید: این بود برخی از بزرگواری‌های آقا و پیشوایان حضرت رسول ﷺ که بر زبان این عارف بزرگ جاری گشته است. همه‌ی این‌ها به دلیل حدیث نور برای آقای ما حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام ثابت است. از این رو، به مقتضای این

۱. الدر الملتقط. تفسیر آیه ﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...﴾.

حدیث، شعری که بدان استشهاد شد درباره‌ی او مصداق پیدا می‌کند و حضرتش از حضرت آدم و دیگر پیامبران علیهم‌السلام برتر است. پس دلالت حدیث نور بر امامت امیر مؤمنان ثابت شده و تقدّم کسانی که از آن حضرت خود را مقدّم ساختند، باطل گشت.

گفتار دوم گیسودراز:

سید محمد گیسودراز در جای دیگر گوید: حدیث: «خلقت أنا و علی من نور واحد قبل أن یخلق الله آدم باربعة آلاف سنة، فلم نزل فی شیئی واحد حتی افترقنا فی صلب عبدالمطلب.» دلالت دارد بر آن که تمام کمالات آدم و نوح و موسی و ابراهیم خلیل علیهم‌السلام به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منتقل شده است و هیچ چیز آفریده نشد، نه حضرت آدم و نه جهان جز به خاطر آن حضرت.^۱

نویسنده گوید: حدیث دلالت دارد بر انتقال کمالات آنان به حضرت محمد و حضرت علی علیهما‌الصلوة‌و‌السّلام و بر این که آدم و جهان جز به خاطر محمد و علی علیهم‌السلام خلق نشده‌اند. هم چنین دلالت دارد بر آن که برترین مخلوقات بعد از حضرت محمد حضرت علی علیه‌السلام است. بدین ترتیب شبّهات کزاندیشان بر طرف می‌شود و سپاس مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است.

پنجم - قسطلانی

شهاب‌الدین قسطلانی گوید: هنگامی که اراده‌ی خداوند متعال بر ایجاد آفریدگان و تقدیر رزق آنان تعلق گرفت، حقیقت محمدیه را از انوار صمدیه موجود در حضرت احدیت آشکار کرد... آنگاه خداوند نبوتش را به او اعلام کرد و رسالتش را به او بشارت داد. و این در حالی بود که آدم هنوز بین روح و بدن بود. آن‌گاه، از آن حضرت چشمه‌های ارواح بیرون جست و برای موجودات عالم بالا در حالی آشکار گشت که

آن حضرت در دیدگاهی روشن تر و بالاتر از آن بود و برای آنان آبشخوری شیرین تر. پس آن حضرت جنس عالی است نسبت به همه‌ی اجناس و بزرگ‌ترین پدر همه‌ی موجودات و مردم.^۱

نویسنده گوید: پیامبر برای همه‌ی موجودات و مردم بزرگ‌ترین پدر است، بدان جهت که آفرینش نور او پیش از همه‌ی عوالم بالا و پایین است. حضرت علی ع به خاطر وحدت نور او با نور پیامبر همین سمت را پیدا می‌کند. لذا هیچ‌کس نباید از او مقدم شود، زیرا همه‌ی آفریدگان پیروان او‌یند. به همین جهت حضرت رسول فرمود:

﴿یا علی أنا و أنت أبوا هذه الأمة﴾

بوصیری در قصیده‌ی برده گفته است:

احلّ امّته فی حرز ملّته کاللیث حلّ مع الاشبال فی الاجم

-امّت خود را در پناه دینش جای داد به مانند شیر که با شیر بچگان در بیشه و جنگل جای گرفته باشند.

رومی در شرح این بیت گوید: چگونه چنین نباشد در حالی که رسول خدا امّتی را که به او پاسخ مثبت دادند، در کنف حمایت محکم و دژ استوارش از شریعت حنیفش که تا روز رستاخیز جاویدان است، به سان شیری که در بیشه‌ی نهایی کمال از مردان و پیروانش به مانند اولاد و شیربچگان نگاه می‌دارد، چون خداوند متعال فرموده است: ﴿انما المؤمنون اخوة﴾^۲ و نیز به دلیل کلام آن حضرت که فرمود: «من از خدایم و مؤمنان از من‌اند» و فرمود: «من و تو - یا علی - دو پدر این امّت می‌باشیم.» و دلیل برای نیرومندی دین خداوند، آیه‌ی قرآن است. که فرمود:

﴿و لن يجعل الله الكافرين على المؤمنين سبيلاً﴾^۳

۱. المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة ۱: ۵. واژه جنس اصطلاحی منطقی است به معنای آن مفهوم کلی که بر حقایق مختلفه صدق می‌کند. ۲. حجرات (۴۹): ۱۰.

۳. تاج الدرّة فی شرح البردة - خطی. آیه: نساء (۴): ۱۴۱. ﴿خداوند هیچ‌گاه برای کافران بر مؤمنان راه سلطه‌ای قرار نداده است﴾.

نویسنده گوید: پس آیا جایز است که کسی بر آن حضرت سبقت گیرد، در صورتی که حال چنین است؟

ششم- دولت آبادی

ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی حدیث نور را یاد کرده و حاصل معنایش را آورده است. سپس عبارتی دارد بدین مضمون: این نور بار دیگر به رحم فاطمه برگشت، زیرا حسن و حسین از نور خدایند. در حالی که حضرت رسول ﷺ غیر از علی، عموزادگان دیگر و غیر از حضرت فاطمه دختران دیگر داشت. علی و فاطمه نیز غیر از حسن و حسین فرزندان داشتند، ولی پیامبر، این ویژگی را فقط برای حسین دانست که از نور خدایند، در آن جا که فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بَرَهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مَبِينًا. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾^۱

نتیجه آن که اگر به نور خدا تمسک جستید، بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد. زیرا هر کس به نور خدا تمسک جوید، هرگز گمراه نخواهد شد.

و این عنایت و توفیقی است از سوی خداوند که هر کسی را بخواهد، به نور خود هدایت خواهد کرد. و این مثال‌ها را برای مردم می‌زند. کسانی که از این نور دور باشند و گمراه شوند و از رحمت خدا دور بمانند، در خاموش کردن این نور می‌کوشند و بر فضایل و مناقب آنان ایراد می‌گیرند و اعتراض می‌کنند.

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ

۱. نساء (۴): ۱۷۴. ای مردم از سوی پروردگارتان برای شما دلیل روشن و واضحی آمده و نوری آشکار به سوی شما فرستادیم کسانی که به خدا ایمان داشته و به او چنگ بزنند آنان را به زودی در رحمت و فضل خود جای خواهد داد و راهی مستقیم را به آنان نشان خواهد داد.

الکافرون^۱

و اگر همه‌ی مردم عالم برخاموش کردن نور خدا مجتمع شوند و به یک دیگر کمک کنند نخواهند توانست... زیرانسل نیکان تار و زجواباقی خواهند ماند و مردمانی که به نور ایمان منورند، بر محبت و دوستی آنان اجتماع خواهند کرد، ولی دیگر افراد منکر خواهند بود.

باید دانست که ذات‌های اینان از نور خدا آفریده شدند و این نور در چهره حضرت فاطمه علیها السلام در پایان هر روز آشکار می‌گشت و نوری از چهره آن حضرت می‌درخشید، تا آن‌جا که از عایشه روایت شده است که گوید: از نور صورت فاطمه در شب‌های تاریک، من نخ را به سوزن می‌کردم. و در کتاب «الدرر» آمده است که شبی حسن و حسین از نزد حضرت رسول برگشتند، در حالی که نورشان آن دو را فرا گرفته بود. و ما آن را در جلوه‌ی نخستین از هدایت هشتم از کتاب هدایة السعداء آوردیم تا معلوم شود که آنان نور خدایند.^۲

نویسنده گوید: این گفتار، از چندین جهت بر مطلوب ما بر طبق حدیث نور، دلالت روشن داد که بر اهل بصیرت و نظر پوشیده نیست. از این گفتار به دست می‌آید که منکران حدیث نور، همان کسانی هستند که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿یریدون لیطفئوا نور الله بافوا هم و الله متم نوره...﴾^۳

هفتم - همدانی

ابن فارض در قصیده‌ی مشهور خود گوید:

لها البدر کاس و هی شمس تدیرها هلال و کم یبدو إذا مزجت نجم

- برای او ماه تمام، جامی است. او خورشیدی است که آن را هلال ماه می‌گرداند و به هنگام

۱. صف (۶۱): ۸. می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و خداوند نورش را به پایان خواهد

رسانید هر چند کافران را خوش نیاید. ۲. هدایة السعداء - خطی.

۳. صف (۶۱): ۸.

آمیختن با ستارگان چه خوب آشکار می‌شود.

عارف بزرگ سید علی همدانی در شرح این بیت عبارتی دارد بدین مضمون: مقصود شاعر از این عبارات، یا اعیان خارجی است و یا حقایق نفسانی آنان. بر فرض اول، مقصود حقیقت محمدیه است که مظهر انوار الهیه و وعاء حقایق ذوقیه است و مقصود از هلال ماه، علی است که گرداننده جام‌های محبت خدا است که تشنگان را به سرچشمه وصال می‌رساند و در حق او آمده است که: «أنا مدينة العلم و علی بابها» همان‌گونه که هلال با بدر اختلافی ندارد بلکه جزئی است از ماه تمام، پیشوا و آقای اولیاء نسبت به حضرت رسول که آقای پیامبران است، همان نسبت را دارد، زیرا فرمود: من و علی از یک نوریم. و فرمود: علی از من است و من از اویم. نکته‌ی دیگر آن که آمیخته شدن احکام شریعت مصطفویه به حقایق مرتضویه، باعث ظهور دیدگاه‌ها و مشارب ذوقی اعیان اولیا است و کلام رسول خدا در حق آن حضرت که فرمود: «من و تو دو پدر این امت می‌باشیم» به این مطلب اشاره دارد، زیرا آن حضرت منبع اسرار توحید و مطلع انوار معالم تحقیق است و از چشمه‌سار هدایتش تمامی اهل کشف و شهود به درجات کمال دست یافته‌اند.

رسول خدا ﷺ فرموده است:

«من منذر هستم و علی هادی است.»

به حضرت علی فرمود:

تنها به وسیله‌ی تو، ای علی هدایت یافتگان هدایت می‌یابند.

وقتی این راز برای شما آشکار شد، پس بدانید که تمام انوار حقایقی که اولیا به آن دست یافته‌اند، از چراغ‌دان ولایت علی کسب نور گروه و جرقه‌ای از آن به آنان تابیده است و با وجود این امام هدایت‌گر، پیروی از دیگران، نشانه‌ی کمی بصیرت و بینش اندک است.^۱

نویسنده گوید: این گفتار به روشنی در راستای حدیث نور، از چندین جهت

۱. مشارب الاذواق.

دلالت دارد که بر تیز هوشان زیرک پوشیده نیست.

هشتم - سهروردی

شیخ شهاب‌الدین، ابو حفص عمر بن محمد سهروردی احادیث فضیلت تفقه در دین را نقل می‌کند، آن‌گاه می‌گوید: خداوند متعال، فقه را صفت قلب قرار داده و فرموده است: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ لَهَا﴾^۱ که هنگام تفقه خواهند دانست. چون بدانند عمل خواهند کرد. و چون عمل کنند خواهند شناخت. وقتی که شناختند هدایت خواهند یافت. چرا که هر کس فقیه‌تر باشد، روح و روانش سریع‌تر اجابت خواهد کرد و نسبت به دین‌شناس مطیع‌تر خواهد بود و از نور یقین بهره بیشتری خواهد برد. پس علم و دانش، بخششی الاهی است برای قلب‌ها. و معرفت این موهبت الاهی را تشخیص می‌دهد. هدایت عبارت است از این‌که دل‌ها این‌ها را وجدان کنند. پس معنای این جمله که رسول خدا فرمود: «آن‌چه که مرا خداوند از هدایت و علم برانگیخت»، آن است که حضرت خبر داده است از این‌که دل پیامبر، هدایت و علم را یافته و وجدان کرده، پس هدایت‌گر و هدایت یافته است. و علم آن حضرت وراثتی است که از حضرت آدم ابوالبشر صلوات‌الله در اوست و با او در هم آمیخته است، از آن هنگام که خداوند اسامی اشیاء را به او آموخت و او را به علم گرامی داشت، در آن‌جا که فرمود: ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم﴾^۲ پس حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ به خاطر علم و حکمتی که در وجود او قرار داده شده و ترکیب یافته بود، دارای فهم، هوشیاری، معرفت، مهربانی، لطف، محبت، کینه، شادی، غم، خشنودی، رفاه، خشم و زیرکی بود. سپس اقتضای آن داشت که همه‌ی این‌ها را به کار گیرد و برای قلب او بصیرتی قرار داد و به وسیله‌ی نوری که به او بخشیده شده بود، به سوی خداوند متعال هدایت یافت.

بنابر این پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آن نور موروثی که بخشش ویژه‌ی او بود، به سوی

۱. برای آنان دل‌هایی است که به وسیله‌ی آن تفقه نمی‌کنند.

۲. علق (۹۶): ۵. به انسان آن‌چه را که نمی‌دانست آموخت.

امت مبعوث شده است. گفته‌اند: هنگامی که خداوند سبحان خطاب به آسمان‌ها و زمین فرمود: ﴿اَتْتِيَا طَوْعاً وَكَرْهاً قَالَتَا اتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۱ سرزمین مکه و محلّ مکه از طرف زمین و نیز آسمانی که در مقابل آن است به نطق درآمده و پاسخ مثبت به خداوند دادند. عبدالله بن عباس گفته است: اصل طینت رسول خدا صلی الله علیه و آله [و سلم] از مرکز زمین است که در مکه قرار دارد. بعضی از دانشمندان گفته‌اند: این مطلب می‌رساند که از روی زمین، ذریّه و اولاد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پاسخ دادند و از جایگاه کعبه، زمین گسترده شد. بدین‌روی، رسول خدا صلی الله علیه و آله اصل و ریشه تکوین شد و بقیه موجودات به پیروی و به دنبال آن حضرت پدید آمدند. پیامبر، خود به این مطلب اشاره کرده و فرمودند: «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين» و در روایتی دیگر: «و آدم بين الروح و الجسد». نیز گفته‌اند: که بدین جهت حضرتش امّی نامیده شد که مکه امّ القری است و ذره آن حضرت مادر آفرینش است و تربت هر شخصی جایگاه دفن او است. بنابراین می‌بایست که مدفن آن حضرت شهر مکه باشد، زیرا تربتش از آن جا است، لکن برخی گفته‌اند که وقتی آب به موج آمد و کف خود را به ساحل افکند، جوهره‌ی پیامبر را به آنجا افکند که با تربت آن حضرت در مدینه محاذی و برابر بود. لذا رسول خدا مکی و مدنی بود. و دلالت مکه بود با این که تربتش در مدینه است.

اشاره به این مطلب که در باره‌ی ذره رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتیم، در آن آیه است که خداوند متعال فرموده است:

﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلٰى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلٰى.﴾^۲

در حدیث آمده است که خداوند به پشت آدم دست کشید و ذریّه او را هم چون ذره به در آورد و ذریّه از سر موی آدم هم چون عرق به در آمدند.

۱. فصلت (۴۱): ۱۱. بیاید از روی میل و به اکراه و ناخواسته، گفتند: به میل خود می‌آییم.

۲. اعراف (۷): ۱۷۲. ﴿و هنگامی که پروردگار تو از فرزندان آدم، از پشت آنان ذریّه‌شان را گرفت و آنان را بر خویشان‌شان گواه گرفته و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری﴾.

نیز گفته‌اند که فرشتگان به پشت آدم دست کشیدند. از این جهت، فعل را به مسبب نسبت داده است. برخی گفته‌اند: معنای دست کشیدن، احصا و شمارش و اندازه گرفتن است، چنان‌که وقتی زمین را که اندازه می‌گیرند، می‌گویند مسّاحی شد. و این کار در سرزمین نعمان بود که درّه‌ای است بین مکه و طائف در کنار صحرای عرفات.

خداوند، به آن درّه خطاب کرد و همگان جواب مثبت دادند و «بلی» گفتند. آن‌گاه خداوند، این پیمان و قرارداد را در نامه‌ای سفید نوشته و فرشتگان را بر آن گواه گرفت و حجرالاسود آن را بلعید. درّه‌ی رسول خدا از روی زمین پاسخ داده بود، در حالی که علم و هدایت در آن به هم آمیخته بود. از این جهت به علم و هدایت موروّی و وهبی برانگیخته شد.

گفته‌اند: هنگامی که خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل مأموریت داد که مشتی از خاک زمین بردارند، زمین از برداشتن خاک خودداری کرد و مانع شد، تا این‌که خداوند عزرائیل را فرستاد و او مشتی از خاک زمین برداشت. شیطان بر روی زمین با دو پای خود قدم نهاد و برخی از جاهای آن جای پای او شد. نفس از رد پای شیطان خلق شد و جایگاه شرور و بدی‌ها گشت. و جاهایی که پای شیطان به آن‌جا نرسید، تربت اصل و ریشه پیامبران و اولیا شد. درّه رسول خدا صلی الله علیه و آله [و سلم همان جایی است که پای ابلیس به آن‌جا گذاشته نشده و جایی است که نظر خداوند متعال به آنجا افتاده و عزرائیل از آن‌جا مشتی خاک برداشت. لذا هیچ بهره‌ای از نادانی به آنجا نرسید، بلکه جهل از آن‌جا کنده شده و بهره‌ی علم و هدایتش فراوان است. از این جهت، خداوند حضرتش را به علم و هدایت برانگیخت و از دل او به دل‌های دیگر و از روح و نفس او به جان‌های دیگر منتقل شد، تناسب در اصل طهارت طینت واقع شد. و با آن آشنایی نخستین، هر یک که مناسبت نزدیک تری به او داشت، به نسبت طهارت طینت، بهره‌اش در پذیرش آن‌چه را که رسول خدا ﷺ آورده است، بیشتر خواهد بود و دل‌های صوفیان مناسبت نزدیک تری دارد. لذا بهره‌ی بیشتری از علم می‌برند و باطن آنان مانند آبگیر و استخر است. آنان می‌دانند و عمل می‌کنند و به‌سان برکه و استخری

که از آن جا آبیاری و کشت و زرع می‌شود، آنان بهره‌های دانش آموختن را با علم و داشتن جمع کرده و به احکام پایه‌های تقوی و پرهیزگاری بهره‌ورند. هنگامی که ارواحشان بدن را ترک می‌کند، آیینی دل‌هایشان به صیقلی که از تقوی به آن‌ها زده شده است، جلا و تابش می‌یابد و صورت اشیاء بدان‌گونه که هستند در آن‌ها پدیدار می‌شود، زشتی‌های دنیا برایشان آشکار می‌گردد و آن را کنار می‌نهند. هم‌چنین زیبایی‌های آخرت نمایان شده آن‌ها را می‌جویند. چون در دنیا زهد ورزیدند، بخش‌های علوم به باطن آن‌ها فرو می‌ریزد و علم درایت به علم وراثت می‌پیوندد.^۱

نویسنده گوید: این بود گوشه‌ای و برخی از مقامات رسول خدا ﷺ که در پی قرب آن حضرت به خداوند متعال و آفرینش نوری آن حضرت پیش از آفرینش کل جهان هستی روی داده است. از آن جا که وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام مقامات و درجاتش همتای رسول خدا ﷺ است، هر آن چه را که در حق آن حضرت ثابت شود، همه‌ی آن‌ها در باره‌ی علی علیه السلام نیز ثابت است و به مانند رسول خاتم، از تمام مخلوقات خدا برتر است. لذا تنها اوست که باید بعد از پیامبر، جانشین بر امت باشد. و اثبات همین مطلب، مطلوب ما است.

نهم - ابونعیم اصفهانی

حافظ شهیر و عارف بزرگ ابونعیم اصفهانی چنین گوید:

«اما بعد، پرسیده بودید... گروهی از روایات شهرت یافته درباره‌ی نبوت و دلایل آن، معجزه و حقایق آن، ویژگی‌های حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که برانگیخته شده است با روشنی درخشان و شفای سودمند که نیک‌بختان از او روشنایی گرفته و شهیدان بدان شفا یافته و دوردستان به وسیله‌ی آن به مقصد رسیده‌اند. از خداوند متعال کمک می‌خواهم. از او توفیق می‌جویم، و حول و قوه از او می‌گیرم که او توانای مقتدر است. و بدانید - خداوند شما را موفق بدارد - آفریدگار حکیم، آفریدگان را پدید آورد

۱. عوارف المعارف - تألیف سهروردی.

با صورت‌ها و گوهرهای گوناگون و مزاج‌ها و دیدگاه‌های متفاوت. اجزایشان در طبیعت و قوه، مختلف و عقل و فهمشان در نظر و اعتبار، متفاوت‌اند. برخی مزاجی دارند که نیازی به طیب و دارو ندارند. برخی از اعتدال متوسطی برخوردار که نیازمند ابزار و وسایل اندک‌اند. برخی چنان فرو افتاده‌اند که مواد و عناصر گران‌قیمت آنان را پابرجا نمی‌سازد. ارواح نیز به همین گونه‌اند: برخی صاف و پاکیزه و به حکمت آراسته و به دانش و بینش زبور یافته و به آن چه سعیدان و نیکبختانی به آن دست یافته‌اند، حریص و مشتاقند. اما برخی ارواح تیره و کدري هستند که از معارف و بصیرت‌ها روی گردانیده و هیچ توجهی به عوامل بصیرت‌زا و بینش‌آور ندارند، دست به چیزهای بی‌ارزشی دراز کرده‌اند که فرو افتادگان از آن‌ها لذت می‌برند. برخی نیز ارواح متوسطه‌ای هستند که از آن درجه‌ی والای صفا و پاکیزگی دورند، ولی از وادی هلاکت تیرگی و کوری نجات یافته‌اند.

به دلیل همین تفاوت در اشباح و ارواح، گفته‌ها و حالات با یک‌دیگر اختلاف دارند. آن جسمی که به ارواح پاکیزه داده شده است، گوهر او همیشه به سوی برگزیدگان روحانی - که ساکنان آسمان‌های برین‌اند - تمایل دارند. اما اشباحی که دارای ارواح تیره و تارند، گوهرشان همیشه متمایل به هم‌آهنگی با فرومایگان و چهارپایان و حیواناتی است که تاریک و تیره‌اند، با توجه به اختلاف پایه و اساس و مزاج‌ها، کسی که از معتدل‌ترین ترتیب و صافترین ترکیب از اجزا و جوارح برخوردار است، به سوی خداپرستی و شایستگی متمایل و برای رستگاری و تلاش و حرکت به سوی آراستگی در جنبش است. چنین کسی به بشارت و انذار الهی اختصاص می‌یابد، مورد توجه و عنایت بزرگواران نیکوکار قرار می‌گیرد و از موهبت و بخشش الهی و نتایج والا و برین برخوردار می‌شود. افراد متوسط به او روی می‌آورند، سخن او را پذیرا می‌شوند و کوردلان تیره‌بخت از او روی برمی‌گردانند.

این گروه که مقصود مایند، همینان دعوت‌کنندگان و مبلغانند و اینان اولیاء و پیشوایان از پیامبران و رسولانند.»

نویسنده گوید: این گفتار ابونعیم دلالت دارد بر افضلیت پیامبران، زیرا از نظر

خلقت از همه‌ی آفریدگان برترند و از مزایا و فضایل برین برخوردارند. از آن جا که نور امیرالمؤمنین با نور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتحاد دارد و در آفرینش بر خلقت حضرت آدم مقدم است، از این جهت علی عَلَيْهِ السَّلَام هم چون حضرت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از همه‌ی پیامبران و دیگر مخلوقات برتر است و آن فضایل برتری‌های عالی را دارا است. لذا بعد از رسول خدا، از همه‌ی افراد امت افضل است. پس تقدّم آن سه نفر بر آن حضرت باطل می‌شود و مطلوب ما همین است.

به ادامه‌ی سخن ابونعیم بازگردیم: «نبوّت نمایندگی عبد است بین خداوند و بندگان خردمند او. بدین جهت برای همیشه به رسالت و بعثت توصیف می‌شود. گفته‌اند: که نبوّت عبارت است از زدودن سبب‌های خردمندان در مواردی که عقل آنان در مصالح دین و دنیا کوتاه می‌آید. لذا همیشه به کلمه «حجّت» و هدایت توصیف می‌شود تا از طریق هدایت و فهم درست، بیماری جهل و نادانی را برطرف سازد. «نبی» یعنی کسی که خبر دارد که از سوی خداوند، نسبت به آن چه مخصوص به وحی الاهی شده است خبر بدهد.

گفته‌اند که نبوّت مشتق از «نبوة» است به معنای جایگاه بلندی که از روی زمین بالا آمده و به گونه‌ای از ارتفاع و بلندی اختصاص یافته است. پیامبر بین خداوند و آفریدگانش نماینده شده و بدین مقام، شرف و موقعیتی رفیع پیدا کرده است. آن‌ها که نبوّت را از انبیا به معنای خبر دادن می‌گیرند، فرقی بین نبوّت و رسالت نمی‌نهند.

رسول یعنی مرسل. «فَعُول» به معنای «مُفْعَل» است. ارسال پیامبر، دستور دادن به او است به ابلاغ رسالت و وحی. «وحی» به معنای عجله است. رسول نسبت به آن چه می‌فهمد، عجله و شتاب دارد. بدین جهت این فهمیدن را وحی گفته‌اند و در قرآن مجید مراتب و جوهری دارد. یک وحی به پیامبر می‌رسد و آن در صورتی است که فرشته شفاهاً به او خطاب کند، یا در دل او می‌افکند. چنان که می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يَرْسُلَ﴾

رسولاً فیو حی باذنه ما یشاء^۱

که مقصود از این آیه خطابی است که فهم آن را به قلب او می‌افکند تا آن را خوب فرا گیرد و حفظ کند، اما دیگر مواردی که خطابی در آن نیست، آغاز اعلام و الهام و آگاهی است که بدون سخن و خطاب به موجودی داده می‌شود، چنان‌که می‌فرماید: ﴿و أوحی ربّک الی التّحلّ﴾^۲ یا ﴿أوحینا الی ام موسی﴾^۳ ...

نبوتی که سفارت الاهی است، جز با داشتن ویژگی‌های چهارگانه‌ای که خداوند به پیامبرانش می‌بخشد تمام نمی‌شود، همان‌گونه که زدودن بیماری‌های عقول، تنها از طریق سالم بودن از آفات چهارگانه‌ای که باید از آن آفات مصون و محفوظ باشد، انجام می‌گیرد. نماینده سعادت‌مندی که مواهب چهارگانه را دارد، از آفات چهارگانه سالم است و عاقل و خردمندی که از آفات چهارگانه سالم مانده، دارای مواهب چهارگانه نیست. مواهب چهارگانه عبارتند از: فضیلت نوعیه، فضیلت اکرامیه، امداد از طریق هدایت، استواری و پای‌بندی به هنگام لغزش.

آفات چهارگانه‌ای که اولیای الاهی از آن‌ها سالمند، عبارتند از: کفرورزی نسبت به خداوند، دروغ بستن به خداوند، نافرمانی نسبت به دستورات الاهی و نادانی نسبت به احکام الاهی.

معنای فضیلت نوعیه آن است که بهترین حالت در رفتار پادشاهان و ستوده‌ترین دستوراتشان، آن است که از سوی خود نماینده‌ای نمی‌فرستند مگر کسی را که در تحمّل بار رسالت و وظیفه‌ی مأموریت خود بهتر از دیگران باشد یعنی کسی که خدمت‌گزاری او را به خوبی دانسته و حال و احوال او را از مدّ نظر گذرانده باشند. عقل‌ها گواهی می‌دهند که چنین شخصی باید در نظر فرستنده در ابلاغ و ادای رسالت، از هر جهت

۱. شوری (۴۲): ۵۱. به هیچ بشری نرسد که خداوند با او سخن گوید مگر به صورت وحی یا از پشت پرده و با اعزام نماینده‌ای که به اجازه‌ی او آن چه که می‌خواهد به او وحی کند.

۲. نحل (۱۶): ۶۸. پروردگار به تو زنبور عسل وحی کرد.

۳. قصص (۲۸): ۷. به مادر موسی وحی کردیم.

مورد اطمینان و مطیع و هم‌آهنگ با او باشد. خداوند عزیز و حکیم برای رسالت انتخاب نمی‌کند مگر کسی را که از دیگران در تمامی ویژگی‌های کمال و فضیلت برتری داشته و مزین به تمام آراستگی‌ها باشد. لذا هیچ پیامبری دیده نشده است که در بدنش آفت و عیبی و یا در عقل و خردش نقصان و کمبودی و یا در نسبش پستی و یا در اخلاقش فرومایگی و رذالتی باشد. به همین مطلب اشاره دارد که می‌فرماید: ﴿اللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱

فضیلت اکرامیه بدان معنی است که پادشاهان، هنگامی که نماینده‌ای از سوی خود می‌فرستند، به هنگام اعزام او، به صورت‌های مختلف از او تجلیل و احترام می‌کنند و به گونه‌ای به او کمک و تأیید می‌رسانند که دشواری‌های راه و مأموریتشان را برایشان آسان گرداند و بیش از آنچه در گذشته به آن‌ها امکانات می‌داده‌اند، در این مأموریت به آن‌ها امکانات می‌دهند. خداوند رؤوف و رحیم نیز هنگامی که برای ابلاغ از سوی خود فرد برتری را برمی‌گزینند، او را به تقوای دل و ذوق رسا و اخلاق پسندیده و اراده‌های استوار و حکمت‌های نافذ امداد می‌کند. همان‌گونه که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام را مدد رسانید، با گشایشی که در زبانش انجام داد، هارون را در کار او شریک کرد و به کمک او فرستاد، چنان‌که فرمود: ﴿فَارْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي...﴾^۲... به همین مطلب برمی‌گردد آن آیه‌ای که می‌فرماید: ﴿قَدْ أُوتِيَ سُؤْلُكَ يَا مُوسَى...﴾^۳

معنای امداد به هدایت آن است: پادشاهان به هنگامی که برای ابلاغ خبری از سویشان کسی را برمی‌گزینند که در او نسبت به مأموریتی که به او داده‌اند کفایت و شایستگی لازم را می‌بینند، بخشنامه و دستورالعملی که هدایت و ارشاد او را متضمّن باشد همراه او می‌کنند. چون توجه به این نکته دارند که او انسان است و دارای سرشت آدمی است. خداوند متعال نیز به هنگامی که مأموریت رسالت را به گردن بنده‌ای از

۱. انعام (۶): ۱۲۱. خداوند بهتر می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

۲. قصص (۲۸): ۳۴. او را به پشتیبانی من بفرست تا مرا تصدیق کند.

۳. طه (۲۱): ۳۶. درخواست تو به اجابت رسید و آن را به تو دادیم.

بندگان خود می‌نهد، حکمتش اقتضا می‌کند که او را از سرمایه ارشاد و هدایت خالی نگذارد، چون می‌داند که علوم کسبی، فقط شناختی ادراکی را به دست می‌دهد و از مصالح کلی باز می‌دارد. آیه‌ی قرآن به همین مطلب اشاره دارد که می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ لَنْثَبِتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾^۱ و ﴿لَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ...﴾^۲

تثقیف به هنگام لغزش یعنی این‌که هیچ پادشاهی مأموری را برای جلب نظر رعیت به فرمانبرداری از خودش نمی‌فرستند، مگر این‌که وقتی او را در حال ابلاغ، متمایل به نظر مردم می‌بینند، با مشاهده کمترین انحراف و لغزش از او به شدیدترین وجه او را از آن حالت باز می‌دارد تا موقعیت او را حفظ کند و پایدار و استوارش نگه دارد. چون به خوبی می‌داند که اگر او را از اشتباهات و لغزش‌هایش آگاه نکند، ممکن است به آن‌ها خو گیرد و به گمراهی بیفتد. خداوند متعال که نسبت به بندگانش لطف و محبت دارد و اولیاء و دوستانش را یاری و پشتیبانی می‌کند، نسبت به فرستاده و برگزیده‌ی خود که بار سنگین نبوت را بر دوش او نهاده از آگاهی و هشدار دریغ نمی‌ورزد. خطاب خداوند به حضرت نوح علیه السلام به همین مطلب برمی‌گردد که فرمود:

﴿فَلَا تَسْئَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ أَنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ

الجاهلین﴾^۳

هم‌چنین کلام الاهی به حضرت داوود علیه السلام که فرمود:

﴿فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تَشْطُطْ﴾^۴

و به حضرت سلیمان:

﴿وَ الْقِينَا عَلٰی كَرْسِيٍّ جِدًّا ثُمَّ اُنَابْ﴾^۵

۱. فرقان (۲۵): ۳۲. و بدین‌گونه شد تا دل تو را به وسیله‌ی آن تثبیت و استوار کنیم.

۲. اسراء (۱۷): ۷۴. و اگر ما تو را نگه نمی‌داشتیم نزدیک بود که تو... .

۳. هود (۱۱): ۴۶. از من آنچه را که علم و آگاهی نداری مپرس. من تو را پند می‌دهم که از نادانان نباشی.

۴. ص (۳۸): ۲۲. بین ما به حق و حقیقت حکم کن و زیاده‌روی نکن.

۵. همان: ۳۴. و بر روی تخت او جسدی را انداختیم و بعد از آن او توبه و رجوع کرد.

و به حضرت محمد ﷺ:

﴿و استقم كما امرت و لا تتبع اهوائهم﴾^۱

﴿لو لا کتاب من الله سبق﴾^۲ ... ﴿و ان کان کبر علیک اعراضهم﴾^۳

این ویژگی‌های چهارگانه را از طریق تلاش و کوشش نمی‌توان به دست آورد، زیرا این‌ها موهبتی الهی و نشانه‌ای از عالم بالا است که وابستگی به تدبیر کسی دارد که خلق و امر به دست او است که در زمان مخصوص و مکانی مناسب اظهار کند یعنی جایی که نیازی کلی برای هدایت گمراهان خلق ایجاد می‌کند. جایگاه این ویژگی‌ها برتر از آن است که عقل‌های جزئی بدان راه یابد و یا از طریق کسب و تلاش به دست آید.

قرآن مجید به همین مطلب اشاره می‌کند، آن جا که می‌فرماید:

﴿و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من

یشاء﴾^۴

نیز آن جا که از زبان پیامبران بیان می‌دارد:

﴿ان نحن الا بشر مثلکم و لکن الله یمن علی من یشاء من عباده﴾^۵

نیز آن جا که فرمود:

۱. شوری (۴۲): ۱۵. به همان‌گونه که به تو امر شده است، استقامت کن و از هوی و هوس آنان پیروی مکن.

۲. انفال (۸): ۶۸. و اگر نبود کتابی از سوی خداوند که قبلاً معین کرده است... .

۳. انعام (۶): ۳۵. و هرچند اعراض و پشت کردن آنان بر تو سنگین و سخت است.

۴. آل عمران (۳): ۱۷۹. این چنین نیست که خداوند شما را بر غیب آگاه سازد لکن خداوند از پیامبرانش هر کس را که بخواهد برمی‌گزیند.

۵. ابراهیم (۱۴): ۱۱. ما جز بشری هم‌چون شما چیز دیگری نیستیم لکن خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد منت می‌گذارد.

﴿فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضى من رسول﴾^{۲۹۱}

نویسنده گوید: این ویژگی‌های چهارگانه‌ای که برای پیامبران حاصل می‌شود، بدان جهت است که آفرینش آنان برتر و والاتر از دیگر مخلوقات است. همه‌ی این‌ها برای آقای ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل است، زیرا آن حضرت همراه با برترین پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله از یک نور آفریده شده است. لذا از همه‌ی آفریدگان و پیامبران به جز حضرت خاتم النبیین افضل و برتر است پس روانیست که هیچ کس از او جلو افتد و مقدم بر او شود.

دهم - شاه ولی الله دهلوی

پدر دهلوی چنین گوید: ارواح پاک پیامبران، در نهایت درجه‌ی صفا و مقام رفیع آفریده شده‌اند. حکمت الاهی اقتضا کرده است که به خاطر این صفا و بلندی به درجه‌ی نبوت و پیامبری برسند. ریاست و سرپرستی جهان را به آن‌ها وا گذاشته است. چنان‌که فرماید:

﴿الله أعلم حیث یجعل رسالته﴾^۳

در بین افراد امت، گروهی هستند که ارواحشان نزدیک به ارواح پیامبران آفریده شده و اینان در اصل آفرینش، جانشینان پیامبران در بین امت‌ها ی‌ند. هم‌چون خورشید که در آینه منعکس می‌شود ولی در خاک و چوب و سنگ منعکس نمی‌شود. اینان که خلاصه و عصاره‌ی امت‌اند، ویژگی خاصی از نظر روح قدسی دارند. که در دیگران امکان وجودش نیست. قلوب آنان بر آن‌چه که به دست می‌آورند، گواهی می‌دهد که گویا قبلاً به طور اجمال و سربسته، خود آن حقایق و حیانی را ادراک کرده‌اند و بعد به طور تفصیل به آن‌ها وحی می‌شود. در درجه‌ی بعد از آن‌ها افرادی جای می‌گیرند که

۱. جن (۷۲): ۲۷. بر غیث کسی را آگاه نمی‌سازد جز آن کس را که بپسندد که عبارت باشد از پیامبر.

۲. دلائل النبوة تألیف ابونعیم.

۳. انعام (۶): ۱۲۴. خداوند می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

کمی پایین تر از آنان قرار دارند. به همین ترتیب پایین می‌رود تا به عوام مردم می‌رسد. پس همان‌گونه که دارنده‌ی مقام خلافت مخصوصه در ظاهر رییس مسلمین است، می‌بایست از جهت استعدادات باطنی هم چون صفای باطن و مقام و شخصیت والاینز از دیگران برتر باشند تا ریاست ظاهریه‌ی آنان همراه با ریاست باطنی باشد.^۱

وجوه دلالت این گفتار:

گفتار شاه ولی‌الله پدر دهلوی دلالت حدیث نور را از چندین جهت آشکار می‌سازد:

۱- دهلوی گوید: حکمت الاهی اقتضا کرده است که به خاطر این صفا...

نویسنده گوید: با توجه به همین مطلب، امام علی بن ابیطالب علیه السلام شایستگی کامل برای احراز مقام ریاست جهانی را داشته است. زیرا مقتضای حکمت الاهی را به دلیل حدیث «نور» واجد بود. حدیث نور دلالت دارد بر آن که حضرتش از آدم و دیگر پیامبران الاهی غیر از پیامبر اسلام برتر است؛ زیرا به خاطر وحدت نور آن حضرت با نور حضرت خاتم النبیین و برتری مقام ختمیت از همه‌ی پیامبران گذشته، صفا و رفعت شأن امیرالمؤمنین از دیگران بیش تر است. بنابراین حدیث نور، از جمله‌ی دلایل روشن بر وجوب واگذاری امامت بعد از پیامبر به وجود مقدس علی علیه السلام است و همین مطلوب و خواسته ما است. از این جهت می‌گوییم که مخالفت دهلوی با پدرش و انکار دلالت حدیث بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام کار عجیب و غریبی است.

۲- دهلوی گوید: «در بین افراد امت گروهی هستند...»

نویسنده گوید: فحوای حدیث نور بر این مطلب دلالت دارد که بعد از رسول اعظم فقط علی بن ابی‌طالب شایستگی مقام خلافت را دارا است، نه افرادی غیر از او که به این درجه و یا کمترین درجه از این مقامات نرسیده‌اند.

۳- این عبارت که دهلوی می‌گوید: «مانند خورشید...» این عبارت ظاهر در این است که جانشینان حضرت رسول می‌بایست بدان‌گونه باشند نه هم‌چون خاک و چوب

۱. ازالة الخفاء فی سیره الخلفاء.

و سنگ که اشعه‌ی خورشید هرگز در آنها منعکس نمی‌شود.

شکی نیست که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در تمام حالات و صفاتش نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. بلکه بر طبق حدیث نور، هر دو یکی هستند تا جایی که هیچ یک از پیامبران و مرسلین به این پایه و درجه نمی‌رسند، تا چه رسد به آنانی که در ذاتشان هیچ یک از صفات حضرت رسول نقشی نبسته و دارای هیچ یک از ویژگی‌ها و خصال آن حضرت نیستند.

۴- کلام دهلوی که گفت: «اینان که خلاصه و عصاره این امت می‌باشند...» صریح است در این که می‌بایست خلفا چیزهایی را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرفته باشند که دیگران نگرفته‌اند و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به این درجه‌ی والا رسیده است (به خاطر حدیث نور). از این جهت خلیفه بلافضل رسول خدا است و خلافت دیگر افرادی که بر او جلو افتاده و او را کنار گذاردند باطل است.

۵- دهلوی گوید: «پس همان‌گونه که صاحب خلافت مخصوص...»

نویسنده گوید: حدیث نور نیز بر این معنی دلالت دارد و گویای اختصاص این مقام است برای حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ. او در ظاهر و باطن، بعد از رسول خدا رییس امت است و دیگران در این مقام نصیب و بهره‌ای ندارند. آنان - هر چند بزرگ و عظیم و باشخصیت باشند - حق تقدّم بر او را ندارند، تا چه رسد به کسانی که بر آن حضرت مقدّم شده و به چنین درجه و مقامی نرسیده‌اند.

یازدهم - محمد صدر عالم

عَلَّامَه مُحَمَّد صَدْر عَالَم را در این باره گفتاری است طولانی که در مطلوب ما صراحت دارد و منظور را کاملاً می‌رساند. از این جهت ما تمام عبارات او را در این جا می‌آوریم:

«ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابونعیم و بیهقی همه در کتاب «الدلائل» آورده‌اند که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: هنگامی که این آیه بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱ پیامبر مرا فرا خوانده و فرمود:

«یا علی! خداوند به من دستور داده که خویشاوندان نزدیک را هشدار دهم. من از این دستور، احساس دلتنگی و سختی می‌کنم و می‌دانم که اگر آنان را به این امر فرا خوانم، از آنان بر خورده‌های ناخوش آیندی خواهم دید. از این جهت لب فرو بسته و ساکت ماندم تا این که جبرئیل بر من نازل شده و گفت: «ای محمّد اگر آن چه که بدان مأور شده‌ای انجام ندهی، پروردگارت تو را عذاب خواهد کرد.» اکنون نانی آماده کن و پاچه‌ی گوسفندی و کاسه‌ی شیری در کنارش قرار ده. فرزندان عبدالمطلب را دعوت کن تا با آنان سخن گویم و مأوریتم را به آنان ابلاغ کنم.»

من دستورات پیامبر را اجرا کردم، آنان را به نزد حضرتش فرا خواندم. در آن روز تعداد آنان چهل نفر با کم و زیادش بود که عموهای پیامبر، جناب ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب در بین آنان بودند. بعد از اجتماع آنان دستور دادند که غذایی را که برایشان ساخته بودم، بیاورم. من آوردم و پیش رویشان گذاشتم. پیامبر، پاره‌ای از گوشت را گرفت، با دندان‌ش تکه تکه کرد، در اطراف سفره به سوی آنان انداخت و فرمود: بخورید به نام خدا. آنان شروع کردند به خوردن تا این که جز آثار انگشتانشان چیزی باقی نماند. به خدا سوگند به گونه‌ای می‌خوردند که به نظر می‌رسید که هر یک از آنان می‌توانست همه‌ی غذاها را بخورد. بعد فرمود که یا علی اینان را سیراب کن. من کاسه را نزد آنان آوردم تا این که همگی از آن نوشیدند، به گونه‌ای که هر یک از آنها می‌توانست همه کاسه را بیاشامد. همین که پیامبر خواست سخن گوید، ابولهب پیشی گرفت و گفت: «همراهتان شما را سحر کرد». افراد پراکنده شدند و آن جناب با آنان سخنی نگفت، فردای آن روز فرمود:

«یا علی! این مرد (ابولهب) از من جلو افتاده و کلماتی را گفت که شنیدی. در نتیجه پیش از آن که من سخن گویم افراد پراکنده شدند. مجدداً همان برنامه دیروز را اجرا کن. همان غذا و آشامیدنی را آماده ساز و آنها را دعوت

کن.»

من دستورات آن گرامی را اجرا کردم، طعام و غذا را آماده ساختم، آنان را فرا خواندم و غذا را جلو آنها گذاشتم. پیامبر نیز همان کار دیروز را تکرار کرد و آنان نیز خوردند و آشامیدند تا سیر شدند. آن گاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سخن درآمد و فرمود:

«ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند من در بین اعراب، جوانی را نمی‌شناسم که بهتر از آن چه من به شما داده‌ام، برای شما آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. خداوند به من دستور داده که شما را به سوی او فرا خوانم. کدام یک از شما مرا در این امر کمک می‌کند؟»

من - در حالی که از همه‌ی آنها کم سنّ و سال تر بودم و قد و قامت از آنان کوچکتر و جثّه‌ام ضعیف تر بود - عرض کردم: ای پیامبر خدا! من پشتیبان و یاور شما در این امر خواهم بود. پیامبر گردن مرا گرفت و فرمود:

«این برادر و جانشین و وصی من است در بین شما. از او گوش دهید و فرمانش را اطاعت کنید.»

آنان از جا حرکت کردند، به ابوطالب می‌خندیدند و می‌گفتند: به تو دستور داد که گوش به فرمان علی باشی و از او اطاعت کنی.

ابن جریر از علی عَلِيٍّ نقل کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«ای فرزندان عبدالمطلب! من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده‌ام. خداوند به من دستور داده است که مردم را به سوی او فرا خوانم. کدام یک از شما در این کار مرا کمک می‌کند که در پی آن، برادر و وصی و جانشین من در بین شما باشد؟»

همگی از اطراف آن جناب پراکنده شدند. من گفتم: ای پیامبر خدا من یاور و وزیر شما در این مأموریت هستم. حضرتش گردن مرا گرفت و فرمود:

«این است برادر من، وصی من و جانشین من. به او گوش دهید و از او اطاعت کنید.»

احمد و ابن جریر و ضیاء روایت کرده‌اند که به حضرت علی عَلِيٍّ گفتند: چگونه

شد که تو وارث پسر عمویت شدی ولی وارث عمویت نشدی؟! فرمود: حضرت رسول ﷺ همه‌ی فرزندان عبدالمطلب را - که همگی یک تنه گوسفند را با یک مشک آب می‌خوردند - فراخواند و برایشان مختصری نان تهیّه کرد. آنان از آن نان خوردند تا سیر شدند، اما آن غذا همان‌طور به جای خود باقی ماند به گونه‌ای که گویا دستی به او نرسیده و کسی از آن چیزی نخورده و نیاشامیده است. پیامبر فرمود:

«ای پسران عبدالمطلب! من به سوی شما به طور خاص و به سوی مردم به طور عمومی مبعوث شده‌ام. شما نشانه و آیات مرا دیده‌اید، کدام یک از شما با من بیعت می‌کند بر آن که برادر و همدم و وارث من باشد؟»

هیچ‌کس پاسخ مثبت نداد و به سوی او حرکت نکرد. من از جا حرکت کردم، در حالی که از همه‌ی آن‌ها کوچکتر بودم. فرمود: بنشین، بعد سه مرتبه سخنان خود را تکرار کرد. در هر سه مرتبه من از جا برمی‌خاستم و به من می‌فرمود: بنشین. در مرتبه‌ی سوم دستش را بر دست من زد.

حضرت علی رضی الله عنه فرمود: بدین صورت من وارث پسر عمویم شدم.

تفسیری ارزشمند که ذوق صحیح بدان راه می‌یابد:

بدان که برادری عبارت است از همراهی و جودی در مرتبه‌ی اوّل و همراهی شهودی و دیداری در مرتبه‌ی دوم. وصایت عبارت است از تحقّق یافتن بدانچه وصیّت‌کننده بدان متحقّق است، از نظر علم و حال و مقام و معرفت. وزارت، پذیرش مسؤلیّت و بار تکلیفی است که وزیر گیرنده آن بار را بر دوش دارد. وراثت یعنی به دست آوردن چیزی که مورث آن را به دست آورده است، نه از راه تلاش و کسب، بلکه به مناسبت استعداد و قرارداد. خلافت عبارت است از ایستادن در جای آن کسی که جانشین گمارده به عنوان جایگزینی.

تحقیقی شایسته:

بدان که وصایت و اخوّت و دیگر فضائلی که ذکر شد، حکمتی پیچیده و رازی ژرف است در اصل و ریشه وجود و هستی که به وسیله‌ی وجدان روشن و ذوق صحیح آشکار می‌شود.

توضیح آن است که مقام وجوب، و خدایی چون با فیض اقدس خود^۱ صورت‌های علمی را در مقام علم خود افاضه فرمود، نخستین صورتی که در آن مقام مورد فیض الاهی قرار گرفت، عین محمدیّه و حقیقت آن حضرت بود که جمیع حقایق ممکنات و اعیان آن را در بر گرفته است که وساطت بزرگ بین مقام وجوب و امکان را دارا بود. آن‌گاه با ثبوت علمی به خاطر وساطت و همراهی عین علوی - که تمام حقایق انبیاء و مرسلین و دیگران را جامع است - واجد آن فیض شد و از او به دیگر اعیان موجودات رسید. و به همین‌گونه در این مقام به فیض مقدس به اعیان خارجی موجودات افاضه فرمود که نخستین موجود در مقام روحانی، روح محمدی بود و بعد از آن روح علوی. بعد از این مرحله، هنگامی که خداوند «هبا»^۲ را پدید آورد، نخستین چیزی که از آن آشکار شد، حقیقت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روح آن حضرت پیش از دیگر حقایق و ارواح بود. در آن حال، روح علوی نزدیکترین روح به آن حضرت بود. لذا به همراه آن و مقارن ظهور آن حضرت پدید آمد.

سپس آن حقیقت محمدیّه و آن صورت هبائیّه آمادگی یافت و روی آورد تا با جلوه‌ی اعظم الاهی که خلق بدان هدایت یابند و به آن پناهنده شوند، منطبق و همراه شود، آن جلوه عبارت است از تجلّی الاهی به حسب جمع شدن اسماء الاهی در اسم «الرحیم الهادی». این اسم شریف به احدیت همه‌ی اسما، در صورت نور اعظم تجلّی یافت و با آن صورت هبائیّه منطبق شد و بدان تحقّق و جوهریّت یافت. بعد آن نور بر کسانی که نزدیکتر به آن حضرت بودند، گسترش یافت و همین‌سان پیش رفت.

۱. عرفا برای خداوند، سه مقام قائلند و خداوند را در سه رتبه و مقام مدّعی شهودند: اول مقام کتر مخفی، دوم مقام تجلّی بر اسماء و اعیان ثابته که آن را فیض اقدس می‌نامند و سوم مقام تجلّی بر اعیان موجودات خارجی که آن را فیض مقدس می‌گویند. در این قسمت، جناب محمد صدر عالم مرتبه خلقت حضرت خاتم النبیین را با آن اصطلاحات توجیه کرده است. (مترجم)

۲. هبا یا ذره هبا: کوچکترین ذره‌ی عالم ماده است که مبدأ و آغاز خلقت عالم مادی و اجسام به حساب می‌آید. (مترجم)

نزدیک ترین مردم به آن حضرت در آن «هبا»، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. بدین جهت آن حضرت جامع حقایق انبیاء و مرسلین و اسرار متقدمین و متأخرین است و برادر و وصی و خلیفه و وارث و وزیر و ولی مؤمنان و سرپرست آنان و کمک کننده به همه ی رسولان و پیامبران و اولیاء اولین و آخرین با مدد آن حضرت که نور اعظم از آن ناشی شده است.

مؤید گفتار، روایتی است که احمد در کتاب «مناقب» از سلمان فارسی روایت کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که آدم علیه السلام را آفرید، آن نور را به دو بخش تقسیم کرد: بخشی از آن من هستم و جزء دیگر علی بن ابی طالب علیه السلام است.»

هم چنین در تأیید این بحث کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می آوریم که فرمود:

«یا علی تو در پنهانی با تمام پیامبران بودی و به صورت آشکارا با من

هستی.»

سرور و تکیه گاه و جد بزرگوار من که خداوند صمد را به یکتایی پذیرا است، شیخ ابوالرضا محمد در شرح این حدیث گوید: آری او از پیش کسوتان اولیای خدا است، و آنان کسانی هستند که روحشان پیش از آمدن به این دنیا متجسم شده و قبل از آن که به بدن عنصری تعلق گیرد و منصرف در آن شوند و تدبیر کنند، در امور این عالم متصرف هستند.

آن گاه می گوید: داستان دشت ارزن این گفتار را تأیید می کند. این داستان طولانی است که این موضع مناسب با ذکر آن نیست و یادآوری آن، مطلب را به درازا می کشد. کسانی که طالب آگاهی از آند به کتاب «الملفوظات القدسیه الرضاییه» که از مؤلفات من است، مراجعه کنند. مؤید دیگر برای گفتارم، روایتی است که از حضرت علی علیه السلام رسیده است که فرمود:

«من علی هستم و او علی است و من به همه چیز آگاه هستم. منم آن کسی که کلیدهای عالم غیب در نزد من است که بعد از حضرت محمد، کسی غیر از من هیچ کس آن را نمی داند. من قلب خدا، دست خدا، جنب الله، لوح محفوظ،

ذوالقرنین، نوح نخست، ابراهیم خلیل، موسای کلیم هستیم. من اول و آخر، ظاهر و باطن، روح الارواح، روح الاشباح، خازن نبوت، وجه الله، ترجمان وحی خدایم.» انتهى.

آن‌گاه باید دانست که منشأ این تحقیق، آن است که در خواب دیدم رسول خدا ﷺ به شهر من قدم گذاشت و به کاخ سلطانی روی آورد و با اصحابش وارد آن کاخ شد. هر یک از اصحاب که نسبت به کسی از مردم شهر معرفت و موذتی داشت، وارد خانه‌ی او شد تا این که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به خانه‌ی من وارد شد. بر روی بام خانه‌ام نشست. من به پشت بام رفتم و پشت سر آن حضرت برای خدمت به او ایستادم. آن جناب قدری درنگ کرد و به پا خاست و به من فرمود: به آسمان بنگر. من در وسط آسمان، ماه کاملی دیدم که تمام عالم را نورانی کرده بود.

علی مرتضی فرمود: این ماه تمام، چهره‌ی حقیقت محمدیه است. در این هنگام ماه دو نیم شد. نیمی در آسمان باقی ماند و بلافاصله بدر تمام شد، به طوری که گویا اصلاً نصف نشده و نیم دیگر وارد سینه‌ی آن حضرت شد در حالی که من به آن نگاه می‌کردم که به تدریج سریعاً ماه کامل شد. علی علیه السلام فرمود: نسبت من به رسول خدا ﷺ بدین گونه است. بعد با مهربانی و لطف هر چه تمام تر فرمود: و همین گونه است نسبت تو با من. به ماه نگاه کن، من به آن نگاه کردم. دیدم ماهش دو نیم شد: نیم اول در سینه‌ی حضرت ماند و ماه تمام شد، به طوری که گویا اصلاً نصف نشده است. و نصف دیگر به سینه‌ی من وارد شد. حضرت با محبت هر چه تمام تر به من نگاه کرد و فرمود: نیمه‌ی تو به زودی کامل می‌شود، لکن به تدریج یکی بعد از دیگری، بعد حضرت علی وارد خانه‌ی من شد. من دست به گردن ایشان انداخته و شروع کردم به گفتن این کلمات: تو آقا و امام منی، تو حجت و برهان منی، تو اسلام و ایمان منی، تو عرفان و وجدان منی، تو ذات و صفات منی، تو حقیقت و رسم و نشان منی، تو اخلاق و اسرار منی، بعد این سری را که من نوشتم بر من مکشوف شد. سپاس جاودانه خداوند را، سپاسی که جز علم الاهی پایانی برایش نیست... و چیزی با او برابری نمی‌کند غیر از مشیت و خواست او و پاداشی برای گوینده‌اش نباشد جز رضایت و خشنودی او.

شیخ اکبر محی‌الدین ابن عربی به برخی از این تحقیقات تصریح کرده است و من صلاح در این دیدم که عین عبارات او را در این جا بیاورم و بدان شاهد گیرم:

شیخ در باب ششم از کتاب «الفتوحات المکیه» گوید: هنگامی که خداوند متعال اراده فرمود عالم را آشکار کند به همان گونه که در علم او گذشته بود، عالم را از آن اراده مقدسه‌اش جدا ساخت و یکی از تجلیات تنزیه را به حقیقت کلیه زد. از آن «هبا» پدید آمد. به میزان قرب و نزدیکی که به آن داشتند، از آن نور قبول کردند، همان گونه که زوایای خانه نور چراغ را می‌پذیرند که به میزان نزدیکی‌اش به آن نور، درخشش و روشنی آن بیشتر است. در پذیرش نور حقیقت محمدیه هیچ‌کس نزدیک‌تر از او نبود. لذا از تمامی موجوداتی که در آن هباء هستند، پذیرش آن نور بیشتر است. بدین روی، آن حضرت مبدأ ظهور عالم و نخستین موجود است.

شیخ محی‌الدین گوید: نزدیک‌ترین مردم به او در آن «هباء»، علی بن ابی‌طالب است که پیشوای همه‌ی جهان و جامع اسرار همه‌ی پیامبران است. پایان عبارتی که در کتاب «البواقیت والجواهر» به نقل از کتاب «الفتوحات المکیه» محی‌الدین آمده است. این تحقیق رابه خوبی نگاه دارید که در کشف هر فضیلت و منقبتی در گذشته و آینده مفید است. ان شاء الله، زیرا آن اصل و ریشه‌ی هر منقبتی است. و خداوند، داناترین است.^۱

۱. معارج العلی - خطی.

پاسخ به دیگر سخنان دهلوی در مورد دلالت حدیث نور بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

۱ - دهلوی گوید:

زیرا شریک بودن آقای ما حضرت امیر در نور نبوی، مستلزم امامت آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست.

در پاسخ می‌گویم: نفی این ملازمه، انکاری است رسوا که جناب دهلوی انجام داده؛ زیرا جزئیت نور علوی از نور نبوی و جلوتر بودن در آفرینش از حضرت آدم و دیگر پیامبران علیهم السلام چنان است که برتری و افضلیت او را به روشنی نشان می‌دهد، چنان‌که صریح کلام محققان اهل سنت است، که از نظر خوانندگان گرامی گذشت. پس برتری آن حضرت نسبت به سه خلیفه، از بدیهیات قطعی است. و این مطلب برای اثبات امامت بلافصل آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کافی است. گفتار پدر دهلوی و تصریحات ابن تیمیّه و دیگر بزرگان اهل سنت نیز بر این مطلب دلالت دارد.

باید دانست که تعبیر «اشتراک» در نور، در عبارت دهلوی چندان روشن نیست. گویا وی می‌خواهد این دو نور را از یکدیگر جدا کند و بگوید نور آن حضرت از نور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کمتر است. لکن دیدیم که احادیث وارده دلالت بر آن دارد که نور نخستینی که قبل از هر چیزی آفریده شد، نور واحدی بود و پیوسته به همین صورت واحد در اصلاب و ارحام در حال انتقال بود تا این‌که در صلب عبدالمطلب صلی الله علیه و آله و سلم دو نیم شد. لفظ «نصف» در تساوی بین دو نور صراحت دارد و مناصفه‌ای که در روایات آمده،

با مشارکتی که در عبارت دهلوی آمده تفاوت بسیاری دارد. بدین جهت می‌بایست روایاتی را که لفظ «نصف» در آنها نیامده، بر این معنی حمل کنیم. آن روایاتی که کلمه «جزء» را آورده، از این که بر معنای نصف حمل شود مشکلی ندارد. بلکه معنای متبادر از کلمه‌ی «جزئین» همان دو جزء متساوی است. بعلاوه بر فرض که بپذیریم که نور آن حضرت از نور رسول خدا ﷺ کمتر است، باز هم افضلیت آن حضرت را از دیگر مخلوقات ثابت می‌کند، تا چه رسد به کسانی که پیش از اظهار اسلام، کافر بوده و از آن نور محروم بودند؟!

۲ - دهلوی گوید:

پس بر آن کس که مدعی خلافت و امامت بلافصل است، لازم است که به گونه‌ای این ملازمه را اثبات کند که قابل منع نباشد.

در پاسخ می‌گوییم: مابه توفیق‌الاهی این مطلب رابه گونه‌ای اثبات کرده‌ایم که هیچ شک و تردیدی در آن راه ندارد؛ زیرا تساوی نور و صی بانور نبی و تقدّم بر دیگران، دلیلی روشن بر خلافت بلافصل است. انکار و عدم پذیرش این مطلب، جز از یاوه‌سرایان و معاندان فرومایه بر نمی‌خیزد و غبار گردی بر چهره‌ی تابناک این نور درخشنده نمی‌نشانند. پس کسی منکر این حقیقت نیست جز افرادی که هیچ‌گاه نخواستند به پژوهش در لابلای آثار و تحقیقات بپردازند و هرگز به تصریحات استوانه‌های بزرگوار از اهل علم، دیده‌ای ندوخته و در ژرفای دریای نوشته‌های اندیشمندان فرو نرفته‌اند.

۳ - دهلوی گوید: آسان‌تر از اثبات این مطلب، خرط القناد است.^۱

در پاسخ می‌گوییم: خرط القناد را آسان‌تر از اثبات این اندیشه استوار و عقیده‌ی صحیح و روشن دانستن، جز از افراد معاند و لج‌باز و کج‌اندیش صادر نمی‌شود. افرادی

۱. خرط القناد = خرط، دست کشیدن و تراشکاری، قناد، درخت پرخار. اصطلاح «دونه خرط القناد» یعنی این که آسان‌تر از آن، دست کشیدن و تراشیدن درخت پرخار است. ضرب‌المثلی است برای مشکل بودن یک کار. (مترجم)

چنین می‌پندارند که از راه راست منحرف نشده، در وادی گمراهی و تعصّب افتاده، نقادی و جواهریابی را با سرگردانی و گمراهی یکی گرفته‌اند.

۴ - دهلوی گوید: در نزدیکی نسب حضرت امیر با پیامبر سخنی نیست.

در پاسخ می‌گویم: مفاد حدیث نور را فقط در قرب نسبی و خویشاوندی با رسول خدا دانستن، انحرافی عقیدتی بی‌سابقه است، گرچه اعترافی ضمنی به صحّت حدیث نور است. چنین گوینده‌ای، آشکارا ادّعاهای گذشته خود را - که حدیث نور را باطل می‌پنداشت - رد می‌کند. چنان‌که تکذیبی است نسبت به ادّعای ابن جوزی و کابلی و قاضی هندی که ساختگی و جعلی بودن حدیث نور را ادّعا کرده‌اند. آری چنین است که نیرنگ زشت، دامن اهل خود را می‌گیرد.

دهلوی خویشاوندی و قرب نسبی حضرت علی را به رسول خدا اقرار کرده است. این کلام، ردّ گفتار عمر بن الخطاب است که اخوّت و برادری امیرالمؤمنین را نسبت به رسول خدا ﷺ انکار کرد.

ابن قتیبه گوید: ابوبکر خبردار شد که عده‌ای که از بیعت کردن با او خودداری کرده‌اند، در نزد علی (ع) جمع شده‌اند، عمر بن خطاب را به سوی آنان فرستاد. او به در خانه‌ی علی آمده آنان را صدا زد، اما آنان بیرون نیامدند. عمر دستور داد هیزم بیاورند. گفت: سوگند به آن کسی که جان عمر در دست او است، یا بیرون آیید و یا خانه را بر روی همه‌ی کسانی که در آن به سر می‌برند آتش خواهم زد، به او گفته شد: ای ابو حفص! فاطمه در این خانه است. گفت: باشد.

آنان از خانه‌ی علی (ع) بیرون آمده و همگی به جز آن جناب (ع) بیعت کردند. پنداشت که حضرت فرمود: سوگند یاد کرده‌ام که خارج نشوم و جامه‌ام را از تن بیرون نیاورم تا این‌که قرآن را گرد آورم. فاطمه بر در خانه‌اش ایستاده و فرمود: من با مردمی که به بدترین گونه با من برخورد کردند، عهد و پیمانی ندارم. جنازه‌ی رسول خدا ﷺ را رها کرده و کارتان را در بین خود انجام دادید و از ما نظر نخواستید و حقّی برای ما قائل نشدید....

عمر نزد ابوبکر آمده و به او گفت: آیا از این کسی که از بیعت کردن با تو خودداری می‌کند، نمی‌خواهی بیعت بگیری؟

ابوبکر گفت: ای قنفذ (او غلام ابوبکر بود) برو و علی را فرا خوان. قنفذ نزد علی رفت. حضرت به او گفت: تو چه می‌خواهی؟ گفت: خلیفه‌ی رسول خدا تو را فرا می‌خواند، حضرت فرمود: چه زود بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دروغ بستید، قنفذ برگشت و مأموریتش را ابلاغ کرد، عمر مدت زیادی گریست. آن‌گاه به ابوبکر گفت: آیا این فرد متخلف از بیعت را به بیعت کردن وادار نمی‌کنی؟ ابوبکر به قنفذ گفت: به سوی او برگرد و بگو: امیرالمؤمنین تو را فرا می‌خواهد تا بیعت کنی. قنفذ نزد حضرت آمده و مأموریتش را به حضرت گفت. علی عَلِيٌّ صدایش را بلند کرده و گفت: سبحان الله! چیزی را مدعی شده که ربطی به او ندارد. قنفذ برگشت و پیغام را رسانید. مدتی طولانی گریست. سپس عمر از جا حرکت کرده و به همراه گروهی به راه افتاد تا این‌که به در خانه فاطمه رسید و در خانه را کوبید. وقتی فاطمه صداهای آنان را شنید، با صدای بلند گریست و گفت: ای رسول خدا! بعد از تو، من از پسر خطاب و پسر ابوقحافه چه‌ها دیدم! وقتی مردم صدای گریه‌ی حضرت زهرا را شنیدند، گریه‌کنان برگشتند، دل‌هایشان می‌خواست پاره پاره شود و جگرهایشان در حال انفجار بود. عمر به همراه عده‌ای ایستاد. علی را از خانه بیرون کشیده و نزد ابوبکر آورد و به او گفتند: بیعت کن. حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم، چه می‌شود؟ گفتند: در این صورت - سوگند به آن خداوندی که جز او خدایی نیست - گردنت را می‌زنیم. حضرت فرمود: بنابراین بنده‌ی خدا و برادر رسولش را می‌کشید.

عمر گفت: بنده‌ی خدا، آری. ولی برادر رسول خدا، نه. ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی‌گفت. عمر به او گفت: آیا در این باره دستوری صادر نمی‌کنی؟ گفت: تا وقتی که فاطمه در کنار او است او را به چیزی وادار نمی‌کنم. حضرت علی کنار قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفت و فریاد می‌زد و می‌گریست و می‌گفت: ﴿يَا بَنِيَّ امِّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي﴾^۱ ۲

۱. اعراف (۷): ۱۵۰. ای پسر مادرم! مردم مرا ضعیف گمارده و نزدیک بود که مرا بکشند. این گفتاری است که هارون برادر موسی عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ آن حضرت گفت، به هنگامی که موسی از او پرسید: چه شد که مردم به

وجوه صحت استدلال به خویشاوندی نسبی بر امامت بلافصل

دهلوی گوید: سخن در ملازمه‌ی نزدیکی نسبی است با امامت بلافصل

در پاسخ می‌گوییم: استدلال به نزدیکی نسب امیرالمؤمنین علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خلافت آن حضرت، بدون شک و شبهه صحیح و در نهایت متانت است. وجوهی که بر صحت استدلال به این امر دلالت دارد و بطلان تشکیلات دهلوی را ثابت می‌کند، فراوان است. برخی از آن وجوه چنین است:

۱ - احادیث اصطفاء و گزینش بنی‌هاشم

احادیث فراوانی می‌رساند که خداوند، بنی‌هاشم را از میان تمام آفریدگانش برگزیده و آنان از دیگران برترند. امیرالمؤمنین علیه السلام از بنی‌هاشم بود، بلکه بعد از پیامبر، بالاجمال از همگان برتر بود. آن حضرت از سه نفری که از بنی‌هاشم نبودند، برتر بود. کسی که در بنی‌هاشم از همگان افضل است، چگونه جایز است کسی بر او مقدم شود؟ اینک برخی از نصوص احادیث اصطفاء که بدان اشاره شد، با برخی از مطالب وابسته به آن نقل می‌شود.

دنبال پرستش گوساله رفتند.

۲. الامامة و السياسة، تحت عنوان «بیعت علی بن ابی طالب چگونه بود» ص ۱۲.

یکم - مسلم از ابوعمار شدّاد از واثله بن اسقع که می گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می فرمود:

«خداوند عزّوجلّ، کنانه را از فرزندان اسماعیل علیه الصلاة والسلام برگزید و قریش را از کنانه و بنی هاشم را از قریش بنی هاشم را و مرا از بنی هاشم برگزید.»^۱

نووی در شرح این حدیث گوید: اصحاب ما به این حدیث استدلال می کنند بر این که افراد غیر قریش، کفو و همتای قریش نیستند و افراد غیر بنی هاشم کفو و همتا ندارند جز فرزندان بنی المطلب، زیرا آنان و بنی هاشم همگی یک قبیله اند، چنان که در حدیث صحیح به آن تصریح شده است. والله اعلم.^۲

دوم - ترمذی از واثله بن اسقع روایت کند که رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند از فرزندان ابراهیم اسماعیل را، و از فرزندان اسماعیل بن کنانه را، و از بنی کنانه قریش را، و از قریش بنی هاشم را، و از بنی هاشم مرا برگزید.

ابوعیسی (ترمذی) گوید: این حدیث حسن و صحیح است.

ترمذی از عبّاس بن عبدالمطلب روایت کند که گفت: به رسول خدا ﷺ عرض کردم که قریش نشستند بودند و از حسب و نسب خود بین خود سخن می گفتند. آنان مثال تو را هم چون درخت خرمایی بر روی بلندایی از زمین قرار دادند. حضرت فرمود: «خداوند خلق را آفرید و مرا از بهترین گروه های آنان قرار داد. و همین گونه بهترین ها را برگزید و مرا از بهترین قبایل قرار داد. و بعد بهترین خانواده ها را برگزید و مرا در بهترین خانواده ها قرار داد. سپس بهترین خانه را برگزید و مرا در بهترین خانه قرار داد. پس من بهترین شخص و از بهترین خانواده هایشان هستم.»

ترمذی گوید: این حدیث، حدیثی حسن است...^۳

سوم - ابن اثیر همین روایت مسلم و ترمذی را همراه با روایات دیگری در

۲. المنهاج فی شرح مسلم ۱۵: ۳۶.

۱. صحیح مسلم ۲: ۲۰۳.

۳. صحیح ترمذی ۵: ۵۸۳-۵۸۴.

فضایل و مناقب پیامبر ﷺ روایت کرده است...^۱

چهارم - واقدی گفت وگویی عمرو عاص را با قسطنطین روایت کرده است. در آن گفت وگو چنین آمده است: خداوند عزوجل برای پیامبر ما، انساب را از صلب حضرت آدم برگزید تا این که از صلب پدرش جناب عبدالله بیرون آمد. پس بهترین مردم را از فرزندان اسماعیل قرار داد. او به اسماعیل الهام فرمود تا به زبان عربی سخن گوید و اسحاق را به همان زبان پدرش واگذاشت. عرب، از اسماعیل پدید آمد. آن گاه بهترین عرب را کنانه قرار داد و بهترین نسل از کنانه را قریش و بهترین خاندان را از قریش را بنی هاشم قرار داد و بهترین خانواده از بنی هاشم، فرزندان عبدالمطلب را و بهترین فرد از فرزندان عبدالمطلب را پیامبر ما را قرار داد. او را به رسالت برانگیخت و پیامبر قرارش داد... جبرئیل بر او وحی فرو آورد و گفت: باختر و خاور را گردش کردم و از تو برتر نیافتم ای محمد.

راوی گوید: موی بر اندام آن مردم راست شد، اندامشان به هنگام یاد و نام رسول خدا ﷺ به خضوع و فروتنی افتاد و دلهایشان نرم شد. به هنگامی که قسطنطین سخنان عمرو عاص را گوش می داد، هیبت و عظمت حضرت بر دلش نشست و به او گفت: در گفتارت راست می گویی. پیامبران همه این چنینند که از بزرگان خانواده های قوم و قبیله شان مبعوث می شوند.^۲

پنجم - ابن سعد حدیث واثله بن اسقع را روایت کرده و سپس می گوید: ابو ضمره مدینی از انس بن عیاض لیثی از جعفر بن محمد بن علی از پدرش محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«خداوند زمین را دو نیم کرد و مرا در بهترین بخش آن قرار داد. بعد آن نیمه را بر سه بخش تقسیم کرد و من در بهترین قسمت از آن سه بخش بودم. سپس عرب را از مردم برگزید و قریش را از عرب و بنی هاشم را از قریش و بنی عبدالمطلب را از بنی هاشم، مرا از بنی عبدالمطلب برگزید.»

۲. فتوح الشام ۲: ۴۱.

۱. جامع الاصول ۹: ۳۹۶.

از محمد بن علی روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود:
 «خداوند عرب را برگزید و از آنان کنانه و یا نصر بن کنانه را، سپس از آنان
 قریش را و از آنان بنی هاشم و سپس مرا از بنی هاشم انتخاب کرد.»
 عبدالله بن عبید بن عمیر گوید که رسول خدا ﷺ فرمود:
 «خداوند عرب را برگزید و کنانه را از عرب و قریش را از کنانه و
 بنی هاشم را از قریش و مرا از بنی هاشم انتخاب کرد.»^۱
 ششم - حافظ ابونعیم فصل دوم از کتابش را در بیان فضیلت پیامبر ﷺ در پاکی
 زادگاه و حسب و نسب و دیگر مطالب از این گونه اختصاص داده است.^۲
 وی در این باب احادیث فراوانی با اسناد پیوسته آورده است. ما برخی از
 احادیث آن را بدون ذکر سند در این جا می آوریم:

«... من از نکاح و ازدواج پدید آمدم و از همان زمان حضرت آدم تا
 هنگام ولادت از پدر و مادرم، هیچگاه از زنا و رابطه‌ی نامشروع زاییده نشدم.
 هیچگاه، از زنا و روابط نامشروع دوران نامشروع دوران جاهلیت چیزی به من
 نرسید.»

«... بهترین عرب مضر، بهترین فرد مضر، فرزندان عبد مناف، بهترین
 فرزندان عبد مناف، بنی هاشم و بهترین فرد بنی هاشم، فرزندان عبدالمطلب
 هستند. خداوند از آن هنگام که آدم را آفرید هیچگاه به دو بخش تقسیم نکرد مگر
 این که همواره من در بهترین بخش از آن دو گروه بودم.»

«... خداوند متعال خلق را به دو نیمه تقسیم کرد و مرا در بهترین بخش آن
 دو قرار داد و بعد دو نیمه را به سه بخش تقسیم کرد و مرا در بهترین بخش از آن
 سه گروه قرار داد. بعد آن سه بخش را به صورت قبایل درآورد و مرا در بهترین
 قبیله‌ها قرار داد. آن‌گاه قبایل را به صورت خانواده درآورد و مرا در بهترین
 خانواده‌ها و این است فرمایش خداوند متعال که فرمود: ﴿أَنَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
 عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...﴾»^۳

۱. الطبقات الكبرى ۱: ۲۰-۲۱.

۲. دلائل النبوة تأليف ابونعيم.

۳. احزاب (۳۳): ۳۳.

«... آن‌گاه از بین آفریدگان، بنی آدم و از بنی آدم، عرب را، و از عرب، مضر را و از مضر قریش و از قریش بنی هاشم و از بنی هاشم مرا برگزید و من برگزیده‌ای به سوی انتخاب شده‌ای هستم.»

هفتم - قاضی عیاض گوید: «و اما شرافت نسب و الایبی شهر و دیار زادگاه حضرتش، نیازی به دلیل و برهان ندارد. گفتاری مشکل و یا سخنی پنهان نیست، زیرا پیامبر، نتیجه و برگزیده بنی هاشم و برترین عصاره و سلاله قریش و مغز و مرکز آن است، برترین و گرامی‌ترین فرد عرب و از طرف پدر، عزیزترین آنان و از اهالی شهر مکه است که ارزشمندترین شهرهای خداوند بر بندگان او است.»

در این فصل و فصول دیگر، احادیث چندی هم چون حدیث «واثله» و برخی از احادیث گذشته را با اسناد به راویان آورده است.^۱

هشتم - حافظ گنجی با سند خود، حدیث «واثله» را از مسلم و ترمذی نقل کرده و چنین گفته است: پیامبر فرمود: «اصطفی» یعنی اختیار کرد و برگزید. این معنی را گروهی از مفسران در ذیل آیه‌ی شریفه: ﴿انَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ و نُوْحًا و آل اِبْرٰهٖمَ و آلِ عِمْرٰنَ عَلٰی الْعٰلَمِیْنَ﴾^۲ ذکر کرده‌اند. ﴿انَّ فِیْ ذٰلِکَ لَذِکْرِیْ لِمَن کَانَ لَهٗ قَلْبٌ اَوْ الْقِیِّ السَّمْعُ و هُوَ شَهِیْدٌ﴾^۳ پس ثابت شد که رسول خدا ﷺ که راستگو و درست‌گفتار است، از سوی خداوند متعال خبر داده است که خداوند، بنی هاشم را بر دیگر قبایل قریش برتری داده و آنان را برگزیده است.

مؤید این گفتار، روایتی است که عبدالله بن احمد بن حنبل در شمار احادیثی که زیاده بر پدرش در مناقب و فضایل حضرت علی علیه السلام گرد آورده، نقل کرده است که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای گروه بنی هاشم! سوگند به آن کسی که مرا به راستی برانگیخت، اگر حقه‌ی در بهشت را بگیرم، جز شما به کسی آغاز نخواهم کرد.»

۲. آل عمران (۳): ۳۳.

۱. الشفاء: ۶۲.

۳. ق (۵۰): ۳۷. در این داستان، یادآوری است برای کسی که قلب داشته باشد و گوش فرا دهد و آگاه باشد.

اگر این روایت به سان خورشید نمی درخشید، او در کتاب و نوشته های پدرش وارد نمی کرد.^۱

نهم - حافظ محب الدین طبری برخی از این احادیث را تحت عنوان «اصطفای اهل بیت» و «این که اهل بیت بهترین آفریدگانند» آورده است.^۲

دهم - متقی هندی روایات فراوانی در این باب آورده است که برخی از آن ها را از کتاب های گوناگون قبلاً آوردیم. افزون بر آن ها، دو روایت است: یکی آن که رسول خدا ﷺ فرمود: جبرئیل به من گفت: خاوران و باختران زمین را زیر و رو کردم، مردی را برتر از محمد نیافتم. و مشارق و مغارب زمین را گشتم، خاندانی برتر از خاندان هاشم نجستم.^۳

این روایت را حاکم در «الکنی» و ابن عساکر از عایشه نقل کرده اند. دیگر آن که پیامبر فرمود:

«من و آدم در صلب او در بهشت بودیم، کشتی نوح مرا در صلب او در خود سوار کرد و در صلب ابراهیم مرا در آتش افکند. پدر و مادرم هیچگاه به ناروا با یکدیگر جمع نشدند و پیوسته خداوند مرا از صلب های نیکو به رحم های پاک منتقل کرد. برگزیده و هدایت یافته بودم و هیچگاه دورشته نشدم مگر این که من در بهترینشان بودم...»^۴

«از آن زمان که از صلب آدم بیرون آمدم، هیچگاه زنا و رابطه ی نامشروع مرا نزاید. امت ها و گروه ها یکی بعد از دیگری مرا دست به دست می کردند تا این که از بهترین قبیله ها و خاندان های عرب که هاشم و زهره باشند بیرون آمدم.»^۵

این گونه احادیث را گروه دیگری هم چون «محمد بن یوسف زرنندی»^۶، «سید علی همدانی»^۷ و «شهاب الدین قسطلانی»^۸ آورده اند. ابن حجر مکی نیز در شرح قصیده

۱. کفایة الطالب: ۴۱۰.

۲. ذخائر العقبی: ۱۰.

۳. کنز العمال: ۱۱: ۴۰۹.

۴. همان: ۴۲۷.

۵. همان.

۶. نظم در السمطین: ۵۲.

۷. المودّة فی القربی- بنگرید: ینابیع المودّة: ۲۴۲.

۸. المواهب اللدنیة: ۱: ۱۳.

بوصیری در ذیل این بیت:

لم تزل فی ضمائر الکون تختار لك الامهات و الاباء^۱

به این مضامین اشاره دارد.

نورالدین حلبی نیز گوید: «از جمله چیزهایی که بر شرافت این نسب دلالت می‌کند، روایتی است که از عمرو بن عاص... و به لفظ دیگر از واثله... و روایتی از جعفر بن محمد... و از ابن عباس... و از ابن عمر... و از ابوهریره... و از... نقل شده است.»^۲

گفتار دانشمندان پیرامون این احادیث:

بزرگانی از دانشمندان پیرامون این احادیث به همین معنی تصریح کرده‌اند، عین عبارات برخی از آنان را به اختصار می‌آوریم:

یکم - قسطلانی: «بدان که رسول خدا ﷺ را هیچ کس در پدر و مادر شریک نیست. برادر و خواهری از پدر و مادر ندارد، زیرا گزینش الهی آن دو را به او منتهی کرده و نسبتشان به او منحصر شده است تا در آن نسبت که خداوند هدف نبوت و پایان شرافت قرار داده است، ویژه‌ی آن بزرگوار باشد. اگر کسی تحولات نسب شریف و پاکی مواد آن حضرت را بررسی کند، یقین می‌کند که آن حضرت چکیده و خلاصه پدران بزرگ و بزرگوار است. بنابراین وی که درود خداوند بر او باد، پیامبر عربی، ابطحی، حرمی، هاشمی، قرشی است که برگزیده بنی هاشم است و از برترین خاندان عربی، اصیل‌ترین نژاد، شریف‌ترین تبار، پاکیزه‌ترین ریشه، استوارترین ستون، پاک‌ترین شاخه، گرامی‌ترین عنصر، گویاترین زبان، رساترین گفتار، والاترین سنجش، و درست‌ترین ایمان، نیرومندترین نفرات، بزرگوارترین گروه از سوی پدر و مادر و شرافتمندترین شهر و دیار در نزد خداوند و بندگان او است.»^۳

دوم - سیوطی در کتاب «المقامات» تحت عنوان «المقامة السندسية» می‌نویسد:

۱. المنح المکبیه فی شرح الهمزیه. برایت پیوسته در دل هستی پدران و مادران والا برگزیده می‌شد.

۲. السیره الحلبیه ۱: ۴۳-۴۴.

۳. المواهب اللدنیة ۱: ۱۳.

﴿لقد جائكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم﴾

بالمؤمنين رؤوف رحيم ﴿﴾

﴿شما را پیامبری از جنس خودتان آمد که رنج و زحمت شما بر او دشوار است، بر هدایت شما حریص است و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان.﴾^۱

پیامبری بخشنده و بزرگوار، که ارزش او والا و دلیلش روشن است، بهترین آفریدگان از حیث پدر و مادر و پاکیزه‌ترین آنان در حسب و نسب. خداوند به خاطر او جهانیان را آفرید و دیدگان هر مؤمنی را به او روشن ساخت. او را پیامبر پیامبران قرار داد در حالی که آدم هنوز در خاک و گل بود، نام او را بر عرش نوشت تا برتری و فضیلت او را آشکار سازد، آدم به او توسل جست و به نام او توبه کرد و خداوند توبه‌اش را بدین وسیله پذیرفت و به او خبر داد که اگر رسول خاتم نبود، وی را نمی‌آفریدم. بهترین گواه برای مزیت و برتری او این جمله است که:

نبي خصّ بالتّقديم قدماً و آدم بعد في طين و ماء
كريم بالحبا من راحتيه وجود و في المحيا بالحيا

- پیامبری که به این تقدّم از قبل ویژگی یافت، در حالی که آدم در بین گل و آب بود.
- بزرگواری که از دستانش بخشش و از چهره‌اش شرم آشکار است.

از جمله ویژگی‌های آن حضرت که غزالی و دیگران آورده‌اند، آن است که خداوند بهشت را به او داده و به او اجازه داد که هر قسمت از آن را به هر کس بخواهد ببخشد و چه نعمت بزرگی است که او داده است؟!

خداوند، به خاطر تعظیم شأن و مقامش او را به طهارت نسب ویژه ساخت و پدرانیش را از آلودگی نگاه داشت تا دلیل و برهانش تمام‌تر گردد و هر ریشه از ریشه‌هایش را بهترین اهل زمان خود قرار داد، همان‌گونه که در حدیث بخاری آمده است. ما به صدور این حدیث یقین داریم، به خاطر این که بخاری نقل کرده است. بر

اساس این حدیث، پیامبر فرمود:

«من از بهترین نسل‌های اولاد آدم یکی پس از دیگری انتخاب شدم تا به

این دوره رسیدم.»

هم‌چنین فرمود:

«من ارزنده‌ترین شما از حیث نسب و خانواده‌ام، خداوند پیوسته مرا از

صلب‌های پاک به رحم‌های پاکیزه منتقل کرده، صاف و تمیز. هیچ تقسیمی

انجام نشد و به هیچ بخشی تقسیم نشدم مگر این که در بهترین بخش آن بودم،

بنابراین من هم بهترین فرد شمایم و هم پدرم بهترین پدران شما است.»

و چه شایسته و سزاوار است گفتار بوصیری در قصیده‌ی همزیه که گوید: در

پهنه‌ی قیامت، حضرتش را توان و نیرویی است (نفرات و عده‌ای است)

و بدا للوجود منك کریم من کریم آباؤه کرما

- برای هستی، از تو بزرگواری از بزرگواری که پدرانش هم بزرگواران بودند، آشکار شد.

نسب تحسب العلا بحلاه قلدتها نجومها الجوزاء

- نسب و خاندانی که بلندمرتبگی با زیوری- که ستارگانش به گردن ستاره‌ی جوزاء انداختند-

شرافت یافت.

جبذا عقد سودد و فخار أنت فيه الیتیمة العصماء

- چه نیکو است گردن‌بند آقایی و بزرگواری که تو در آن درُ نایاب و گوهر یکتایی هستی که در

ردیف همین جواهر و گوهرها نگاه داشته شده‌ای.

گفتارحافظ دوران ابوالفضل ابن حجر نیز در همین مضامین به رشته‌ی تحریر

درآمده است.

نبی الهدی المختار من آل هاشم فمن فخرهم فلیقصر المتطاول

تنقل فی اصلا ب قوم تشرفوا به مثل ما للبدر تلك المنازل

- پیامبر هدایت که از خاندان هاشم برگزیده شده است که هر کس به آن‌ها دست درازی می‌کند که

از مفاخر آنان دستش کوتاه است، در صلب مردان و مردمی جابه‌جا شده است که به او شرافت

یافته، به مانند فرودگاه‌هایی که برای ماه تمام در آسمان وجود دارد.^۱

سوم - حلبی گوید: صاحب قصیده‌ی همزیه‌ی (بوصیری) به شرافت این نسبت اشاره کرده آنجا که گوید: و بدل الوجود منك کریم... (تا آخر بیت‌هایی که بیشتر نقل شد). توضیح بیت‌ها این است: برای این جهان از سوی تو کریم و بزرگواری آشکار شد یعنی جامع همه‌ی صفات کمالیه. و این جمله در ردیف جملاتی است به مانند این که می‌گوییم: لی من فلان صدیق حمیم. این بزرگواری که آشکار شده است، از پدری بزرگوار و سالم از نقائص دوران جاهلیت به وجود آمده است. پدران شامل مادران نیز می‌شود. همگی بزرگ و بزرگوار بوده‌اند، یعنی از نقائص جاهلیت، سالم و بی‌عیب و آفت بوده‌اند. اینان، از هر چه که در اسلام نقایص و عیوب دوران جاهلیت به حساب می‌آمد بری و برکنار بوده‌اند، این حسب و نسبی است که بزرگ‌تر از آن وجود نداشته است. ماوردی در کتاب اعلام النبوة گوید: هر گاه حال نسب آن حضرت را بررسی کنی و طهارت مولدش را بشناسی، می‌فهمی که وی سلاله و نتیجه‌ی پدران بزرگواری است که در بین آنان، افراد فرومایه‌ای وجود نداشته بلکه همگی آقایان و بزرگواران و پیشوایان بوده‌اند. شرافت نسب و طهارت مولد، از شروط پیامبری است. این است گفتار ماوردی.

و از کلمات عمویش حضرت ابوطالب در شأن او این اشعار است:

إذا اجتمعت يوماً قریش لمفخر فعبد مناف سرّها و صمیمها

- هرگاه روزی قریش برای بیان مفاخر خود جمع شوند، عبد مناف مغز و باطن آن مفاخر است.

و ان حصلت انساب عبد منافها ففی هاشم اشرافها و قدیمها

- و اگر انساب عبد منافش به دست آید، در هاشم اشراف و بزرگان و سابقه‌دارتر آن وجود دارد.

و ان فخرت یوما فان محمدا هو المصطفی من سرّها و کریمها

- و اگر روزی بخواید مباحث کند، پس محمد برگزیده‌ای از باطن و اصل آن و بزرگوارترین آنان است.

بنابراین شریف‌ترین اقوام، قوم او و گرامی‌ترین قبایل، قبیله‌ی او و با

شخصیت ترین دامان، دامانی است که او را تربیت کرده است.^۱

چهارم - ابونعیم اصفهانی بعد از نقل احادیث پیشین گوید: جهت استدلال در این فضیلت، آن است که: نبوت، فرمان‌روایی و زمامداری همگانی است. بر طبق کلام خداوند متعال که فرمود: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۲ فضل الاهی همان حکومت و فرمان‌روایی است در بین افراد خانواده‌دار و بزرگان از مردم، زیرا هر کس که از ویژگی‌های فضیلت بیشتری برخوردار باشد، فرمان‌برداری رعیت از او بیشتر و پیروی از او سریع‌تر انجام می‌گیرد. و هر گاه در زمامدار و یا کارگزارانش نقیصه و کمبودی وجود داشته باشد، از تعداد پیروانش کاسته شده و رعیت کمتری خواهد داشت... و این مطلب می‌رساند که فرمان‌روایی جز در افراد کامل و با اَبَتهت و شخصیت جای نمی‌گیرد و این دو ویژگی را جز در افراد خانواده‌دار نمی‌توان یافت. از این جهت خداوند برای پیامبرش سهم و بهره‌ای از این شرافت‌های خانوادگی قرار داد بیش از دیگران و لذا فرمود: من برگزیده‌ای از برگزیدگانم...^۳

پنجم - سیوطی، بعد از ذکر احادیث، کلام ابونعیم را نقل کرده و پذیرفته است...^۴. ششم - قاضی عیاض، باب دوم کتاب خود را به این مطلب اختصاص داده که خداوند متعال زیبایی‌های اخلاقی و آفرینشی آن حضرت را کامل ساخت و همه‌ی فضایل دینی و دنیوی را در آن حضرت جمع کرد... قاضی در این باب، فوائد فراوان در ضمن گفتاری طولانی آورده است...^۵

۲ - رسول خدا از بنی‌هاشم بود، امام نیز از آنان خواهد بود

شاه ولی‌الله دهلوی روایاتی را از داستان سقیفه نقل می‌کند تا آن که گوید: ابوسعید خدری روایت کرد که: هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درگذشت، خطبای انصار به

۱. السيرة الحلیبة ۱: ۴۴.

۲. نساء (۴): ۵۴. ﴿يَا بَعْضَ مَا يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾.

۳. دلائل النبوة تألیف ابونعیم. ۴. الخصائص الكبرى ۱: ۲۹.

۵. الشفا: ۴۶.

خطابه برخاستند. یکی از آنان گفت: ای گروه مهاجران! رسول خدا ﷺ چنین بود که هر گاه می‌خواست یکی از شما را به کاری بگمارد، یکی از ماها را همراه او می‌کرد. بنابراین ما چنین صلاح می‌دانیم که زمام این امر خلافت را دو نفر در دست داشته باشد: یک نفر از ما و یک نفر از شما.

دیگر سخنگویان انصار همین پیشنهاد را یکی بعد از دیگری تکرار کردند. ولی زید بن ثابت به پا خاست و گفت: رسول خدا ﷺ از مهاجران بود، پس امام نیز می‌بایست از مهاجران باشد و ما انصار او باشیم، همان‌گونه که انصار پیامبر بودیم. ابوبکر به پا خاست و گفت: ای انصار! خداوند به شما پاداش خیر دهد و گوینده‌ی شما را پایدار بدارد.

سپس افزود: به خدا سوگند اگر غیر از این کار انجام دهید، من با شما نخواهم ساخت. این مطلب را ابن‌ابی‌شیبیه روایت کرده است.^۱

نویسنده گوید: زید بن ثابت بر لزوم مهاجر بودن خلیفه استدلال کرد بدین سان که چون پیامبر از مهاجران بوده، می‌بایست که خلیفه او نیز از مهاجران باشد. ابوبکر این استدلال را تقریر و تثبیت کرد و با آن موافقت نمود و به همین استدلال، بیعت با او تمام شد و کار انجام گرفت.

برطبق این استدلال ما می‌گوییم: رسول خدا از بنی‌هاشم بود، پس امام نیز باید از بنی‌هاشم باشد. و از آنجا که علی رضی الله عنه برترین فرد بنی‌هاشم است و هیچ‌یک از خلفای سه‌گانه از خاندان هاشم نبودند، بنابراین خلافت منحصر است در علی رضی الله عنه و شامل دیگران نمی‌شود. پس ثابت شد که خویشاوندی نزدیک، از دلایل امامت و خلافت است.

۳ - سخنان ابوبکر در سقیفه

ابوبکر در سقیفه با انصار به مخالفت برخاسته و در مقابل آنان در امر خلافت استدلال کرد و گفت: عرب این امر را جز از این خاندان قریش، از کسی دیگر نشناخته است، اینان از جهت خانواده، از شرافتمندترین خاندان‌های عربند. ابوبکر با این بیانات،

۱. ازالة الخفاء فی تاریخ الخلفاء.

با دیگران در افتاد و مخاصمه کرد و در نتیجه کار بیعت با او تمام شد. بر همین مبنا، شکی نیست که علی اشرف قوم است و برتر از همه‌ی مهاجرین و انصار، از حیث نسب و خانواده. با این اولویت می‌بایست که عرب این مقام را تنها برای وی بپذیرد، نه برای کسی دیگر. بنابر این خویشاوندی نسبی، از قوی‌ترین دلایل امامت آن حضرت است بعد از رسول خدا ﷺ.

بخاری در ضمن حدیثی طولانی از ابن عباس روایت کرده که عمر بن خطاب گفت: به من خبر داده‌اند که کسی از شما گفته است: به خدا سوگند اگر عمر بمیرد، من با فلان کس بیعت خواهم کرد، نباید کسی فریب این حرفها را بخورد که چنین گوید که بیعت با ابوبکر فلت‌های بود (کاری حساب‌ناشده و بدون سنجش بود) و تمام شد. البته چنین بود ولی خداوند شرش را حفظ کرد. در بین شما کسی مانند ابوبکر نیست که چشم‌ها به سوی او دوخته شده باشد. کسی بدون مشورت با مسلمانان، با کسی بیعت نکند مگر این که هم او و هم کسی که با او بیعت شده است، کشته می‌شود.

داستان، از این قرار بود که بعد از درگذشت رسول خدا، انصار به مخالفت با ما برخاستند و همگی در سقیفه بنی‌ساعده گرد آمدند. علی و زبیر و همراهانشان با ما مخالفت کردند و همراه ما نیامدند. مهاجران همگی به ابوبکر نظر دادند. من به ابوبکر گفتم: ای ابوبکر! بیا برویم و به برادرانمان از انصار بپیوندیم. ما به سوی آنان رفتیم و به آنان نظر داشتیم. وقتی به آن‌ها نزدیک شدیم، دو نفر از شایستگان آنان را دیدیم که ما را در جریان خواسته‌های آنان گذاشتند و گفتند: به آنان نزدیک نشوید و کار خودتان را بکنید. من گفتم: به خدا سوگند ما به سوی آنان خواهیم رفت. به راه خود ادامه دادیم تا به سقیفه بنی‌ساعده رسیدیم. مردی را در گلیم پیچیده در بین آنان دیدیم. پرسیدیم: این مرد کیست؟ گفتند: این سعد بن عباد است. گفتم: او را چه شده است؟ گفتند: تب دارد. کمی نشستیم. سخنگوی آنان به پا خاست و بعد از حمد و ثنای الاهی گفت: اما بعد: ما بییم انصار خدا و سپاه اسلام، در حالی که شما مهاجران گروهی بیش نیستید. کسی از شما ندایی از خود درآورد و حرکتی آغاز کرد. اینک قوم شما می‌خواهند که ما را ریشه کن کنند و خوار و ذلیل شمارند و کنار بگذارند. بعد که ساکت شد، خواستم سخن گویم و گفتاری را آماده کرده بودم که می‌خواستم پیش روی ابوبکر ایراد کنم. همین که

خواستم به سخن آیم، ابوبکر گفت: به کار خودت مشغول شو و کاری نداشته باش. من نخواستم او را ناخشنود کنم و به خشم درآورم. ابوبکر که از من بردبارتر و سنگین‌تر بود، به سخن آمد. به خدا سوگند، از سخنان و کلماتی که من ردیف کرده بودم که بگویم، چیزی فرو نگذاشت، بلکه بهتر را گفت و ساکت شد. وی چنین گفت: خوبی‌هایی که برای خود گفتید، به راستی چنین است و شما شایسته‌ی آن‌ها هستید و هیچ‌گاه این امر جز برای این خاندان از قریش به رسمیت شناخته نخواهد شد. آنان در بین عرب، از همه شریف‌تر و اصیل‌ترند. من برای شما یکی از این دو نفر را می‌پسندم. با هر یک از این دو که می‌خواهید، بیعت کنید. در حالی که بین ما نشسته بود، دست من و ابو عبیده جراح را گرفت و اگر غیر از این را می‌گفت من ناراحت نمی‌شدم. به خدا سوگند اگر پیش می‌رفتم و گردنم را می‌زدند برای من نزدیک‌تر از این گناه بود که بر گروهی که ابوبکر در بین آنان بود، فرماندهی داشته باشم، مگر این که به هنگام مرگ، چیزی به خاطر افتد که الان آن را نمی‌یابم.

یکی از انصار گفت: اساس و محور این کار منم، هم از ما امیر باشد و هم از شما ای گروه قریش امیری باشد. گفت و گو و هیاهو زیاد شد و صداها بلند گردید تا این که از اختلاف ترسیدم و گفتم: دستت را بگشای ای ابوبکر. وی دستش را باز کرد. ابتدا من، سپس مهاجران و بعداً انصار با او بیعت کردند. بر سعد بن عبادة هجوم آوردیم. گوینده‌ای از قبیله‌ی آنان گفت: سعد بن عبادة را کشتید، من گفتم: خدا سعد بن عبادة را بکشد.

عمر گوید: به خدا سوگند، در بین همه‌ی چیزهایی که ما در اختیار داشتیم، کاری قوی‌تر از بیعت با ابوبکر نبود که ترسیدیم مردم از ما جدا شوند و بعد از ما دیگر بیعتی با هیچ‌کس صورت نگیرد که یا بیعت کنیم بر چیزی که نمی‌پسندیم، یا مخالفت کنیم و فساد روی آید. هر کس بدون مشورت با دیگر مسلمانان با مردی بیعت کند؛ او و همان کس که با او بیعت شده است، هر دو در معرض کشته شدن خواهند بود.^۱

این روایت را ابن هشام و ابن جریر طبری و متقی نیز نقل کرده‌اند.^۲

۱. صحیح بخاری، کتاب الحدود باب ۳۱.

۲. سیره ابن هشام ۲: ۶۵۷-۶۶۱؛ تاریخ طبری ۳: ۲۰۳؛ کنز العمال ۵: ۶۴۴-۶۴۷.

۴ - سخنان ابوبکر به نقلی دیگر

ابوبکر در روز سقیفه در مقابل انصار به خویشاوندی خود با رسول خدا استدلال کرد. وی گفت: «ما خویشاوندان و نزدیکان و ارحام پیامبریم و ما شایستگی خلافت داریم و نسب ما از همه‌ی مردم والاتر است». بر اساس این استدلال، علی علیه السلام که بدون شک از ابوبکر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک‌تر است، سزاوارتر و شایسته‌تر به امر خلافت و جانشینی بعد از رسول خدا است.

این گفتار را گروهی از پیشوایان و حافظان حدیث نقل کرده‌اند از آن جمله: حافظ محب‌الدین طبری گوید: موسی بن عقبه از ابن شهاب نقل کرده است که ابوبکر در روز سقیفه مردم را با ذکر شهادتین ساکت کرد و چنین گفت: خداوند، پیامبرش را به هدایت و دین حق برانگیخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به اسلام فرا خواند. خدا دل و روی ما را به سوی آنچه که او فرا خوانده بود، جلب نمود. ما گروه مهاجران نخستین مردمی بودیم که به اسلام گرویدیم. ما ایم خویشاوندان و نزدیکان و ارحام پیامبر. ما شایستگی خلافت را داریم و در بین عرب، از حیث نسب از همه والاتریم. همه ما در بین عرب زاییده شده‌ایم. در بین اعراب قبیله‌ای نیست مگر این که از قریش در بین خود فرزندی دارند، امر خلافت شایسته هیچ‌کس جز قریش نیست، آنان آبرومندتر از همه‌ی مردم، زبانشان بر همگان چیره و گفتارشان برتر از همه است. مردم پیرو قریشند. ما امیرانیم و شما وزیران و امربران ما بید. شما ای گروه انصار! در کتاب خدا با ما برادرید و در دین خدای متعال شریک ما بید و می‌بایست در مقابل برادران خود که مهاجرند، تسلیم باشید. شما سزاوارترید از همه‌ی مردم در آن که بر خیر و خوبی که خداوند به آنان داده است، حسادت نورزید. من شما را به یکی از این دو نفر فرامی‌خوانم. بعد همان مطلبی را گفت که مضمون آن را در حدیث ابن عباس قبلاً آوردیم...^۱

در روایت محمد بن جریر طبری آمده است: خداوند، مهاجران نخستین را از بین

۱. الریاض النضرة ۱: ۲۱۳.

قوم و قبیله‌اش به تصدیق و ایمان به پیامبر، امتیاز بخشید و در هم‌آهنگی و همراهی و پایداری در مقابل شدت آزاری که از قومش به آنان و دینشان می‌رسید، اختصاص داد. همه‌ی مردم با آنان مخالف و دشمن بودند. آنان از کمبود جمعیت خود و سخت‌گیری مردم بر آنان و هم‌ندایی دسته‌جمعی در برابر خود نهراسیدند. آنان نخستین افرادی بودند که خداوند را در روی زمین پرستیدند، به خدا و رسول ایمان آوردند، طرفدار و خویشاوند پیامبر بودند و بعد از آن حضرت شایسته‌ترین مردم به این امرند. کسی با آنان در امر خلافت به نزاع و ستیزه برنخیزد، مگر آن‌که ستمگر باشد.^۱

در گزارش ابن‌خلدون چنین آمده است: «ما اولیای پیامبر و خویشاوندان آن جناب و سزاوارترین مردم به امر اویم و در این امر، کسی حق نزاع با ما را ندارد.»^۲

تذکر

این گفتار، در زمره‌ی قوی‌ترین ادله بر خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، زیرا همه‌ی این ویژگی‌هایی را که ابوبکر بیان داشته و به آن‌ها استناد کرده و انصار به آن‌ها اعتراف نموده و در مقابل آن‌ها سر تسلیم فرود آورده‌اند، همگی در وجود مقدس علی علیه السلام به تمام معنی و عالی‌ترین درجه‌اش موجود است. آن حضرت واجد همه‌ی این امتیازات است نه ابوبکر و دیگر افراد از مهاجران. بنابر این تنها آن جناب است که شایستگی امامت و پیشوایی را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد.

و اما این‌که ابوبکر گفت: «پس ما گروه مهاجران نخستین کسانی هستیم که اسلام آورده‌ایم.» باید دانست که علی علیه السلام نخستین نفری است که اسلام آورده و این حقیقت روشن، از ویژگی‌های آن حضرت است. حافظان بزرگ اهل سنت به این مطلب اعتراف کرده و آن را روایت کرده‌اند. از آن جمله:

حافظ ابویعلی احمد بن علی موصلی، حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، موفق بن احمد مکی خوارزمی، حافظ ابن‌عساکر دمشقی، ابوالخیر حاکمی، حافظ گنجی

۲. تاریخ ابن‌خلدون ۲: ۸۵۴.

۱. تاریخ طبری ۳: ۲۱۹-۲۲۰.

شافعی، سید شهاب‌الدین احمد، ابراهیم بن عبدالله و صابی، احمد بن فضل بن باکثیر مکی، محمد صدر عالم.

عبارت حافظ ابونعیم در این زمینه چنین است: ابراهیم بن احمد بن محمد بن ابی حصین از محمد بن عبدالله حضرمی از خلف بن خالد عبدی بصری از بشر بن ابراهیم انصاری از ثور بن یزید از خالد بن معدان از معاذ بن جبل روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«یا علی! من در نبوت بر تو امتیاز دارم که نبوت بعد از من نیست. و تو در هفت چیز بر دیگر مردم برتری داری که هیچ یک از قریش هم آورد تو نیست: تو نخستین نفر آنانی در ایمان آوردن، به عهد خدا از همگان وفادارتر، به امر خدا پایدارتر، در تقسیم بالسویة دقیق‌تر، در بین مردم عادل‌تر، به حکمیت و قضاوت آشناتر و در رتبه و برتری از همگان در پیشگاه خداوند برتری.»^۱

۵ - احتجاج حضرت علی علیه السلام در مقابل ابوبکر

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مقابل ابوبکر و پیروانش، به همان نکته‌ای احتجاج و استدلال فرمود که ابوبکر به همان مطلب در مقابل انصار احتجاج کرده و سخنش را پیش برده بود.

این مطلب را ابن قتیبه (که شرح حال و موقعیت او را بزرگان اهل سنت ذکر کرده و در کتاب‌هایی آورده‌اند، از جمله: تاریخ بغداد ۱۰: ۱۷۰، الانساب دینوری، تذکرة الحفاظ ۲: ۱۸۵، تهذیب الاسماء و اللغات ۲: ۲۸۱، و فیات الاعیان ۱: ۳۱۴، مرآة الجنان ۲: ۱۹۲، بغیة الوعاة: ۲۹۱). تحت عنوان «امتناع ورزیدن علی بن ابی طالب از بیعت کردن با ابوبکر» گوید: علی را نزد ابوبکر آوردند در حالی که می‌گفت: من بندهی خدا و برادر رسول اویم. به او گفته شد که با ابوبکر بیعت کن. گفت: من به این امر، از شماها سزاوارترم. من با شما بیعت نمی‌کنم. شما سزاوارترید که با من بیعت کنید. شما این امر را از انصار گرفتید، با این استدلال که خویشاوندی با پیامبر ﷺ دارید، و

هم اکنون این مقام را غاصبانه از ما می‌گیرید. آیا شما در مقابل انصار به این مطلب استدلال نمی‌کنید که حضرت محمد از شما است!! مگر چنین نیست که انصار به همین دلیل از شما پیروی کرده و زمامداری و فرماندهی را به شما سپردند؟ من هم اکنون به همان دلیلی احتجاج می‌کنم که شما بدان بر انصار احتجاج کردید. ما به رسول خدا ﷺ چه در زنده بودن و چه بعد از مرگ سزاوارتریم. اگر به خداوند ایمان دارید و خوف از خدا دارید، به ما انصاف دهید، وگرنه آگاهانه در جایگاه ظلم و ستم بنشینید! عمر به آن حضرت گفت: تا بیعت نکنی رها نخواهی شد.

علی رضی الله عنه به او فرمود: تو فعلاً شیر بدوش که بخشی از خلافت به تو می‌رسد. تو امروز کار را برای ابوبکر استوار و محکم ساز، فردا او به تو باز می‌گرداند. آن‌گاه فرمود: به خدا سوگند ای عمر! سخن تو را نمی‌پذیرم و با او بیعت نمی‌کنم. ابوبکر به آن حضرت گفت: اگر با من بیعت نکنی من تو را اکراه نمی‌کنم.

ابوعبیده جراح به علی رضی الله عنه گفت: ای پسرعمو، تو کم سن و سالی، در حالی که اینان پیرمردان قوم و قبیله‌ی تو هستند. تو تجربه و کاردانی آنان را نداری. من ابوبکر را برای این کار نیرومندتر و بردبارتر و آگاه‌تر از تو می‌بینم. این کار را به ابوبکر واگذار کن. تو اگر زنده بمانی و عمرت بیشتر شود، برای این کار شایسته‌تری. تو در فضیلت و دیانت و دانش و بینش و سابقه و نسبت و خویشاوندی شایستگی داری.

علی رضی الله عنه فرمود: ای گروه مهاجران! خدا را، خدا را، سلطنت و آقایی محمد را در بین ملت عرب از خانه و خاندانش به خانه‌ها و خاندان خود بیرون نبرید و حق اهل بیت او را از آنان باز نستانید. ای گروه مهاجران! به خدا سوگند، ما چون اهل بیت هستیم، به این کار از دیگران شایسته‌تریم. تا وقتی که در بین ما قاری قرآن، فقیه در دین خدا، آگاه به سنت رسول خدا، خبره در امور مردم، مدافع مردم در مقابل امور ناگوار و زشت، دادگر و تقسیم‌کننده حقوق به طور مساوی و یکسان در بین آنان وجود دارد که به خدا سوگند، این ویژگی‌ها در ما هست. از هوی و هوس پیروی نکنید، که از راه خدا منحرف می‌شوید و از حق و حقیقت به دور می‌مانید.

قیس بن سعد گفت: ای علی اگر انصار این سخنان را پیش از بیعت‌شان با ابوبکر

از تو می شنیدند، در مورد تو هیچ کس اختلاف نمی کرد.

به هر حال، علی (علیه السلام) شبها حضرت فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را سوار بر الاغی می کرد و به در خانه ی انصار می رفت و از آنان یاری می خواست. آنان به حضرت زهرا می گفتند: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیعت ما با این مرد انجام شده و کار از کار گذشته است. اگر شوهر و پسر عمومی تو زودتر از ابوبکر اقدام می کرد، ما او را با ابوبکر جایگزین نمی کردیم و او را برابر علی نمی دانستیم. علی (علیه السلام) می گفت: آیا من پیکر رسول خدا را در خانه اش - دفن نشده - رها می کردم و با مردم در پی قدرت و سلطنت او به نزاع و درگیری می پرداختم؟!

فاطمه فرمود: علی (علیه السلام) کاری انجام نداد، جز همان چه که او خود بدان شایستگی داشت. اما آنان کاری انجام دادند که خداوند در آینده از آنان مطالبه خواهد کرد و بدان عمل به حساب آنان خواهد رسید.^۱

جمال الدین محدّث - استاد دهلوی - این روایت را به همین گونه از گروهی از اهل تاریخ روایت کرده است.^۲

۶ - احتجاج علی در روز شوری

وقتی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به خویشاوندی خود و نزدیکتر بودنش از دیگران، در روز شوری برای اثبات خلافتش استدلال کرد، هیچ یک از حاضران در آن مجلس، استدلال را ناروا ندانسته و انکارش نکرده، بلکه اعتراف نموده و تسلیم این استدلال شده اند.

ابن حجر مکی گوید: دارقطنی این روایت تاریخی را نقل کرده که علی (علیه السلام) در

۱. الامامة و السياسة ۱: ۱۱. شکی نیست که این کتاب از ابن قتیبه است و جماعتی این کتاب را به او نسبت داده و در کتابهایشان از آن نقل کرده اند، مانند: کتاب «اتحاف الوری باخبار ام القری؛ غایة المرام باخبار سلطنة البلد الحرام»؛ العقد الثمین؛ الف باء؛ تفسیر شاهی.

۲. روضة الاحباب.

روز شوری بر اهل شوری استدلال کرد و به آنان فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا در بین شما کسی هست که از من در خویشاوندی نزدیک‌تر باشد و پیامبر، او را جان خود، فرزندانش را فرزندان و زنانش را زنان خود قرار داده باشد؟ گفتند: بار خداوندانده!، تا آخر حدیث.^۱

کمال‌الدین جهرمی آن را در کتاب «ترجمة الصواعق» آورده است.^۲

ملاً مبارک هروی نیز این روایت را نقل کرده است.

روشن و بدیهی است که آن حضرت به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک‌تر بوده است، نه فقط از اهل شوری بلکه از همه‌ی مردم حتی خلیفه‌ی اول. اگر استدلال به اقریبیت جایز نبود، امیرالمؤمنین علیه السلام خود به آن استدلال نمی‌کرد و مخالفان، این استدلال را مردود می‌دانستند و بر آن حضرت انکار می‌کردند.

۷ - اعتراف طلحه و زبیر و مسلمان‌ها به این‌که آن حضرت به خاطر نزدیک‌تر بودن به پیامبر، شایسته‌تر از دیگران است.

متقی هندی از محمدبن حنفیه روایت کرده است که بعد از قتل عثمان، علی علیه السلام در خانه ابوعمر و بن‌حصین انصاری پنهان شده بود. مردم بر در خانه‌ی او گرد آمده و به سویس هجوم آوردند به سان شتر تشنه‌ای که بر آب‌شخور خود وارد شده باشد، او را گرفتند تا با او بیعت کنند. گفتند: ما با تو بیعت می‌کنیم. فرمود: مرا به این بیعت نیازی نیست. بروید نزد طلحه و زبیر. گفتند: پس تو هم با ما بیا. علی علیه السلام به همراه جماعتی از مردم - در حالی که من هم با آن حضرت بودم - به راه افتادیم تا به طلحه رسیدیم. حضرت به او فرمودند که مردم اطرافم را گرفته‌اند تا با من بیعت کنند، در حالی که من نیازی به بیعت آنان ندارم. تو دستت را بیاور تا با تو بر کتاب خدا و سنت پیامبرش بیعت کنم. طلحه به آن حضرت عرض کرد که شما به این کار، به خاطر سابقه و قرابتتان شایسته‌تر و سزاوارترید. و جماعتی از مردم دور تو جمع شده‌اند که از من دور گشته و

۱. الصواعق المحرقة: ۹۳.

۲. البراهین القاطعة: ۲۶۳.

گرد من نیامده‌اند. حضرت به او فرمودند: از آن می‌ترسم که بیعتت را با من بشکنی و با من نیرنگ کنی. گفت: از این کار ترس، به خدا سوگند، از سوی من هیچ کاری که ناپسند تو باشد سر نخواهد زد. حضرت فرمود: خدا بر تو کفیل است و تو را به خدا واگذار می‌کنم. بعد علی علیه السلام با همان جماعت نزد زبیر بن عوام آمد. و همان سخنانی را که به طلحه فرموده بود، به او نیز فرمود و او هم همان پاسخ طلحه را داد.

طلحه ناقله‌ی اختصاصی عثمان و کلیده‌های بیت‌المال را برداشته بود. عده‌ای از مردم اطرافش را گرفته بودند که با او بیعت کنند که هنوز بیعت نکرده بودند. عده‌ای سواره قضیه را به عایشه خیر دادند که در آن هنگام در «سرف» به سر می‌برد. عایشه گفت: گویا می‌نگرم به انگشتش که با نیرنگ و فریبکاری بیعت می‌کند.

این حنفیه گوید: هنگامی که مردم اطراف حضرت علی را گرفته بودند، به آن حضرت گفتند: این مرد (عثمان) کشته شده است. مردم را چاره‌ای جز داشتن یک پیشوا نیست و برای این کار، کسی را از تو شایسته‌تر و سابقه‌دارتر و نزدیک‌تر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جهت خویشاوندی نمی‌بینیم. فرمود: این کار را نکنید. من پشتیبان و وزیر باشم، بهتر از آن است که فرمانده و امیر باشم. گفتند: به خدا سوگند ما هیچ‌گاه از این کار دست بر نمی‌داریم تا این که با تو بیعت کنیم و به زور دست‌های حضرت را گرفتند. تا بیعت کنند. وقتی حضرت این حالت را دید، فرمود: بیعت با من در خلوت انجام نخواهد شد و می‌بایست در مسجد و در حضور مردم انجام گیرد. دستور داد تا صدا زنند: مسجد، مسجد. و خود از خانه برون آمد و با مردمی که آنجا بودند وارد مسجد شد، بالای منبر رفت، حمد و ثنای الهی را به جا آورد و سپس فرمود: حقی است و باطلی و هر یک را اهلی است. اگر باطل پیروان فراوانی داشته باشد، چیز تازه‌ای نیست و از قدیم چنین بوده است. و اگر طرفداران حق کم باشند، آن نیز تازگی ندارد. و بسا که آن چه که پشت کرده روی آورد. اگر امر شما به شما بازگشته، سعادت مندی شما است. من ترس آن را دارم که شما را سستی فراگیرد و من وظیفه‌ای جز تلاش و کوشش ندارم. دو نفر سبقت گرفتند و سومین نفر به پا خاست. سه تن و دو تن نفر ششمی ندارد. فرشته‌ای است مقرّب. و کسی که خداوند عهد و پیمان‌ش را گرفته، دوستی که نجات یافته و

تلاش‌گری کوشا و جوینده‌ای امیدوار، نابود است کسی که ادعا کند و زیانکار است کسی که تهمت زند، راست و چپ گمراهی است و راه درست همان راهی است که بقیه کتاب خدا و آثار پیامبری در آن است. خداوند این امت را با تازیانه و شمشیر ادب کرد. هیچ‌کس را در نزد ما امتیازی نیست. خانه‌هایتان را یکسان سازید و اختلافاتتان را اصلاح کنید. حق را در بین خود دست به دست نمایید. هر کس در مقابل حق چهره بگشاید و خودنمایی کند، نابود می‌شود. توبه را پشت سر خود دارید. این سخن را گفتم و برای خود و شما از خداوند آمرزش خواهانم.

این نخستین خطبه‌ای بود که حضرت به هنگام روی کار آمدن و خلیفه شدن ایراد فرمود.^۱

نویسنده گوید: از کلمات و عبارات طلحه و زبیر و دیگر مسلمانان آن روز، اولویت و شایسته‌تر بودن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت به خلافت ظاهر می‌شود، زیرا آن حضرت از دیگران به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزدیکتر بود.

۸- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرابت و خویشاوندی را از دلایل امامت برشمرده‌اند

حافظ سیوطی گوید: طبرانی از ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا روایت کرده است که بعد از بازگشت حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جنگ حنین، سوره شریفه: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ بر آن حضرت نازل شد. رسول خدا فرمود: ای علی بن ابی طالب! ای فاطمه دختر محمد! یاری خدا و پیروزی رسید و مردم را می‌بینی که گروه گروه در دین خدا وارد می‌شوند. پس پاک و منزّه است پروردگار من، او را می‌ستایم و از او آمرزش می‌خواهم که او توبه پذیر است.

ای علی، بعد از من در بین مؤمنان جهاد خواهد بود. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: بر چه چیز با مؤمنانی که می‌گویند ایمان آورده‌ایم، جهاد کنیم؟ فرمود: بر آن چه که در دین خدا بدعت می‌آورند، وقتی که به رأی و نظریه خود عمل می‌کنند، حال آن‌که در دین خدا

۱. کنز العمال ۵: ۷۴۷-۷۵۰.

جای رأی و نظریه پردازی شخصی نیست، چرا که امر و نهی دین از سوی خداوند است. علی عليه السلام گفت: ای رسول خدا! اگر مطلبی برای ما پیش آمد که در قرآن چیزی درباره‌ی آن نازل نشده و سنتی از شما وارد نشده بود، چه کنیم و تکلیف ما در آن جا چیست؟!

فرمود: آن را در معرض شوری و مشورت بین عبادت‌کنندگان از مؤمنان قرار دهید و به رأی خاص و مخصوصی حکم نکنید. اگر من بخواهم کسی را جانشین خود قرار دهم، هیچ‌کس را از تو شایسته‌تر نمی‌دانم، به خاطر سابقه‌ات در اسلام و خویشاوندی‌ات به رسول خدا و داماد بودن و این که فاطمه زهرا بزرگ بانوی جهانیان نزد تو است و پیش از آن آزمایش و بلا ابوطالب بود و قرآن نازل شد و من حریص بر آن بودم که در این مورد، خداوند خواسته‌ی مرا رعایت کند.^۱

نویسنده گوید: روشن شد که هیچ‌کسی به خلافت، از علی بن ابی طالب شایسته‌تر نیست. زیرا فقط او بود که این ویژگی‌ها را داشت که از جمله ویژگی‌ها، خویشاوندی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

پس قرابت از اموری است که مستلزم امامت و خلافت است. بنابراین بطلان آن چه را که متعصبین اهل سنت در انکار این مطلب گفته‌اند، واضح است.

۹ - پیامبر و جانشین او، می‌بایست از یک نسل و تبار باشند

شاه ولی الله پدر دهلوی گوید: خداوند متعال فرمود:

﴿قال رب اشرح لي صدري و يسر لي امري، و احلل عقدة من

لساني يفقهوا قولي و اجعل لي وزيراً من اهلي، هارون اخي اشدد به ازری

و اشركه في امري كي نسبك كثيراً و نذكرك كثيراً انك كنت بنا بصيراً﴾^۲

دهلوی در تفسیر آیات گوید: پیامبر از خداوند متعال درخواست کرد که او

نیازمند وجود کسی است که او را در امر رسالت کمک کند، از او در این جا به «وزیر»

۲. طه (۲۰): ۲۵ تا ۳۵.

۱. الدر المنثور ۷: ۴۰۷.

تعبیر کرد و در جای دیگر «ردءاً یصدقنی» گفت. بعد از آن وجود سه ویژگی را در شخص وزیری که خواهان او است، نام برد. یکی از ویژگی‌ها، آن بود که وزیر، از «اهل خانواده» او باشد. این ویژگی از جهت شؤن حضرت موسی به شمار می‌آمد. زیرا هیچ‌کس جز او در این خصوصیت با او یکسان نبود و این صفت شرط مطلق نبود زیرا بعدها حضرت موسی جناب «یوشع» را خلیفه‌ی خود قرار داد و خلافت از وزارت مهم‌تر و عظیم‌تر است.

هم‌چنین شرط است که وزیر نیرومند باشد و توان انجام کار وزارت را داشته باشد و در نزد اهل حلّ و عقد، دارای شأن و موقعیتی باشد.

و در خلیفه شرط است (غیر از شروطی که گذشت) که از خانواده و خویشاوندان حضرت رسول باشد، به طوری که هر دو به یک پدر برسند تا خلیفه در نزد مردم گرامی‌تر و محترم باشد. بدین جهت بود که خدا هیچ پیامبری را بر بنی‌اسرائیل مبعوث نکرد، مگر این‌که از خودشان و از نوادگان موسی یا غیر موسی بود.

رسول خدا ﷺ این مطلب را در جانشیان خود شرط دانسته است، آن‌جا که فرمود: «الائمه من قریش» تا با سنت خداوند در پیامبران بنی‌اسرائیل همراه و هم‌گام باشد.^۱

نویسنده گوید: ما نیز به همان نکته متمسک می‌شویم که او بدان متمسک شد و نزدیک بودن خلیفه را به پیامبر، شرط خلافت قرار داد و رجوع پیامبر و خلیفه را به یک پدر لازم دانست. در پی آن می‌گوییم که نسبت به جانشین بحق پیامبرمان ﷺ شرط است که از خویشاوندان او از بنی‌هاشم باشد. در این جا است که امامت و خلافت علی بن ابی‌طالب ع اثبات می‌شود، زیرا او در بین بنی‌هاشم، از همگان برتر است.

از آن‌چه که دهلوی در باره‌ی لزوم استمرار سنت جاریه الاهی گفت، فهمیده می‌شود که جانشینان پیامبر ﷺ می‌بایست معصوم و از جانب خود آن حضرت نیز منصوص باشند و می‌بایست بعد از آن حضرت، از همگان برتر باشند.

۱. ازالة الخفاء: ۲: ۱۶۲.

واضح است که این ویژگی‌ها در آن سه نفری که بر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سبقت گرفتند، وجود نداشت.

۱۰ - سخنان فخر رازی در مناقب و فضائل امام شافعی

فخر رازی سخنی طولانی در بیان نسب شافعی از جهت پدران و مادران و اجداد و مخصوصاً مادرش داد که این مطالب را از جمله مناقب و فضایل اختصاصی او برشمرده و او را از ابوحنیفه برتر دانسته است... وی در مقام اوّل، نسب او را از جهت پذیرش ذکر کرده، آن‌گاه گفته است: «مقام دوم: آن است که شافعی از طرف مادران اجدادش هاشمی است... این نسبی که شرح دادیم، شرافت و منقبت او را از جهاتی ثابت می‌کند:

وجه اوّل آن که عبد مناف جدّ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چهار پسر داشت: اوّل - هاشم که جد رسول خدا بود و بعد مطلب که جد شافعی است... هاشم و مطلب با یکدیگر هم‌بیمان و یار و یاور بودند و عبد شمس و نوفل نیز با یکدیگر همکاری داشتند و یار و یاور بودند... پس چون بین هاشم و مطلب اخوت و برادری از جهت نسب وجود داشت و از جهت محبت و یآوری نیز با هم برادری نیز داشتند. این مطلب در بین فرزندان آن‌ها نیز باقی ماند پس به ناچار شافعی نسبت به یاری دین خدا بیشتر همت می‌گمارد.

وجه دوم در تثبیت و تقریر آن‌چه که ذکر کردیم: روایت شده است که هاشم بن عبد مناف با زنی از بنی نجار در مدینه ازدواج کرد. شبیهه جدّ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن زن متولد شد، هاشم از دنیا رفت و شبیهه در مدینه با مادرش می‌زیست. بعد که به سن بلوغ رسید، مطلب بن عبدمناف نزد او رفته و او را از مادرش گرفته و به مکه آورد. در بین راه، شبیهه پشت سر مطلب بر روی اسب او سوار بود. مردم گمان کردند که او برده‌ای است که مطلب او را خریداری کرده است و از این جهت او را «عبدالمطلب» نامیدند و این اسم بر روی او ماند. ولی مطلب به آنان گفت که وی برادرزاده او است، آن‌گاه تربیت و سرپرستی او را بر عهده گرفته و او را بزرگ کرد.

پس ثابت شد که مطلب جد شافعی، یار و یاور هاشم و مربی عبدالمطلب بود.

این تربیت تا آنجا ادامه داشت که او به عبدالمطلب شهرت یافت. خداوند متعال چنین مقدر داشت که شافعی نیز یار و یاور دین حضرت محمد ﷺ و مدافع دین آن حضرت باشد. لذا شافعی را در شهر بغداد، «ناصر الحدیث» لقب دادند تا نسبت اولاد به اولاد، به سان نسبت اجداد به اجداد او باشد.

وجه سوم جبرین مطعم روایت کرده است که هنگامی که رسول خدا سهم ذوی القربی را از غنائم خیبر بر بنی هاشم و بنی المطلب تقسیم کرد، من و عثمان بن عفان نزد آن حضرت رفتیم و گفتیم: یا رسول الله، اینانند برادران شما از بنی هاشم. ما منکر فضایل آنان نیستیم، زیرا خداوند شما را از بنی هاشم قرار داده است. شما به فرزندان مطلب نیز سهمی دادید، ولی به ما چیزی ندادید. و ما را کنار گذاردید، در حالی که ما و آنان در یک رتبه ایم.

پیامبر ﷺ فرمود: آنان در دوران جاهلیت و اسلام از ما جدا نشدند. بنی هاشم و بنی مطلب یک واحدند، این چنین، (که پیامبر، انگشتان خود را در یکدیگر قرار داد. بدین ترتیب، حضرتش بنی هاشم و بنی مطلب را تثبیت فرمود).

... مردم در تفسیر آل محمد اختلاف کرده اند. برخی آن را به نسب تفسیر کرده و برخی گفته اند: هر کس که بر دین و آیین حضرت باشد آل آن حضرت حساب می شود. بر هر دو فرض، شافعی از اهل بیت و آل حضرت محسوب می شود، و در ذیل صلواتی که می فرستیم و می گوئیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» داخل است. چون او از آل محمد محسوب شود و صلوات بر آل محمد واجب باشد، پس صلوات و درود بر او نیز واجب است. شکی نیست که «مالک» و «ابوحنیفه» این چنین نیستند. پس این نوع از شرافت و فضیلت برای او حاصل است و برای دیگران حاصل نیست و این کمال افضلیت را موجب می شود.

نویسنده گوید: تمام وجوهی که فخر رازی برای اثبات افضلیت شافعی بر مالک و ابوحنیفه و دیگر مجتهدان گفته است، به اولویت قطعیه کمال افضلیت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از آن سه نفر و دیگر مدعیان خلافت را می رساند.

عبّاس شایسته‌تر از علی و نزدیک‌تر از او به پیامبر نیست

دهلوی گوید: اگر ذکر قرابت، به خودی خود مستلزم امامت می‌بود، عبّاس از علی شایسته‌تر بود، زیرا او عموی حضرتش و همتای پدر او بود. و عمو شرعاً و عرفاً نزدیک‌تر از عموزاده است.

در پاسخ می‌گویم: دلالت حدیث نور بر کمال افضلیت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روشن است و سبقت گرفتن هر کسی بر آن حضرت بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زشت است. بدین‌روی، دیگر مجالی و زمینه‌ای برای این نقض و این ایراد نیست. به علاوه از چندین جهت، این نقض دور از حقیقت و صواب است:

۱ - عبّاس عموی پدری حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است

عبّاس عموی پدری پیامبر است و مادرش مادر جناب عبدالله پدر پیامبر نیست، ولی مادر جناب ابوطالب و جناب عبدالله یکی بود که همان فاطمه دختر عمر و مخزومی است... بنابراین عبّاس عموی پدری پیامبر است و حضرت علی عموزاده پدر و مادری است. بی‌تردید، عموی پدری از عموزاده پدر و مادری شرعاً و عرفاً نزدیک‌تر نیست. جناب ابوطالب و جناب عبدالله برادر پدر و مادری‌اند و مادرشان فاطمه مخزومی است. این از جمله مطالب تاریخی است که در آن شک و شبهه‌ای وجود ندارد، چنان‌که ابن حجر عسقلانی گوید: ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی قرشی هاشمی، عموی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شفیق پدرش. مادر آن دو، فاطمه دختر عمرو بن عائذ

مخزومی است...^۱

نیز گوید: عبّاس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف القرشی عموی رسول خدا ﷺ، ابوالفضل، مادرش نفیله دختر حباب بن کلب...^۲

با توجه به این مطلب، یوسف اعور در رساله «الرد علی الامامیه» گوید: اگر حکم دائر مدار اقرب و نزدیکتر بودن باشد، رافضه می توانند بگویند علی را بعد از پیامبر ﷺ حکمی نیست، زیرا عبّاس از او نزدیکتر بود، زیرا او عموی پیامبر بود و علی پسر عموی او، و هر یک از ابوبکر و عمرو عثمان، از عبّاس افضل هستند.^۳

نجم الدین خضر بن محمد بن علی رازی در پاسخ به او گفته است: و اما وجه سوم این که حکم از آن فرد نزدیکتر است به دلیل آن چه که ذکر کردیم. و از آن لازم نمی آید آن چه که این آدم (اعور) از روی جهل و عنادش و خروجش از طریق حق و حقیقت، آن را لازم دانسته است، زیرا امیرالمؤمنین علی عليه السلام پسر عموی پدر و مادری رسول خدا است و عباس عموی پدری آن حضرت است و پسر عموی پدر و مادری از عموی پدری در فقه امامیه در ارث مقدم است. پس چگونه بر آن ها لازم می آید که بگویند علی بعد از رسول خدا حکمی ندارد، ای ابوجهل عوام الناس؟ و برتری دادن آن سه خلیفه بر عبّاس، ادعای محض است و اساس و پایه ای و نصّ و صراحتی در این باره نیست و زورگویی است از این ناصبی اعور که دارای تلبیس و وسواس است.^۴

۲ - برادر نزدیک تر از عمو است

شاه ولی الله دهلوی در کتاب «ازالة الخفاء» گوید: طبرانی در کتاب «المعجم الصغیر» از حدیث ابوهندیجی بن عبدالله بن حجر بن عبدالجبار بن وائل بن حجر حضرمی کوفی در کوفه آورده و گفته است که عمویم محمد بن جعفر بن عبدالجبار از سعید بن عبدالجبار از پدرش عبدالجبار از مادرش امّ یحیی از وائل حدیثی طولانی را در داستان ورودش به حضور رسول خدا ﷺ، بازگشتش به وطنش، کناره گیری او از

۱. الاصابة ۴: ۱۱۵.

۲. الاصابة ۲: ۲۷۱.

۳. رساله الاعور در رد بر امامیه - خطی.

۴. التوضیح الانور فی الرد علی الاعور - خطی.

مردم در فتنه عثمان و ورودش نزد معاویه نقل کرده که معاویه به او گفت: چه چیز تو را از یاری کردن ما بازداشت، با این‌که مورد اطمینان عثمان بودی و تو را به عنوان دامادی خود قبول کرده بود؟!

به او گفتم: به خاطر این که تو با کسی جنگیدی که او نسبت به عثمان، از تو سزاوارتر و شایسته‌تر بود!

گفت: چگونه او به عثمان از من نزدیکتر است، با این‌که من در نسب از او نزدیک‌ترم؟

گفتم: به خاطر آن که حضرت رسول ﷺ بین علی و عثمان برادری ایجاد کرده بود. بنابراین برادر، نزدیک‌تر از پسرعمو است و من با مهاجران نمی‌جنگم.

گفت: مگر ما از مهاجران نیستیم؟

گفتم: مگر ما از هر دو نفر شما کناره‌گیری نکردیم؟!...^۱

نویسنده گوید: بر طبق آنچه این صحابی گفته است (چون پنداشته که پیامبر ﷺ بین حضرت علی عَلِيٌّ و عثمان برادری ایجاد کرده است) که برادر از پسرعمو نزدیک‌تر است، امیرالمؤمنین عَلِيٌّ به عثمان از معاویه نزدیکتر است. ما می‌گوییم که امیرالمؤمنین عَلِيٌّ به پیامبر ﷺ از عبّاس نزدیک‌تر است، زیرا پیامبر، علی عَلِيٌّ را برادر خود دانست در روزی که بین اصحاب برادری ایجاد کرد چنان‌که در احادیث فراوان این مطلب وارد شده است.

۳ - آیهی ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾^۲

جناب محمدبن عبدالله بن حسن بن امام حسن بن علی عَلِيٌّ به آیهی شریفه: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾ بر امامت بلافضل امیرالمؤمنین بعد از رسول ﷺ استدلال کرد و تمسک جسته است.

فخر رازی در تفسیر این آیه گوید: محمدبن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن

۲. انفال (۸): ۷۵.

۱. ازالة الخفاء - خطی.

ابی طالب رضی الله عنه در نامه‌اش به ابوجعفر منصور به این آیه تمسک جسته است در این که امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب است. وی به منصور گفت: کلام خداوند متعال ﴿و اولوالارحام بعضهم اولی ببعض﴾ بر ثبوت اولویت دلالت دارد و در این آیه ویژگی خاصی وجود ندارد که این اولویت را ثابت کند. لذا می‌بایست آن را بر کلّ و همه‌ی مقامات حمل کنیم، مگر آن چه که به دلیل خاصی از عمومیت آن بیرون رود. لذا شامل مقام امامت نیز می‌شود. نمی‌توان گفت که ابوبکر از اولوالارحام است، زیرا نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوره‌ی براءت را به ابوبکر داد تا به مردم مگه ابلاغ کند، بعد علی رضی الله عنه را به دنبال او فرستاد و به آن حضرت دستور داد که او باید ابلاغ کند و فرمود: آن سوره را ادا نمی‌کند مگر من یا مردی از من. این مطلب دلیل بر آن است که ابوبکر، از خاندان آن حضرت نبود.

فخر رازی گوید: این است وجه استدلال به این آیه. جوابش آن است که اگر این دلالت صحیح باشد، عباس به امامت اولی است، زیرا او به رسول خدا از علی نزدیک تر است. ابوجعفر منصور هم به همین گونه به محمد بن عبدالله بن حسن پاسخ داد.^۱

نویسنده گوید: بر اهل سنت است که به این استدلال تسلیم شوند، زیرا آنان ادعای تمسک به اهل البیت و پیروی از آنان را دارند و می‌گویند که مقصود از «اهل البیت» در حدیث ثقلین و دیگر احادیث وارده در این باب، اعم است از امامان دوازده گانه و فرزندان آنان، چنان که صریحاً از سخنان کابلی در کتاب «الصواعق» و کلام دهلوی در باب چهارم تحفه‌ی اثناعشریه در جواب حدیث ثقلین و دیگر بزرگان اهل سنت به دست می‌آید. اگر چنین باشد، نمی‌بایست آنان از این استدلال روی برگردانند و می‌بایست پاسخ رازی را در ابطال این استدلال بدهند.

باید دانست که ابوالعباس میرد و ابن اثیر و ابن خلدون عین نامه محمد بن عبدالله بن حسن و پاسخ ابوجعفر منصور را به او آورده‌اند.^۲

ما متن هر دو نامه را در جلد مربوط به حدیث غدیر آورده‌ایم.

۱. تفسیر فخر رازی ۱۵: ۲۱۳.

۲. کامل میرد ۲: ۳۸۳-۳۹۱؛ الکامل فی التاریخ ۵: ۵۳۶؛ تاریخ ابن خلدون ۳: ۴۰۷.

۴ - اولویت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در گفتار عبّاس

عبّاس از جمله کسانی است که به امامت و خلافت امیرالمؤمنین قائل و معتقد بود. او همان کسی است که بعد از رحلت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) به حضرت علی گفت: «دستت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنم». این مطلب صراحت دارد در این که عبّاس، علی را شایسته‌تر و سزاوارتر از خود به مقام امامت و خلافت می‌دانست.

این اظهارات و عبارات از جناب عبّاس در نهایت شهرت است، بلکه گروهی از متکلمان اهل سنت در مقام ردّ امامیه به آن استدلال کرده و آن را آورده‌اند...

فضل بن روزبهان در ردّ علامه حلی گوید: مذهب اهل سنت و جماعت آن است که امام بر حق بعد از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) ابوبکر صدیق است و در نزد شیعه، علی مرتضیٰ کرم‌الله وجهه و رضی‌الله عنه است، دلیل اهل سنت دو چیز است:

اول: راه ثبوت امامت، یانصّ است و یا اجماع بر بیعت. امّا نص، وجود ندارد به خاطر آن چه که گفتیم و در آینده متذکر خواهیم شد و ان شاء الله به تفصیل ذکر خواهیم کرد. و امّا اجماع: در مورد غیر ابوبکر، اتفاق کلمه‌ای از امت در مورد هیچ‌کس پیش نیامد.

وجه دوم: اجماع منعقد بر حقانیت امامت یکی از سه نفر: ابوبکر، عبّاس و علی است. بعلاوه آن دو نفر با ابوبکر اختلاف نداشته و به نزاع با او برنخاستند. اگر بر حق نبود، با او مخالفت می‌کردند، همان‌طور که علی با معاویه نزاع کرد، زیرا عادت در این گونه موارد بر آن است که به نزاع برخیزند. ترک منازعه در صورت امکان، با عصمت منافات دارد، زیرا معصیتی کبیره است که عصمت را از میان می‌برد، در حالی که شما (شیعیان) در مورد امام، عصمت را ضروری و شرط صحّت امامت می‌دانید.

اگر بگویند: قبول نداریم که امکان نزاع با ابوبکر برای آن دو نفر (عبّاس و علی) وجود داشته است.

می‌گوییم: شما معتقدید که علی شجاع‌ترین مردم و دین‌دارترین آنها است و از ابوبکر شجاع‌تر و دین‌دارتر بوده است، تعداد یاران او نیز بیشتر از ابوبکر بوده، در نسب و حسب شریف‌تر و گرامی‌تر از او بوده است، نصّی را که مدّعی آن هستید در حضور تمام مردم بوده است، انصار هیچ‌گاه ابوبکر را بر علی ترجیح نمی‌دادند، حضرت

رسول ﷺ نیز در روزهای واپسین عمر شریفشان بر روی منبر فرمودند که انصار حامیان و یاوران من اند، لشکر و سپاه پیروز حضرت بودند و سزاوار و شایسته چنان بود که حضرت به انصار دستور می دادند که علی را در امر خلافت و امامت یاری کنند و با هر کس که با صریح فرمایش آن حضرت در خلافت علی مخالفت می کند بجنگند.

بعلاوه فاطمه علیها السلام با مقام و منصب عالی که دارد، همسر آن حضرت و حسین و حسین علیهما السلام با این که دو نواده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند، فرزند آن حضرت بودند و عباس با مقام عالیش، عموی آن حضرت و همراه با آن جناب بود. زیرا روایت شده است که وی به علی علیه السلام گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عموی رسول خدا با پسر عموی آن حضرت بیعت کرد و بعد هیچ اختلافی حتی بین دو نفر نباشد و هم چنین جناب زبیر با تمام شجاعتش نیز با آن حضرت بود...^۱

این کلام فضل بن روزبهان بود. از جمله کسانی که این مطلب را در اثبات امامت ابوبکر و در ردّ امامیه آورده اند، قاضی ناصرالدین بیضاوی در کتاب «طوالع الانوار» و شمس الدین اصفهانی در شرح آن کتاب است.

ابن قتیبه گوید: عباس بن عبدالمطلب، علی بن ابی طالب را ملاقات کرده و به او گفت: پیامبر ﷺ قبض روح می شود و از این دنیا می رود. از او بخواه که این امر خلافت و زمامداری را - اگر از آن ما است - برایمان کاملاً شرح دهند. و اگر مربوط به غیر ما است، به ما وصیت خیر کنند. بعد از آن که حضرت رسول رحلت فرمود، عباس به علی بن ابی طالب گفت: دستت را بگشای تا با تو بیعت کنم، تا گفته شود عموی رسول خدا با پسر عموی آن حضرت بیعت کرد و اهل بیت خودت نیز با تو بیعت می کنند. در نتیجه، این امر از آن ما باشد، در آن تأخیری رخ نخواهد داد.

علی بن ابی طالب به او فرمودند: کیست غیر از ما که دنبال این کار باشد؟! عباس قبلاً با ابوبکر ملاقات کرده و به او گفته بود که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو وصیت کرده است؟! گفت: نه. بعد با عمر ملاقات کرد، همین سؤال را از او نیز پرسید. عمر گفت: نه. در

۱. ابطال الباطل، فضل بن روزبهان - خطی.

این هنگام عبّاس به علی گفت: دستت را بگشای تا با تو بیعت کنم و اهل بیت تو نیز با تو بیعت کنند.^۱

۵ - عذرخواهی و امتناع عبّاس از پذیرش وصیّت پیامبر

سید علی همدانی در کتاب «موّده القربی» از ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه از قول امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده است که به هنگام بیماری رسول خدا در آخرین روزهای زندگانی‌اش سرش بر دامن علی بود، عبّاس از آن حضرت پرستاری می‌کرد و خانه از وجود مهاجران و انصار پر بود. پیامبر به عبّاس فرمودند: آیا تو وصیّت مرا می‌پذیری و به وعده‌هایم عمل می‌کنی؟! عبّاس پاسخ داد: من مردی کهن سالم و اهل و عیالی فراوان دارم. پیامبر روی به علی کرده و فرمود: یا علی! آیا تو وصیّت مرا می‌پذیری و به وعده‌هایم عمل می‌کنی؟ بغض در گلوئی علی گیر کرده و نتوانست پاسخ بدهد. پیامبر بار دیگر به علی فرمود. علی علیه السلام پاسخ داد: پدر و مادرم فدای شما باد، آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تویی برادر و وصی و وزیر و جانشین من.

آن‌گاه فرمود: ای بلال! شمشیر رسول خدا ذوالفقار را بیاور. بلال آن را آورده و پیش روی حضرت قرار داد، بعد فرمود: کلاه خود پیامبر را - که ذوالنجدین نام دارد - بیاور. بلال آن را آورد و در مقابل پیامبر گذاشت. بعد فرمود: ذوالفصول زره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیاور. آن را نیز آورد. فرمود: اسب رسول الله به نام «مرتجز» را بیاور. اسب را آورده و جلوی در بست. بعد فرمود: ناقه‌ی رسول خدا - به نام «عضباء» - را بیاور. آن را نیز آورد و جلوی در بست. بعد فرمود: بُرده «گلیم» رسول خدا - به نام «سحاب» - را بیاور. آن را آورد و پیش روی ایشان گذاشت. بعد فرمود: چوب‌دستی و عصای پیامبر - به نام «ممشوق» - را بیاور. آن را نیز آورده و گذاشت. همین‌سان، یکی بعد از دیگری لوازم حضرت را - حتی آن دستمالی که حضرت در جنگ‌ها بر شکم می‌بست - همه را خواسته و پیش روی حاضر کرد. بعد انگشتری خود را از انگشت به

۱. الامامة و السياسة ۱: ۴.

در آورده و به علی علیه السلام داد و فرمود:

«ای علی! همه‌ی این‌ها را بردار و در خانه‌ی خود نگاه دار. در حضور مهاجران و انصار، هیچ‌کس بعد از من حق ندارد در این کار با تو مخالفت کند. حضرت امیر آن را برداشته به خانه‌ی خود برد و بازگشت»^۱.

نویسنده گوید: از این حدیث معلوم می‌شود که حضرت رسول می‌خواستند بفهمانند که عباس شایستگی خلافت و جانشینی ایشان را ندارد. لذا اول از او پرسیدند که آیا تو وصیت مرا می‌پذیری؟ عباس که این شایستگی را در خود نمی‌دید، از این کار عذر خواست و از پذیرش خودداری کرد. آن‌گاه حضرت علی علیه السلام را وصی خود قرار داده و تصریح فرمود که او وزیر و خلیفه‌ی آن حضرت است بعد از خودش. این نص آشکار و همراه با قرائن قطعیه، مجالی برای این نمی‌گذارد که کسی بپندارد که عباس جانشین آن حضرت بوده است.

۶ - حدیث یوم الدار

از جمله نکاتی که دلالت بر وراثت امیرالمؤمنین دارد حدیث یوم الدار است. حضرت علی علیه السلام خود به صراحت بر این مقام تصریح فرمود در پاسخ سؤالی که از آن حضرت شد که پرسیدند: چه شد تو وارث پسرعمویت شدی ولی عمویت وارث آن حضرت نشد؟!

ولی الله دهلوی در کتاب «الخصائص» از ربیع بن ناقد روایت کرده است که شخصی به علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: چه شد که تو وارث پسرعمویت شدی، ولی عموی تو وارث او نشد؟ علی علیه السلام پاسخ داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمام فرزندان عبدالمطلب را فرا خواند و برایشان غذایی تهیه کرد. آن‌ها همگی خوردند و سیر شدند، ولی غذا همه‌اش به جای خود باقی ماند. آن‌گاه آشامیدنی آوردند، همگی نوشیدند و سیراب شدند، ولی آن نوشیدنی سر جای خود دست‌نخورده باقی ماند. بعد از آن فرمود:

۱. المودة فی القری - بنگرید: ینابیع المودة.

ای فرزندان عبدالمطلب! من بر شما به طور خصوص و بر مردم به طور عموم مبعوث شده‌ام. شما هم‌اکنون این نشانه و کرامت را از من دیدید. کدام یک از شما با من بیعت می‌کند تا برادر و وصی و وارث من باشد؟! هیچ‌کس از جا حرکت نکرد. من که در آن جمع از همگان کم‌سن و سالتر بودم، از جا بلند شدم. به من فرمود: بنشین. پیامبر، سخن خود را سه بار تکرار کرد. در هر سه بار، من از جا بلند شدم و به من می‌فرمود: بنشین. در بار سوم دستش را بر من زد و آنگاه فرمود: بدین دلیل من وارث پسرعمویم شدم و عمویم وارث او نشد.^۱

۷ - اجماع بر عدم خلافت عبّاس است

اجماع شیعه و غیر شیعه بر عدم خلافت عبّاس تحقّق یافته است. پس بطلان احتمال اولویت او نسبت به حضرت علی، واضح و روشن است.

۸ - خلافت در مهاجران است

از لوازم جانشینی آن است که می‌بایست خلیفه از مهاجران اوّلیه باشد. بدیهی است که عبّاس از مهاجران نخستین نیست، بلکه او کمی پیش از فتح مکه مهاجرت کرد. حافظ ابن حجر در شرح حال عبّاس گوید: وی در دوران جاهلیت، عهده‌دار امر سقایت و ساختن مسجد الحرام بود. در بیعت عقبه - پیش از آن که مسلمان شود - با انصار بود. در جنگ بدر با مشرکان همراهی کرد تا این که اسیر شد. فدیّه خود و فدیّه برادرزاده‌ی خود عقیل بن ابی طالب را داد و به مکه برگشت. گفته‌اند که او مسلمان شده بود و اسلامش را از قومش پوشیده نگاه می‌داشت تا از مکه اخبار قریش را برای حضرت رسول بنویسد و خبر دهد. کمی پیش از فتح مکه، به مدینه مهاجرت کرد. در فتح مکه شرکت داشت و در روز جنگ حنین ثابت قدم بود.^۲ از سوی دیگر، ضرورت این که می‌بایست خلیفه از مهاجران نخستین باشد،

۲. الاصابه ۲: ۲۷۱.

۱. الخصائص، شاه ولی الله دهلوی.

امری مسلم و حتمی است که شاه ولی الله دهلوی خود در کتاب «ازالة الخفا» به آن تصریح کرده است.

۹ - خلیفه می‌بایست از کسانی باشد که در بیعت شجره، با پیامبر بیعت کرده است
شاه ولی الله دهلوی گفته است که خلیفه می‌بایست از کسانی باشد که در صلح حدیبیه شرکت داشته، نزول سوره‌ی نور را حاضر بوده و در مشاهد بزرگی هم چون بدر و دیگر جنگ‌ها شرکت داشته باشد. این شروط را از روی دلایل قرآنی و حدیثی استفاده کرده است.

روشن است که عباس در جنگ بدر و دیگر غزوات شرکت نداشته، چون او کمی قبل از فتح مکه مهاجرت کرد (چنان‌که قبلاً از ابن حجر نقل کردیم) غزوه بدر در سال دوم هجری بوده و فتح مکه در سال هشتم، بلکه قبلاً گذشت که عباس از اسیران جنگ بدر بوده است. علت عدم حضور او در داستان حدیبیه آن است که حدیبیه در سال ششم بوده^۱ وی به هنگام نزول سوره‌ی نور نیز حضور نداشت است، زیرا نزول این سوره به گمان اهل سنت در داستان «افک» است و این داستان از رویدادهای سال پنجم هجری است.^۲

۱۰ - خلافت برای آزادشدگان جایز نیست

اولاً خلافت به طلقاً و آزادشدگان نمی‌رسد و ثانیاً عباس از طلقاء است.
اما بخش اول این بحث به خاطر آن است که دهلوی در کتاب «ازالة الخفا» گوید که عبدالرحمان اشعری فقیه اهل شام به ابوهریره و ابودرداء - که می‌کوشیدند علی عنه السلام خلافت را به شوری واگذار کند - گفت: شگفتا از شما دو نفر! چگونه چنین سخنی می‌گویید و دنبال این کار را گرفته‌اید و می‌گویید که باید علی خلافت را به شورای مسلمان‌ها واگذارد، با این که خود می‌دانید که مهاجران و انصار و اهالی حجاز و عراق با

۱. همان ۱: ۴۷۵.

۲. تاریخ الخمیس ۱: ۴۰۶.

او بیعت کرده‌اند و کسانی که او را پسندیده‌اند، بهترند از کسانی که او را خوش نداشته‌اند. و کسانی که با او بیعت کرده‌اند، بهترند از کسانی که با او بیعت نکرده‌اند. معاویه را چه راهی است برای ورود به شوری؟ با این که او از «طلاق»^۱ است که خلافت برای آن‌ها روا نیست. او و پدرش، از رؤسا و بزرگان احزاب‌اند. آنان از رفتار خود پشیمان شده و به دست او توبه کردند.

این مطلب را ابوعمرو در «الاستیعاب» آورده است.^۲

جمله‌ی دوم از عبارت حافظ عسقلانی - که قبلاً آوردیم - به دست می‌آید. دیاربکری در داستان غزوه‌ی بدر، اسامی اسیران جنگ بدر را از ابن اسحاق نقل می‌کند، سپس می‌گوید: از جمله اسیران بدر، عبّاس بن عبدالمطلب است که ابن اسحاق، او را ضمن اسرای بدر نام نبرده است.^۳

نویسنده گوید: این بخش از بحث پیرامون «دلالت حدیث نور»، از بخش‌های اساسی مباحث «حدیث نور» است که پندارها و خیالات دهلوی - هم‌چون دیگر یاهوهای او و پیش‌کسوتانش مانند کابلی و ابن‌روزبهان و امثال آنان - را کاملاً ابطال می‌کند. هم‌زمان با آن، شبهه‌ای در باب امامت را پاسخ می‌گوید. این شبهه را، برخی از مدعیان دانش به خاطر تقرّب به حکومت‌های عبّاسی مطرح کرده‌اند، در کنار آن مناقب جعلی که برای عبّاس و فرزندان و نوادگانش تراشیده و جعل کرده‌اند و از این راه، دین خود را به دنیایشان فروخته‌اند و برخی از نویسندگان و شاعران از آنان پیروی کرده‌اند. آنان می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند و خداوند نور خود را تمام می‌کند هرچند که کافران را خوش نیاید.^۴

دهلوی و امثال - که برای رویارویی حق به هر دستاویزی چنگ می‌زنند - این

۱. «طلاق»، کسانی هستند که در زمان فتح مکه مشرک بودند و پیامبر، با فرمان عفو عمومی، آن‌ها را آزاد

(طریق) اعلام کرد. (ویراستار) ۲. ازالة الخفا - خطی.

۳. تاریخ الخميس ۱: ۴۰۶.

۴. ﴿یریدون لیطفنوا نورالله بافواهم والله متم نوره ولو کره الکافرون﴾. سوره‌ی صف آیه‌ی ۸.

شبهه را به خاطر دشمنی با حق و ایستادگی در مقابل حق از روی عناد ذکر می‌کنند...
وگرنه آنان خود بطلان این سخن را بهتر از هر کسی می‌دانند. خلاصه آن‌که این شبهه به
اجماع مسلمان‌ها مردود است و دست‌آویزی به آن واضح البطلان است... و خداوند،
عاصم و نگه‌دارنده است.

شبهه‌ی اولویت حسنین علیهما السلام برای امامت بعد از پیامبر نسبت به علی علیه السلام چگونه نقض و باطل می‌شود؟

دهلوی گوید: اگر گفته شود که علت محرومیت عباس از خلافت، آن است که از نور جناب عبدالمطلب چیزی به او نرسیده است، زیرا از عبدالمطلب به عبدالله و ابوطالب رسیده نه دیگر فرزندان او.

در پاسخ می‌گوییم: صریح این گفتار، آن است که اقریبیت در نسب، امری دیگر غیر از اشتراک در نور است. شگفت آور است که وی با این که این معنی را به خوبی می‌داند، چگونه مورد بحث گذشته را فقط در مورد قرب در نسب دانسته است.

دهلوی گوید: (در پاسخ به پرسش پیشین) می‌گوییم اگر امامت به شدت و کثرت نور وابستگی می‌داشت، حسنین علیهما السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی اولی و اقدم به امامت بودند. زیرا نور عبدالله و ابوطالب در آن دو جمع بود، با این که در علی فقط نور ابوطالب بود، چنان که معلوم است که نور پیامبر قوی تر از نور علی است و هر دو نور در حسنین علیهما السلام جمع بود.

در پاسخ می‌گوییم: این نقض به وجوهی مردود است:

۱ - برتری مدار امامت است

مدار امامت، افضلیت است. حدیث نور بر افضلیت امیرالمؤمنین دلالت می‌کند پس او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون هیچ حرف و سخنی امام است.

۲ - نور پیامبر به حسنین منتقل نشده است

از آن جا که نور حسنین علیهم السلام از نور پیامبر صلی الله علیه و آله است، بدیهی است که تمام نور به آنان منتقل نشده، وگرنه لازم می آید با انتقال تمام نور به آن دو، خود رسول خدا بی نور بماند که بطلان این مطلب واضح و روشن است. در این صورت، نور آن دو، از نور علی علیه السلام قوی تر نیست.

۳ - در هر یک از آن دو بزرگوار، یک چهارم اصل نور است

اگر بپذیریم که تمام نور از پیامبر به آن دو منتقل شده است، بدان معنی است که آن نور بین آن دو بزرگوار تقسیم شده است. بنابراین در هر یک از آن دو، نور پیامبر است همراه با یک چهارم اصل نور، یا این که حسن کمی بیشتر از نور برادرش حسین است. لکن نوری که به امیرالمومنین منتقل شده، با نور پیامبر مساوی است. پس نور او نصف اصل نور است. وقتی هیچ یک از آن دو با نور علی مساوی نیست، چگونه می توان گفت: قوی تر از آن است؟

۴ - هر کس که نورش قوی تر است، برتر است

ظاهر عبارت دهلوی آن است که هر کس که افضل است، نورش قوی تر است و قوت نور، مستلزم افضلیت است. نتیجه آن که وقتی نور حسنین قوی تر از نور پدرشان بود، می بایست که از پدر برتر باشند. حال که لازم به اجماع و اخبار باطل است، پس ملزوم نیز باطل است.

۵ - این سخن مستلزم آن است که نور فاطمه علیها السلام از نور علی علیه السلام قوی تر باشد

اگر نور حسنین از نور امیرالمؤمنین قوی تر باشد، خواه ناخواه نور بر فاطمه نیز از نور علی قوی تر خواهد بود. زیرا نور پیامبر به توسط نور فاطمه به حسنین منتقل شده است و سزاوار و شایسته چنان بوده که امامت، اول از آن فاطمه باشد، پیش از آن که به اولویت آن دو ملزم شویم. اگر بگوید: جنسیت مؤنث مانع از امامت حضرت فاطمه است و لذا آن را ذکر نکردم.

ما می‌گوییم: پس چرا مفضولیت حسنین - که به اجماع فریقین نقل شده است - مانع از ادعای اولویت آن دو نسبت به امامت نباشد؟!

۶ - علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افضل مخلوقات است

از دلایل مذکوره در بخش‌های مختلف این کتاب دانسته شد که تقدّم نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موجب افضلیت آن حضرت از همه‌ی پیامبران و رسولان و همه‌ی مخلوقات است. از آن جا که نور امیرالمؤمنین علیه السلام با نور حضرت رسول متحد بود، این اتحاد و یگانگی و نزدیکی، سبب افضلیت آن حضرت از همه‌ی کسانی است که نام برده شد. بنابراین آن حضرت از حسنین هم افضل است و محال است که نور آن دو، از نور آن حضرت قوی تر باشد.

۷ - آفرینش علی علیه السلام از نور خدا است

اگر دهلوی می‌خواهد آفرینش حسنین را از نور پیامبر اثبات کند، پس چرا منکر خلقت نوری امیرالمؤمنین است؟! بلکه آفرینش حسنین از نور پیامبر، دلیل بر خلقت نور امیرالمؤمنین از نور الاهی است، وگرنه لازم می‌آید که حسنین بر علی علیه السلام برتری داشته باشند. این برخلاف چیزی است که مسلمان‌ها بر آن اجماع دارند.

اگر گفته شود که او خلقت حسنین را از نور پیامبر بدان جهت آورده است تا معتقدان به امامت امیرالمؤمنین و شیعه‌ی امامیه را محکوم کند و این از باب مخاصمه و احتجاج است؟

می‌گوییم: در این صورت بر او لازم بود که روایتی از اسناد و مدارک امامیه بیاورد که متضمّن این معنی باشد تا این توهم را ایجاد کند که نور حسنین از نور علی علیه السلام قوی تر است. اما روایاتی که از طریق شیعیان در این باره آمده است (که قبلاً برخی از آن‌ها را آوردیم) به صراحت دلالت دارد بر این که امیرالمؤمنین از آن دو بزرگوار برتر است و نور آن دو از نور علی علیه السلام قوی تر نیست.

۸ - مقصود از کثرت نور چیست؟

اگر مقصود از کثرت و فراوانی نور، زیادتی در کمیّت و کیفیت است، این همان قوه و شدّت است و دلیلی نیست که بین آن دو مفهوم فرق گذاشته شود. و اگر مقصود آن است که در علی علیه السلام یک نور است که نور علوی باشد و در حسنین دو نور است که یکی نور نبوی باشد و دیگری نور علوی. البته این دو نور، از نظر کمیّت و کیفیت از نور علوی کمتر است. ولی در حقیقت کثرت بر آن صادق نیست و هیچ عاقلی این کثرت را ملاک افضلیّت و اولویّت نسبت به مقام امامت قرار نمی‌دهد، زیرا کثرتی اعتباری - مانند کثرت اجزاء نسبت به کل - است.

۹ - بر اساس این سخن لازم می‌آید که نور حسنین از نور پیامبر بیشتر باشد

اگر پندار دهلوی درست باشد، لازم می‌آید که بگوییم نور حسنین علیهم السلام از نور پیامبر بیشتر است. زیرا ممکن است بر طبق سخن دهلوی بگوییم که حسنین بین نور نبوی و نور علوی جمع کرده‌اند که در این صورت، نور آن دو، از نور نبوی بیشتر خواهد بود. زیرا وقتی که او نور را به پیامبر و علی تقسیم کرد، رسول خدا را بهره‌ای از نور علی نخواهد بود و علی علیه السلام را نصیبی از نور پیامبر نیست. لکن نور علی به حسنین منتقل شده، خواه ناخواه نور حسنین از نور پیامبر بیشتر خواهد شد. و حال آن‌که هیچ فرد مسلمانی چنین عقیده‌ای ندارد که نور حسنین از نور پیامبر باشد، هر چند که دهلوی خود را ملزم دیده که این مطلب را بپذیرد تا دلایل طرفداران حق را باطل کند.

۱۰ - چه دلیل داریم بر این‌که حسنین بین دو نور را جمع کرده‌اند؟

چه چیزی دلالت می‌کند بر این‌که حسنین، جامع نور نبوی و نور علوی می‌باشند؟ اگر دلیل تحقیقی باشد، در این صورت بر او و طرفدارانش لازم می‌آید که حدیث نور را تکذیب کنند. و اگر دلیل الزامی است و می‌خواهد بدین وسیله دلایل شیعه را باطل کند، در این صورت باید بپذیرد که اسناد و مدارک شیعیان و اخبار و روایات آن‌ها گویای آن است که نور آن دو، از نور امیرالمؤمنین ناقص‌تر و کمتر است و نور هیچ

یک از آن دو بزرگوار مساوی با نور حضرت علی علیه السلام نیست، تا چه رسد به این که از آن فراوان تر و بیشتر باشد. بلکه احادیث اهل سنت نیز دلالت بر آن دارد که علی علیه السلام از آن دو افضل است. از آن جمله احادیث اشباح خمسه که قبلاً در همین کتاب در جای خودش نقل شد.

نویسنده گوید: اینک دانشمندان نظر دهند و داوران داوری کنند که ما چه می‌گوییم و آنان چه می‌گویند. آنان حدیث نور را ساختگی می‌دانند و ادّعی‌ای اجماع در این باره می‌کنند، در حالی که ما آن را از کتاب‌های معتبر آنان نقل می‌کنیم و از روایات مشاهیرشان می‌آوریم.

آنان حدیثی جعلی در مقابل این حدیث می‌آورند و ما با دلایل قطعی اثبات ساختگی آن را می‌نماییم.

نیز دلالت آن حدیث بر امامت بلافضل حضرت امیر را انکار می‌کنند، در حالی که ما وجوهی از دلالت آن حدیث را بر امامت بلافضل متذکر شدیم. سپس تصمیم می‌گیرند که با برخی از شبهات، حدیث را نقض کنند، که ما سستی و بی‌مایگی آن شبهات را به دلایل فراوان اثبات می‌کنیم.

تعجب می‌کنیم که این همه اصرار و پافشاری در راه باطل و گمراهی چرا؟ و این همه تلاش در کتمان حق و یقین چرا؟ پس دانشمندان و دانش پژوهان، بنگرند در آنچه که ما می‌گوییم و آنان می‌گویند و انصاف‌داران در این زمینه انصاف دهند.

سپاس خداوند را بر آن که توانستیم جامه‌ی باطل و گفتارهای ناروا را به کلی پاره کنیم، رشته‌ی آنان را بگسلیم، اجتماع بر گناه و معصیت را متفرق سازیم، کمر باطل‌روندگان و گمراهان را بشکنیم، ریسمان شبهه‌افکنان دغل‌باز را از هم بدریم، جدل‌های معاندان را باطل گردانیم و نشانه‌های شبهات و تشکیلات و ظاهر سازی‌ها و فریبکاری‌هایشان را محو و نابود کنیم. بدین سان خانه‌های عنکبوتی و بافته‌های سربه هم کرده‌ی وساوس آنان را از بنیان ویران شد. و ما گویای آنیم که:

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و لعنة الله علی اعدائهم
اجمعین من الاولین و الآخرین.

ملحقات سند حدیث نور

نوشته: سید علی میلانی

پیگیری و جست‌وجوی بیشتر در اسناد و مصادر حدیث و کتاب‌های مربوط به فضائل، این مطلب را به ما می‌رساند که راویان حدیث نور، با عبارات و الفاظ گوناگونش از پیشوایان مشهور و حافظان بزرگ حدیث، بیشتر از آنکه در این کتاب آمده است. ولی نویسنده‌ی بزرگوار کتاب «عبارات» مرحوم میرحامد حسین رضوان‌الله‌علیه و قدس‌الله‌نفسه‌الزکیه در صدد جمع‌آوری و استقصای تمام مدارک و اسناد نبوده‌اند. ما در ضمن تحقیق و بررسی این بخش از کتاب، به اسناد و مدارکی جدید دست یافتیم که آگاهی بر آن‌ها را مفید دیدیم. از این جهت برای تکمیل فایده، آن را در این بخش آوردیم تا خواننده محترم کتاب، پیش روی خود زمینه‌ای گسترده‌تر را برای تحقیق و بررسی ببیند. والله الموفق

۱ - سلیمان اعمش

سلیمان بن مهران اعمش متوفای سال ۱۴۷ این حدیث را روایت کرده است. نام او را در سند روایت حافظ فقیه ابوالحسن علی بن محمد بن طیب جلابی واسطی معروف به ابن مغزلی آمده است که قبلاً در همین کتاب نام او ذکر شده است. «اعمش» از رجال صحیحین است، همان‌گونه که حافظ ابن قیسرانی نام او را

آورده است.^۱ ابن حبان نام او را در ردیف افراد ثقه آورده^۲ و دیگران نیز او را ثقه دانسته و به عنوان حافظ و امام یاد کرده‌اند.^۳

۲ - فضیل بن عیاض

فضیل بن عیاض بن مسعود خراسانی متوفای سال ۱۸۷ (اقوال دیگری هم در این باره هست) و او از رجال نور در «زوائد المسند» است. «فضیل بن عیاض» از شیوخ ثوری، ابن عیینه (که خود از اقران و همتای او است)، ابن مبارک، قطان، ابن مهدی، عبدالرزاق و دیگران است. ابن عیینه، عجللی، نسائی، دارقطنی او را ثقه دانسته‌اند و ابوحاتم او را صدوق می‌داند.^۴

۳ - محمد بن مثنی

محمد بن عبدالله بن مثنی بن عبدالله انصاری، متوفای سال ۲۱۴، ابوحاتم رازی حدیث نور را از او روایت کرده است چنان‌که قبلاً در همین کتاب حدیث او ذکر شد. بخاری، ابوبکر بن ابی شیبه، یحیی بن معین، ابن نمیر و افرادی دیگر از او روایت کرده‌اند. ابن معین گوید: او ثقه است، ابوحاتم گوید: «صدوق» است، مرّة گوید: از امامان و پیشوایان ندیدم جز سه نفر را: احمد بن حنبل، سلیمان بن داوود هاشمی و محمد بن عبدالله انصاری. ابن حبان او را در ردیف ثقات دانسته است.^۵

۴ - احمد بن مقدم

احمد بن مقدم بن سلیمان عجللی بصری متوفای سال ۲۵۳ حدیث نور را از فضیل بن عیاض روایت کرده است.^۶

۱. الجمع بین رجال الصحیحین ۱: ۱۷۹-۱۸۰. ۲. الثقات ۲: ۱۵۸.

۳. به کتاب‌های تهذیب التهذیب ۴: ۲۲۲؛ تذکرة الحفاظ ۱: ۱۵۴؛ طبقات الحفاظ: ۶۷ مراجعه کنید.

۴. تهذیب التهذیب ۸: ۲۹۴ به اختصار. ۵. همان ۹: ۲۷۴ به اختصار.

۶. همان ۱: ۸۱.

بخاری، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، ابوزرعه و ابوحاتم از او روایت کرده‌اند. ابوحاتم گوید: وی صالح الحدیث است و جایگاهش صداقت و راستگویی است. صالح جزره گوید: وی ثقه است. ابن حبان نیز او را در زمره ی ثقات آورده است.^۱

۵ - ابوعلی بردعی

ابوعلی حسین بن صفوان بردعی متوفای سال ۳۴۰ در طریق اسناد دو حافظ گنجی و ابن عساکر (از حدیث نور) آمده است.

حافظ ذهبی در ردیف کسانی که در سال ۳۴۰ از دنیا رفته‌اند، گوید: «ابوعلی حسین بن صفوان بردعی، وی با ابوبکر بن ابی‌الدنیا مصاحبت داشته و در ماه شعبان درگذشته است.»^۲

حافظ خطیب بغدادی گوید: «حسین بن صفوان از ابوبکر بن ابی‌الدنیا نوشته‌هایش را روایت کرده است و حسین بن بشران از او روایت کرده و فردی صدوق و راستگو بوده است.»^۳

۶ - ابوبکر نصیبی

احمد بن یوسف بن خلاد ابوبکر نصیبی متوفای سال ۳۵۹. او در طریق روایت نطنزی صاحب کتاب «خصائص العلویّه» است، چنان‌که در متن کتاب، قبلاً نام او را آمده است.

«ابوبکر نصیبی» استاد حافظ ابونعیم بوده و سماع او را صحیح دانسته‌اند. حافظ ذهبی گوید: «وی از دانش و علم سرشار و سماعش صحیح بود، از حارث بن ابی‌سماعه و متمم و گروهی دیگر روایت کرده است.»^۴

۱. چنان‌که در متن کتاب نقل شد. نیز بنگرید: ترجمه الامام علی بن ابی‌طالب علیه السلام از تاریخ دمشق ۱: ۱۳۵.

۲. العبر ۲: ۲۵۳. ۳. تاریخ بغداد ۸: ۵۴ به اختصار.

۴. العبر ۲: ۳۱۳.

۷ - ابوعلی عطشی

ابوعلی محمدبن احمد بن یحیی بزاز عطشی متوفای سال ۳۷۴، که در طریق روایت حافظ گنجی و حافظ ابن عساکر آمده است.^۱

«العطشی» استاد و شیخ حافظ ابو محمد جوهری بوده است... کسانی که شرح حال او را آورده‌اند او را ستوده‌اند. سمعانی گوید: «ابوعلی محمد بن احمد بن یحیی بن عبدالله بن اسماعیل بزاز العطشی. شیخ ثقه و مورد اطمینان و از اهالی بغداد بوده است. از محمد فریابی و ابوعلی موصلی و محمد بن صالح بن ذریح حدیث شنیده و حسن بن علی جوهری از او روایت کرده است.»^۲

۸ - ابوالحسن فارسی

احمد بن فرج بن منصور ابوالحسن فارسی و زاق متوفای سال ۳۹۲. او در سند روایت حافظ گنجی حدیث ابو عقال را از حضرت رسول ﷺ آمده است، چنان که در همین کتاب یاد شد.

خطیب و دیگران شرح حال او را آورده و او را ثقه دانسته‌اند. خطیب گوید: او ثقه است و نوشته‌های فراوانی دارد.^۳

۹ - ابوالحسین معدل

ابوالحسین علی بن محمد بن عبدالله بن بشران معدل متوفای سال ۴۱۵، وی از جمله راویان حدیث نور است، چنان که در سند روایت حافظ گنجی و حافظ ابن عساکر آمده است.

ابوالحسین معدل، استاد و شیخ حافظ ابوبکر خطیب بغدادی بود، که او را موثق دانسته است. ذهبی به نقل از خطیب گوید: وی راستگو بود و خوب ثبت می‌کرد. با وقار

۱. چنان که در همین کتاب آمد و به شرح حال حضرت علی در تاریخ ابن عساکر ۱: ۱۳۵ مراجعه کنید.

۲. الانساب - العطش. ۳. تاریخ بغداد ۴: ۳۴۲.

و ظاهر الصلاح بوده است. در شعبان سال ۳۲۸ متولد شده و در ماه شعبان نیز فوت کرده و ما از او حدیث نوشته ایم.^۱

۱۰ - ابو محمد جوهری

حسن بن علی ابو محمد جوهری متوفای سال ۴۵۴ که در سند روایت حافظ گنجی و حافظ ابن عساکر آمده است. ابو محمد جوهری از مشایخ حافظ خطیب بغدادی بوده است. او و دیگران وی را توثیق کرده اند. خطیب گوید: ما از او حدیث نوشته ایم. فردی ثقه، امین و کثیر السماع بود.^۲

۱۱ - ابو غالب نحوی

ابو غالب محمد بن احمد بن سهل نحوی معروف به ابن بشران متوفای سال ۴۶۲. وی از راویان حدیث نور است، چنان که در سند روایت حافظ ابن مغازلی آمده است. ابو غالب نحوی از مشایخ حافظ ابن مغازلی و از پیشوایان و شخصیت‌های برجسته حنفی‌ها است. در نحو و لغت تخصص داشت، تا حدی که لقب نحوی گرفت و به آن شهرت یافت، ذهبی او را به «صاحب اللغة» توصیف کرده و گفته است: «در عراق کسی داناتر از او در علم لغت نبود.»^۳ یافعی نیز او را «امام بغوی» می‌داند.^۴

۱۲ - ابو الحسین واحدی

ابو الحسین علی بن احمد واحدی متوفای سال ۴۸۶، وی در طریق روایت صدرالدین حموینی آمده است، چنان که قبلاً در همین کتاب یاد شد.

۱. العبر ۳: ۱۲۰.

۲. تاریخ بغداد ۷: ۳۹۳. بنگرید: تذکرة الحفاظ ۱۱۲۸ و منابع دیگر.

۳. العبر، حوادث سال ۴۶۲. ۴. مرآة الجنان، حوادث سال ۴۶۲.

ابن خلکان در شرح حال او گوید: «وی در علم نحو و تفسیر، استاد زمان خود بوده و در نوشته‌هایش از سعادت‌مندی برخوردار بوده است. همه‌ی مردم نوشته‌هایش را پسندیده و بر حسن آن‌ها اجماع داشتند. مدرسان در درس خود آن‌ها را آورده و از آن‌ها یاد می‌کرده‌اند.»^۱

۱۳ - ابوعلی حداد

ابوعلی حسن بن احمد بن حسن متوفای سال ۵۱۵. ابوالفتح نطنزی از حافظ ابونعیم حدیث نور را از او روایت کرده است.

ذهبی گوید: «ابوعلی حداد، حسن بن احمد بن حسن اصفهانی مقری مجود مسند الوقت.^۲ در ذی‌حجه سال ۶۹۶ درگذشته است. با برتری اسنادش بیش از تمام اهل زمان خود روایت کرده و بسیاری از آن احادیث را از ابونعیم نقل کرده است. فردی شایسته، نیکوکار و مورد اطمینان بوده است.»^۳

۱۴ - ابوالقاسم شروطی

ابوالقاسم هبة‌الله بن عبدالله واسطی شروطی متوفای سال ۵۲۸، حافظ ابن‌عساکر، حدیث نور را از خطیب از او روایت کرده است.^۴

حافظ ذهبی از او بدین‌گونه یاد کرده است: «ابوالقاسم هبة‌الله بن عبدالله بن احمد واسطی شروطی، از خطیب و ابوالسلمة روایت کرده است و در ماه ذی‌الحجة از دنیا رفته است.»^۵

۱. وفيات الاعيان ۲: ۴۶۴.

۲. مقری، قاری قرآن که به دیگران قرائت می‌آموخته است. مجود یعنی معلم تجوید و مسند الوقت یعنی در زمان خودش گفتارش برای دیگران سند بوده است. (مترجم)

۳. العبر ۴: ۳۴.

۴. به شرح حال امام علی بن ابی‌طالب (ابن‌عساکر) ۱: ۱۳۵ و به کتاب کفاية الطالب گنجی مراجعه شود.

۵. العبر ۴: ۷۵.

۱۵ - ابوالفضل سلامی

ابوالفضل محمد بن ناصر سلامی بغدادی متوفای سال ۵۵۰، حافظ گنجی از او حدیث ابوعقال را - به واسطه‌ی ابن مقیر که در آینده یاد خواهد شد - روایت کرده است. وی شیخ حافظ ابن جوزی است که در شرح حال او گفته است: حافظ، ضابط، متقن، ثقه است و هیچ ایرادی در او نیست.^۱

۱۶ - ابومحمد جیلی

عبدالقادر بن ابی طالح ابومحمد جیلی زاهد متوفای سال ۵۶۱، او استاد و شیخ رافعی است و حدیث نور را از او نقل کرده است، چنان‌که در متن کتاب قبلاً آورده شد. حافظ ذهبی از او یاد کرده و او را چنین می‌ستاید: استاد و شیخ دوران، پیشوای عارفان، صاحب مقامات و کرامات، مدّرس حنبلی‌ها، احیاگر دین، که هر گاه سخن از وعظ و کلام می‌شود، ذهن‌ها به سوی او سبقت می‌گیرد.^۲

۱۷ - ابواسحاق خشوعی

ابواسحاق ابراهیم بن ابی طاهر خشوعی دمشقی متوفای سال ۶۴۰، حافظ گنجی از ابن عساکر از او حدیث نور را روایت کرده است، به طوری که در متن کتاب گذشت. ذهبی گوید: ابراهیم خشوعی ابواسحاق ابن شیخ ابی طاهر برکات ابن ابراهیم بن طاهر دمشقی، آخرین کسی که از عبدالواحد بن هلال حدیث شنید. شمار آن چه را که از ابن عساکر شنیده (از فرط کثرت) دانسته نیست. وی در ماه رجب درگذشت و به هنگام فوت ۸۲ سال داشت.^۳

۲. العبر ۴: ۱۷۵.

۱. المنتظم ۱۰: ۱۶۲.

۳. العبر ۵: ۱۶۴.

۱۸ - ابن نجار بغدادی

محب‌الدین ابو عبدالله محمد بن محمود بغدادی معروف به ابن نجار متوفای سال ۶۴۲. وی از رویان این حدیث است، همان گونه که در سند روایت صدرالدین حموی نقل شد. ذهبی گوید: ابن نجار، حافظ امام برجسته، تاریخ‌نگار دوران، فایده رساننده به مردم عراق...^۱

۱۹ - ابن مقیر بغدادی

ابوالحسن علی بن ابی عبدالله معروف به ابن مغیر بغدادی متوفای سال ۶۴۳، حافظ گنجی حدیث ابو عقال را از او روایت کرده است. ذهبی گوید: «ابوالحسن بن مقیر مسند دیار مصر، علی بن منصور بغدادی حنبلی نجار. در سال ۵۴۵ متولد شد و از شهده و معمر بن فاخر و گروهی دیگر حدیث شنیده است. ابن ناصر و ابوبکر زاغونی و گروهی به او اجازه نقل حدیث داده‌اند. وی اهل تلاوت و ذکر بود و فرزندان زیادی داشت. در نیمه‌ی ماه ذی‌قعدة در قاهره از دنیا رفت.»^۲

۲۰ - ابوالیمن دمشقی

امین‌الدین ابوالیمن عبدالصمد بن عبدالوهاب ابن عساکر دمشقی شافعی متوفای سال ۶۸۷. حدیث نور را روایت کرده، چنان‌که در روایت صدرالدین حموی در همین کتاب می‌توان دید. ابن شاکر کتبی گوید: «امام محدث زاهد... دانشمندی فاضل که به خوبی در علوم مختلف مشارکت کرده و دارای نظم بود، اهل عبادت بود. هر کس که او را می‌شناخت، ثناگوی او می‌شد. در سال ۶۸۷ از دنیا رخت بریست. و در زمان خود شیخ حجاز بود و آثاری در حدیث دارد.»^۳

۱. تذکره الحفاظ ۴: ۱۴۲۸.

۲. العبر ۵: ۱۷۸.

۳. فوات الوفيات ۲: ۳۲۸. بنگرید: شذرات الذهب ۵: ۳۹۵، العقد الثمین ۵: ۴۳۲ و منابع دیگر.

میلانی گوید: ما به همین اندازه بسنده می‌کنیم و سپاس‌گزار خداوندیم بر این توفیقی که کرامت فرمود، در حالی که بر سروران و موالیانمان محمد و خاندان پاک و پاکیزه آن حضرت درود می‌فرستیم و لعنت خداوند را بر دشمنان و منکران فضایل و مناقبان آن حضرت و خاندان گرامی‌اش از پیشینیان و آیندگان گسیل می‌داریم.

فهرست تفصیلی عناوین

سخن مؤلف	۵
۱ - دلالت بر امامت به نصّ	۶
۲ - دلالت التزامی حدیث بر امامت	۷
۳ - سند حدیث	۸
اعتراض دهلوی به حدیث نور	۹
پاسخ اجمالی به کلام دهلوی	۱۰
سند حدیث نور	۱۳
الف - صحابه	۱۳
ب - اسامی راویان حدیث «نور» از تابعین	۱۴
ج - راویان حدیث نور از دانشمندان، حافظان و ائمه حدیث	۱۴
حدیث نور متواتر است	۱۶
نصّ روایات حافظان حدیث و دانشمندان اهل سنت	۱۹
۱ - روایت احمد بن حنبل	۱۹
رجال و ناقلان این حدیث	۲۰
عبدالرزاق صنعانی	۲۰
معمّر بن راشد	۲۱
زهری	۲۲
خالد بن معدان	۲۲

۲۳	زاذان کندی
۲۳	سلمان فارسی
۲۶	شرح حال احمد بن حنبل
۳۶	روایت احمد دلیل بر صحت حدیث است
۳۸	پاسخ سبط ابن جوزی به تضعیف حدیث نور
۳۹	شرح حال سبط ابن جوزی
۳۹	شرح حال ابن خلکان
۴۱	آشنایی با یونینی
۴۱	شرح حال ابوالفداء
۴۲	شرح حال ابن الوردی
۴۴	اشکال ذهبی و صفدی در مورد سبط ابن جوزی
۴۴	دفاع از سبط
	اهل سنت به گفتار سبط ابن جوزی در مسائل مورد اختلاف استناد می‌کنند
۴۵	تالیفات و آثار سبط ابن جوزی
۴۷	اعتماد دانشمندان بر کتاب‌های سبط ابن جوزی
۴۸	۲ - روایت ابو حاتم رازی
۴۹	شرح حال او
۴۹	۳ - روایت عبدالله بن احمد
۵۰	شرح حال او
۵۲	۴ - روایت ابن مردویه
۵۲	شرح حال او
۵۲	۵ - روایت ابن عبدالبر
۵۳	شرح حال او
۵۳	۶ - روایت خطیب بغدادی

۵۴	سخنی درباره‌ی کتاب تاریخ بغداد
۵۴	شرح حال او
۵۵	۷- روایت ابن مغزلی
۵۶	نکته‌ای مفید
۵۹	شرح حال او
۵۹	۸- روایت شیرویه دیلمی
۶۰	شرح حال او
۶۰	۹- روایت عاصمی
۶۳	۱۰- روایت ابوالفتح نطنزی
۶۴	شرح حال او
۶۴	۱۱- روایت شهردار دیلمی
۶۵	شرح حال او
۶۵	۱۲- روایت خوارزمی
۶۷	شرح حال او
۶۷	۱۳- روایت ابن عساکر
۶۸	شرح حال او
۶۸	۱۴- روایت نور صالحانی
۶۹	۱۵- روایت ابوالفتح ناصر مطرزی
۶۹	۱۶- روایت صدرالافاضل خوارزمی
۷۰	شرح حال او
۷۱	۱۷- روایت ابوالقاسم عبدالکریم رافعی قزوینی
۷۲	شرح حال او
۷۲	۱۸- اثبات شیخ فریدالدین عطار
۷۲	شرح حال او
۷۳	۱۹- روایت ابوالربیع ابن سبع کلاعی

- شرح حال او ۷۳
- ۲۰ - روایت گنجی ۷۵
- گنجی و کتابش ۷۸
- کلمه‌ی «الحافظ» در اصطلاح ۷۹
- کلمه‌ی «شیخ» در اصطلاح ۸۰
- ۲۱ - روایت محب طبری ۸۰
- شرح حال او ۸۰
- ۲۲ - روایت حموینی ۸۱
- ۲۳ - روایت شرف‌الدین دَرگزینی طالبی قرشی ۸۲
- شرح حال او ۸۳
- ۲۴ - روایت جمال‌الدین مدنی زرنندی ۸۳
- کتاب نظم درالسمطین ۸۴
- کتاب معارج الوصول ۸۴
- شرح حال او ۸۵
- ۲۵ - روایت سید محمد دهلوی معروف به گیسودراز ۸۷
- شرح حال او ۸۸
- ۲۶ - روایت سید محمدبن جعفر مکی ۸۸
- شرح حال او ۸۸
- ۲۷ - روایت جلال بخاری ۸۹
- شرح حال او ۸۹
- ۲۸ - روایت سید علی همدانی ۸۹
- شرح حال او ۹۰
- گفتار همدانی در باره‌ی کتاب «روضه‌الفردوس» ۹۱
- ۲۹ - روایت جلال خجندی ۹۲
- شرح حال او ۹۲

- ۳۰ - روایت سیّد شهاب الدّین احمد ۹۳
- ۳۱ - روایت شهاب دولت آبادی ۹۴
- شرح حال او ۹۶
- ۳۲ - روایت ابن حجر عسقلانی ۹۷
- شرح حال او ۹۸
- ۳۳ - روایت حافی حسینی شافعی ۹۸
- ۳۴ - روایت وصابی یمینی شافعی ۹۹
- ۳۵ - روایت جمال محدّث شیرازی ۹۹
- کتاب «الأربعین» ۱۰۰
- شرح حال او ۱۰۱
- ۳۶ - روایت جُفَری ۱۰۱
- شرح حال او ۱۰۱
- ۳۷ - روایت واعظ هروی ۱۰۲
- ۳۸ - روایت احمد بن ابراهیم ۱۰۲
- ۳۹ - روایت سیّد محمّد ماه عالم ۱۰۲
- ۴۰ - روایت محمّد صدر عالم ۱۰۳
- شرح حال او ۱۰۳
- ۴۱ - روایت غلام علی آزاد بلکرامی ۱۰۴
- شرح حال او ۱۰۴
- شواهد و مؤیّدات حدیث نور ۱۰۵
- حدیث اوّل ۱۰۵
- حدیث شجره ۱۰۵
- ۱ - روایت حاکم ۱۰۶
- ۲ - روایت ابن مغازلی ۱۰۶
- ۳ - روایت دیلمی ۱۰۶

- ۴- روایت خوارزمی ۱۰۷
- ۵- روایت زرنندی ۱۰۷
- ۶- روایت شہاب احمد ۱۰۷
- ۷- روایت نور بدخشی لاهیجی ۱۰۷
- ۸- میبیدی ۱۰۸
- ۹- روایت سیوطی ۱۰۸
- ۱۰- روایت متقی ۱۰۸
- ۱۱- روایت وصابی ۱۰۸
- ۱۲- روایت جمال الدین محدث ۱۰۸
- ۱۳- روایت مناوی ۱۰۸
- ۱۴- روایت جُفری ۱۰۹
- ۱۵- روایت بدخشی ۱۰۹
- ۱۶- روایت صدر عالم ۱۰۹
- ۱۷- روایت دهلوی ۱۰۹
- ۱۸- روایت لکهنوی ۱۰۹
- حدیث دوم ۱۱۰
- حدیث شجرہ با عبارتی دیگر ۱۱۰
- ۱- روایت عبداللہ بن احمد ۱۱۰
- ۲- روایت ابی نعیم ۱۱۰
- ۳- روایت ابن مغزلی ۱۱۱
- ۴- روایت گنجی ۱۱۲
- ۵- روایت ملک العلماء ہندی ۱۱۵
- ۶- روایت شہاب احمد ۱۱۵
- حدیث سوم ۱۱۶
- حدیث چہارم ۱۱۸

۱۱۸	حدیث پنجم
۱۱۸	حدیث ششم
۱۱۸	سخن میرحامد حسین
۱۲۱	حدیث نور در نزد شیعیان
۱۲۱	مقدمه
۱۲۲	۱- ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی
۱۲۴	۲- ابن ماهیار
۱۲۴	۳- فرات بن ابراهیم
۱۲۵	۴- شیخ صدوق
۱۲۷	۵- محدث بحرانی
۱۲۷	۶- شیخ مفید
۱۲۸	۷- شیخ طوسی
۱۳۰	۸- قطب راوندی
۱۳۱	۹- حذینی
۱۳۲	۱۰- علامه حلّی
۱۳۳	۱۱- حسن بن محمد دیلمی
۱۳۳	۱۲- محمد بن علی بن احمد فارسی
۱۳۳	۱۳- شرف الدین بن علی نجفی
۱۳۴	۱۴- شیخ محمد باقر مجلسی
۱۳۴	برخی از فوائد استشهاد به اخبار شیعه و امامیه
۱۴۱	پاسخ به اشکالها در مورد سند حدیث نور
۱۴۱	اشکال اول
۱۴۲	اصل و ریشه‌ی این ادعا
۱۴۲	ملاک تضعیف حدیث چیست؟!
۱۴۳	ادّعی اجماع در این مورد دروغ محض است

- ۱۴۳ شرح حال ابن حزم
- ۱۴۵ اشکال دوم
- ۱۴۶ منشأ اشتباه
- ۱۴۷ عبارت «ابن جوزی» و تصرّفاتی که در آن کرده‌اند
- ۱۴۸ ره‌آورد عبارات فوق
- ۱۴۹ نگرشی به کلام ابن جوزی
- ۱۵۰ سمعانی «مروزی» را راست گو می‌داند
- ۱۵۰ نظر خطیب بغدادی و دارقطنی در مورد مروزی
- خطیب و ابن‌عساکر، حدیث «مروزی» را نقل کرده‌اند و گنجی گوید:
- ۱۵۱ «حدیث حسن» است
- ۱۵۳ پاسخ به معارضه با حدیث شافعی در فضیلت خلفا
- ۱۵۳ ۱- تعبیر «فی الجملة»
- ۲- حدیث بی‌سند، با حدیثی که پیشوایان حدیث روایت کرده‌اند، توان
- معارضه ندارد. ۱۵۴
- ۳- تصریح و نصّ برخی از بزرگان بر ضعف آن حدیث ۱۵۴
- ۴- استدلال دهلوی به این حدیث، با آنچه که خود ملتزم به آن است،
- مخالفت دارد ۱۵۴
- ۵- روایتی که سندی نداشته باشد، توجّهی به آن نمی‌شود ۱۵۵
- ۶- احتجاج به آن جایز نیست ۱۵۵
- ۷- الزام مخالف به این حدیث صحیح نیست ۱۵۶
- ۸- ردّ کردن آن، هرچند مستند باشد، جایز است ۱۵۶
- ۹- نصّ کامل این حدیث ۱۵۶
- دست‌کاری علمای اهل سنّت در این حدیث ۱۵۷
- نکته‌ای به مناسبت ۱۵۸
- ۱۰- از جمله سخنان ناروا که در این مورد گفته‌اند ۱۶۰

- ۱۱ - نگرشی در وثاقت شافعی ۱۶۱
- ۱۲ - نشانه‌های ساختگی بودن بر این حدیث آشکار است ۱۷۳
- ۱۳ - حدیث ساختگی دیگری در فضیلت شیخین ۱۷۴
- ابطال تأیید حدیث شافعی به حدیث دیگر ۱۷۵
- ۱ - کابلی این تأیید را ادعا نکرده است ۱۷۵
- ۲ - معنای حدیث بطلان این ادعا را روشن می‌کند ۱۷۶
- ۳ - عمر، پیش از آن که مسلمان شود، نسبت به رسول خدا ﷺ
سخت‌گیر بود ۱۷۷
- دلالت حدیث نور** ۱۸۱
- ۱ - تصریح به خلافت حضرت علی در این حدیث ۱۸۱
- ۲ - تصریح به وصایت حضرت علی ع در این حدیث ۱۸۲
- ۳ - فرشتگان و دیگر موجودات، از آن نور، تسبیح
پروردگار را آموختند ۱۸۲
- ۴ - اگر این پنج تن نبودند خداوند آدم را نمی‌آفرید ۱۸۷
- ۵ - علی ع از آدم افضل است ۱۸۸
- ۶ - روزگاران به وجود پیامبر و امیرالمؤمنین مباحثات می‌کند ۱۸۹
- بوصیری و قصیده‌ی همزیه‌ی او ۱۹۶
- ۷ - هر فضیلتی که برای حضرت رسول ﷺ است برای علی بن ابی طالب ع
نیز ثابت است ۱۹۸
- ۸ - علی ع بعد از پیامبر برترین خلایق است ۲۰۲
- ۹ - کمالات پیامبران از پر تو نور چراغ پیامبر و علی گرفته شده است ۲۰۴
- ۱۰ - تقدّم در آفرینش، از دلایل افضلیت است ۲۰۶
- ۱۱ - احادیث روشنی که بر افضلیت پیامبر به خاطر تقدّم آن حضرت در
آفرینش دلالت دارد ۲۰۸
- ۱۲ - دلالت احادیث بر افضلیت حضرت رسول ﷺ به خاطر آن که
اسمش بر عرش نوشته شده است ۲۱۴

- ۱۳ - استدلال حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام بر افضلیت پیامبر ما، بر این که اسم آن حضرت، همراه اسم خداوند است. ۲۱۵
- در پیشگاه خداوند متعال بعد از رسول خدا کسی ارزنده‌تر از علی نیست، زیرا نام او همراه اسم آن دو است. ۲۱۸
- یکم - اسم علی بر روی عرش مکتوب است: ۲۱۸
- دوم - اسم علی عَلَيْهِ السَّلَام با اسم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در چندین جا همراه است ... ۲۲۱
- سوم - اسم حضرت علی، بر در بهشت نوشته شده است. ۲۲۱
- چهارم - «علی ولی الله» بر درهای بهشت نوشته شده است. ۲۲۲
- پنجم - عبارت «علی ولی الله» با طلا بر در بهشت نوشته شده است. ۲۲۵
- ششم - بر در بهشت نوشته شده است: «علی حبيب الله» ۲۲۶
- هفتم - بر عرش نوشته شده است: «علی مقیم الحجة» ۲۲۶
- هشتم - بر بال جبرئیل نوشته شده است: «علی ولی الله» ۲۲۷
- نهم - بین دو دست صرصائل نوشته شده است: «علی بن ابی طالب مقیم الحجة» ۲۲۸
- دهم - بر پیشانی فرشته نوشته شده است: خداوند محمد را به علی تأیید و پشتیبانی فرماید. ۲۲۹
- یازدهم - بر لواء حمد نوشته شده است: «علی ولی الله» ۲۲۹
- دوازدهم - بر پرچم نور نوشته شده است: «آل محمد خیر البریة» .. ۲۳۰
- سیزدهم - بر روی گوهری تابناک یا برگ سبز نوشته شده است: «محمد رسول الله نصرته بعلی» ۲۳۰
- چهاردهم - تقدّم نبوت دلیل افضلیت است و آن متفرع بر تقدّم نوری است که علی از آن آفریده شده است. ۲۳۱
- نمونه‌ای از احادیث تقدّم نبوت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۲۳۲
- ۱۵ - گرفتن میثاق نبوت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دلیل بر تری آن حضرت است و او دلیل بر تری علی عَلَيْهِ السَّلَام است. ۲۴۰

نمونه‌ای از احادیث اخذ میثاق متفرع بر تقدّم خلقت آن حضرت <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	۲۴۰
نمونه‌ای از احادیث افضلیت حضرت رسول بر پیامبران، به خاطر گرفتن میثاق از آنان	۲۴۱
احادیثی در ولایت علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> و میثاق امامت او	۲۴۴
یکم - حدیث بعثت پیامبران بر ولایت علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	۲۴۵
دوم - حدیث عرض ولایت علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> بر حضرت ابراهیم <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> ...	۲۴۸
سوم - حدیث، میثاق گرفتن خداوند از فرشتگان بر فرمان‌روایی علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	۲۴۸
چهارم - حدیث اخذ میثاق حضرت رسول بر وصایت حضرت علی، از صحابه و یارانش	۲۵۱
۱۶ - احادیثی در فضیلت علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> که امامت او راثابت می‌کند و مؤید حدیث نور است	۲۵۱
سخنان دانشمندان و عارفان بزرگ اهل سنّت در فضیلت علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> و معنای حدیث نور	۲۶۱
یکم - شیخ ابن عربی	۲۶۱
شرح حال ابن عربی	۲۶۶
دوم - شیخ عبدالوهاب شعرانی	۲۶۹
شرح حال شعرانی	۲۷۲
سوم - شمس‌الدین فنّاری	۲۷۴
شرح حال فنّاری	۲۷۵
چهارم - سید محمد گیسو دراز	۲۷۶
پنجم - قسطلانی	۲۷۸
ششم - دولت‌آبادی	۲۷۹
هفتم - همدانی	۲۸۱

- هشتم - سهروردی ۲۸۲
- نهم - ابونعیم اصفهانی ۲۸۵
- دهم - شاه ولی الله دهلوی ۲۹۲
- یازدهم - محمد صدر عالم ۲۹۴
- پاسخ به دیگر سخنان دهلوی در مورد دلالت حدیث نور بر امامت
امیرالمؤمنین علیه السلام ۳۰۳
- سخن دهلوی ۳۰۳
- ۱ - شریک بودن در نور نبوی، مستلزم امامت نیست ۳۰۳
- ۲ - اثبات این ملازمه ضروری است. ۳۰۴
- ۳ - آسان تر از اثبات این مطلب، خرط القتاد است. ۳۰۴
- ۴ - در نزدیکی نسب حضرت امیر با پیامبر سخنی نیست ۳۰۵
- وجوه صحت استدلال به خویشاوندی نسبی بر امامت بلافصل ۳۰۷
- ۱ - احادیث اصطفاء و گزینش بنی هاشم ۳۰۷
- گفتار دانشمندان پیرامون این احادیث ۳۱۳
- ۲ - رسول خدا از بنی هاشم بود، امام نیز از آنان خواهد بود ۳۱۷
- ۳ - سخنان ابوبکر در سقیفه ۳۱۸
- ۴ - سخنان ابوبکر به نقلی دیگر ۳۲۱
- تذکر ۳۲۲
- ۵ - احتجاج حضرت علی علیه السلام در مقابل ابوبکر ۳۲۳
- ۶ - احتجاج علی در روز شوری ۳۲۵
- ۷ - اعتراف طلحه و زبیر و مسلمان ها به این که آن حضرت به خاطر نزدیکی
بودن به پیامبر، شایسته تر از دیگران است ۳۲۶
- ۸ - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرابت و خویشاوندی را از دلایل امامت
برشمرده اند ۳۲۸
- ۹ - پیامبر و جانشین او، می بایست از یک نسل و تبار باشند ۳۲۹

- ۱۰ - سخنان فخر رازی در مناقب و فضائل امام شافعی ۳۳۱
- عبّاس شایسته‌تر از علی و نزدیک‌تر از او به پیامبر نیست ۳۳۳
- ۱ - عبّاس عموی پدری حضرت رسول ﷺ است ۳۳۳
- ۲ - برادر نزدیک‌تر از عمو است ۳۳۴
- ۳ - آیه‌ی ﴿و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض﴾ ۳۳۵
- ۴ - اولویت علی علیه السلام در گفتار عبّاس ۳۳۷
- ۵ - عذرخواهی و امتناع عبّاس از پذیرش وصیت پیامبر ۳۳۹
- ۶ - حدیث یوم‌الدار ۳۴۰
- ۷ - اجماع بر عدم خلافت عبّاس است ۳۴۱
- ۸ - خلافت در مهاجران است ۳۴۱
- ۹ - خلیفه می‌بایست از کسانی باشد که در بیعت شجره، با پیامبر بیعت کرده است ۳۴۲
- ۱۰ - خلافت برای آزادشدگان جایز نیست ۳۴۲
- شبهه‌ی اولویت حسنین علیهم السلام برای امامت ۳۴۵
- ۱ - برتری مدار امامت است ۳۴۵
- ۲ - نور پیامبر به حسنین منتقل نشده است ۳۴۶
- ۳ - در هر یک از آن دو بزرگوار، یک چهارم اصل نور است ۳۴۶
- ۴ - هر کس که نورش قوی‌تر است، برتر است ۳۴۶
- ۵ - این سخن مستلزم آن است که نور فاطمه علیها السلام از نور علی علیه السلام قوی‌تر باشد ۳۴۶
- ۶ - علی علیه السلام بعد از رسول خدا ﷺ افضل مخلوقات است ۳۴۷
- ۷ - آفرینش علی علیه السلام از نور خدا است ۳۴۷
- ۸ - مقصود از کثرت نور چیست؟ ۳۴۸
- ۹ - بر اساس این سخن لازم می‌آید که نور حسنین از نور پیامبر بیشتر باشد ۳۴۸

- ۱۰ - چه دلیل داریم بر این که حسنین بین دو نور را جمع کرده‌اند؟ ... ۳۴۸
- ملحقات سند حدیث نور / سید علی میلانی ۳۵۱
- ۱ - سلیمان اعمش ۳۵۱
- ۲ - فضیل بن عیاض ۳۵۲
- ۳ - محمد بن مثنی ۳۵۲
- ۴ - احمد بن مقدم ۳۵۲
- ۵ - ابوعلی بردعی ۳۵۳
- ۶ - ابوبکر نصیبی ۳۵۳
- ۷ - ابوعلی عطشی ۳۵۴
- ۸ - ابوالحسن فارسی ۳۵۴
- ۹ - ابوالحسین معدل ۳۵۴
- ۱۰ - ابو محمد جوهری ۳۵۵
- ۱۱ - ابو غالب نحوی ۳۵۵
- ۱۲ - ابوالحسین واحدی ۳۵۵
- ۱۳ - ابوعلی حدّاد ۳۵۶
- ۱۴ - ابوالقاسم شروطی ۳۵۶
- ۱۵ - ابوالفضل سلامی ۳۵۷
- ۱۶ - ابو محمد جیلی ۳۵۷
- ۱۷ - ابواسحاق خشوعی ۳۵۷
- ۱۸ - ابن نجار بغدادی ۳۵۸
- ۱۹ - ابن مقیر بغدادی ۳۵۸
- ۲۰ - ابوالیمن دمشقی ۳۵۸